جلد اول

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانشوری - دری برج هنرپروری - سخن سنج معنی شناس نکته رس والا قیاس - دور بین عالی خیال - بلند بینش بے مثال - خلاق بدائع معانی - سباق فرسان سخن رانی - زیب افزای دبستان دانش آموزی چمن پیرای بوستان فضائل اندوزی - مورد رحمت خدای کریم

مولوی عبد الرحیم

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک



در مطبع اردوگائید

واقع

کلکته

در سنه ۱۸۸۸ع از طبع بجامهٔ نو بر آمد

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

صفحات

اذکار

اذکار   صفحات

اذکار | صفحات

* باب الباء *

اذکار　　صفحات

* باب الثاء *

* باب الجیم *

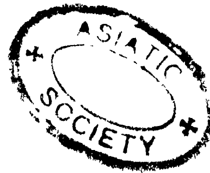
صفحات

اذکار

اذکار صفحات



* بسم الله الرحمن الرحیم *



ستایش بیکران و نیایش بی اندازه مالک الملکی را سزد که آثار پادشاهان نامدار و مآثر امرای کامگار نمونه ایست از قدرت شامله و ارادت کامله او - فرمان فرمائی که احکام بالغه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذرهٔ را بی اقدار جلیل المقدار او حرکتی میسور نیست - و بی حکم محکم او هیچ متحرکی را سکونی مقدور نه - انتظام بخشی که بساط بسیط را بوجود سلاطین عالی‌تبار زیب و زینت داده مهد امن و امان ساخت - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینان نسبت جوارح با دل بخشیده واسطهٔ انجاح امور عامهٔ برایا گردانیده - نافذ الحکمی که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات را از مکمن عدم بعرصهٔ وجود آورد - بالغ الحکمتی که در خلقت اشیا جهان جهان لطائف (که صاحب طبعان از دریافت آن بعجز

گرایند) ودیعت نهان * لراقمه * * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگي ده جنّ و آدم توئي * همه شه شهنشاه عالم توئي

و درود نامحدود بر قافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام آلهي نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیاورد و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف رسیده رواج و روائي یافت * لراقمه * * نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سر اوست * که ختم سري چون نبوّت برو ست

و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکین ایوان حکم راني و درے از معمورهٔ همه داني او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچهٔ عبرت و ناظران این تماشا گاه اعتبار مخفي نماند - که والد مغفور راقم این سطور میر عبد الرزاق (که مخاطب به صمصام الدوله گردیده) در ایامے (که بقطب پورهٔ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر خیلے آگاهي بهم رسانیده (حتی که احوال سلاطین تیموریهٔ هندوستان و اُمرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب داني قسمے مهارتش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاکان خود ازو

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلهٔ اندیشیده بتالیف
این نسخه (که مشتمل است بر احوال امرای عهد پادشاهان
مزبور) توجه مي‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے ازانها مسوده
نموده و جمعے از تسوید به تبییض برده بود - پس ازان (که
نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبداشته بکار
سرکار خود مامور گردانید - و بعد تر نواب نظام الدوله شهید دیواني
سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نسخه در
پردهٔ التوا ماند - روزے محرر این کلمات ظاهر نمود که نسخهٔ
خوبے تمهید یافته - اگر اتمام مي پذیرفت - آن بزرگ بر زبان
آورد که تو تمام خواهي کرد - بعد تر آن مبرور بوکالت نواب
صلابت جنگ امتیاز اندوخته آخر سر در سر آن‌کار کرد - و خانه
بتاراج آمد - آن اجزا بغارت مردم رفت - بعد از چند سال
قدرے اجزا بدست آمد - میر غلام علي آزاد سلمه الله (که با
آن مغفور دوستي بسیار داشت) آن اجزا را فراهم آورده خطبه
و تمهید نوشته احوال آن مرحوم ضمیمه ساخت - و بعد ازان
جزوے چند دیگر هم بهم رسید - چون راقم را فرمودهٔ آن بزرگ
بخاطر مي خلید همواره بخیال آن سرگرمي داشت - تا آنکه
در سال (۱۱۸۲) هزار و یکصد و هشتاد و دو هجري شروع نموده
احوال تتمهٔ مردم از کتب تاریخ فراهم آورده انضمام داده
و تمهیدے (که والد مرحوم در ابتدا خود نوشته - و محرر بر بیاضے

نقل گرفته بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار ترجمه (که آن هم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود *

کتبی (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین تفصیل است - اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبري تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ عبد القادر بداوني - گلشن ابراهیمي مشهور بتاریخ فرشته تالیف محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشی شاه عباس دارای ایران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازي - زبدة التواریخ تالیف نورالحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان بخشي - جهانگیر نامه که جنت مکاني احوال دوازده سالهٔ خود نوشته - ذخیرة الخوانین تالیف شیخ فرید بهکري - مجمع الافغاني که کسی برای خانجهان لودي نوشته - پادشاه نامه تالیف ملا عبد الحمید لاهوري و محمد وارث - عمل صالح تالیف محمد صالح کنبو - وقائع قندهار - عالمگیر نامه تالیف محمد کاظم منشي - مرآت العالم تالیف بختاور خان خواجه سرا - تاریخ آشام - خلاصة التواریخ که در عهد عالمگیر پادشاه هندوئی نوشته تاریخ دلکشا مشتمل بر بعضے سوانح عهد عالمگیري که هندوئے نوشته مآثر عالمگیري تالیف مستعد خان محمد شافي - بهادر شاه نامه تالیف نعمت خان عالي - لبّ لباب تالیف خوافیخان تاریخ محمد شاهي - فتحیه تالیف یوسف محمد خان - تذکرهٔ

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علي خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مولف میر غلام‌علي آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علي برهانپوري - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفي نماند که مغفور مبرور جامع این نگارین نامه بنای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

لله المنه این نامهٔ طرب افزا در سال (١١٩٤) یکهزار و یکصد و نود و چهار هجري باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین صورت گرفت * نظم *

قلم حدیقهٔ آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش‌گاه هر دانا
سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شگفت ناز ارم رشک جنة الماوی
١١٩٤
دبیر عقل رقم کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثر الامرا ١١٩٤ ھ

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه هنگام شروع بقید قلم آورده

از مبادی سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسیهٔ شوقے بتصفّح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتے دست میداد برخے بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتے فرا میگرفت - و لختے از احوال نوئینان بلند مرتبه تنبیه(۲) میشد - گاهے کلام حکما و اصحاب تُقی(۳) بصیرتے می افزود - و وقتے موزون سخنان شعرا اهتزازے می‌آورد تا آنکه در عشرهٔ ثالثهٔ سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغیر رود) زمانه بکشاکش ملازم پیشگی افگند - و اوقات به تحصیل معاش صرف گردید - پس ازان ترفّه و تنعّم باشغال دیگر انداخت مساس صفحهٔ نماند - و آشنائی کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهے اندیشهٔ تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارمغانیئے بنورسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال می‌سرائید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *

* چگونه حرف زنم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگی تقدیر و بوالعجبی روزگار در سنه (۱۱۵۵) یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج عزلتے و انزوائے روی داد - که بظاهر آبستن هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان آسودگی و آسایش بوده این فرصت غیر متصور و فراغ نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سراپای دل گرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] تنبیهی (۳) نسخهٔ [ا] نُهی - یا اصحاب نُهی باشد *

و کهنه تمنّا بتازگي گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع تحریر گردید - چه هر آئینے و روشے (که بخیال میگذشت) پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از صاحب کمالان معنوي و والا دستگاهان صوري رأساً و ضمناً و اصالةً و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب وهم برسم ایجاز و اختصار استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمي گرائید - و از قبیل اعلام معلوم مي شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختند که اگر از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیاني (که نصرت اکبر ازان ۹۶۳ مُنبي ست) تا زمان حال اُمرای والا شان و نوئینان بلند مکان (که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت خیر مآل مصدر اُمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی نیکنامي بستوده انجامي برده اند - و جوقے بباد بروت شوکت و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سري و گردن کشي وبال و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجي نگارش پذیرند و در ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادري نمایان و مردانگي شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد سالهٔ سلاطین ستوده شیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرآئینه بتازه نگارین صفحهٔ تالیف نقشے نو مي بندد - و این نامه را از مولّفات دیگران امتیازے

بہم میرسد - لہذا دل نوي گزین را بدین ترتیب غریب آئین داعیهٔ تصمیم یافت - و چهرهٔ مقصود بشگرف وجه روی نمود *

اگرچه درین وقت کتابے موسوم بذخیرة الخوانین (۲) تصنیف شیخ معروف بهکري متضمن احوال أمرا بنظر رسید و اکثر مطالب آن ضمیمهٔ این نسخه گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار سماعي مخالف تحقیق اهل این فن بود و ماخذ این نسخه کتب معتبرهٔ ثقات است رجحانے بدیهي و مزیتے ظاهر بران متحقق و ثابت گشت - و چون در عهد عرش آشیاني (که منتهای مناصب امارت پنجهزاري گري بود - مگر در آخر دولت آن پادشاه والا جاه دو سه کس بمنصب هفت هزاري پایهٔ عزت برافراختند) نوکري پادشاهي قدرے عظیم و منصبها اعتبارے سترگ داشته بسیارے در تلیل منصبے صاحب جمعیت و دستگاه بوده اند بنابرین تا پانصدي آنوقت مذکور ساخت - و تا عهد فردوس آشیاني و اواسط زمان خلدمکان (که کثرت مناصب و مراتب بمیان آمد) تا سه هزاري و صاحب طبل و علم بقید تحریر آورد و بعد ازان بنابر یساق پر مشاق (۳) دکن و افزایش نوکران و کم حاصلی ملک آن حلاوتها نماند - و رفته رفته این دایره وسیعتر گردید چنانچه درین زمانهٔ بے خیر و برکت (که بما هفت هزاري بهفت

---

(۲) نسخهٔ [ج] الخوانین (۳) در [بعضے نسخه] پر مساق •

و هشمت روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب
بسیارے شش هزاري و پنج هزاري سیلي خور شش و پنج
چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشترے اسلاف
(که بزاویه نشیني خمول فرسوده اند) [2] به طفیلي داستان اخلاف
گرامي رتبه بنام آوري جاوید زندگي اندوختند - و بسیارے ابنا
و احفاد (که از بے رشدي بمناصب عالیه ترقي نکرده) در ذیل نیاکان
بلند مرتبه بفروغ بیان چهرهٔ احوال افروخته - و جوقے بنا بر کمالے
از کمالات صوریهٔ حسبیه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد
و این نسخهٔ جامعهٔ کثیر الآثار **بمآثر الأمرا** مسمى گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هر یکی از آبای
سامیه و اُمهات صافیه لقبے تعین مي یابد (چنانچه صاحبقران مراد
از امیر تیمور است - و فردوس‌مکاني اشاره بظهیر الدین محمد
بابر پادشاه - و جنت آشیاني عبارت از نصیرالدین محمد همایون
و عرش آشیاني لقب عظیم جلال‌الدین محمد اکبر است
و جنت مکاني ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیاني
و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني
شاه جهان است - و خلدمکان مراد از نفس نامی محي‌الدین محمد
اورنگ‌زیب عالمگیر غازي ست - و خلد منزل قطب‌الدین

---

(۲) در [بعضی نسخه] فرموده اند *

محمد معظم شاه عالم مخاطب ببهادر شاه است - و والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیانی حمیده بانو بیگم ملقبه بمریم مکانی - و أم محترمهٔ خلد مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیرهٔ کلان ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند) بنابرین درین کتاب هرجا ضرورت داعی بود بنابر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضے جا محمد شاه پادشاه را بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامه الله بر سر اجزای فراهم آمده ابتداءً نوشتند

چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی الجمله نام شهرتے تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود راقم سطور آنرا ضمیمهٔ کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهے که اورنگ نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانبانی کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب پیش دستی این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام بر جهان پناهے که نظم و نسق کار امت بچه رونق پرداخت - و عالم جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخته - و آل فرخنده خصال که شاهزادهای والاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب که وزرای عالی مقدار اند *

اما بعد این کتاب سمت ممتاز و کارنامه ایست بی انباز تصنیف مورد تائیدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر بی نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه‌الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این‌نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعی ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار می‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقی که بتسوید در آمد ترتیب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پری بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید و شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه‌الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمی نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علی متخلص بآزاد حسینی واسطی بلگرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بی نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتی ریشهٔ سراغ در شش جهت دوانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

---

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند ٭

مصنف علیه الرحمة سررشتهٔ تفحص بجائی رسید - و یوسف گم‌گشته چهرهٔ پیدائي وا نمود - طرفه شگفتگي بهم رسید - و عجب انشراحی دست داد - فی‌الفور آستین بترتیب و تبییض این مسوده بر شکست و اوراق پریشان را شیرازهٔ جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخهٔ مجزا از کتب خانهٔ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد از بی احتیاطي اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان بهم رساند - بعد محنت تمام اوراق پراگنده فراهم رسید - لیکن ترجمهٔ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه (که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف درآمد و ترجمهٔ امیر الامرا سید حسین علي خان برادر قطب الملک از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمهٔ نواب آصف جاه و خلف او نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر در نیاورد - و تنگ چشمی روزگار فرصت نداد - جلالت شان این هر چهار امیر آفتاب‌نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامهٔ والا قدر از جملهٔ ضروریات - اتفاقا فقیر تراجم اربعه را در تالیف خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمهٔ قطب الملک و نواب آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید (۲) از سرو آزاد درینجا نقل افتاد - و ترجمهٔ امیر الامرا سید حسین علي خان هر قدر که

---

(۲) نسخهٔ [ا] بعینها از سروآزاد ٭

بدست آمد بحال داشته آغاز آن از سرو آزاد انضمام پذیرفت و بعضی تراجم دیگر ضروری درین اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ ابو الفضل صاحب اکبر نامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیانی - و مصنف علیه الرحمة در بعضی مواضع حوالهٔ مطلبی بزبان قلم میدهد - و محل حواله ناپیدا ست - ازینجا مستفاد میشود که نامه طراز علیه الرحمة تراجم عمدگان (۲) را در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضی تراجم را ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد و صلوة باقی مانده بود - فقیر (۳) فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه سبحانه تعالی *

---

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و صلوات آیهٔ قرآنی را تبرکا تاج عنوان ساخت *

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان شهيد خوافي اورنگ آبادي رحمه الله تعالى

نام اصلی او میرعبد الرزاق است - و اصلش از اعیان سادات خواف - جدّ اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر پادشاه از خواف سرے بهند کشید - و در سلک عمدۀ نوکران پادشاهي در آمد - پسرش میرک حسین در زمان جهانگیري نوکري درگاه سلطاني بامتیاز داشت - پسرش میرک معین الدین مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهاني بمنصبی عمدۀ فرق امتیاز(۲) برافراخت - و در عهد عالمگیري بدیواني لاهور و ملتان و کابل و کشمیر بنوبت سرفرازي یافت - و هنگامے (که صوبه داری ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نیابت صوبه داري بامانت خان ضمیمۀ دیواني قرار یافت - و او باقتضای خطاب خود در کمال امانت و دیانت بسر مي‌برد *

وقتے در ایام دیواني حکم سلطاني بنام او صدور یافت - که فلان شخص را روانۀ درگاه باید ساخت - امانت خان آن شخص را طلبیده تکلیف رفتن درگاه سلطاني کرد - آن شخص گفت اگر شما کفیل آبروی من میشوید میروم - امانت خان جواب داد که من بر شخصے که با پدر و برادران سلوک چنین و چنان

(۲) نسخۀ [ج] اعتبار *

کرده باشد (یعني عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - منهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جاگیر (۲) و دیوانی خالصه عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظهٔ من نکرد - همان وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جاگیر و دیوانی خالصه پیرایهٔ امتیاز بخشید و نوعے شخصیت او ذهن‌نشین شد - که در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلي بهم رسید - ایامے (که پادشاه در هند بود - و صوبه‌داری دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود) دیوانی دکن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او دیواني را باستقلال تمام کرد - خان جهان بهادر اکثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان که یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصه سرفرازي یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] جاگیر و خدمت عزل کرد *

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود و بعد حکومت سورت در بارهٔ بدیوانی دکن سر عزت برافراخت

سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامي - او بدیوانی مالوه و دیوانی بیجاپور سربلندي یافت - شعر برجسته میگفت و دیوانے فراهم آورده - ازوست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم *
* چه ستم برقدح و جور بمینا کردم *
* با رفیقان زخودرفته سفر دست نداد *
* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازي یافت - میر حسن علي (۲) پسر کاظم خان مذکور پدر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان است - و نسب نواب صمصام الدوله از جانب مادر بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر حسن علي والد نواب صمصام الدوله در عمر بیست سالگي فوت کرد و فرصت نشو و نما نیافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین علي *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بعد کثرت رسید - و مداله عظیمی ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمی از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعنی دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین‌الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتي باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب
از لاهور باورنگ آباد آمد - در اوائل بمنصبی از پیشگاه نواب
آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازی یافت - و بعد چندے بدیوانی
پادشاهی صوبۀ برار مامور شد - و مدتے برین عهده قیام نمود
و بر وجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصفجاه نوبتے
فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمکی دارد - چون محمد شاه والی
دهلي در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را
بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
دارالخلافه شد صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله
گیرا افتاد - نواب نظام الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
پادشاهي هردو سرافراز فرمود - و او هر دو خدمت عمده را
باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بسرحد
کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معاودت برافراخت
مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
رای نواب صمصام الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
مینمود - چون جم غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتۀ نواب
صمصام الدوله پیش نرفت - روزے که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب صمصام الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
چون فوج نواب نظام‌الدوله شکست خورد و مردم (۲) آصف جاهي
فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وزیر
(که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که
نظام الدوله بخانهٔ پدر میرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت (۳)
تا وقتیکه باید بجا آوردید - اکنون ازین مهلکه کناره باید کرد
مشار الیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتے معاتب نواب
آصف جاه ماند - و انزوائے (۴) اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسوید
مآثرالامرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال
گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه
(۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب بر آورد - و بدستور
سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
در گذشت - و نواب نظام‌الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
صمصام الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ دیواني را
(که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصفجاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴)
در [بعضی نسخه] انزوا اختیار نمود ‌•

شاه جهان آباد کرد نواب صمصام الدوله را بدکن گذاشت - و وقت وداع انگشتری خود را باو عنایت کرد - و فرمود این مهر سلیمانی ست - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نربده (۲) رفته بر طبق حکم سلطانی بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ ظفر یافت نواب صمصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله عرض کرد که اقامت این آلکا (۳) مصلحت نیست محمد علي خان پسر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموئي را باتفاق فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه نصارای (۴) فراسیس پهولچهري (۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانی خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوي چشم از انتظام کلي پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] نربدا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها مي نویسد اما در کتب لغت آلکا بالف آمده (۴) نسخهٔ [ج] نصارای فراسیس کفایت میکنند (۵) در [بعضی نسخه] پهلچهوري - و در [بعضی] پهلچهري - و در [بعضی] پهلچري - و در [بعضیجا] پهلچیري *

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزي از نواحی کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را باورنگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز (۳) باتفاق وقت با نواب صمصام الدوله از لشکر باورنگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشیني اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدرآباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده باورنگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا برگزید - تا آنکه نواب امیر الممالک باورنگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونقی داد

---

(۲) یا کرپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب •

باوصف بے اسبابي طلسمے بر بست - که عقل عقلا را حیران ساخت - چه وقتی (که وکالت باو مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک عجب حالتی داشت - که از بے زري نوبت بفروخت اثاث البیت رسیده بود - نواب صمصام‌الدوله نوعے حسن تردد نمود که آب رفته بجوی آمد - و نسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش و کج‌مزاجان غاشیهٔ راستي بر دوش کشیدند و امن عجیے در ممالک بهم رسید - و رعایا و برایا در ظلال عدالت و انصاف طرفه آسودگي یافتند - و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت‌خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - مي‌گفت سال آینده انشاءالله تعالی جمع بر خرج مي‌افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را در اهتزاز آورد - و بارادهٔ تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد و رگهو را مالش داده پنج لک روپیه پیشکش برگرفت - و از برار رو بطرف نرمل کرد - سریا راو (۲) زمیندار نرمل از عهد نواب آصف‌جاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود نواب صمصام الدوله بحکمت عملي اورا مقید ساخت - و ملک او را بضبط سرکار عالي درآورد - و در سال اول از وکالت این دو کار عمده بر کرسي نشاند - و ایام برشگال در حیدرآباد

---

(۲) در [بعضے نسخه] سریا راو *

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیرالممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود - درین ایام سلطان دهلي عالمگیر ثاني برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصے این مصرعه تاریخ یافت * ع *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور[۲] را محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند - ز بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام الدوله کرد - سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان سلطنت[۳] را متزلزل ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد - نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجي برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا *

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب صمصام الدوله در فکر بر انداخت نصارای افتاد *

مخفي نماند که چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ برای دفع مظفر جنگ بملک ارکات رفت مظفر جنگ باعانت نصارای فراسیس ساکن پهولچهري مصاف داده شکست یافت - نصارای به پهولچهري خزیدند - و مظفر جنگ دستگیر شد - باز نصارای باتفاق افاغنه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند و مظفر جنگ را بسرداري برداشتند - نوی (که راقم ترجمه در سرو آزاد مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصارای در بنادر مخصوص بودند و پا از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله چیره (۲) شدند - و لذت ملک گیري دریافتند - بعضے ملک ارکات را فراسیس بتصرف درآورد - و بعضے آن آلکا را نصارای انگریز فراگرفت و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعهٔ بندر سورت را گرفت و هلمّ جرّا ابتدای (۳) بنای تسلط نصارای اینست *

القصه بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او نصارای بصیغهٔ نوکري در رکاب نواب امیر الممالک شدند و سیکاکل و راج بندري و دیگر مواضع را در جایگیر خود گرفتند

---

(۲) در [اکثر نسخه] خیره (۳) نسخهٔ [ج] ابتدای تسلط نصارای *

و طرفه اقتدارے بهم رسانیدند - که حکم حکام ایشان شد
موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک
بهادري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک
گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او
عبدالرحمٰن است - پدرش خواجه قاندر بلخي در عهد نواب
آصف جاه از بلخ آمده اعتبارے پیدا کرد - و فوجدار مچهلي بندر
شد - و محاسبهٔ سرکار بر ذمهٔ او برآمد - و او در مچهلي بندر
با بعضے نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت
و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خرد سال بود
و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست
میداشت - و چون مظفرجنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاری را
بسرداری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمٰن را
(بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه
موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمٰن جوهر قابل بود ترقیِ عظیمے
کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله
حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب صمصام الدوله بعد انفصال معاملهٔ افاغنهٔ ساںور
خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیرالممالک باشارهٔ
نواب صمصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری
از لشکر جدا شده راه حیدر آباد گرفتند - و شهر حیدر آباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب (۲) رسیده شهر را محاصره کرد - قریب دوماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمدة الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جایگیرات نصاری برهم خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندري و سیکاکول (۳) محالات جایگیر خود رخت بربستند - نواب صمصام الدوله برشکال در حیدر آباد بسر برده و درسال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهته از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبهٔ بیدر جایگیرات لکوک در تصرف داشت - و از بے سلیقگي و بے حیثیتي بتقدیم لوازم نوکري نمي رسید - نواب صمصام الدوله خواست که جایگیرات را ازو انتزاع نماید - رامچندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحي کرده حلقهٔ اطاعت در گوش کشید - و جایگیرات او سواي بهالکي بضبط سرکار عالي درآمد - نواب صمصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک باورنگ آباد آمد - و درین ایام فوجے را فرستاده قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاري (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داري را متوارث بودند) قلعه را گرفت

---

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضی جا] سیکاکل *

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گرداني آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوشی که داشت ازو باز گرفت *

مجملا شرح واقعه اینکه - زر مشاهرهٔ سپاه بسدار بر ذمهٔ سرکار بود - مُغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامهٔ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو مي نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع الملک بسالت جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه باوای عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانهٔ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابی بظهور آمد که تا شام باوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنا مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات واگذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعهٔ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن‌کرده مصلح از خانه برآمد - و رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتاباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالي درآمد - بعد چندے فوجے از سرکار تعین‌شد و قلعهٔ دولتاباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب صمصام الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلي بود اما گاه باشد که حق‌تعالی نظرکردهای خود را از نظر خلق مي‌اندازد و برای رفع مراتب اُخروي در دار الامتحان دنیا ببلائے مبتلا مي‌سازد مصداق این معني در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباري و بازاري ازو برگشتند و جز بگیر و بکش حرفے بر زبان (۲) نمي آوردند - اگر کسے بر جاده وفا قایم بوده دوستیِ او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسلهٔ تلاشے جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زد و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشئید مباني آشتي مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پرداز

(۲) نسخهٔ [ب] زبانها •

و افسون کاري محاصرهٔ قلعه را بر خیزانیدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبهٔ برار از ایلچپور باورنگ‌آباد تشریف آورد - و نواب امیرالممالک او را بمنصب والای ولي عهدي خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانید - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبیده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالهٔ فقیر نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادهٔ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب امیرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گردید *

درین ایام بالاجي راو بارادهٔ مخالفت قریب اورنگ آباد رسید و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجیش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک بسندکهیر سي کروهي اورنگ آباد رسیده بود) مرهته او را درانجا محاصره نمود - و قافیهٔ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهیر (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بسند کهیرا *

هلاکت توا رهانید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد
نواب آصف جاه داد شجاعت و جگرداري داد - و جمعے کثیر (۲)
اعادي را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب صمصام الدوله
درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمدةالملک
موسي بوسي و حیدر جنگ از کار جایگیرات خود فراغ حاصل
کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد
رسیدند - و حیدر جنگ نواب صمصام الدوله را متواتر خطوط (۳)
نوشت - و آن‌قدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که
مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلي بهم رسید - و از مکر و بیم
غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزي از سندکهیر معاودت نموده
در حوالی شاه گدهه رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید
و لشکر بهیئت مجموعي باورنگ آباد آمد - و سواد شمالی
شهر مخیم شد *

نواب صمصام الدوله زمام اختیار خود را بکلي بدست
حیدر جنگ سپرد - و او براه چاپلوسیها در آمد - و دامے از مکر
و فریب بر چید - هرچند آشنایانے که بر خداع او آگاه شدند
بصراحت و کنایت بنواب صمصام الدوله خبر کردند باور ننمود
و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیر خواهیِ آشنایان را در میزان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمعے اعادي را (۳) نسخهٔ [ج] خط نوشت *

اعتبار نسنجدند - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادهٔ خداع آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را نظر بند کردند - و بلشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر در یک خیمه مقید ساختند - و دور خیمه (۲) محافظان نصاری نشستند - و خانهٔ نواب صمصام الدوله را دو بارهٔ آنچه جمع شده بود بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانے که فی الجمله استطاعتی داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمی بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب آصفجاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستی اورا از صفحهٔ روزگار بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدرجنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در خیمه *

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب صمصام‌الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف جاه فوج سنگینے از برار در رکاب آورد - و رتق و فتق مهمات ملکي و مالي در قبضهٔ اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمي‌تواند نشست - در شکست نواب آصف جاه افتاد - و بانواع حیله سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب صمصام الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هر دو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف جاه را ببهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گلکنده نگاه دارد - و میدان را براي جولان خود خالي سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر مي خندد *

هیوم رمضان قریب باستوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصف جاه آمد نواب آصف جاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسپے سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمو که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبوح شد حیدر جنگ عمدة الملک موسي بوسي و دیگر اعیان لش

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهوري پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت ما هم بنظر نمي آید (۲) - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان (۳) نام هندوئي از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبي شهر قریب بدرگاه شاه نور قدس سره است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبد شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت هر سه سید آیهٔ کریمهٔ (وجوهٌ یومئذٍ مسفرة) ۱۱۷۱ یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان

سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتهٔ عبدالرحمن ۱۱۷۱

و نیز این رباعي مستزاد در تاریخ نظم ساخت * * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیـــر والا - دانش آگاه *

* ناحق شده کشته دزکمین گاه دغا (۴) - وا مظلوماه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخهٔ [ج] لچهمنان (۴) نسخهٔ [ب] این غم جانکاه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران‌شنوید *
۱۱۷۱
* کردند شهید ناکسان سید را - انّا للّـــه *

مخفي نماند که میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحي خان را بتقریبے یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را بعارضهٔ بیماري از خیمه در عمارت فرستادند - ازآنجا که حیات هردو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هردو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالحي خان و میر عبد السلام خان نکتهٔ بخاطر راقم ترجمه القا شد که الاسماء تتنزّل من السماء - اسم حي و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسمّای خود را محفوظ داشت *

القصه بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسي بوسي و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او قایم مقام شد) قصد حیدرآباد کردند - و بعد وصول حیدر آباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندري و سیکاکل محالات جایگیر خود رفت - و عمدة‌الملک راه پهولچهري گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ درمیان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدودے جان بسلامت برد - و لچهمنان

قاتل نواب صمصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین
جماعه دار فرقهٔ کاردیان (۲) (که با جماعهٔ خود بر نواب صمصام الدوله
و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد)
خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که
بطرف پهولچهري رفت) چینا پتن (۳) بندر انگریز را محاصره کرد
و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد
و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در
چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از
ذات حیدر جنگ شد) نواب صمصام الدوله بگوش خود
شنیده رفت *

نواب صمصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا
مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي
دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست
میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات داني
تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے
عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را
از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعرفهمي - روزے با راقم ترجمه
گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

(۲) نسخهٔ [ب] جمعدار (۳) در [بعضی نسخه] چینا پڈن *

* مرا براه محبت دو مشکل افتاد است *
* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاد است *

مطابق معنی ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذّر - و بخاطر من معنی دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است مبادا سوای معشوق دیگرے اورا کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هردو امر بر عاشق ناگوار است - منشی بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسي طور خاصے دارد - حیف که منشآت او جمع نشد - اگر تدوین مي یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ داني یکتای عصر مي زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریهٔ هند که نسّابهٔ این گروه بود - برهانش همین کتاب مآثر الامرا ست که قدر آنرا صاحب این فن مي شناسد - کتب خانهٔ عظیمے از کتب عربي و فارسي فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد اوصاف حمیدهٔ او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار و تمکین و کوچک دلي و غمخواری خلائق و عدالت و حیای چشم و وفا و صفا و صدق و راستي - با صفت دروغ سخت ناخوشي داشت - و دروغ گو را اصلا در نظر اعتبار نمي آورد و زرے

که او را حاصل می‌شد همان وقت ده یکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانهٔ ده یکي علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي یافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي‌نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه‌شنبه - و مدّعي و مدّعی علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینهٔ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد وقت استوا تیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطهٔ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي‌نشست - و در خلوت بکرچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعهٔ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

باقي نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنین بمن آگاهي دادند - و نیز نواب مذکور نقل کرد که روزے (که وکالت را ازو گرفتند - و هنگامهٔ عجیبی برپا شد) من و جمعے کثیرو در خانهٔ نواب صمصام الدوله شب (۲) بیتوتت کردیم - مردم را از فکر خواب نبرد - پگاه تر (که با نواب صمصام الدوله برخوردم) گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نیز نقل کرد که نواب صمصام الدوله با من گفت که پیش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه گرفته شد - در صد و کسرے زیاده قالین و شطرنجي برآمد و روزے (که بقلعه رفتم) هیچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغیرے بخاطر راه نیافت - راقم ترجمه گوید وقتے (که نواب نظام الدوله بملک ارکات تشریف برد - و بر مظفر جنگ ظفر یافت) عمال آن ملک حضور طلب شدند - و بعلاقهٔ دیواني بر در نواب صمصام الدوله خیمه نصب کرده آنها را جای دادند - روزے از خیمهٔ نواب صمصام الدوله بر آمدم - شخصے دویده آمد - و گفت که حاجي عبدالشکور عامل معزول میگوید - که من در اختیار سزاولانم - از جا جنبیدن نمیتوانم - شما تا اینجا تصدیع کشید - فقیر با عامل مذکور آشنا نبودم - لیکن نرفتن دور از شیوهٔ مروت دیدم - رفتم - او از محاسبه و تقید سزاولان

---

(۲) نسخهٔ [ب] شب خواب بنوبت کردیم ٭

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم (٢) و گفتم
حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال بر در حاضر است
او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل
محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبهٔ او معاف شود
همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب در مقام
انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید
و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا
بر در خانهٔ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را
تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا
حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند
نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي
عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال محاسبه دار طلب حضور شده
میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید
گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه
کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم
بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی
حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود
همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(٢) در [بعضی نسخه] رفتم •

افتاد چه می‌بیند - پیر نود ساله منحنی - پیراهنی در بر و دستار سبزے بر سر - و عصا و تسبیحے(۲) در دست - صورت ولایت و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزدیک(۳) خود طلبید و نشاند - و حرفها پرسید - و بر فرد محاسبهٔ او دستخط معاف کرد - ● یومیه معین نمود - و سواري از سرکار خود عنایت نموده رخصت فرمود - مناقبی (که از نواب صمصام الدوله رنگ بست بیان شده) نمے از سحاب و پرتوے از آفتاب است حق تعالی آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت برین را بجلوس او مزین سازد *

پوشیده نماند که بعد(۴) از شهادت نواب صمصام الدوله چون لشکر بحیدر آباد رفت میر عبدالحي خان را همراه برده در قلعهٔ گلکنده نگاه داشتند - و میر عبدالسلام خان بنابر بیماري در اورنگ‌آباد ماند - اورا بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و نواب آصف‌جاه ثاني بعد قتل حیدر جنگ شبدیز عزم جانب برار جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبیه جانوجي پسر رگهو بهونسله بربست - و با وصف قلت جمعیت این طرف و کثرت غنیم لوای فیروزي برافراخت - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ج] تسبیح (۳) نسخهٔ [ب] نزدیک طلبید (۴) نسخهٔ [ج] بعد شهادت نواب *

روی توجه بحیدر آباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکي جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان نمود - و در سواد حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولایت عهد نشست و زمام (۳) مهمات مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد

و پانزدهم ذیقعده سنه (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائة و الف میر عبدالحي خان را از قلعه بر آورده از سر نو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد بر آمدن از قلعه بخطاب پدر (یعني صمصام الدوله صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنایات گردید - و میر عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد بر آمد - و با اهل بیت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض میدارد فقیر عبد الرزاق الحسیني الخوارزمي الاورنگ آبادي که از مبادی سن رشد و تمیز الخ (۵) - انتهی کلامه *

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والای ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام (۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) یعني تا آخر آنکه پیشتر در صفحهٔ [۵] گذشت •

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمهای رقمزدهٔ کلک بانی این نسخه بنابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - حتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشنگرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ ومن هیچمدان - و این مجموعهٔ جلیل القدر بنقوش هفت صد و سي ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعا ست *

۸۵

حرف الالف - هشتاد و پنج ترجمه

اسمٰعیل بیگ دولدي (ق) - اعتبار خان خواجه عنبر (ق) افضل خان خواجه سلطان - ادهم خان کوکه - اشرف خان میر منشي - ابراهیم خان اوزبک (ق) - آصف خان عبدالمجید اسکندر خان اوزبک - الغ خان حبشي (ق) - اعتماد خان خواجه سرا - آصف خان خواجه غیاث الدین علي - اعتماد خان گجراتي - امیر فتح الله شیرازي - و کیفیت وضع تاریخ الٰهي اسمٰعیل قلي خان ذوالقدر - آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ افضل خان شیخ عبد الرحمن - اسلام خان چشتي فاروقي ابوالفتح خان دکني - و بیان مذهب مهدویّه - احمد بیگ خان کابلي - اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني - و احوال نورجهان

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
اسد خان معموري - اودا جي رام - افضل خان شکر الله
اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام
خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا
اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان
پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق)
الله قلي خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
برادر زادهٔ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بهادر - اخلاص خان
شیخ الهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
میر اسحق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله (۲) وردي
خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان
اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان
میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال
قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار
خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان
میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] الله وردي خان غرق - یا عرق - والله اعلم .

خان ميرزا محمد اشرف - آغر خان پير محمد (ق) - ارسلان (۲)
خان ارسلان قلي (ق) - امير خان مير ميران - و احوال
صاحب جي صبيهٔ علي مردان خان - امانت خان مير حسين - ارشد
خان مير ابو العلا (ق) - اسمٰعيل خان مكها (ق) - ابو نصر خان
پسر شايسته خان (ق) - امان الله خان نبيرهٔ الله وردي خان
ابراهيم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق)
امير خان عبد الكريم - آصف الدوله جملة الملک اسد خان
امير الامرا حسين علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي
و كيفيت گرفتاري محمد فرخ سير پادشاه - اعتماد الدوله محمد
امين خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص كيش (ق) - امين (۳)
خان دكني - امين الدوله امين الدين خان بهادر سنبهلي (ق) (۴)
اعتماد الدوله قمر الدين خان بهادر (ق) - امير الامرا غازي الدين
خان بهادر فيروز جنگ (ق) - ابو الخير خان بهادر امام جنگ (ق)
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله
امير الممالک (ق) - اسمٰعيل خان بهادر پني (ق) * (۵)

۲۹

حرف الباء - بيست و نه ترجمه

بيرام خان خانخانان - و احوال سليمه سلطان بيگم - بهادر
خان شيباني - باز بهادر بايزيد - بابا خان قاقشال - بهادر

---

(۲) در [بعضي نسخه] مير محمد اشرف (۳) در [بعضي نسخه] امين خان
چيني بهادر (۴) در [بعضي نسخه] سنبلي (۵) يا پگني باشد ه

پسر سعید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق)
پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
بیگلر خان - بالچو قلیچ (۲) (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني
و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زمیندار
بگلانه - و احوال آن اُلکا - بهادر خان روهله - پردل خان بیرام خان
باقي خان چیله قلماق - پرتهي راج راتهور (ق) - بهرام سلطان ولد
نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت
ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
نمودن سلطان محمد معظم (۳) - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

حرف التاء - ۱۶ شانزده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق)
ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردي خان (ق)
ترخان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داؤد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بالچوقلیچ (۳) در [بعضی نسخه] اعظم *

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر قلعهٔ ستاره - ترکتاز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

۲
حرف الثاء - دو ترجمه

ثاني خان هروي - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

۱۷
حرف الجیم - هفده ترجمه

جعفر خان تکلو - جلال خان قورچي (ق) - جگت مال برادر خرد راجه بهارهمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیرقلي خان لاله بیگ - جگناتهه پسر راجه بهارهمل (ق) - جان سپار خان ترکمان - جادو رای کایتهه - جهانگیر قلي خان شمس الدین جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمي - جان سپار خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمدة الملک جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمکارم (ق) - چورا من جات (۲) *

۲۲
حرف الحاء - بیست و دو ترجمه

حاجي محمد خان سیستاني - حسن خان کهتریه (۳) - حیدر محمد خان آخته بیگي (ق) - حاجي یوسف خان (ق) حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیمٌ عین الملک شیرازي (ق) حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري - و کیفیت

---

(۲) یا جورا من جات باشد (۳) در [بعض نسخه] تکریه *

۴۴

حرف الخا - چهل و چهار ترجمه

میان فہیم - خدمت پرست خان رضا بہادر - خان جہان لودي
خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن تربتي - خان زمان امان الله
خواجه جہان خوافي (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جہان
بارهه (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه
عبد الهادي (ق) - خوشحال بیگ کاشغري (ق) - خواص
خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت
خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت
عشق سلطان اورنگ زیب با زین‌آبادي - خواجه عبد الرحیم
خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجہان بہادر کوکلتاش میر ملک
حسین - خدا بنده خان پسر شایسته خان - خان‌عالم اخلاص خان (ق)
خانجہان بہادر کوکلتاش خان علي مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا
خواجه عاصم - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان تتهي (ق)
خان زمان میواتي - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجم قلي خان
بہادر (ق) *

۲۱

حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عنایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودي
دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان
میرزا داراب - دربار خان روهله - دیانت خان دست بیاضي
دیندار خان بخاري (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند
خان - داؤد خان قریشي - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

خان بن مختار خان - دلیر خان دارزي (۳) - دلیر خان عبد الرؤف (۲) میانه (ق) :- دیانت خان میر عبدالقادر - داوُد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي نقي - دهیراج راجه جی سنگهه سوائي (ق) *

حرف الذال - شش ترجمه ۶

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قراماناو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت جنگ - ذکریا خان بهادر (۴) هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

حرف الراء - هشتاد ترجمه ۸۰

روپسي برادر زادۀ راجه بهارمل (۵) (ق) - راجه بهار همل - رای سرجن هادا (ق) - رای اونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و ضوابط مستحدثۀ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیاه (ق) - راجه رام چند بگهیله (ق) - رامچند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) رای بهوج پسر رای سرجن هادا (ق) - رای درگا سیودیه (۶) (ق) رای رای سنگهه بهورتهیه - و کیفیت قلعۀ دیوگدهه (۷) (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضی نسخه] داورئي - اما گمان برم که داوُد زئي باشد (۴) املای صحیح زکریا ست بزای معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخۀ [۱] بهارامل (۶) در [بعضی نسخه] سیسودیه (۷) نسخۀ [۱] آیوگدهه *

رامداس کچهواهه - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر
راجه بهگونت داس کچهواهه - و کیفیت الکای اَدیسه - راجه
راج سنگهه کچهواهه (ق) - راجه رایسال درباري - رانا سکرا پسر
رانا اودي سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگت سنگهه (ق)
راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه راتهور (ق) •
راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعهٔ کانگره - رای
گوردهن سورج دهج - راجه بر سنگهه دیو بندیله (ق) - رستم
خان شغالي (٢) - رانا کرن پسر رانا امرا (ق) - راو رتن هادا پسر
راو بهوج (ق) - راو سور (٣) بهورتهیه (ق) - راجه بهارتهه بندیله (ق)
راجه ججهار سنگهه بندیله (ق) - راجه روز افزون (ق)
رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوپ سنگهه
بدگوجر - راجه گج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه
رامداس نروري (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راو
(٤) امر سنگهه پسر کلان راجه گج سنگهه (ق) - رای منند کایتهه
راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوجر (ق)
رشید خان انصاري - و کیفیت جلاله و نیاکانش - راجه
بیتهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیله (ق) - راو
ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن (ق) - راجه سیورام کور (ق) - راجه

---

(٢) در [بعضی نسخه] شمالي (٣) در [بعضی نسخه] بوندیله (٤)
در [بعضی نسخه] کایت ؛ یا کاتب باشد •

اندرمن دهندهیره (ق) - رام سنگهه ولد کرمسي راتهور (ق) روپ سنگهه راتهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه انروده گور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق) رحمت خان حکیم ضیاء الدین - و احوال فوت دارا شکوه و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو کرن بهورتهیه (ق) - راجه سجان سنگهه (۲) بندیله (ق) - راجه دیبي سنگهه بندیله (ق) - راجه رای سنگهه سیسودیه (ق) - راجه رام سنگهه کچهواهه (ق) - رشید خان الهام الله (ق) - راو بهار سنگهه هادا (ق) - رضوي خان سید علي (ق) - رندوله خان غازي (ق) روح الله خان اول پسر دوم خلیل الله خان - روح الله خان خانه زاد خان (ق) - راو دلیپت (۳) بندیله - و کیفیت کلاه پوشان فرنگ (ق) - رامسنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهیله رام ناگر (ق) - راجه محکم سنگهه کهتري (ق) - رعایت خان ظهیر الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سین (ق) - راجه سلطانجي بنالکر (۴) - راجه گوپال سنگهه گور (ق) راجه ساهوجي بهونسله (۵) (ق) - رکن الدوله سید لشکر خان بهادر نصیر جنگ - راجه بیر بهادر (ق) *

---

(۲) یا سبحان سنگهه باشد (۳) در (بعضی نسخه) راو دلیپ (۴) یا نبالکر باشد (۵) در [چاند جا] بهونسله نوشته *

۴
حرف الزاء - چهار ترجمه

زین خان کوکه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان کوکه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵
حرف السین - پنجاه و پنج ترجمه

سیف خان کوکه - سید محمود خان بارهه (ق) - سید احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندي - و کیفیت مشیری عرش آشیاني - سید حامد خان بخاري (ق) - سید عبد الله خان پسر میر خواننده (ق) - سمانجي خان قرغوچي (ق) سید راجو بارهه (ق) - سعید خان چغتا - سید قاسم و سید هاشم بارهه (ق) - سیف خان سید علي اصغر (ق) - سردار خان خواجه یادگار (ق) - سید دلیر خان بارهه - و کیفیت فیل سفید (ق) سید هزبر خان بارهه (ق) - سیف خان میرزا صفي - سرافراز خان چغتا (ق) - سید شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد صالح (ق) - سعید خان بهادر ظفر جنگ (۲) - سردار خان شاه جهاني سرافراز خان پسر لشکر خان (ق) - علامي سعدالله خان - و کیفیت دولتخانهٔ خاص - و حقیقت قرار داد داشتن تابینان (ق) - سید منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمدیو پسران سورجمل سیودیه (ق) - سید عالم بارهه (ق) - سید هدایت الله صدر (ق) سید اختصاص خان بارهه عرف سید صلابت خان (ق) - سید

---

(۲) نسخهٔ [۱] ظفرجنگ چغتا *

شجاعت خان بهادر بهکري (ق) - سعادت‌خان پور ظفر خان (ق)
سیادت خان میرزین‌الدین علي (ق) - سید مظفرخان بارهه و سید
لشکرخان بارهه - سبل سنگهه (۲) سیودیه (۳) (ق) - سرافراز خان پلولي
سید اختصاص خان سید فیروز خان (۴) (ق) - سید عزت خان
عبدالرزاق گیلاني (ق) - سید امیرخان خوافي (ق) - سربلند خان
خواجه رحمت‌الله (ق) - سیف خان فقیر الله - سیف الله خان
میر بحر - سید عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چیله
و کیفیت نظربند شدن سلطان محمد معظم - سیادت خان سید
اوغلان (ق) - سیدي یاقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سید
لطیف (ق) - سید حسین خان بارهه (ق) - سید رستم خان
دکني (ق) - سعد الله خان هدایت الله (ق) - سید نجم الدین
علي خان بارهه (ق) - ستر سال بندیله (ق) - سعادت الله خان (ق)
سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ (ق) - سیف الدوله
سید شریف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفرجنگ (ق)
سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدین خان
بهادر ظفر جنگ (ق) *

۵۴

حرف الشین - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدین محمد خان ، شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنبل سنگهه (۳) در [اکثر نسخه] پلولي

(۴) یا عرب خان باشد ،

---

(۲) در [نسخها] تربن نوشته ٭

شمشیر خان تربتي - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک حیدرآبادي - شایسته خان امیرالامرا - شجاعت خان محمد بیگ ترکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد خان خویشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه دراني (ق) شجاع الملک امیر الامرا (ق) *

حرف الصاد - ۹ نه ترجمه

صادق محمد خان هروي - صادق خان میربخشي - صلابت‌خان روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن خان میرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق) صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه میر خوافي - صف شکن خان میر صدرالدین (ق) *

حرف الضاد - ۱ یک ترجمه

ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - ۲ دو ترجمه

طیب خواجه جویباري - طاهر خان طاهر شیخ (ق) *

حرف الظاء - ۲ دو ترجمه

ظفر خان پسر زین خان کوکه (ق) - ظفر خان خواجه احسن الله (ق) *

٣٠

حرف العين — سی ترجمه

علي قلي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان خواجه بابا (ق) - عوض خان قاقشال (ق) - عبد الله خان فیروز جنگ - عزیزالله خان پسر یوسف خان (ق) - عاقل خان عنایت‌الله - و احوال ستي خانم (ق) - عبدالرحیم بیگ اوزبک (ق) عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امیر الامرا و کیفیت هنگامهٔ اوزبکان در بلخ - عبدالله خان سعید خان (ق) عسکر خان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحیم خان پنجمین پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنایت خان خوافي عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل میر عسکري (ق) - عزیز الله خان پسر سیوم خلیل الله خان (ق) - علي مردان خان حیدر آبادي (ق) - عیسی خان مبین (۲) - عنایت الله خان (ق) عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزیز خان بهادر شیخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امیر خان میر اسحٰق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي وردي خان میرزا بندي (ق) - عماد الملک غازی الدین خان پسر امیر الامرا فیروز جنگ (ق) *

---

(۲) در [بعضی نسخه] متین - و در (بعضی جا) متین *

٧

حرف الغين - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و كيفيت اختراع سجده پيش عرش آشياني - غيرت خان خواجه كامگار - غالب خان بيجاپوري (ق) - غضنفر خان پسر الله وردي خان - غيرت خان محمد ابراهيم (ق) غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ - غازي الدين خان بهادر غالب جنگ (ق) *

١٥

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سكائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال ملك عنبر - فدائي خان ميرظريف - فدائي خان ميرزا هدايت الله فاضل خان آقا افضل (٢) اصفهاني - فيروز خان خواجه سرا (ق) فتح جنگ خان روهله - فاخرخان نجم ثاني (ق) - فيض الله خان پسر زاهد خان كوكه - فتح جنگ خان ميانه - فاضل خان شيخ مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال الدين (ق) - فاضل خان برهان الدين - فضائل خان مير هادي - فتح الله خان بهادر عالمگير شاهي *

٢٩

حرف القاف - بيست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نيشاپوري (ق) - قتلق قدم خان (ق) - قمر خان (ق) - قيا خان كذك - قطب الدين خان اتگه

(٢) در [چند نسخه] فاضل *

قاسم علي خان (ق) - قريش سلطان كاشغري - قاسم خان مير بحر
قطب‌الدين خان شيخ خوبن - قليچ خان اندجاني - قاسم خان تمكين (۲)
قاسم خان جويني - و كيفيت هوگاي بندر - قبچاق خان امان بيگ
قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ اوزبك - قاضي
محمد اسلم - قليچ خان توراني - قاسم خان مير آتش - قباد خان
مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر
قوام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليچ خان
خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان كرماني - قطب الدين
خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الملك سيد عبد الله خان
قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدوله محمد انور
خان بهادر *

حرف الكاف - ۹ نه ترجمه

كمال خان گكهر - كاكر علي خان (ق) - كنور جگت سنگهه
كشن سنگهه راتهور - كاكر خان عرف جهان خان (ق) - كار طلب
خان (ق) - گنج علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگهه
كامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - ۵ پنج ترجمه

لشكر خان اكبري - لشكر خان مشهدي - لشكر خان جان نثار
خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

---

(۲) در [بعضی نسخه] دمكين *

حرف الميم - يكصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بيگ - ملا مير محمد خان شيرواني - مير شاه

ابو المعالي - محمد سلطان ميرزا - مهدي قاسم خان - محمد

قاسم خان بدخشي - محمد قلي توقبائي (ق) - محمد قلي

خان برلاس - مجنون خان قاقشال - مير محمد خان مشهور

به خان كلان - معين الدين خان فرنخودي (ق) - مهر علي خان

سلدوز (ق) - ميرزا ميرک رضوي خان (ق) - محمد مراد خان

پسر امير بيگ (ق) - مظفر خان تربتي - مير معز الملک

اكبري - مير علي اكبري موسوي - ميرزا شرف الدين حسين
(٢)
محب علي خان پسر مير نظام الدين علي - معصوم خان فرنخودي

مير گيسوی خراساني - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شيخ

حسن علائي - مير زاده علي خان (ق) - ميرزا فولاد بيگ پسر

خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تتوي - ميرزا

سليمان - محب علي خان رهتاسي - مير ابو تراب گجراتي - مير

شريف آملي - و تحقيق مردم نقطويه - مير مرتضى سبزواري

معصوم خان كابلي - ميرزا مظفر حسين صفوي - ميرزا جاني

بيگ ارغون - و احوال صوبهٔ تتهه - ميرزا يوسف خان رضوي

مادهو سنگهه كچهواهه (ق) - مير حسام الدين - مخصوص

خان برادر خرد سعيد خان چغتا (ق) - مير معصوم خان

(٢) در [چند نسخه] لفظ علي نيست ٭

بهكري - ميرزا شاهرخ - مير خليل الله يزدي - و احوال شاه
نعمت الله ولي - محمد قلي تركمان (ق) - مهتر خان انيس (ق)
ميرزا غازي بيگ - ميران صدر جهان - ميرزا چين قليچ
ميرزا فريدون خان برلاس (ق) - محتشم خان شيخ قاسم (ق)
ميرزا علي بيگ اكبر شاهي - مير جمال الدين انجو - ميرزا
راجه بهار سنگهه (ق) - مير فضل الله بخاري - معظم خان
شيخ بايزيد (ق) - محمد تقي سيم ساز - ملا محمد تتهه
محمد خان نيازي - مظفر خان مير عبد الرزاق - مقرب خان
شيخ حسو - مرتضى خان انجو - مصطفى بيگ تركمان (ق)
مهابت خان خانخانان - مختار خان سبزواري - مير محمد
امين ميرجمله - و كيفيت اصفهان - محلدار خان - مرشد قلي
خان تركمان - و احوال مرشد قلي خان لله استجلو - مخلص خان
برادر كلان الله وردي خان - معتمد خان محمد شريف - ميرزا
رستم صفوي - موسوي خان صدر (ق) - مبارز خان روهله - مهيس
داس راتهور (ق) - مير سيد جلال صدر - و احوال ملا محمد
صوفي مازندراني - محمد زمان طهراني (ق) - مادهو سنگهه
هادا (ق) - ميرزا والي - مكرمت خان ملا مرشد - و كيفيت بلدهٔ
شاه جهان آباد - ميرزا حسن صفوي - مرتضى خان سيد نظام
معتقد خان ميرزا بيگي - ميرزا عيسى ترخان - محمد علي
خان محمد علي بيگ - مغل خان پسر زين خان كوكه - مير

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و كيفيت دهار و دكن
ملتفت خان - معمور خان مير ابوالفضل - مكند سنگهه هادا (ق)
معتمد خان محمد صالح خوافي (ق) - مبارک خان نيازي
ميرزا ابو سعيد - مصطفى خان خوافي - ميرک شيخ هروي
مانو جي و پرسو جي - ملا علاء الملک - مير جمله (٢) معظم خان
و احوال سلطان شجاع - و كيفيت جنگ بهادر و آسام - ميرزا نودر
ميرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نايته
و تحقيق نوايت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - ميرزا راجه
جي سنگهه كچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - ميرزا سلطان
صفوي - ميرزا مكرم خان صفوي - ميرزا خان منوچهر - مهابت
خان لهراسپ - مبارز خان مير كل - مرتضى خان سيد شاه
محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راتهور - مير سيد محمد
قنوجي - و حكايت شيخ محمدي - ملتفت خان مير ابراهيم حسين
محمد امين خان مير محمد امين - مختار خان شمس الدين
مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان
حيدرآبادي - موسوي خان مير معز (٣) - محمد بديع سلطان (ق)
مصطفى خان كاشي - و حكايت آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مكان (ق) - مخلص خان عالمگيري - مرتضى خان سيد

---

(٢) در [بعضی نسخه] مير محمد سعيد مير جمله معظم خان (٣) در [بعضی نسخه] ميرزا معز *

مبارک خان (ق) - معتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواري
میرزا صفوي خان (ق) - مذور خان شیخ میران (ق) - مختار خان
قمرالدین - میرزا یار علي بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد
اسلم خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد
هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان
محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم
خان میر اسحٰق - میر ویس غلزي (ق) - محمد یار خان
پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق)
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال
مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله
حیدر قلي خان اصفهاني (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)
مها راجه اجیت سنگهه راتهور - و کیفیت فوت سلطان محمد
اکبر (ق) - میر احمد خان ثاني - و کیفیت هنگامهٔ محبوب خان
در کشمیر - معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد
غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)
موتمن الدوله اسحٰق خان (ق) - متهور خان خویشگي - محتشم
خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک
سر بلند خان - مها راجه جانوجي جسونت بنالکر (ق)
مجدالدوله عبدالاحد (۲) خان (ق) *

---

(۲) در [بعضی نسخه] عبد الصمد خان *

۱۵

حرف النون - پانزده ترجمه

نیابت خان عرب (ق) - نور قلیچ (ق) - نقیب خان میر غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر (۲) بهادر خویشگي - نجابت خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق) ناصر خان محمد امان (ق) - نصیرالدوله صلابت‌جنگ (ق) نظام الملک آصف جاه - نظام‌الدوله ناصر جنگ - نجیب‌الدوله شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق) نظام الملک نظام‌الدوله آصف جاه *

۵

حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق) وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

۶

حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق) هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

۸

حرف الیاء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق) یوسف خان ولد حسین‌خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

---

(۲) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته ٭

یاقوت خان حبشي - یوسف محمد خان تاشکندي - یکه‌تاز خان عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمعیل بیگ دولدی

از امرای فردوس مکاني ست - در دلاوري و کنکاش مسلم وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود و بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید و امرا از میرزا عسکري جدائي گزیده هریک از قلعه پایان آمده خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشار الیه نیز شرف زمین بوسي دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشار الیه مقرر شد - و در ایام محاصرهٔ کابل او بهمراهی خضر خواجه خان بر سر شیرعلي نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفتهٔ میرزا از کابل بنابر غارت قافلهٔ ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت بنابر انسداد طرق (که مردم پادشاهي نموده بودند) نتوانست بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعین گردید - و در کتل سجاوند بشیرعلي مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم پادشاهي ظفرمند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیاني رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر تنک حوصلگي زده جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد میرزا کامران روان شد موهی الیه هم از فریب خوردهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمعیل خرس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهی شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه بیامده *

* اعتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بنابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آورد - و در سنه (٩٥٢) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي علم افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشراف

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کاردانی مشمول الطاف
(۲)
همایونی گشته در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و ششم صاحب دیوان
خرج گردید - یعنی بمساعدت طالع ارجمند بمشرفیء بیوتات امتیاز
یافت - و چون در سنه (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هجری میرزا
کامران برادر خرد جنت آشیانی در مخالفت برادر بزرگوار (که
زیاده بر پدر اشفاق و الطاف مرعی میداشت) بر دارالملک کابل
استیلا یافت با متصدیان و ملازمان پادشاهی در مقام گرفت و گیر
در آمده خواجه را نیز مقید ساخت - و بزجر و تعدی نقد و جنس
بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پیش نهاد عزم پادشاهانه
گردید خواجه بوالا منصب میر بخشیگری علم ترقّع می افراشت
چون واقعهٔ ناگزیر جنت آشیانی بمیان آمد تردی بیگ خان
(که ادعاء امیر الاُمرائی داشت) باتفاق خواجه بانتظام مهمّات
دهلی پرداخت - ازانکه در جنگ هیموی مشهور خواجه بهمراهیء
سردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامے (که آن بقال فتنه ساز
خود بر قول تاخت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شروانی (که برای
شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردی بیگ خان قابوئے می جست)
مسلک فرار اختیار نمود - چون اُمرا انهزام خورده با هزاران
خجالت و شرمساری بموکب اکبری (که از صوبهٔ پنجاب

(۲) در [اکثر نسخه] در سال نهصد ۰

(٢)
بقصد محاربهٔ هیمو بسهرند رسیده بود) پیوستند بیرام خان
تردي بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانید - و خواجه را
با میر منشي (که گمان نفاق و زرداري میداشت) نظربند
نمود - و پس ازان خواجه با میر منشي فرار نموده سفر حجاز
اختیار کرد - و در سال پنجم اکبري بشرف آستان بوس استسعاد
یافتند - و مورد افضال عرش آشیاني شده بپایهٔ والای امارت
و منصب سه هزاري مرتقي گردید - مآل کار او و تاریخ فوتش
بنظر شیرازه بند این پریشان اوراق نرسیده ×

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم انگه است - که بفزوني عقل و درستي
اخلاص نسبت قوي بعرش آشیاني داشت - از زمان آسایش
گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت
محرمیّت و اعتماد ممتاز بود - در برهمزدگي دولت بیرام خان
شریک غالب گشته تمشیت مهام ملکي و مالي از پیش خود
گرفت - و با آنکه منعم خان وکیل السّلطنت هم شد باستقلال
تمام بکارها مي پرداخت - ادهم خان از اُمرای پنج هزاري ست
ابتدا بمحاصرهٔ مانکوت در رکاب پادشاهي به بهادري
(٣)
و رادمردي بلندنامي اندوخته - آن قلعه ایست در کوهستان

(٢) نام سابقش مرهند است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبان‌زد روزگار
گشت (٣) نسخهٔ [ب] دلاوري - و رادمردي بمعنیٔ دلاوري ست ●

مواالک بر قلّهٔ کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر می آید - سلیم شاه وقتی (که از مهم گکهران برگشت) اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب ماءنے باشد - می خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهرے ست بزرگ - مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم - باندک توجّه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیّا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا درانجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجلش در رسید - در سال دوم سکندر سور درانجا متحصّن گشته آخر بزینهار گرائید - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان متوهّم می بود) محال هتکانتهه (۲) نزدیکی آگره مسکن طایفهٔ بهدوریه (که تمرّد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهرهٔ آفاق (۳) بود) بجاگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمرّدان آن نواحی سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال دو کار شگرف صورت گیرد - با چندے از آمرا رخصت داد ادهم خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملي ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش عرش آشیانی آخر سال پنجم مبادی سنهٔ (۹۶۸) نهصد و شصت

---

(۲) نسخهٔ [ج] هتهکانتهه (۳) نسخهٔ [ا ب] آفاق است *

و هشت هجري اورا با پير محمد خان شرواني و امراء ديگر بتسخير ولايت مالوه (كه بيداد گري و مدهوشي باز بهادر مكرر بعرض رسيده بود) تعين نمودند - چون بنواحي سارنگپور (كه مستقر او بود) پيوست باز بهادر از مستي و بيهوشي (كه شب و روز درين كار بود) اندكے بخود آمده در مقام پيكار نشست - پيوسته از طرفين دلاوران رزم آزموده بر آمده لوازم نبرد بجا مي‌آوردند - تا روزے چپقلشے عظيم بميان آمد - باز بهادر شكست خورده بجانب خانديس فرار نمود ادهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانيده تمام اموال و اسباب او را با پاتران و كنيزان (كه نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ ايشان درآفاق امتياز و اشتهار (٢) داشت) متصرف شد - و ازين كاميابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفيسه (كه اندوختهٔ سالها بود) كلاه نخوت او كج شد - و نشهٔ (٣) غرورش افزود هر چند پير محمد خان نصيحت كرد سودمند نيفتاد - مملكت مالوه بامرا تقسيم كرده چند زنجير فيل از جملهٔ غنائم همراه صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعيش و عشرت مشغول گشت - بخاطر عرش آشياني گران رسيد - اصلاح او اهم دانسته در شانزده روز از آگره ايلغار فرمود - و بيست و هفتم شعبان

(٢) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (٣) درفارسي نشه مي‌نويسند - اما اين لفظ كه عربي ست در اصل نشوة است ٭

سال ششم وقتي (كه ادهم خان بعزيمت تسخير قلعهٔ گاگرون دو كروهي سارنگپور بر آمده ميرفت) ناگاه موكب اقبال پيدا شد - بدريافت شرف زمين‌بوس مباهي گشت - عرش آشياني يكسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گويند ادهم خان خيال فاسد در سر داشت - و بهانه مي جست - روز دوم (۲) ماهم انگه با مردم محل رسيد - و پسر را از گران خواب غفلت هوشيار ساخته آداب پيشكش و ضيافت بتقديم رسانيد - و آنچه از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پاتّران بنظر اشرف گذرانيد - عرش آشياني برخے را باو مرحمت نموده بعد وقفهٔ چهار روز علم معاودت بآگره افراشتند *

گويند چون عرش آشياني لواى معاودت بر افراختند در منزل اول ادهم خان از سفاهت و بيخردي ماهم انگه مادر خود را (كه صاحب اختيار محل بود) بران داشت كه دو مغنّيهٔ حسينه از پاتّران باز بهادر مخفي بدو حواله نمايد - كه بنابر روارويي كسے بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقا همان ساعت بپادشاه خبر رسيد - حكم مقام فرموده مردم را بتفحّص برگماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد چون متفحّصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بيگناهان را بقتل رسانيد - و عرش آشياني اغماض فرمودند - ليكن همين سال باقتضاى

(۲) نسخهٔ [ب] دهم - اما صحيح دوم است *

مصاحبت ملکي حکومت مالوه به پیرمحمد خان باستقلال مقرر شد
و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان اتگه بقرب و اعتبار لوای تفوّق
و برتري افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش
جواني و سیه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان
خانخانان (که گرفتار همین بیماري بود) همواره بکهنه عیاري
آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک مینمود
تا آنکه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي
اتگه خان و منعم خان با أمرای دیگر مشغول مهمات سلطنت
بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر
رسید - همه بتعظیم برخاستند - اتگه خان نیم قیامے نمود - آن
بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتگه خان شد - و اشاره
بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آفتاب دولت تمام کردند
و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته
متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خاصه
بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیاني از خواب بیدار
شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند
و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان
بنظر آمد فرمودند که اي بچهٔ لاده اتگهٔ مرا چرا کشتي
آن گستاخ پیش دویده دستهای عرش آشیاني گرفت - و گفت

پادشاه غور فرمایند - اندکے تلاش واقع شده - پادشاه دست از چنگ (۲) او کشیده مشتے بقوت بر روی او زدند - که معلق بزمین افتاد - بفرحت خان خاصه خیل و بسنگرام هوسناک (که ایستاده بودند) فرمودند - که چه تماشا میکنید - این دیوانه (۳) را بر بندید - آنها فرمان پذیر گشته بر بستند - حکم شد که از بالای صفه سر نگون اندازند - دو مرتبه انداختند - تا گردن آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفاک هتاک (۴) مطابق سنه (۹۶۹) نهصد و شصت نه هجري بقصاص مکافات رسید ۹۷۰ حسب الارشاد هردو نعش را روانهٔ دهلي ساختند - (دو خون شد) تاریخ (۵) است - گویند ماهم انگه (که درین وقت بر بستر بیماري افتاده بود) شنید که ادهم خان چنین بے اعتدالي نموده پادشاه مقید کردند - مهر مادري برداشته اورا بملازمت آورد شاید پسر را وا رهاند - پادشاه ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم اتگهٔ ما را کشت - ما هم اورا کشتیم - آن عاقلهٔ روزگار گفت خوب کردند - اما نمي دانست که بسیاست رسیده - چون بیقین پیوست حفظ آداب حضور نموده بظاهر جزع و فزع

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلق زنان افتاد (۳) در [بعضی نسخه] دیوانه سر را (۴) نسخهٔ [ج] هناک بقصاص مکافات رسید (۵) چون این واقعه در سنه (۹۶۹) بوه تاریخ [دو خون شد] که عددش ۹۷۰ است غلط نخواهد بود زیراکه تاریخ گویان فرق یک یا دو عدد جایز داشته اند *

نکرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلی خاطرش پرداخته رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواري نشست - و مرضے که داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا شتافت - عرش آشیاني مشایعت نعش او نموده رقتها کردند و باعزاز و احترام روانهٔ دهلي ساخته عمارت عالي حسب الحکم بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشی *

محمد اصغر نام - از سادات حسیني مشهد مقدس است و صاحب طبقات اکبري او را از سادات عرب شاهي شمرده یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینے درین کلام نباشد - اما آنچه علامي شیخ ابو الفضل اورا سبزواري نوشته لامحاله از تحریفات نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت و سر موئے از دقت یابي و موشکافي فرو نمي‌گذاشت - و در خطاطي و خوش نویسي بهفت قلم آستاد - خصوص در تعلیق و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل ورزیده - در ملازمان جنت آشیاني انسلاک یافته بمزید قرب و عزت درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میر منشي امتیاز یافت - و پس از فتح هندوستان بخدمت میر عرضي و میر مالي اختصاص گرفت - و در قضیهٔ تردي بیگ خان (که با هیمو بقال در سواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل بای داده راه گریز سپردند
او (که در امر جنگ مشیر و همداستان بود) نیز در فرار زده (۲)
متهم بنفاق و بد دلي گردید - روزے (که بیرام خان تردي بیگ
خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان
بعلت گریز پائي مقید ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختیار
نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت
هجري هنگامے (که عرش آشیاني از ماچهیواره باختتام مهم
بیرام خان متوجه کوه سوالک بود) شرف آستانبوس دریافت
ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافزایش منصب
سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رایات پادشاهي از مالوه
بخطاب اشرف خاني مشرف گردید - و در یساق بنگاله بهمراهی
خانخانان منعم خان دستوري یافت - در سنه (۹۷۳) نهصد
و هفتاد و سیوم در بلدهٔ گور (که بنابر سمیت هوا وبای
عام شیوع یافته اکثر نوئینان عمده رهگرای فنا گشتند) رخت
هستي بر بست - بدو هزاري منصب رسیده - و با کمالات
دیگر موزون طبع بود - گاه گاهے اشعار صاف متین انشا میکرد
ازوست * * نظم *

* یا رب تو مرا بآتش قهـــر مسوز *
* در خانهٔ دل چراغ ایمـــان افروز *

---

(۲) در [اکثر نسخه] نیز بدر زده *

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *
* از راه کرم برشتهٔ عفو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره بنا کرده) گفته * * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *
* چاهے ز برای نفع مسکین و فقیر *
* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *
* گوئي (۲) آبے ز بقعهٔ خیر بگیر *

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اوده مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در دور اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان ازبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا همراه شاه ابو المعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور سرهرپور (۳) مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] گوید (۳) در [بعضی نسخه] نرهرپور - و در [بعضی] به سرهرپور مضاف جونپور جاگیر یافته *

خان زمان بحفظ آنحدود مي‌پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشياني آثار بغي خانزمان و سکندر خان ازبک بر روی روز افتاد - و اشرف خان مير منشي فرماني مشتمل بر موعظت پيش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمي بر خورده گفت که ابراهيم خان آق‌سقال يعني ريش‌سفيد و قرب جوار است - او را رفته مي‌بينم - و باتفاق وی متوجه بارگاه خسرواني ميشوم - بدين اراده بسرهرپور رفت و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش خلاف افروزد - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائي شد *

چون منعم خان خانخانان با علي‌قلي خان‌زمان ملاقات کرده قرار بندگي ازو به تجديد گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار عليه مهمات سلطنت بود) رسيد خانخانان خواست که باتفاق او بخيمهٔ خان‌زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبيد - و قرار برين يافت که خان زمان والدهٔ خود و خان مزبور را با پيشکش لايق روانهٔ حضور نمايد - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطاني نهادند - و خان مزبور را تيغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانيدند - و پس از قبول اين معني و عفو جرائم خان زمان تيغ و کفن را از گردن او فرود آوردند - و چون بار ديگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري سلسله جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اوده شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاله گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو جرائم (۲) مشمول عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علي قلي خان زمان قصبهٔ سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبهٔ مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگي بمیان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجي از خان زمان آورد - و جنگي کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجید هروي *

از فرزندان شیخ ابوبکر تایبادي (۳) ست - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (۷۸۲) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتایباد رسیده کس نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردي - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خداي تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگري را بر شما

---

(۲) نسخهٔ [ا] بعفو تقصیرات مشمول (۳) نسخهٔ [ب] ابیادي - و در [بعضي نسخه] تایبادي *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهر کس از درویشان صحبت شد هر کدام را از خود در دل وهمے دیدم - مگر شیخ که من خود را در حجاب مي یافتم *

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جنت آشیاني انتظام گرفته بحسن رشادت و کار داني در وقت نهضت هندوستان بدیوانیِ سرکار همایوني سر بر افراخت - و چون کهن روزگار بجلوس عرش آشیاني رونق جواني از سر گرفت خواجه بوفور کار طلبي از دیواني بسرداري رسیده جامع سیف و قلم گردید و دران هنگام (که عرش آشیاني بتقریب هنگامهٔ بیرام خان لوای عزیمت پنجاب بر افراشت) خواجه بخطاب آصف خان سر افراز گشته بحکومت دهلي مباهات اندوخت - و بتدریج صاحب طبل و علم شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و چون فتو نام غلام عدلي (که قلعهٔ چنار را متصرف بود) اظهار تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهي آصف خان باتفاق شیخ محمد غوث خته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولداریِ سرکار کرّه مانکپور (۲) بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازي خان تنوري (که از أمرای عمدهٔ افغان بود) مدتے در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بدر فرار زده با برخے بولایت پنه (۳) (که ملکے سمت

(۲) در [بعضے نسخه] تنور - و در [بعضے] سور (۳) در [بعضے نسخه] بهته - و در [بعضے نسخهای اکبرنامه] پنه آمده *

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان
در سال هفتم براجه رام چندر والی آنجا پیغام برگذارد - که
در سلک خراج‌گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد
راجه از سرمایگی نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آمادهٔ (۲)
پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه بردها را
بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که
مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ
قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائی (که مقرب بساط سلطنت
بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید
خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت
و مکنتی تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گدهه پیش گرفت
چه جنوبی ولایت پنه ملکی ست وسیع مشهور بگوندوانه - صد
و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستاني
زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گوند - که
قومی ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - پیشترچندین راجها
بسر مي‌بردند - دریئوقت ریاست آنجا برانی درگاوتي نام زنی
رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش
تمام ملک را یک قلمه ساختهٔ - و گدهه بادهٔ عظیم آن ملک است
و کتنگه نام موضعی که بانضمام آن شهرت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده در سال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود رانی (که درانوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودے آمادهٔ جنگ شد - و گفت منکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم در حوصلهٔ فطرت من گریختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - اعیان آنولایت سماجت از کار بردند که قرار دادن جنگ مستحسن - اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت (۲) است - چندے بجاهای محکم بسر باید برد تا تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندے باین وضع گذرانید - چون آصف خان گدهه را متصرف شده دنبال نمي گذاشت رانی سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمحاربه رو آورد چون بیرساه پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را برآورده بمامنے رسانند - و چون خود زخمي گشت بمعتبرے گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر چورا گدهه (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراست *

و دفائن بر اکثر ممالک مزیت داشت - و بیر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آویزش چون بیر ساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داد - و بیراه روي پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیباني باتفاق امرای اوزبکیهٔ شرقي علم بغي برافراشته مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیاني باطفای دایرهٔ آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف ملازمت دریافته نفائس (۲) غنائم گذهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بتازگي مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - این متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) دریفوقت از راه طمع و حسد ذخیره اندوزي و خیانت ورزی او برمز و ایما میگفتند سخن سازان در رویه یکی را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهي گریخت - و در سال یازده (که مهدي قاسم خان بحکومت گذهه تعین شد) آصف خان بهزاران حسرت دل ازان ملک برداشته با وزیرخان برادر خود حسب الطلب (۳)

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمت دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابي •

خانزمان در جونپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول تجبر و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که خانزمان چشم بمال او درخته بجدائي فرصت جو گردید - درین اثنا خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سر افغانان فرستاده وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بنابرین هر دو برادر موعد فرار قرار داده براه مانکپور هریکے گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافته در آریخت - مردم آصف خان بهزیمت پراگنده شده خود دستگیر گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت آگاهي یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد که آصف خان را (که بالای فیل مقید بود) از هم بگذرانند یک دو شمشیر حواله کردند - سرانگشت دست جدا شده بر سر بیني زخمے رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هردو برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکره آمدند - آصف خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتي بآگره فرستاد - تا بوسیلهٔ او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانهٔ پنجاب بود) وزیر خان را همراه برده در شکار گاه بملازمت عرش آشیاني رسانیده استشفاع تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان در کره مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(كه عرش آشياني بر سر خانزمان و بهادر خان ايلغار فرموده آنها را علف تيغ بيدريغ ساخت) درين جنگ آصف خان مراتب جانفشاني بكمال فدويت بتقديم رسانيد - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بياك از تغير حاجي محمد خان سيستاني بجاگيرش مقرر شد - كه سرانجام خود نموده در مهم رانا اوديسنگهه منقلاى لشكر فيروزي باشد - چون در اواسط ربيع الاول سنه مذكور عرش آشياني از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چيتور را بجيمل نامي (كه سابق در قلعهٔ ميرتهه بود) سپرده خود بزواياى كوهستان متواري گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (كه بر فراز كوهي ست - و ارتفاعش قريب بيك كروه - و آن كوه ميان دشت مسطحي ست كه بلندي و پستي (۲) مطلقا ندارد - و از پايان دورش شش كروه - و جائيكه ديوار است سه كروه - و سواى حوضهاى بزرگ و سنگين كه از آب باران پر ميشود چشمهٔ آبي بالا نيز هست) مصدر خدمات شايسته و مورد كارهاى دست بسته گرديد - پس ازان (كه بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بيست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اكبري قلعه مفتوح شد) تمام سركار چيتور بجاگير آصف خان مقرر گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بلندي و پستي *

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جنت آشیاني مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب خاني امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت و در هنگامهٔ هیمو آنرا گذاشته در دهلي بتردي بیگ خان پیوست و بهمراهي او بسرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران هر دو سو دل از جان برداشته باهم آویختند هراول و جرانغار پادشاهي شرائط مردانگي بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده سه هزار کس از مخالف بخاک نیستي فرو رفت - درین هنگام (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بر تردي بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب برمیگشتند) حیرت زده براه تردي بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان ناچار از معرکه عنان تاب گشته در سهرند بملازمت عرش آشیاني رسید - و در فوج منقلا با علي قلي خانزمان بجنگ هیمو (۲) تعین گشت - و پس از فیروزي بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلي از دست برد اوباشان دستوري یافت - او مسارعت نموده خیلی از نفوس شریرهٔ و اشخاص معطله را از زندان زندگاني خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جلدوی

---

(۲) نسخهٔ [ا] هیمون *

گردداب پسندیده بخطاب خان‌عالم علم افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش روی سکندر خان هور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آنولایت را مفت وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اوده کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزی و فتنه پژوهی میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه‌سداد واگذاشت - اشرف خان میرمنشي از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغي برافراخته هر یک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گزیده در نواحی خیرآباد با میر معزالملک مشهدی (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار برآراست هر چند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان اول جنگ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغي و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اوده دم نخوت میزد)

محمد قلي خان برلاس با فوج گران بر سرش تعین گشته در اوده محصور نمود - مدتے از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب بای داده از در مکر و تزویر در آمد - و آشتي پیش گرفت - و چندے بدین حیل بسر برده با اهل و عیال بکشتی چند (که براي همین روز آماده مي داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من بر همان عهدم - عنقریب میرسم - چون زبانش با دل موافق نبود اُمرا از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را بقصبهٔ گورکهپور (که درانوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده نزد سلیمان کرراني حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر اُدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهي یافته بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجي شد - سپهسالار استمزاج پادشاهي نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایلغار کرده بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتدهم سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري همراه خود بملازمت پادشاهي آورده بذریعهٔ شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تیولداری سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب و کمر و شمشیر مرصع و اسپ با زین طلا سرافرازي یافته با خانخانان تعین گشت - و چون بلکهنو رسید بعد چندے مزاج عنصری او

از اعتدال طبعي بيرون رفته بر بستر بيماري افتاد - تا دهم جمادي الاول سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد تار و پود هستيِ او گسيخت
از اُمرای سه هزاري بود *

* الغ خان حبشی *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار يافته بمرتبهٔ سرداري رسيد - عرش آشياني در سال هفدهم جلوس (كه متوجه احمد آباد بود) خان مذكور با جمعيت خود باتفاق سيد حامد بخاري پيش از امرای ديگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هيزدهم به تيول مناسب سرافراز گرديد و سال بيست و دوم بهمراهيِ صادق خان به تنبيه راجه مدهكر بنديله زميندار اوندچه تعين گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهای مردانه كرد - و سال بيست و چهارم [چون راجه تودرمل و غيره برای دفع فتنهٔ عرب (كه آخرها به نيابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگيخته بود) مرخص شده] او نيز باتفاق صادق خان بكمك راجهٔ مذكور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شريک خان مزبور بود - در جنگي (كه چيتهٔ[۲] باغي كشته شد) سرداري جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعينات صوبهٔ بنگاله بود تا آنكه درگذشت پسرانش بجاگيرات سرافراز گرديده درانجا بسر مي برند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] چيته - و در [بعضی نسخهای اكبرنامه] خبيطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهول ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدے که داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان بر افتاد او در سلک ملازمان اکبري منسلک گردیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت از خیانت ورزي و بد نیتي یا از بیوقوفي و ناپروائي در معموري خانهٔ خود کوشش نموده گنجها براي خود سامان مي دادند و در تحصیل خزانهٔ پادشاهي تا بتکثیر و افزونی آن چه رسد اهمال ميورزیدند عرش آشیاني در سال هفتم بعد سنوح قتل شمس الدین خان اتکه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان بمقتضاي کارداني مکنون ضمیر پادشاهي دریافته در باب تحصیل خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاري اختصاص یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتی بحسن تردد و لطف کفایت او قسمی که مرکوز خاطر عرش آشیاني بود کارخانهٔ عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت و در سال نهم هنگامے (که ماندو بپرتو نزول رایات پادشاهي فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والي خاندیس بارسال پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگي و فدویت نموده درخواست که صبیهٔ رضیهٔ خود را بحرمسراي سلطاني در آورد

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعے از اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان وقتی (که عرش آشیانی از ماندو مراجعت باگره فرموده) در نخستین منزل شرف آستانبوس در یافت - پس ازان مدتے بهمراهی خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده بصدور مردانگي و شگرف پرستاري نفس (۲) نیکو خدمتي مي افزود چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهي و کارشناسي اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود دیبالپور مالوه دستوري یافت - و از کار طلبي لشکر بصوب سیهوان برده چیره دستي نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابي و مقصود آرائي بیشترے را سر رشتهٔ خرد از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاري و هرزه درائي مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند که جز آدمي هر جاندارے را که خصي کنند ازان سرکشي فرو نشینند و مردم زاد را بر افزاید] اورا غرور افزوده از زیر دستان اعتبارے نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقش *

بد سلوکي پیش گرفت - و با این خوی نکوهیده با نوکر در داد و ستد گفتگوی بے آزرمي کردے - و حیله افروزي را تدبیر اندوزي نام نهاده حق نگذارد ے - در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش (که عرش آشیاني بمملکت پنجاب انتهاض فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان روانهٔ حضور نماید - از خرد غنودگي پیشین راهها (که بروزگاران داده بود) سرانجام اندیشید - هرچند تهیدستي خود را نمودند دل نهاد حق گذاري نشد - صبحے مقصود علي نام نوکرے (که یک چشم بود) با برخے بد گوهران فرومایه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانید - برخے بر افتاده او عرض احوال خود مي نمود برهم شده گفت که بر چشم کور تو باید شاشید - او بے توقف جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور (۲) شش کروهي آگره آباد کردهٔ اوست - تالاب کلانے و عمارتے ساخته مقبرهٔ هم برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

* آصف خان خواجه غیاث الدین علي قزویني *

پسر آقا علای دوات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسپ صفوي از باریابان مجلس شاهي بود - و دیگر پسرانش (۳) میرزا بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمهٔ ایران اختصاص داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

(۲) نسخهٔ [ب] اعتماد خان پور (۳) نسخهٔ [ب] و پسرانش *

سهروردي است - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابي بکر الصدیق میرسد - و در تصوف انتساب بعم خویش شیخ نجیب الدین سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه (۲) - مثل عوارف المعارف در سنه (۶۳۳) ششصد و سي و سه یا دو برحمت حق پیوست

خواجه غیاث الدین علي بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان وارد گردید برهنموني بخت سعید مشمول عنایت عرش آشیاني گشته به بخشیگري امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزهٔ گجرات و محاربه با شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود بخطاب آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الویهٔ ظفر طراز پادشاهي بدار الخلافه او را بجهت تمشیت مهمات بخشیگري آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوب ایدر (که مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعي از امرا تعین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

---

(۲) در [بعضی نسخه] لایقه ٭

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس راتهور از غرور افزائي و تباه اندیشي با برخے از تهور گزینان از تنگنای کوهستان برآمده عرصهٔ مبازرت آراست - چپقلشهای سخت از طرفین جوهر زدای همت و مردانگي گردید - فوج هراول پادشاهي را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندي (که مقدمة الجیش بود) دران گرمي آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - نزدیک شد که چشم زخمے عظیم رسد - آصف خان با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشرده بکارزار در آمد - مخالف باندازهٔ توانائي گرد پیکار انگیخته غبار آلود هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سوم عرش آشیاني اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید (۲) قلیج خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهي گشته از چگونگي سپاه چراغ شناسائي افروزد - آصف خان کاربند حکم پادشاهي شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره از روی راستي و درستي مي پرداخت - تا در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل رسانید - از پسرانش یکے میرزا نورالدین است - که چون

---

(۲) نسخهٔ [۱] و بصوب دیگر قلیج خان *

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گرداند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئی را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هر کرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقاً یکی از رفقا بتقریبی کبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاهزاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگاهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون‌گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسی آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان لودي ناخوانده در آتش انداختند - و الّا کس بسیارے بیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان هندوی سلطان محمود والیِ گجرات بود - چون

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته آرایش زنان باو حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - ازانجا (که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهري اتصاف داشت) بتدریج بپایهٔ امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک سلطان بعد انقضاي هیزده ساله سلطنت بغدر برهان نام خادمے کشته شد و آن بد گوهر ببهانهٔ طلب سلطاني دوازده امیر را نامهٔ زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیني نرفته بامداداں یکجهتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن شایان نیستي را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت اعتماد خان براي تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام خرد سالے را از اولاد سلطان احمد باني احمد آباد بر سریر خلافت اجلاس داده بسلطان احمد شاه مخاطب گردانید و زمام مهمات دارائي بقبضهٔ اقتدار خود در آورده جز نام پادشاهي برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد برآمده بسید مبارک بخاري (که از اعاظم اُمرا بود) پیوست و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارهٔ دشت سرگرداني گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردي همواره با همدمان خود (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ب] با مردمان خرد •

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهي یافته پیش دستي نموده از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه طفلی نتهو نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور اُمرا آورده قرآن(۲) برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار اُمرا تصدیق نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را اُمرا میان خودها تقسیم کرده هر یکے مستقل گشت - و با هم در افتاده غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش‌آشیاني گریخته باو پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال سیف و سنان سلطان را گذاشته بدونگرپور شتافت - پس از چندے الف خان و جهجهار خان (که از اُمرای حبشیه بودند) سلطان را آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

---

(۲) در [بعضی نسخه] نتهو *

خان پیوستند - و ازو بےجهت متوهم گشته بقتلش برداختند
اعتماد خان ازین ماجرا آگهي یافته سلطان را همراه گرفته
باحمد آباد آمد - چون امرا با یکدیگر کمر منازعت چست
بستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته
بهرونج و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت (۲)
میجست) روزے از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادي
(که طرف راجح داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
نوشت - که نتهو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را
طلبیده بپادشاهي بر میدارم - امرائے (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التجا آورد - و هنگامهٔ شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کارے پیش رفت نمي‌شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازهٔ طاقت او بیرون است - بعرش‌آشیاني
ملتجي گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد چون به پتن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرونج شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

(۲) در [نسخهاي صحیحهٔ اکبرنامه] بروچ آمده ـ

دران نواحي سراسيمه ميگشت) دستگير مردم پادشاهي گرديد
اعتماد خان با ديگر آمراى گجرات دل در دولتخواهي بسته رجوه
دراهم و رؤس منابر را بنام اكبري مزين ساخته با اميران
و سرداران آنديار باستقبال بر آمده ملازمت حاصل نمود
چون چهاردهم رجب اين سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهي
رونق گرفت برودة و چانپانير و سورت به تيول اعتماد خان
و ديگر آمرا قرار يافت - آنها استيصال ميرزايان بر ذمهٔ كاردانئ
خود گرفتند - چون پادشاه بسير درياى شور متوجه گرديد آمراى
گجرات (كه بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
مدتي خليع العذار بسر برده بودند دانستند كه ديگر محال است
كه بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فكر گريز افتادند - اختيار الملك
گجراتي از همه سبقت جسته فرار گزيد - ناگزير دولتخواهان پادشاهي
اعتماد خان را با ديگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته
چندسے حوالهٔ شهباز خان شد - و درسال بيستم (۲) بتازگي مشمول
عواطف فرموده رياست دربار معلى مفوض بدو گشت - كه آنچه
از نقير و قطمير فيصل يابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات)
بديدهٔ وري او قرار گيرد - و در سال بيست و دوم چون بقافله سالاري
مير ابوتراب گجراتي . مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (كه
از ديرباز آرزوى طواف اماكن شريفه داشت) نيز رخصت

---

(۲) در [بعضي نسخه] نمودة •

رفت - و پس از مراجعت پتن گجرات بانطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سربلند گشته با جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوري یافت - هرچند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز (که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرو فراوان) چارهٔ خود سران گجرات نیارست نمود - امروز (که عنصري پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد] در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد در آمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر پرستاري در کمین جانگزائي بوده بمداراي ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته بپسیچ آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نانی رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفررا (که در پناه لوبهه کاتي (۲) روزگار میگذرانید) بسري برگرفته هر بشورش برداریم - هر چند کار آگهان باعتماد خان برگذاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میرود و أمراي کمکي هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر بازداشته

---

(۲) نسخهٔ [ب] لوتهه کاتي - و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] لونبه کاتهي و در [بعضی] لوریه کاتهي *

اقطاع را روزے چند بار بابد وا گذاشت - یا لختے خزینه برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده بچستي و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ کدهي بیست کروهي احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه خیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم دوازده کروه رسیده شهر را پرداختن کار آسان را بر خود دشوار کردن است) سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش سوحقیقتي زده راهٔ بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پارهٔ کمکي سپاه و برخے مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانید

و خود با شهاب الدين احمد خان به بنگاهداري ايستاده مردم را
بسرکردگی شير خان پسر خود بکارزار شيرخان فولادي فرستاده
چيره دست آمد - درين اثنا ميرزا خان عبد الرحيم (که با فوج
شايسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعين شده بود)
در پيوست - و اعتماد خان را در پٽن گذاشته با شهاب الدين
احمد خان روانهٔ مقصود گرديد - اعتماد خان مدتے در حکومت
آنجا گذرانيده در سنه (٩٩٥) نهصد و نود و پنج در گذشت
دو هزار و پانصدي منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبري
او را چهار هزاري نوشته - شيخ ابوالفضل گويد هراس و فريب
و نا درستي با تدرے آراستگي و سادگي و وروتني معجون ساخته
گجراتي نام کرده اند - و ازان ميان اعتماد خان را سرآمد آن گروه
گردانيده اند *

* امير فتح الله شيرازي *

در حکمت نظري و عملي يکتاى روزگار بود - اگرچه در دانشگاه
خواجه جمال الدين محمود و مولانا جمال الدين شرواني و مولانا
کرد و مير غياث الدين منصور شيرازي فراوان شناسائي اندوخت
ليکن پايهٔ دانش ازانها بلند تر گشت (٢) - علامي ابو الفضل چنان
مي‌ايد که اگر کهن نامهاى دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد
و بران رفتها آرزو نبرد * * نظم *

(٢) نسخهٔ [ج] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوري بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپري شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیاني بفتحپور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باصناف نوازش پادشاهي اختصاص یافته در کمتر زمانے بدولت مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت بر آمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتي بازدواجش در آوردند - گویند بسه هزاري منصب رسید و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکي بلند رتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمات ملکي و مالي بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلے چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) بر گذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموري اندوخته برهنموني راجي علي خان (۴) مرزبان خاندیس دستوري یافت - ازانجا بناکامي برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آندیار تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

---

(۴) در [بعضی نسخه] راجه علي خان *

بد سلوکي پیش گرفت آن مهم نسقے درست نیافت - میر فراوان آزار یافته سال سي و یکم اندوهناک نزد خانخانان بگجرات شتافت *

گویند میر بسرانجام مهام دکن رخصت یافته بود - چون میان اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست نشست راجي علي خان از مشاهدهٔ نفاق اُمرا لشکر دکن را بخود متفق ساخته بمقابله بر خاست - هرچند میر خواست اورا براه آرد صورت نبست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد که او را بکمک برد - بنابر وجوه آن هم دست نداد - ازانجا ناصیه‌سای آستان خلافت گشت - سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري وقت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه در شهر ماند - حکیم علي را در تشخیص و تجویز لغزشے رفت صاحب بداوني گوید چون خود حکیم بود بمنع حکیم مصري ممتنع نشده چارهٔ تپ محرق بهریسه نمود - و زندگي بسپرد در خانقاه میر سید علي همداني گذاشته بودند - بحکم پادشاهي برداشته بر فراز کوه سلیمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند فرشته بود تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفوت میر بسیار متاسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند (۲) - که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازهٔ سوگواري ما

(۲) نسخهٔ [ب] بر زبان گذرانید *

که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوی این سودا فراوان سود کردے - و آن (٢) گرامي گوهر را بس ارزان اندوختے * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضي در مرثیهٔ او قصیدهٔ غرّا گفته - این چند بیت ازانجا ست * * نظم *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ دربن قوم نوجوان *
* بر قد روح پیرهنے بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان *
* بارے ست بر حیات و غبارے ست بر نشاط *
* پوشیدن لباس کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سال جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح الله (با آنکه در جمیع علوم عقلي و نقلي در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خود حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینهٔ درست کرد که از دور

---

(٢) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را •

و نزدیک اشکال غریبه مرئي میگشت - و آنکه بیک چرخ دوازده بندوق پر میشد (۲) نیز از اختراع او ست - صاحب بداوني نوشته که میر دنیا دوستي بمرتبهٔ داشت که با این بزرگ‌رتبگي دست از معلمی صبیان نمیکشید - بخانهٔ اُمرا رفته بپسران ایشان رسمي علوم مي‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید و در فنون پهلواني رستمي میکرد - و مشهور است که میر با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت این کثرت‌آرای وحدت‌گزین نمي‌رسیدم راهي بایزد شناسي نمي‌بردم میر در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالی هجري تاریخ الٰهي وضع کرد - از دیرباز عرش‌آشیاني را اندیشه آن بود که در آباد بوم هندوستان تازه سال و مه بکار آید - که تاریخ هجري با کهنگي از ناکامي آگهي مي‌بخشد - و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت احبا ست - لیکن از انبوهی دانش‌وران رسمي که روائی تاریخ را ناگزیری دین پندارند پیدائي نمي گرویت - میر و امثال او (که بآئین الٰهي گرویدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمي گشت - بنای آن بر زیج جدید گرگاني گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر میشدند ٭

و سال و ماه شمسي حقيقي شد - و كبيسه از ميان بر افتاد
و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند *

* اسمٰعيل قلي خان ذو القدر *

برادر خرد حسين قلي خان خانجهان از اُمراى اكبري ست
در جنگ جالندهر چون بيرام خان شكست خورده بر گشت مردم
پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمٰعيل قلي خان را زنده بدست
آوردند - و پس از انكه برادرش نوازش يافت او نيز بعاطفت
پادشاهي اختصاص گرفتهٔ بهمراهي برادر مصدر كارها ميشد
و چون خانجهان در صوبهداري بنگاله رخت هستي بر بست ...
با اموال و اسباب برادر بحضور رسيده مورد الطاف گرديد ...
سال سيم بمالش اوس بلوچ (كه راه سرتابي سپرده مراسم
اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان
در آمد لختي بوميان تمرد پيش گرفته زود زينهاري گشتند - و سران
آن طايفه غازي خان و وجيه (۲) و ابراهيم خان دولت ملازمت
دريافتند - از پيشگاه خلافت آن آباد ملك بآنها باز گرديد
و در سال سي و يكم (كه راجه بهگونت داس را بعلت جنون
از حكومت زابلستان بر گردانيدند) اسمٰعيل قلي خان بجايش
قرار يافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بميان آورده از نظر
افتاد - حكم شد كه بر كشتي نشانده از راه بهكر روانهٔ حجاز

(۲) نسخهٔ [ا] و جهيه - و نسخهٔ [ج] و جهنيه *

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاري رو آورد - اگرچه پذیرفته شد
لیکن ازانجا باز داشته بمالش یوسف زئي تعین گشت - ناگاه
از نیرنگی فلکي انسام بیماریها بعلت فساد هوا در کوهستان
سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش
خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار
بر جلالهٔ روشاني (۲) بمرتبهٔ تنگ گرفت که او از تیراه بدین
کوهستان درآمد زین خان بتلافي پیشین خجالت (که در هنگامهٔ
بیربر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور
دستوري یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلاله بهر طرف
که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمعیل قلي خان که تهانه‌دار
آن دشت بود از آمدن صادق خان تباه سگالي پیش گرفت
و گذرگاه را خالي گذاشته روانهٔ درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته
بدر زد - ازین جهت اسمعیل قلي خان چندے معاتب گردید
و در سال سي و سیوم بایالت گجرات سرفرازي یافت - و چون
شاهزاده سلطان مراد در سال سي و ششم بدارائي مالوه دستوري
گرفت اسمعیل قلي خان بپایهٔ وکالت شاهزاده بلند نامي
اندوخت - اما بامور اتالیقي نیارست نیک پرداخت - سال
سي و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

---

(۲) در [نسخها اکثر جا] روشاني آمده - و نسخهٔ [۱] ررستاني - و اغلبکه روستائي باشد ٭

سي و نهم بکالپي که در تیولش بود دستوري یافت - تا بآبادي
جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج
هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گردید - گویند بسیار
عیش دوست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف
تمام بکار مي‌برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار
میرفت مهر بر ازار بند آنها میکرد - آخر همه ستوه آمدند
و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم‌قلي و سلیم قلي
و خلیل‌قلي در عهد اکبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ *

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزویني
مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان داراي ایران شاه
طهماسپ صفوي وزیر کاشان بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه
جد و پدر باریاب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبري
سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ریعان شباب تازه از عراق
وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علي آصف خان
بخشي (که از مهم ایدر وا پرداخته بحضور آمده) ملازمت
پادشاهي دریافت - عرش آشیاني بمنصب دویستي داخلي
آصف خان سرافراز فرمود - او بکم منصبي راضي نشده ترک
مجرای و آمد و رفت دربار نمود - این استغنا بر خاطر پادشاه
گران آمده بحال تباه به بنگاله (که در آنوقت آب و هواي

معصوم داشت - و گناهکارے را که میفرستادند اغلب زنده
بر نمیگشت) تعین کرد *

گویند مولانا قاسم کاهي ماوراءالنهري (که از کهنه شاعران بود
و [illegible] آزادي میزیست) در آگره بر خورده مستفسر احوال گشت
چون معلوم کرد گفت تو نغزک جواني - به بنگاله مرو - میرزا
گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
زینهار تودل [illegible] مکن - که همان خداست که مثل امام حسینی را
در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقا میرزا چون به بنگاله پیوست
خان‌جهان ترکمان صوبه‌دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر
خان تربتي بجایش منصوب گردید - چندے نگذشته که بغي
قاقشالان و شورش معصوم خان کابلي کرد ناایمنی دران ناحیه
برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قلعهٔ تانده در آمده
محصور گشت - میرزا همراه بود - چون اورا گرفته کشتند اکثرے
رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئي و نکته سرائي
ازان باز خواست رهائي یافته در فتح پور سیکري بسجود
قدسي آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که
بخواري و ناکامي بر آورده بودند - و او برهنمونيء اقبال باز
خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهي پسندیده آمد
در اندک زمانے بمنصب دوهزاري و خطاب آصف خان بر نواخته
از تغیر قاضي علي بخشي بیگي بمیر بخشي گري علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب
تاخت و تاراج و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (۲)
(که اسمعیل قلي خان ترکمان بنابر خالي گذاشتن دراً که جلال الدین
روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او
بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم
سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله
خان اوزبک والیِ توران رفته بود ناکام بر گشته در تنگناهای تیراه
آغاز فساد نمود - وافغانان افریدي و اورک زئي پیمان را
گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او
نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه
تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که
برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد
کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون
کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد
قلي افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشي تنخواه شد)
آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران
درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد
او جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک
بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

(۲) در [اکثر نسخه] نالان •

در سه روز از کشمیر بلاهور رسید - و در سال چهل و دوم چون مملکت کشمیر بسبب جاگیر داران متفرقه رو بویرانی آورد آصف خان بحکومت آندیار اختصاص گرفت - و در سال چهل و چهارم آغاز (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري از تغیر رای پترداس (۲) بدیوانی کل سر برافراخته دو سال باستقلال تمام سرانجام داد و چون در سنه (۱۰۱۰) هزار و ستزده شاه زاده سلطان سلیم خیال بغی از سر وا کرده بتقریب تعزیت مریم مکانی بملازمت پدر بزرگوار رسید و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول عواطف و اسفاق گشت قرار یافت که صوبهٔ گجرات در تیول خود گرفته صوبهٔ آله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است) وا گذارد - چنانچه صوبه داری بهار بنام آصف خان مقرر شد و بمنصب سه هزاري امتیاز یافته بتعلقه مرخص گردید - و چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري رونق گرفت طلب حضور گشته باتالیقی شاهزاده سلطان پرویز تحصیل افتخار نموده به تنبیه رانا (که مهم سر دست آنوقت بود) تعیین شد - اما بنابر شورش سلطان خسرو از راه برگردانیده در سال دوم (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجري هنگام انتهاض الویهٔ جهانگیري بکابل از تغیر شریف خان امیر الامرا (که به بیماری صعب در لاهور ماند) بخدمت والای وکالت و منصب پنج هزاري و عنایت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(۲) در [بعضی نسخه] مترداس ٭

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بعد
فوت عرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت
و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف
اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه سازي و شورش طلبي
در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه
بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید
استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقي آصف
خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه
و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے
بافراده تسخیر ملکے را بسند بود) از پی یکدیگر رخصت دکن
یافتند - اما از بے رشدي شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات
کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر
ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر
و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت
نشد - تا در سال هفتم (١٠٢١) هزار و بیست و یک هجري
١٠٢١
در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف خان
تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب
یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ
آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهمم بیمعني خواهد بود
گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کارداني

و اجرای مهام ملکي و مالي ید بیضا داشت - و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمعے بعد از شیخ نظامی گنجه مثنوی خسرو و شیرین به ازو کسے نگفته در عشرت آرائی خسرو و شیرین گوید * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنم بگرفت با جام *
* چنین بے نقل دادن باده تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوسه زد تبخاله اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسیدش لب و دست *
* صنم هر دم ز آب دیده آن شب *
* ز نقش بوسه شستے دامن لب *

این چند بیت نیز ازو ست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بسیار بزور (۲) ما نشیند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشیند
از حق مگذر نمي توان دید * با دلبر اگر خدا نشیند
جعفر ره کوی یار دانست * مشکل که دگر ز پا نشیند

---

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما *

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز بک تغافل *
* در بوالهوس شناسي باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت نخل و نهال بدست خود مي نشاند - اکثر روز بیل در دست کار میکرد - و زدان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماري واپسین یکصد سهیاي را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش بیش آمدے نکرد - میرزا زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده در سال دوم شاه جهاني از سرمایهٔ زندگي تهي دست شد - پسرش میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان او و زاهد خان کوکه و میرزا سافي (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود اعلی حضرت اینها را سه یار مي نامید - آخر ترک منصب نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیاني بسالیانه موظف فرمود - و در عهد عالمگیري باضافه سرافرازي یافت - در سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید ازوست * * نظم *

* نمي دهند بهر بوالهوس ریاست عشق *

---

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] شافي نوشته •

* کسے کہ باب سر دار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین کہ کوهکن از ذوق داد جان چہ سخن *
* همین کہ تیشہ بسر دیر زد سخن باقي ست *
* هزار بلبل شوریدہ خاک شد جعفر *
* هنوز رسم خود آرائی چمن باقي ست *

دیگر از پسران آصف خان سهراب خان نیز در عهد اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فایز گشته بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - کہ در همہ برادران عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفہ و بے محل بسیار میزد - در یساق پرینده میان پادشاهزاده شاه شجاع و مهابت خان سپه سالار سنگ اندازیها نمود - پس ازان در مهم ججهار بندیله تعین گشت - چون قلعه دار دهامونی در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعه در شده دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران به ممانعت تاراجیان بقلعه درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد کہ در یکے از برجها جمعے از مقهوران ظاهر میشوند - علي اصغر گفت کہ من رفته دستگیر میکنم - هر چند خاندوران منع نمود کہ شب است - درین قسم هجوم عام (کہ دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشته بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعه بر آمد

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده بپژوهش مال میگشتند) (۲)
بانبار باروت (که در ته برجے بود) افتاده آتش گرفت - تمام
آن برج با هشتاد گز دیوار در جانب آن که ده گز عرض داشت
پرید - علي اصغر با برخے از همراهان و جمعے از عمارتگران که بالای
دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ معتمد خان بخشي
در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود
بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمٰن *

پسر علامیِ فهّامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر
تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ
سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو
متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار
بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بسپه سالاری
دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے
زو میداد و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمٰن را میدوانید - و او
به نیروی پر دلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل
و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را
در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را
با فوجے جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۲) نسخهٔ [ب] بفروغش مال مي‌کشیدند *

که در پتهري بود برفاقتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن باتفاق
(۲)
شیر خواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب بآب مانجرا
با ملک عنبر در آویخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق
شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کار داني درست اندیش روزگار شیخ
بود - با آن همه ذخیرهٔ خاطر (که جنت مکاني را از جانب پدرش
بود) در ایام فرمان روائي ایشان بزور خدمت و حسن پرستاري
بل بمحض یاوري طالع و بختمندي خود را مورد التفات پادشاهي
گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاري سرفرازي یافت
و در سال سیوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگي بهار و پتنه از تغیر
اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که شصت کروهي
پتنه است بتازگي از پیش گاه خلافت و جهانباني بجاگیر او
مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسي و غیاث بیگ را (که
بخشي و دیوان آن صوبه بودند) با جمعي از منصب داران
دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب
(۴) (۳)
نام مجهولي از مردم اوچهه در زيّ درویشي بولایت اجینه که
در نواحي پتنه واقع است رسیده خود را سلطان خسرو وا نموده
بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود
متفق ساخت - و در کمتر فرصتي جمعي فراهم آورده بجناح استعجال

---

(۲) در [بعضي نسخه] مانجرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچه (۴) در
[بعضي نسخه] اجنیه - یا اجینه باشد ٭

به پتّنه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ[۲] بنارسي از آسیمه سري باستحکام قلعه نپارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتي رسانیده راه فرار سپرد - مفتنان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهي را متصرف گشته صلای داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گبرا رو آورد - آن جعلي قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خورد سر رشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پای زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکاني رسید فرمان شد که بخشي و دیوان را با منصبداران (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاري شده بود - طالب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمّل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسي

* اسلام خان چشتی فاروقي *

شیخ علاؤ الدین نام داشت - از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست بوفور اخلاق مرضیه و فزونی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشی جنت مکاني به منصب پادشاهي و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیرهٔ علامی فهامي شیخ ابوالفضل باو منسوب بود - چون سریر خلافت بجلوس جهانگیري زینت پذیرفت بخطاب اسلام خاني و منصب پنج هزاري بلند رتبگي یافته بصوبه‌داری بهار چهرهٔ مراد افروخت و در سال سیوم ازانتقال جهانگیر قلي خان لاله بیگ بصاحب‌صوبگی مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیاني عساکر گران و جنود سنگین بسری نوئینان عظام تعین یافت و مدتها تلاش و تردد عظیم و قطره و پویهٔ سترگ بکار رفت تا آن فیهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدها ماندند - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهاني نامے به بزرگي بر آورده مکرر با افواج پادشاهي مبارزتها نمود - خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگهه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانیده خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجی بسرداری شیخ کبیر شجاعت خان (که قرابت قریبه با خان مذکور داشت) با امرای کمکي از اکبرنگر ترتیب داده بر سر او تعین نموده

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگی (که ماحی کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري عام امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هوزکني و کنچني و تومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالی نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائی رسانیده بود که جهروکه (۳) درشن خاص و عام و غسلخانه که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي آورد - و فیلان را بجنگ مي انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمه خاص و عام و غسلخانه •

پیش او نان جوار و باجري و ساگ و خشکهٔ برنج سانهي مي‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داری بنگاله (۲) بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیرهٔ زادهٔ شیخ ابوالفضل میشد - مدتے تعینات دکن بود - در آخر عهد جهانگیري بقلعه داری آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه داشت - باو نساخت - برادرانش همشیرهٔ خود را از خانهٔ او بردند با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط عهد اعلی حضرت بنابر وجهے از جاگیر و منصب دو هزاري هزار سوار افتاده نقدي مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت مزار شیخ سلیم چشتي قیام مي نمود - در سال بیست و چهارم درگذشت - برادر علاتی او شیخ معظم بتولیت روضهٔ مذکوره سرافرازي یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداری فتح پور و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ (۳) سموگدهه (که با دارا شکوه در فوج التمش بود) در عین گرمی کارزار مردانه نقد هستي بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکني *

از اولاد میر سید محمد جونپوري ست - بسبب مصاهرت

(۲) نسخهٔ [۱] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخه] سموکر *

جمال خان حبشي بمراتب سترگ دنيوي متصاعد گرديده در شجاعت و سخاوت علم اشتهار افراخت - گويند چون در عهد مرتضى نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسين سبزواري كه احمد نگر را بود بخطاب ميرزا خان مخاطب گشته بمنصب پيشوائي آن دودمان بلند رتبه گرديد از بد سرشتي و تبه رائي ميران حسين پسرش را از دولتاباد برآورده باحمد نگر سرير آرا ساخت - و مرتضى نظام شاه را بتعذيب تمام روانهٔ عدم نموده زياده بر سابق علم (۲) استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مقتدان مزاج طرفين را از يكديگر منحرف ساختند - چون حسين نظام شاه از كوتاه نظري و نا تجربگي كلمات تهديد آميز اكثر بر زبان راندے ميرزا خان علاج واقعه را پيش از وقوع كاربند گشته او را در قلعه مقيد ساخت و اسمعيل پسر برهان شاه را (كه او در آن وقت از دست برادر خود مرتضى نظام شاه گريخته ملازم عرش‌آشياني بود) تخت‌نشين آن مملكت نمود - و روز جلوس ساير اُمراى مغل را بقلعه طلبيده بمباركباد اشتغال داشت - كه ناگاه جمال خان حبشي كه (۳) منصبدار صده بود با ديگر دكني و حبشي اتفاق كرده بر دروازهٔ قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - كه از چند روز حسين نظام شاه را نديده ايم - او را بنمائيد - ميرزا خان از غايت نخوت و استكبار

---

(۲) نسخهٔ [ا] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج] منصبدار بود •

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کارے پیش نرفت ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه را (۲) بر سر نیزه کرده بالای برج نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسے که برای از نزاع دارید. پادشاه ما اسمٰعیل نظام شاه است - برخے بمشاهدهٔ این حال خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده عنان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما در معرض تلف است - بسعي او بلوای عام گشته بدروازهٔ قلعه آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها داخل قلعه گشته غریب کشی غریب نمودند - میرزا محمد تقي نظیري (۳) و میرزا صادق اردو بادي (۴) و امین اعز الدین (۵) استرابادي را (که هریک بمنصب پیشوائي و امیري (۶) رسیده دران عصر بکمالات رسمي در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیارے از وضیع و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوي مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی اسمٰعیل شاه بقبضهٔ اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] سر حسین را (۳) در [بعضی نسخه] نظري (۴) نسخهٔ [ج] ازدوبادي (۵) نسخهٔ [ب] عزالدین (۶) در [بعضی نسخه] و امرائي رسیده *

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار مهدوي جمع ساخت - دران هنگام این قوم از هر جانب باحمدنگر رو آوردند - سید الهداد (که از احفاد میرسید محمد جونپوري ست که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید الهداد بزهد و ریاضت و تقاوت و پرهیزگاري شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهمرسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولت عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید از عرش آشیاني رخصت گرفته بولایت موروثي در آمد - و بامداد راجه علي خان فاروقي و ابراهیم عادل شاه در حوالی روهنکهیره با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگي برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمعیل نظام شاه دستگیر گردید * ع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *

۹۹۹

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانے نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

استمداد از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده ملکی از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علي آقا ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقا علي آقا کشته شد - سید ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه پرگنهٔ کوکاک مستمال نموده پس از چندے در مقام غدر شد - سید باقتضای وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور ایلغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامي داشته منصب پنج هزاري تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان به تیولداری مانکپور و صوبهداری الهآباد مامور گشته دران دیار نامی بشجاعت و مردانگي برآورد - و در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سیوم هجري در تهانهٔ کوتهلمیر بیمار گشته در پور مادل در گذشت *

میر سید محمد جونپوري سر چشمهٔ مهدویه است - اویسي بود - از فراوان روحانیه فیض بر گرفته بر صوري و معنوي علم چیره دست آمد - برخے مرید و خلیفهٔ شیخ دانیال دانند - که خلیفهٔ راجي حامد شاه مانکپوري است - حنفي مذهب بود در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجري از شوریدگی حال و غلبهٔ وقت دعوی مهدویت کرد - بسیارے بدو گرویدند

و بعضا خوارق برگذارند - گويند چون بافاقه آمد ازان دعوي برگشت اما جمعي (که زمان صحو ادراک نکردند) بر همان اعتقاد ماندند جوقي بر انکه مراد او از (انا مهدي) مهدي هادي ست نه مهدي موعود بلسان شرع - و بعضي گويند که در واقعهٔ بسيد نمودند که هاتفي ميگفت (انت مهدي) لهذا دانست که من مهدي موعودم - و مدتي برين بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان محمود کلان والي آنجا به نيايش برخاست - از تنگ چشمي زمانيان بهند نيارست بود - يازش ايران زمين نمود - که ازان راه بحجاز رود - در اثناي سفر بر وي (۲) کشف شد که اين محض ابتلا بوده - بمريداني که همراه بودند گفت حق تعالي خطرهٔ مهدويت از دل من محو کرد - اگر بسلامت برگردم همه را ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسيد در گذشت و همان جا آسود - جهالهٔ ضلالت کيش بيشترے از افغان پني و لختي از قوم ديگر اورا مهدي موعود دانسته آن مذهب مخترع را لازم گرفته اند - مولف اين اجزا را با يکي از مقتداي اين طايفه اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سواي مسئلهٔ ما نحن فيه قواعد و اصولے چند از احاديث استنباط کرده معتقد خود ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است *

---

(۲) نسخهٔ [ا] اورا کشف شد *

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائي ست - و ابا عن جدّ خانه زاد دودمان تیموریه
نیاکانش درین سلسله برتبهٔ امارت رسیده - جدش میر غیاث‌الدین
ترخان از امرای صاحب ترانی بود - مشارالیه مدتها در کابل
بمرافقت میرزا محمد حکیم گذرانیده - و داخل یکهای میرزا
بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب
و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس
از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسیِ اکبري استسعاد یافته
بمنصب هفت صدي کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه
(۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان
رضوي بجاگیر داران متفرقه تنخواه شد) در حلقهٔ آنها او بود
بستر چون همشیرهٔ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود
در آورد ثروت و مکنتی دیگر بهم رساند - و اعتبارے افزون
پیدا کرد - و در عهد جهانگیري درجه پیمای اوج امارت شد
به منصب سه هزاري و خطاب خاني علم اشتهار بر افراشته
و بحکومت کشمیر چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال سیزدهم
معزول شده بحضور رسید - و پس از چندے دور حیاتش
سپري گردید - چون مردانهٔ پردل بود و بفضل و کمال بهره‌مند
هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهی
و دلاور - سر آمد آنها سعید خان بهادر ظفر جنگ است

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای نام نیاکان خویش نمود - برخی اوضاع و اشیا را بنام او تا حال در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش محمد مسعود نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده - دیگر (۲) پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادی جلوس شاه جهاني باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار به منصب دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداری جمو سر برافراخت - و پستر اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داری پایان بنگش یافته در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده در جایزهٔ جنگی که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب بهادر ظفر جنگ و او باصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهرانی *

پسر خواجه محمد شریف هجري تخلص است (۳) - که در مبادی

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد شریف هجري تخلص است *

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلي تکلو که بیگلر بیگیِ خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهدهٔ کاردانی و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهام برای رزین او تفویض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپري گشت پرتو التفات شاه طهماسپ صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت سالهٔ یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار در گذشت * یکی کم ز ملاذ وزرا * تاریخ است - برادرانش خواجه میرزا احمد و خواجگي خواجه اند - اولین پدر میرزا امین موالف هفت اقلیم است - کلانتری ري با تصدّیِ خالصه (۲) داشت - طبعش موزون بود - شاه از کمال عاطفت مي‌فرمود * * بیت *

میرزا احمد طهرانیِ ما * ثالث خسرو و خاقانیِ ما

و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که در شاعري مسلم و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا محمد طاهر وصلي تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف بغیاث بیگ - که با صبیهٔ میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازیِ روزگار با دو پسر و یک دختر بطریق فرار روانهٔ هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

(۲) در [بعضی نسخه] خالصات ه

بمرتبهٔ انجامید که همگي در استر سواري بود - که بنوبت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشي که بعرش آشیاني روشناس بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید معرفي (۲) نموده به ملازمت پادشاهي کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدي رسیده سال چهلم بدیواني کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاري و دیوانی بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکاني رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتماد الدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیر الملک شریک دیواني سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري محمد شریف پسرش از تداه خردي با جمعي متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورد که زود گرد شگافته شد - و راز مخفي بر ملا افتاد - جنت مکاني او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائي یافت - چون دخترش مهرالنسا زوجهٔ شیر افکن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود چنانچه در احوال شیرافکن خان ثبت افتاد) خواستگاري بمیان آمد

(۲) در [بعضي نسخه] معرفتي نموده *

او بدعوی خون شوهر ایستادگی نمود - جنت مکانی بنابر آنکه
قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب
فرموده بسلیمه بیگم والدهٔ سببی خود بخشیده - روزے چند
بناکامی گذرانید - در جشن نوروز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و بیست هجری بتازگی نظرفریب گشته کهنه خواهش نوی گرفت
و دیرین آرزو تازگی پذیرفت - بهزاران سور و سرور بازدواج در آمد
اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب
این نسبت خاص اعتماد الدوله بوکالت کل و منصب شش هزاری
سه هزار سوار و علم و نقاره بلندپایه گردید - و سال دهم بعنایت
مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر امرا امتیاز
گرفت - و در سال شازدهم سنه (۱۰۳۱) یکهزار و سی و یک (که
مرتبهٔ دوم گاگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهی شد)
چون حدود سبیا (۲) مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعهٔ
کانگره متوجه گشت - روز دیگر بنابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ
شده آثار یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم
شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت
تشریف بخانهٔ اعتماد الدوله ارزانی داشت - وقت سکرات بود
گاهے از هوش میرفت - و گاهے افاقت میشد - بیگم بجانب پادشاه
اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید - او در چنین (۳) وقت این بیت

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخهٔ [۱] در چنان وقتی *

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي‌نوشت - و خوش‌محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش‌سلوک پسندیده معاش و بسیار عافیت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدو ملتجي شدے یا هفتهٔ مجرائیِ او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جز رسي و نوشتن میگذشت - در دیوانیِ او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائیِ طبع و درستیِ سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

---

(۲) نسخهٔ [ا] مبین *

بود - پادشاه میگفت تا او بخانهٔ من نیامد زینت خانه و معنی کدخدائي نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس (۲) و اسباب تزئین و تقطیع که معمول هند است اختراعي و ابداعی او ست - مثل دو (۳) دامني جهت پیشواز و پنچتولیه جهت اوڑهني و بادله و کناري و عطر و گلاب که بعطر جهانگیري موسوم است و فرش چاندني همه وضع او ست - و بمرتبهٔ پادشاه را شیفته و مطیع خود ساخته بود که جز نامے (۴) از پادشاهي بجهانگیر نماند - مکرر میگفت که من سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و فی الواقع بغیر از خطبه آنچه لوازم فرمان روائي بود بیگم بعمل مي آورد - حتی در جهروکه نشسته مجرای أمرا میگرفت - و سکه بنام او زدند * * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *

* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت رقم مي یافت - حکم علیه عالیه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سي هزاري منصب محالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - جمیع خویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خاني و ترخاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] لباس تزئین (۳) در [بعضی نسخه] دو دامن (۴) نسخهٔ [ا] از پادشاه ٭

یافتند - هیرة کنیز دائي دل آرام مرضعهٔ بیگم بجای حاجي کوکه صدر اناث شد *

* بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *
* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزے که بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این همه خوبیها آخر خمیرمایهٔ شورش و آشوب هندوستان گشت چه دخترے که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمے بچار موجهٔ فنا فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس صاحب قرآن ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانهٔ دو لک روپیه موظف ساختند - گویند بعد از جنت‌مکاني جز لباس سفید نپوشید و در مجلس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

مرتضی خان بآرامیدهٔ وضعي و سنجیدهٔ روزگاری میرزا استحسان نموده مهمات منصبداران بار را گذاشته حویلي و فیل و نقد از خود رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهماني در خانهٔ میرزا رفته جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس دستکي بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشي نمایند پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران (۲) تفریق فرموده بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانهٔ من این مبلغ بمیرزا برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاري برآورد - چون سلسلهٔ اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال نهم به منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و بخطاب خاني سرفراز گشته بخدمت بخشیگری حضور اختصاص یافت - و بتدریج به منصب والای پنج هزاري و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اوڈیسه دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تلنگانه عازم بنگاله شد احمد بیگ خان برادر زادهٔ او (که بنیابت اوڈیسه

---

(۲) نسخهٔ [۱] بر زمیهداران *

مي پرداخت) برسر زميندار كروهه (۲) رفته از سنوح اين امر غريب به پپلي (كه حاكم نشين آن صوبه (۳) است) رسيده بنه و بار خود برداشته بكتك (كه دوازده كروه است) شتافت - و چون استعداد مقاومت درخود نديد راه بنگاله پيش گرفت - شاهزاده باوديسه در آمده بابراهيم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد خان خواجه ادراك پيغام فرستاد - كه چون از نيرنگي تقدير گذر موكب منصوره بدين ديار افتاده اگرچه وسعت اين ملك در نظر همت جولانگاه نگاهي بيش نيست اما چون اين سرزمين سر راه واقع شده سرسري نمي توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادۀ رفتن حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نيست و اگر توقف را اصلح داند بهرجا كه درين ملك اقامت گزيند بدو مسلم است - ابراهيم خان (كه از صيت نهضت رايات شاهي از ڈهاكه باكبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - كه فرمودۀ حضرت ترجمان احكام الهي ست - و جان و مال بندها بحضرت تعلق دارد - اما آئين نمك شناسي و حقوق تربيت پادشاهي سد راه من شده - نه بملازمت ميتوانم رسيد - و نه قرار فرار بخود داده روي خجلت باماثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه اين ديار به پير غلام سپرده اند براي زندگي مستعار مجهول الكميت

---

(۲) در [بعضي نسخه] كرودبه - و در [بعضي] كردهه (۳) نسخۀ [۱] اين صوبه است ٭

که معلوم است چه مانده - نمي‌توان در کار ولي نعمت تهاون ورزید - ناچار سر خود را پانداز سم ستوران موکب اقبال ساخته میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزاني باد چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتے عظیم داشت ابراهیم خان بمقبرۀ پسر خود [که یک کروهی قلعه بر کنار دریای گنگ (که سابق بپایان آن جریان داشته - و از مدتے بفصل مذکور افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نوارّه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بپای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزول افکنده بهادران را به محاصرۀ آن محوطه بر گماشت پس ازانکه از درون و بیرون نیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان روهله (بنابر آنکه آنطرف آب زه و زاد اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام بار پیوسته بود) از حصار بر آمده عرصۀ کارزار آراست - جنگے عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهدۀ این حال تاب نیاورده جلو انداخت - درین تاختن سر رشتۀ انتظام از هم گسیخت - بیشترے همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودے پای همت

افشرد - هر چند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي نشد (۲)
و گفت که وقت من مقتضیِ این کار نیست - چه به ازین که جان
در کار آقا سپري شود - هنوز سخني تمام نشده بود که از جوانب
هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال
و اموال ابراهیم خان در ڈهاکه بود احمد بیگ خان خود را
درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت
ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد
سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقبض ضبط شاهزاده
درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در
سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم ٹهته و سیوستان گردید
و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده
پرگنهٔ جایس و امیتهیِ پورب بجاگیر او قرار گرفته - همانجا (۳)
باجل طبعي در گذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیهٔ او
حاجي حور پرور خانم (که خالهٔ نور جهان بیگم میشد) زندگیِ
دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد
کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده
در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] راضي نشده که وقت من (۳) نسخهٔ [ب] امیٹهي پورو
بجاگیر او *

* اسد خان معموري *

پسر عبد الوهاب خان عنایتي (۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموري ست - که در سخن طرازي و عبارت سنجي سلیقهٔ درست داشت - و صاحب دیوان است - در عهد جهانگیري ابتدا بخشئ قندهار شد - (۳) پس ازان که سلطان داور بخش پسر خسرو باتالیقئ خان اعظم کوکه صاحب صوبهٔ گجرات گردید او را ببخشیگرئ آن ولایت برنواختند - همانجا ودیعت حیات سپرد اسد خان سپاهي‌دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به تتهه شتافت جوانان خوب ارغونیه نوکر کرده همراه گرفت و نامے بهمت و جوانمردي برآورد - و در پیشگاه سلطنت نیز (۴) پایهٔ اعتبار خویش برتر افراخت - و چون سلطان پرویز باتالیقئ مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولیعهد رخصت یافت او هم در سلک کمکیان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسیدن برهان پور او را بمحافظت ایلچ پور تعین کرد - چون سایر اُمرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادلشاهي معین شدند او نیز همراهي برگزید - ناگاه در جنگ بهاتوري (که مابین ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمے عظیم بعادل شاه رسید و برخے اُمراى پادشاهي دستگیر شدند - و خان مزبور گرم و گیرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] عنائي تخلص (۳) نسخهٔ [اب] شده پس ازان (۴) در بعضے نسخه [سرمایهٔ اعتبار خویش *

ازان معرکه برآمده خود را به برهان‌پور رسانید - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بی نیل مقصود برخاست - و او از پیشگاه خلافت و جهانبانی ببخشي‌گری دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودي (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر مي‌خاست - و برای او قیام نمي‌نمود - بسیار اظهار ملالت کردے - و گفتے که برای مغلے بر مي‌خیزد - و برای من سید بر نمي‌خیزد - در مبادی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصرهٔ برهان‌پور مردم او در مواجههٔ مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بودے - ازانجا که صاحبقران ثاني دریای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خورسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداری لکهي جنگل باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب (۲) دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار معزز و مفتخر گردانید

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار ٭

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري در لاهور بساط هستي در نوردید *

* اوداجي رام *

از برهمنان دکن است - بهوشیاري و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداري ماهور تا مهکر بدست آورد - و به نیروي بخت بیدار و رشادت و کار طلبي نزد ملک عنبر اعتباري بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالي از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگي نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر مي‌آمد بنابر شناسائي آن سرزمین صوابدید کارها براي او مفوض میشد - و او از نیک طینتي در کارسازي خلق کوشیده وسیلهٔ کامیابي عالمي میگشت - سال هفدهم جهانگیري پادشاهزادهٔ ولیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله وجههٔ همت ساخته از برهانپور بماهور رسید - امراي دکنیه را که چشم داشت رفاقت ازانها نبود رخصت فرموده احمال و اثقال زیاده را با فیلان حوالهٔ اوداجي رام نموده در قلعهٔ ماهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهي هم مساعي جمیله بکار مي‌برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم أمرای پادشاهي را بکمک عادل شاهیه با ملک عنبر در موضع بهاتوري پنج کروهی احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاري سردار لشکر بیجاپور سر رشتهٔ انتظام آنها گسیخت جادو رای و اوداجي رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومیء اینها شکست عظیم بر موج پادشاهي افتاد - لشکر خان ابو الحسن و میرزا (۲) خان منوچهر و عقیدت خان بخشیء دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامیء این چشم زخم با آنکه جادو رای کاتبه عمده تر بود عاید حال اوداجي رام گشته بسوء تدبیر و گریزپائي زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمیء بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتي کشا باستیصال خانجهان لودي تعین یافت اوداجي رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهیء خانخانان مهابت خان در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد دیرینه مرضی که داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

(۲) در [بعضی نسخه] میرزا جان منوچهر *

اوداجي رام با آنکه بحیله کاري و تزویر شهرت گرفته بود لیکن*
نامي بهمت و سخاوت برآورده -- در فیض رساني خلائق تقصیر
نمیکرد - و ازین رو سر آمد اُمرای دکنیه بود - باوجود ضعف بنیه
در پیرانه سالي بعشق و شاهد بازي حریص بود - زني داشت
مشهور برای باگهني - که پس ازو امور زمینداري را بآئین شایسته
سرانجام میداد - چون مردم کار آمدني نوکر داشت بعد فوتش
سپهسالار باقتضای وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جیون
پسرش را با وجود صغر سن سه هزاري ذات دو هزار سوار منصب
تجویز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - و او چون بسن رشد
و تمیز رسید از نظم و نثر فارسي و حسن خط بهرهٔ تمام برگرفت
و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ اُمرای هند معاش
برساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهور در جاگیر داشت
پس ازو هر که بجانشیني آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام
مي‌نامید - از غرائب اتفاق همهٔ آنها لاولد بودند - کار بمتبني (۲)
افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متبني مي‌شمارند - و چون بعد او
نوبت بونکت راو رسید آن حالت و منصب و آن دولت
و جمعیت نماند - برسوم دیسمکهي اوقات میگذرانید - پس ازو
دو متبنایش مادهو راو و شنکر راو قابل منصبي یافته محالات
زمینداري سرکار ماهور و باسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

۲) نسخهٔ [ج] کار به تبني افتاد *

از پیر شدن آنها و تسلط حکام دخل دیهمکی (۲) هم منقطع گشته
اگر احیانا در مکانے گماشتۀ دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد
درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و دومین
فی الجمله در پرگنۀ باسم دخلے دارد - و رسومی میگیرد *

* افضل خان علامی ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش اندوزي مدتے بدرس
و افادۀ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر
سورت رسیده وارد خطۀ برهانپور شد خانخانان (که مقناطیس
دلها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید
بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد
و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او
مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده
بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن
آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان
نامورى اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه
بکرماجیت بمرافقت وکلای عادل شاهیه (۳) به بیجاپور شتافته او را
بشاهراه عقیدت و فرمانبرداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل
کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده
از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنۀ دهولپور شاهزاده

---

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخۀ [ج] عادل شاه •

بجاگیر خود در خواسته دریا خان را بپاسبانی آن تعین نمود - و پیش ازین استدعا آن پرگنه بسلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او شریف الملک دخیل کار گردید - و فیما بین بپرخاش انجامیده اتفاقاً تفنگی بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت) زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب شهریار را داشت) بآشوب گرائید - جنت مکاني هم (که زمام اختیار خود بقبضهٔ اقتدار بیگم سپرده بود) باغوای او (۲) از پسر ولیعهد دل دگرگون فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم تندهار از دکن طلب (۳) حضور شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باتالیقی میرزا رستم صفوي قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبهٔ دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هر جا ازین مکان خواسته باشد محل اقامت نماید - و امرای کمکي برای بساق تندهار روانه کند غرض آنکه اگر شاهزاده بتغایر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد بمرور فتورے دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را وجههٔ همت سازد - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که ببراهین عقلي خاطر نشین جنت مکاني نماید که این کنکاش محض خطا ست

---

(۲) در [بعضی نسخه] باغوای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرهٔ ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد فتورے واقع شده باشد اگر بگفتهٔ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغیر شود - و بندر سورت که دروازهٔ مکه است عنایت فرمایند که رفته مذروي شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردهٔ آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجهٔ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست (که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج بادشاهي باید شتافت یحتمل که این حجاب (۲) از میان برگرفته آید - چون این قصه درین اوراق هرجا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] قضیه ٭

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوری یافت
و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهانپور صلاح ندیده
براه تالنگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائي سپردند
میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده
جدائي گزید - شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان
مخاطب گشته با خان علي اوزبک برادر کلان قلیچ خان شاهجهاني
بدنبال فرستاد که تا مقدور بمواسا برگردانند - و الا سرش بیارند
او پای حمیت افشرده بکمانداري ایستاد - هرچند بسخن سرائي
و چرب زباني دلدهي نمودند موثر نشد - خان‌قلي را از پا درآورد
و سیدجعفر را زخمي‌ساخت - و خود هم مردانه جان درباخت و چون
شاهزاده همواره در صدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر
بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکشے
شایسته در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج سال بیستم جهانگیري
روانهٔ حضور ساخت - جنت مکاني از نامهرباني افضل خان را هم
در حضور نگاهداشته بخدمت خانساماني مباهات بخشید - و سال
بیست و دوم (که انتهاض الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر اتفاق افتاد)
افضل خان بنابر صعوبت راه با کارخانجات زاید در لاهور ماند
و هنگام مراجعت سانحهٔ ناگزیر روداد - شهریار در لاهور خود را
بسلطنت موسوم‌ساخته افضل‌خان‌را وکیل و مدار علیه جمیع‌مهمات
گردانید - و چون او در باطن دولتخواهي شاهجهان مضمر داشت

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهی شد) برگذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت فردوس آشیاني سریر آرای هندوستان گردید ببیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوري و معنوي و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجداني و کار شناسي (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سر بلند گشته بخدمت میر ساماني بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساوجي بخدمت والا مرتبت دیوانی کل و اضافهٔ هزاري هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * تاریخ است ۱۰۳۸ و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهي بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است) نمود ۱۰۳۸

(۲) نسخهٔ [ب] جمادي الثاني •

و از محل رکوب خلافت پناهي تا منزل خود (که بیست و پنج جریب مسافت داشت) اقسام اقمشه پااندار گستردہ - و در سال یازدهم بمنصب هفت هزاري سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضهٔ جسماني طاري گشته (۲) آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلی حضرت بعیادت بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقدات نمودند - دوازدهم رمضان سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري در لاهور ازین سرای پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند * ع *

۱۰۴۸

* ز خوبي برد گوی نیک نامي *

فاضل مهذب الاخلاق بود - اعلی حضرت مکرر مي‌فرمود که در بیست و هشت ساله ملازم پیشگي در حق هیچ کس از افضل خان سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتے داشت - آنچه گویند (با این همه علم و دانش اصلا بکاغذ نمي رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که بنابر عالي‌جاهي و بے‌پروائي باشد - بلے تمام اختیار بر دیانت رای ناگر گجراتي (که پیش‌کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال او مي‌کرد - چنانچه (۳) یکے از ظرفا بعد فوتش در مرثیه گفته که چون فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که جواب شما خواهد داد - مقبرهٔ او آنروی آب جون واقع اکبرآباد است

---

(۲) در [بعض نسخه] مرض (۳) نسخهٔ [ج] چنانکه ٭

فرزندے ازو نماند - برادر زادهٔ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسری برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب دو هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیواني صوبهٔ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کام دل بر گرفت - و سال چهارم بفوجداري اجمیر سرمایهٔ سربلندي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم رو بعدم خانه نهاد *

* آصف خان (۲) مشهور بآصف جاهی *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت‌مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري صبیهٔ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

و دختر زادۀ میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در آوردند - و سال نهم بخطاب آصف خانی و اضافهای پی در پی بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و دران ایام که میان جنت مکانی و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متهم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکین خلافت بود منحرف ساختند * بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بنابر وصول شاهزاده بفتح پور بر آوردن خزانه از قلعۀ مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متهرا نه پیوسته بود که ارباب کنکاش بزم شاهي بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فرصت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاري ست - شاهزاده که (۲) همگي همت والای او بتحصیل رضاجوئی پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از انکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

---

(۲) نسخۀ [ا ب] که شاهزاده را که همگي •

شتافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام (۲) که روانه شدن شاهزاده بهبنگاله بتحقیق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج در کنارهٔ آب بهت از مساهله و مسامحهٔ او مهابت خان استیلا یافته جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد و رهائي از چنین دشمن قوي غیر متصور است - ناگزیر بقلعهٔ انک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان بسرکردگی میرزا بهروز پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده با ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان تهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب بادشاهي خاطر خود بعهد و سوگند وا پرداخته روانهٔ درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای وکالت نیز ضمیمهٔ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

(۲) نسخهٔ [ج] در همان ایام *

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیالهٔ معتاد
خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل
حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت
گزید - غریب شورشی در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر
خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او باور نمیکرد
بایمان غلاظ تسلي بخش خاطر او شده روانهٔ منزل پیش گشت
بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را
با اعظم خان میر بخشي (که هر دو رکن رکین سلطنت و مخل
مدعای او بودند) مقید نماید - هر چند کسان بطلب برادر
فرستاد آصف خان عذرے خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعش
جنت مکاني از عقب راهي شد - آصف خان بنارسي نام هندو مشرف
فیل خانه را (که در تیزروي و سبک تگي شهرتے داشت) از منزل
چنگیزهتي بخدمت شاهجهان کسیل نمود - و چون وقت مقتضي
تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتري مهر خود
باو سپرد - تا سجلي باشد بر اعتماد - و آن شب در نوشهره بسر برده
روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبهر نزول نمودند - و بتجهیز
و تکفین پرداخته نعش را پیشتر فرستادند - تا در باغے (که بیگم
آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم
و متیقن وضیع و شریف بود (که این همه توطیهٔ استدامت دولت
شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قرباني بیش نیست) همه

اُمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهی برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موی ریش و بروت ریخته و از تف آتشک آباه زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقی فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - وخود را بپای خویش بدام افکند - اُمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنجی خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به الّه وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستانش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشتهٔ ساهوکاران معلوم شاهجهان
شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش
آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت
(که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه‌خیز است) اگر داور بخش را
با دیگر شاهزادگان آوارهٔ صحرای عدم نمایند بصلاح قریب‌تر است
آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر (۲) سنه مذکور
داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست
و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را
با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی
برآورد - چون فردوس آشیانی باگره رسیده سریر آرای هندوستان
گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد
اورنگ زیب (که نبسهٔ او می شدند) و سایر امرا از لاهور باگره
رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته
بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ عمو سرش
بفلک برین رسید - و بپایهٔ والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب
هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تا آن وقت
هیچ امیرے بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان
(که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش‌اسپهٔ
درست‌یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزاري نه هزار سوار و جاگیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني ٭

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولی مرحمت شد - و در آغاز سال
پنجم از برهانپور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوری بتزک
تمام و فوج سنگین دستوری یافت - و چون حوالی بیجاپور مخیم
عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان
داماد ملا محمد لاری (۲) و خیریت خان عم رندوله خان حبشی (۳) از قلعه
برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتی قرار داده بقلعه برگشتند
خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانئ آن ملک
و قلت آذوقه و کمی کاه و هیمه در فوج پادشاهی آگهی یافته بدفعیه
می پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان
همه مایحتاج بجائی رسیده که جفت کفشی بچهل روپیه می ارزید
و نعل بندی یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله
از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکی آباد بود
سری کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشکال
بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزی در مجلس خلوت آصف خان تقریبی
شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست
آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکی نخواهد شد - این
حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من
ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاری (۳) در [بعضی نسخه] خیرت خان *

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئی در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری ضمیمهٔ القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بکوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش‌خوری اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی میشد - و چون بیماری بدبر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا

۱۰۵۱

می‌نمود - (زهے افسوس آصف‌خان) تاریخ است * در حوالی مقبرهٔ جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارتے و باغچهٔ ترتیب یافت - روزے که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوای حویلی لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین دهلی و آگره و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تتمه ضبط فرمود *

آصف‌خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القابے (که برای او در دفاتر پادشاهی می‌نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش‌آموز طبیعت مشائیان) و او خوش‌نویس درست محاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل
مي‌کرد - احتیاج برهنموني کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در
سرکارش بود بعقل نمي‌گنجد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه
و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای
پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه
و اشربه بکار نمي رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را
در نمي‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل
پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین
منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت
فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده
اما ممتاز محل (که (۲) صبیهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگي
بشرف همخوابگیِ فردوس‌آشیاني در آمده چهارده نوبت متکفل
بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام
سلطنت والد ماجد نضارت بخش چار چمن زندگي بودند - سال
چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در بلدهٔ برهان پور
آن عفیفه را (که عمرش از سي و نه سال در گذشته بود) بمجرد
تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت
بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات
واپسین ذخیرهٔ مدت دوري اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

(۲) در [بعضی نسخه] لفظ که نیست .

در باغ زین آباد آنروی آب تبتي بامانت مدفون گردید * * ع *
۱۰۴۰
* جای ممتاز محل جنت باد * تاریخ است *

گویند محبتی مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکدهٔ عدم مدتها ترک ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن و اعیاد موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب بعمل آمد - و متروکهٔ آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) نصف به بیگم صاحبه و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان و ستي خانم صدر النسا نعش آن مغفوره را باکبرآباد برده جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق براجه مانسنگهه داشت و ارثاً براجه جیسنگهه رسیده بود) دفن کرده روضهٔ رفیعه بکمال طراحي و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سي موضع از حوالی اکبرآباد و پرگنهٔ نگرچند (۲) بحاصل یک لک روپیه از قرار دوازده ماه و محصول دکاکین و سرای متعلقهٔ آن مقبره که دو لک روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - سال اول جلوس بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] مکرچند *

هزاري دو صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سيوم [چون الکهٔ دکن معسکر پادشاهي گرديد - و سه فوج بسرداري سه امير جهت مالش خان جهان لودي و تخريب ملک نظام الملک دکني (که او را پناه داده بود) تعين يافت] او بهمراهي اعظم خان بداروغگي (۲) توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (که اعظم خان بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان بمدافعه پا قايم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ کوه او باتفاق بهادر خان روهله از پيش‌قدمان بوده مصدر تردد نمايان گرديد - و پس ازانکه اعظم خان عزيمت استيصال مقرب خان و بهلول پيش‌نهاد همت ساخته جانب جامکهيري راهي گشت او به تسخير قلعهٔ تالنگي نامزد شده درگرفتن آن نيکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتياز يافته به تهانه‌داري جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دويست سوار سربلندي پذيرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و دويست سوار سرمايهٔ امتياز اندوخت - و سال نهم (که اعلی‌حضرت نوبت دوم بدکن تشريف فرمود - و سه فوج بسرداري سه عمده بگرشمال ساهو بهونسله و تخريب ملک عادل خانيه مرخص شد) او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهي خان دوران دستوري پذيرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخير بتفويض

---

(۲) نسخهٔ [ا] و داروغگي •

قلعه‌داری آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره کوس شادمانی نواخت - و سال سیزدهم ازانجا عزل یافته حسب‌الالتماس شاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهانه داری کهیرله مضاف برار لوای امتیاز برافراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور شتافته بمرحمت خلعت و اسپ و فیل به تهانه داری غوربند از تغیر همت خان طبل شادکامی زد - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعهٔ غور (۲) بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در گذشت *

* اسلام خان مشهدی *

میر عبد السلام (۳) مخاطب باختصاص خان است - از دیرین ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - در ابتدا سمت منشی‌گری داشت - در سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سی سال پانزدهم جهانگیری (که الویهٔ شاهی مرتبهٔ ثانی باصلاح مهمات دکن باهتزاز آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصبی درخور و خطاب اختصاص خان سرافرازی یافت - در هنگامی (که مزاج جنت مکانی از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند) بخدمت شاهی پیوسته در گردش فلکی از رکاب شاهی انفکاک

(۲) نسخهٔ [ا] عوری (۳) نسخهٔ [ج] میر عبد الله مخاطب *

نجست - و پس از انکه قلعهٔ جنیر مطرح اقامت شاهي گردید
(چون دران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگاني ازین جهان فاني
بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی وای عهد او محمد عادل شاه
رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت
چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت
بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
بیش بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشي گری دوم و عرض
مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون
اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي لوای عزیمت بدیار جنوبي
برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت
هند بوده) مامور شد - و چون شیر خان تونور ناظم گجرات سال چهارم
بساط هستي در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاري
و مرزبانی آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ
۱۰۴۳
میر بخشي گري تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة المسالک بنگاله
دستوري یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش
کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد
(۲)
مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض در بهر پانزده حصار

---

(۲) نسخهٔ [ج] قلاع آنها که یکروز *

مفتوح گشت - و گرفتن سري گهات و ماندو - و تهانه‌نشین شدن تمام محال کوچ‌هاجو - و بدست افتادن پانصد سفینهٔ آنها در سال یازدهم پیرایهٔ وقوع گرفت - و مانک رای برادر مرزبان مگهه (که باستقلال حکومت چاتگام داشت) از استیلای مردم رخنگ ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت در جهانگیرنگر معروف بدهاکه بخان مذکور پیوست - و در سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبهٔ رفیعهٔ وزارت دیوان اعلی چهرهٔ برتري افروخت - و چون خاندوران نصرت‌جنگ صاحب صوبهٔ دکن کشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهرهٔ کامیابي افروخته بمرزبانی آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافهٔ مناصب خوش‌دلي اندوخته بهمراهي تعین گشتند *

گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلی حضرت باسلام خان فرمود که کسے را برای صوبه‌داري تجویز نمایند - او بخانه آمده با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از تامل راي آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این چه رای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجی بحکومت دکن نمیدهد - گفت مسلّم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۲) در [اکثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترک کنند *

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبی عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسے را بجهت دکن برگزینند - سوای غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسے نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسي و راست اندیشی اسلام خان بر همگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد انتهاض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدي جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغے طرح انداخت که امروز اگرچه کهنگي دریافته تر و تازگي دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلی حضرت ازین ماجرا آگهي یافته نظر بر دیرین بندگی او اغماض نمود - و در خور هرکدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهوج بدیوانی مالوه سرافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در مهمات پادشاهي حریص بود - نمي‌خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختي مي‌کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمي داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادي همتی گماشت - و ذخائر قلاع را بکفایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسپ و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سواری اسپ نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعي بلیغ مي کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفي خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاري دو صد سوار سر افرازي یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیاني همراه سلطان محمد اورنگ زیب بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستر ببخشیگري و واقعه‌نویسی دارالخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - آخرها متصدی بندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش ارادهٔ سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارم بن میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدي صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیاني بخشي‌گري و واقعه نویسي برهان پور و داروغگي کرکیراقخانهٔ آنجا یافت - و در عهد عالمگیري مکرر متصدي بندر سورت و بخشي و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششم بن میر عبدالرحمن سال شانزدهم عالمگیري بحجابت حیدر آباد دستوري پذیرفته چندے بخشي و وقائع‌نگار بلدهٔ اورنگاباد بود و مدتے باآخته بیگي‌گري و داروغگي عرض مکرر مي‌پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادي *

پسر میر میران یزدي ست - که با پدر خویش میر خلیل‌الله در سال دوم جهانگیري از حادثهٔ تالاني رخت ناکامي بدار الامن هندوستان کشید - یعني مزاج شاه عباس ماضي صفوي از میر انحراف یافته در سر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپاي فرار بادیهٔ غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جانے بسلامت بدر بردن مفت خود میدانست پسر زادها عبدالهادي و خلیل الله را بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان‌عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت‌مکاني از کمال التفات و مهرباني باحوال میر میران در نامهٔ نامي اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالی جاه از فرط مروت و مردمی آن هر دو هجران دیدهٔ جفا کشیده را روانهٔ هند ساخت - و پس از تلثیم سدهٔ خلافت و جهانبانی بسرچشمهٔ افضال جنت مکانی دامن احوال آن در غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شو یافت *

میر عبدالهادی در سال سیوم شاهجهانی بخطاب اصالت خان مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید پرستاری و جانفشانی پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال پنجم بهمراهی یمین الدوله بمالش عادلشاهیه و پی سپر ساختن مملکت بیجاپور رخصت یافت - چون بحوالی بهالکی رسیده قبل نمودند اهل آن مکان از کوتاه نظری روزانه بسر دادن توب و تفنگ پرداخته در تاریکی شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت خان (که از پیش قدمان این فوج بود) از جلادت و جسارت فراز قلعه برآمده بالای چوبین تختی (که در زیر آن ادوات آتشبازی گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن تخت اورا بهوا برده بمکانی که انبارگاه بود افتاد - پارهٔ از دست و روبش بباروت سوخته - اما بپاسبانی لطف ایزدی از آسیب هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و بخدمت بخشی گری فوج متعینهٔ شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوری یافته) سر بلند گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهی بمرتبهٔ کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کم خلقي متوجه احوالش گشته دستخط قبوض و بروات بنيابت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسيد در سال هشتم از تغير باقر خان نجم ثاني به تفويض صوبهداري دار الملک دهلي باذن پايهٔ يافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطهٔ ضبط صوبه افزوني جمعيت ناگزيرست) بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و عنايت علم و فيل و خلعت خاصه چهرهٔ کاميابي برافروخت - و چون جگتا (۲) زميندار مو (۳) از ناسپاسي سر خودسري برافراشت از پيشگاه خلافت سه فوج سي هزار سوار ازان جمله يکے بسرداري اصالت خان تعين گرديد - خان مذکور بمحاصرهٔ نور پور پرداخته هر روز اسباب تضئيق محصوران آماده تر ميگردانيد چون قلعهٔ مو (که قوي اعتضاد جگتا بود) بسعي بهادران منصور مفتوح گرديد متحصنان نور پور نيم شبي راه گريز پيموده آن مکان را بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران ديگر رو به تسخير تاراگدهه آورد - و آن مهم را بآئين شايسته بانجام رسانيد و در سال هيزدهم بخدمت جليل القدر مير بخشي گري از انتقال صلابت خان فايز گرديد *

چون تسخير بلخ پيش نهاد همت پادشاهي گشت باميرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسيدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضے نسخه] چکتا (۳) نسخهٔ [ج] موره

هرچه تواند بتصرف آرد - و اصالت خان با برخی از منصبدار و احدي در مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و پنج هجري رخصت کابل یافت - که از چغتا و دیگر الوسات حوالی کابل و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج توران دیار آگهي گرفته راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده به تصفیهٔ طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه و پس از تعیین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهی امیر الامرا از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردد - چون بکلهار رسید (۲) ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه آذوقه بقصد تاخت خنجان (۳) و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته بنواحی اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال اهالی آنجا غنیمت گرفته احشام علي دانشمندي و ییلاق (۴) کرمکي (۵) با خواجه زادها اسمعیل اتائي و مودودي و قاسم بیگ میر هزارهٔ اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب بلخ دستوري یافت خان مذکور بسرکردگی فوج طرح دست راست

(۲) نسخهٔ [ا] بکلها رسید (۳) نسخهٔ [ج] جیجان (۴) در [بعضی نسخه] ییلاق (۵) نسخهٔ [ج] کرنکي ●

متعين گرديد - و از كابل پيشتر باستعجال راهي شده در توسيع
مضائق راه كمال جد و جهد بكار برد - و پس از وصول عساكر
پادشاهي ببلخ در آغاز سال بيستم باتفاق بهادر خان روهله بتعاقب
نذر محمد خان والي توران شتافته بدستبرد نمايان آوارهٔ باديهٔ
فرار گردانيده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت
و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولايت نگرديده علم معاودت
لفراخت حكومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفويض يافته
استيصال اهل تمرد و فساد به نخستين واگذاشته كار سپاه و خزانه
و احوال پردازي رعايا بدومين باز گرديد - و در آخر همين سال
بيستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي البچاك
با پنج هزار سوار المانان باشارهٔ عبد العزيز خان والي بخارا
از گذر كليف گذشته اراده داشت كه بصوب درهٔ كز و شادمان (كه
چراگاه دواب لشكر پادشاهي بود) آواره گردد - اصالت خان مالش
آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بكام سرعت روانه گشت
وقتي بمخاذيل رسيد كه اينها پارهٔ مواشي آن حدود رانده ميبردند
رستمانه با مخالفان در آريخته بسيارے را بر خاك هلاك انداخت
و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقية السيف پرداخت - چون
شب پردهٔ ظلام افكند در درهٔ كز فرود آمد - و بجهت تجديد وضو
چلته را بر كند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر بر گرديد
و بهمان كوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دو هفته بساط حيات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده بسلسلهٔ جنبانی بخت کارفرما از حقیقت ورزي و وفا سرشتي مصدر کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت مي یافت - و مرتقی مدارج عليا مي‌گشت - اصالت خان در زمان خویش بحسن سلوک و نیکو معاشي شهرت تمام داشت - و در مروت و حیای چشم یکتای روزگار بود - حرف درشت بر زبانش نرفته - و در شکست کسے نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم ملتفت خان و بهاءالدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان ترقي نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسي و معامله داني سرآمد برادران بود - و بارجمندي و بختیاري ممتاز اخوان - بحضور پدر در عرصهٔ تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدي رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید در عهد جنت‌مکاني بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافته بنیابت یمین‌الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان تعین گشت - و در سال دوم شاهجهاني چون مرتضی خان انجو صوبه‌دار ته‌ته رخت هستي بربست خان مزبور باضافهٔ پانصدي ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدارالخلافه بفوجداري سركار بير مضاف صوبهٔ دكن (۲) تعين شده چندے در كمكيان آنولايت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغير قزاق خان بضبط الكاي سيوستان رخصت يافت - و در سال پانزدهم از تغير شاد خان بار ديگر بصاحب صوبگي تته اختصاص گرفت - و همانجا در سال بيستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پيمانهٔ حياتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا كه بر كوه معاذي جنوب رويهٔ قلعهٔ بهكر است مدفون گرديد - زياده بر صد سال عمر داشته و اصلا در حواس و قوايش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگيري بخطاب ميرخان معروف بود - اعلي حضرت بافزايش الف بخطابش يک لک روپيه ازو پيشكش گرفته باميرخان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسيار داشت - پسر كلانش عبدالرزاق نهصدي شاه جهاني ست - در سال بيست و ششم جلوس اعلي حضرت در گذشته - ديگر ضياءُالدين يوسف كه در اواخر عهد فردوس آشياني بمنصب هزاري ششصد سوار فايز گشته و پستر بخطاب ضياءُالدين خان درجهٔ اعزاز پيموده - نبيره اش مير ابوالوفا نامي كه در آخرهاي زمان خلد مكان داروغگي جانماز خانه ضميمهٔ خدمات ديگر داشت و بحدت فهم و درستي استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

---

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ آباد دكن ٭

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالمگیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می‌آید - صبیهٔ خان مرحوم در خانهٔ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادهٔ مرقوم را از دختر شاهنواز خان صفوي فرزندے نمیشد - اعلی حضرت در سال سیم آن عفیفه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که دران وقت صاحب صوبهٔ آن ولایت بود در آرند *

● اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمهٔ عراق است خشک شدن بحیرهٔ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم‌النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرتے گرفته بروشناسی جنت‌مکانی امتیاز یافت - و بعدآن بوسیلهٔ یمین‌الدوله آصف خان ترقي کرده به منصب عمده و خدمت خانساماني افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهي و جز رسی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانساماني

بصوبه‌داری کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشي‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور بآگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بعالی‌میربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بناظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفر قدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباهات افراشت - و بسری سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور برشکال را در دیول‌گانون گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر بر نیامده اردو در مچهلي‌گانون (۲) گذاشته شبگیر نمود و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ج] منچهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از تزک افتاد - خانجهان
درین فرصت بر کوه بر آمد - و پای همت افشرده تلاش و ترددے
نموده آخرالامر راه فرار سپرد - اگرچه از جنگ چنین فوج سنگین
بدر رفتنش دشوار مي‌نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخے راجپوتیه
در جانفشاني تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهي که زیاده بر سي کروه
نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس ازانکه
او در پناه دولتاباد خزید اعظم‌خان بمالش نظام‌شاهیه رو آورد - هنگامے
که بسه کروهي دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
(که بدشوار کشائي و فزوني اسباب قلعه‌داري در دکن مشهور - و بر فراز
پشته واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت
دیگر واگذارد - اهل قلعه باندا ختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند
و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعے بخندق در شده دست نهب
و اسر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیري
و دلاوري شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
در یک جانب آن دریچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل
و کلند شگافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد
و طرز قلعه داري هم خوب نیست - دل بکشایش حصار برنهاد
و بازو بجرأت و جسارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهدهٔ
کار طلبي و پیکار گزیني بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی‌الاخری سال چهارم سنه (۱۰۵۰) هزار و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد سیدي سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتبارراو و شمس عم ملک بدن و جدهٔ مادری نظام شاه با همگي عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوي مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رونق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجي گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهي انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوري (که بوسیلهٔ شما اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل مي‌شوم که دیگر او پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقا روزے گروهے از مخالفان هجوم کرده (۲) بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي را زخمي ساخته دستگیر کردند - و بسیارے از لشکر پادشاهي قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چتکوبه (۳) و بهالکي و بیدر رفت - که شاید تلافیِ جسارت آنها نماید - بنابر فقدان آذوقه و علیق برگشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه باراده مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزے کهیٔ مخالف هجوم کرده (۳) نسخهٔ [ب] چنکوبه - و در [بعضی نسخه] جتکوبه ۰

برآمده بجانب قلعهٔ پرینده شتافته اند) عنان عزیمت بدان سمت منعطف گردانید - و قلعهٔ مذکور را گرد گرفت - چون ببست کروهی آن گیاه نمانده بود بے نیل مدعا برخاسته بدهارور (۲) در آمد - و در همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیحضرت فرمود که درین یساق از تو دو کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد التجای مقرب خان نبایستے بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر پرینده صورت‌پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان‌مذکور بخطای خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن ازو چنانچه باید نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی بصوبه‌داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت آله‌آباد نامزد گشت و در سال‌نهم بنظم صوبهٔ گجرات تعین شد - و چون منکوحهٔ شاهزاده محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوي درگذشته بود در سال دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري صبیهٔ اعظم خان را برای شاهزاده خواستگاري کردند - سلطان زین العابدین از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبي بر سر زمیندار جام (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] بدهار درآمد *

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده
بخوانگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستي نخوت
بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي
برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد
راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر
را پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری
اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود
و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت
صوبه داري کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل
سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست
سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم
سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني
۱۰۵۹
انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) مستفاد مي‌گردد
در باغی که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور
اسامی گذاشته و تاریخ بنای آنست * ع *
۱۰۵۸
* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي کردند - احوال هر یکی
جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف
داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشددے مي‌کرد - در سلطنت

تیموریه باصدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالي از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانے برفعت و اعتلا ناموري داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

* اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتمادالدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یمین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاني بخوش طعامي شهرهٔ آفاق بودند - اما او درین امر از هرسه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیري بصاحب صوبگیٔ کشمیر سر افتخار بر افراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیري از برهان پور برای او مي بردند - در ایام صوبه‌دارئ او حبیب چک و احمد چک (که سرهای بیمغز آن شوریشتان بدعویٔ ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم بر انگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کالمیهای پر قاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کرک که جانوریست وحشي ماکول اللحم (که در ولایت قرا تبت (۲) بهم‌رسد) و قالیچهای شال باف خوش قماش و خوش طرح (که گزی بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالیچهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داري بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجی آراسته کسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایلي درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتنه دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را بیک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

(۲) نسخهٔ [ج] قراتیت ه

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادي و فراخي و فزوني محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمی مساوي ست) نیز بعهدهٔ اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبهٔ بنگاله بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار بر آمده بآهنگ احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود که نظم صوبهٔ اودهه باو قرار گرفته فرمان بصدور پیوست که هر جا رسیده باشد بعد از وصول بتعاقه شتابد - و در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجري اعتقاد خان از بهرایچ روانه شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجي سرای دنیا را پدرود نمود گویند اول کسے (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت) سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیري - و خواجه ویسي دیوان سلطان پرویز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی خان مذکور بود - چون پسند طبع دتت آفرین اعلی حضرت افتاد خان مشار الیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر بوده در سال شازدهم بعلي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام مرحمت شد *

* الله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکاني از کمکیان بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتي تفویض یافت او فوجے را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

(۲)
لوهاني (که دران حدود سرخود سري و تمرد مي افراخت) کسیل نمود - سرداري برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار ترازو گردید و هر فوجي مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فیل مست جنگي را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهي تاخت - و آن را زیر و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پای همت افشرده دست و بازوی نبرد برکشاد و پس ازان (که جمعي از نوکران و رفقای قدیمش بگلگونهٔ جان‌نثاري چهرهٔ رادمردي بر افروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات در کشید *

اله یار خان پس از جان‌فشانیِ پدر مورد نوازش جنت‌مکاني گشته بمرور ایام پایهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالي‌جاه و سر آغاز جلوس صاحبقراني به منصب دو هزار و پانصدي اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلي (که از مشاهیر بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداري و کار فرمائي مفوض بخان‌مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم (۳) درخت کفر و ضلال فرنگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] نوهاني (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

(که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برافکنده بجای (۲)
ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافهٔ
سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در
صوبه‌داری اسلام‌خان باتفاق برادرش میر زین‌الدین‌علي سیادت خان
بولایت کوچ‌هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
مخاذیل آشامیان (که در اعانت مرزبان ولایت‌مذکور کوشیده محالات (۳)
سرحد پادشاهي را بجبر و قهر متصرف شده بودند) مساعی جمیله
بکار برده بسیارے ازان تفسیده دلان بادیهٔ ضلالت را از سرچشمهٔ انتقام
سیراب ساخته بدستبردهای قوي سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه
خلافت بمنصب سه هزاري سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت
و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده در سال بیست و سیوم
آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستي بربست - صاحب
اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر
و تیول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
بیست و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد
از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم
بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخهٔ [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی
نسخه] آسامیان ٭

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگیرنگر سر برافراخت - پستر بخطاب رشید خان مخاطب گشته در سال بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اوديسه مقرر شده بود - از رفتن آن دیار تقاعد نموده به نخستین کار مي پرداخت - هنگامی (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه روگردان شده ببنگاله رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخانان بےثبات گشته دست و پای بیحاصل میزد - و در سال دوم عالمگیري بجهت گذرانیدن برشکال در تانده طرح اقامت انداخت) چون شنید (که رشید خان در مقام سرکشي و خلاف است - و مجموع زمینداران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و مي‌خواهد با نوارهٔ پادشاهي بمعظم خان پیوندد) لهذا مهین پسر خود زین‌الدین را با سید عالم بارهه تعین نمود - تا او بعد از وصول بجهانگیرنگر تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون روزے او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه انداخته از هم گذرانیدند (۲) *

* احمد خان نیازی *

پسر محمد خان نیازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بجمیع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت‌مکاني چون رحیم خان دکني (که از امرای نظام شاهیه بود) با جنود

(۲) در [بعضی نسخه] گذرانید *

فراوان بر سر ایلچپور آمده آنرا جبرا و قهرا بدست آورد با آنکه فوج گران از جیوش پادشاهي دران حوالي نبود احمد خان در آغاز شباب از جلادت فطري و تهور ذاتي با مردم قلیل مکرر بآن متصرف و متغلب عرصهٔ مصاف بر آراسته بآویزش نمایان و دستبردهای شایان اورا از شهر بر آورده علم نامآوري بر افراشت و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات پادشاهي مساعي مشکور بکار برده در ایام محاصرهٔ دولت آباد بهمراهي خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهانپور بکتل روهنکیره (۲) رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را (که فی الجمله کسل مزاج داشت) با بهار (۳) سنگهه بندیله در ظفرنگر گذاشت - اتفاقا هردو سردار با معدودے نزدیک قصبهٔ فرود آمده سپاه خود را همراه خانزمان راهي ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشي (که بعادلشاهیه پیوسته بود) بجمعیت مجموعي که بر سر خانزمان میرفت آنها را با مردم قلیل در میدان خالي یافته بےمحابا ریخته بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بندیله نوعے پای ثبات افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از احمد خان سرزد - و مردم کار آمدني او بسیار بکار آمدند - چنانچه مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنکهیره (۳) نسخهٔ [ج] پهار سنگهه *

پریدند روزے (که بر سر کهی غنیم مهابتخان چیرگی نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سیج (۲) وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس ازان بعنایت نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - بستر بفوجداری گلشن آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سر زمین بود بهمعنانیی سرور و انبساط عنان عزیمت بدان دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي گشته بصیانت قلعهٔ احمدنگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *

جاگیرے (که در وجه علوفهٔ کمے تنخواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم مي‌آورد دست متصدیان سرکارش بباز یافت آن نمي رسید - و باوجود اسباب دولت و بزرگي با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساري و خدا شناسي بسر بردے - و از بسیاري عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشتي‌برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادي قصبه کوشیده طرح باغے انداخت - و بتاسیس مسجدے عالي و مقبرهٔ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلواة زیارت‌گاه خلائق بود - درین ایام غیر از اجداث کهنه نه از قطان نامے و نه از مساکن نشانے مانده *

* آتش خان حبشي *

از اُمرای حکام دکن ست - در عهد جنت‌مکاني بدرگاه پادشاهي ملتجي شده بمنصب درخور سرافرازي یافته پس ازان (که سریر خلافت بجلوس فردوس آشیاني زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار امتیاز اندوخته سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهي گشت) بانعام بیست و پنجهزار روپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال خانجهان لودي و تادیب نظام الملک دکني بهمراهي شایسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکیان صوبهٔ دکن انتظام یافت دور محاصرهٔ دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان و پستر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - بستر بحضور رسیده سال سیزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه کام دل برگرفته بخدمت فوجداری بهاگلپور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر پرتاب زمیندار پلاؤن (۲) لشکر کشید) او بسرکردگی برانغار معین گردید سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و ظاهرا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري بملک عدم شتافت *

* الله قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از قزاقان و یکه‌تازان توران‌دیار بوده - اصلش از الوس المان - نامش جتي (۳) - در جنگی سینه را تاخته ازان وقت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار یافت - النگ در ترکي برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد حاکم بلخ بود - وکهمرد (۴) را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچي و غارتگر بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

(۲) نسخهٔ [ا] پلاموں (۳) در [بعضی نسخه] جیتي (۴) در [بعضی نسخهای اکبر نامه] کمهرد - و الله اعلم *

شر او را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقی نامی بسپه سالاری برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مال‌گذاری می نمودند) حصارے اساس گذاشته تهانهٔ خود قایم نمود - و بر سر آن میان او و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر در کابل حکم رانی می‌کرد) در سال نوزدهم جهانگیری محاربهٔ عظیم واقع شد - اوزبک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند النگ توش چنگ رسا (۲) خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعهٔ هایلهٔ جنت مکانی در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد خان از فرصت طلبی بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشید النگ توش بقصد تلافیء مافات در قتل و غارت سکان حوالیء کابل تقصیر نذمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد و اقبالش رو بادبار آورد تیول الذگ توش را بے سابقهٔ تقصیر تغیر نمود - و به سبحان‌قلي پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - آنکه قلي پیش ازانکه نذر محمد خان امام قلي خان برادر کلان خود را خلع نموده سمرقند و بخارا را ضمیمهٔ بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده به مددگاری بخت بارادهٔ بندگی درگاه پادشاه از ماوراء النهر

(۲) نسخهٔ [۱] سر چنگ رسا ٠

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسي پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ اٹک تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاري سرفرازي یافت - چون غریب نوازي و خاندان پروري شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیاني بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاري بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیج خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده باقزایش پانصدي سرمایهٔ عزت اندوخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونی سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابّا عن جد حلقهٔ ملازمی سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگي داشته - علي شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب قراني بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (که بتبدل احوال اختلال بمبانی اوضاع سابقهٔ (۲) او راه

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات در نوردید امان بیگ بمرور دهور احیای طریقهٔ پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحب‌قران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت بیدار و پای‌مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعهٔ قندهار (۲) در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتے مدید و زمانے ممتد دران حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبههٔ ناموری افروخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا بر بست - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله قلندر بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربهٔ دارا شکوه (که نزدیکی عماد پور متصل سموگدهه اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کایان مضاف صوبهٔ بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت این خانواده (۳) گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدة العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پستر بحراست احمد نگر

---

(۲) در [بعضے نسخه] قندهار دکن (۳) نسخهٔ [ب] این خانواده باب قلعه داری *

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداري و قلعه داری ظفرآباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمةالله علیه بر سر لختئ (۲) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش (که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر (۳) عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان (که خطاب جانباز خاني یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرج شده آخر در دژبانی نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپري شده - اما نامور و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خاني یافته پس ازان به بیگلرخان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکر (۶) فیروز گدهه مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد سالی نکشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادوني شده - و میرزا معالي قلعه دار گلبرگه - ازانجا

---

(۲) در [بعضی نسخه] تخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکهور (۴) نسخهٔ [ا] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بهکاپور - و در [بعضی جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [ا] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیره

بحکومت قندهار شتافته فوت‌کرد - پسرش برهان‌الدین قلندر است که از مدتها قلعهٔ داری ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر محض است - و بهمان چاردیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند درساخته *

* احمد بیگ خان *

برادرزادهٔ ابراهیم خان فتح‌جنگ است - هنگامیکه صاحب‌صوبگی بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اُودیسه می‌پرداخت در سال نوزدهم جهانگیری مشار الیه بر سر زمیندار کودهه (که رایت سرکشي و سرتابي بر افراشته بود) شتافت - ناگاه بے سابقهٔ آگهي ورود موکب شاه‌جهاني از دکن براه تلنگانه دران دیار اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلي (که حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود نمي‌یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکتّک (که از انجا دوازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت نتوانست پای‌همت افشرد - ببردوان با صالح بیگ فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهي اتفاق افتاد) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدرخورد بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از انکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از کار شناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردي مردانگي و دلیري گرم و گیرا بتهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوب در رسید - مشارالیه چارهٔ بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه سریر فرمان روائي هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب‌قران ثاني زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداري سیوستان کامیاب عزت شد - و پس ازان به نیابت یمین‌الدوله آصف خان بحکومت ملتان سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید بجاگیرداري پرگنهٔ امیتهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوي بفوجداري بیسواره و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم معزول شده بسبب برخے امور چندے بے منصب و جاگیر گشت و در سال سیم از پیشگاه الطاف خسرواني بحالي منصب سابق چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یوام بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکري عبدالله

(۲) نسخهٔ [ب] امیهتي *

خان بهادر فیروز جنگ فراغبالي داشتند - بهنگام اقامت جنیر در جرگهٔ ملازمان دولت‌توامان صاحبقران ثاني منخرط گشتند - و چون سریر کیوان نظیر هندوستان نگین‌دان آن یگانه گوهر خاتم جهانباني شد انوار نوازش پادشاهي بر وجنات احوال آن دو برادر تافت هر کدام بمنصب مناسب چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران وقت که مهابت خان خانخانان از حضور لامع‌النور بصاحب‌صوبگی دکن شرف دستوري یافت آنها نیز بهمراهي تعین شدند - اعلی‌حضرت بالمواجهه در بارهٔ پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتنخواه تیول آباد پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی‌الغایت میکوشید یولم بیگ باجل طبعي بساط زندگي در نوردید - نذر بیگ بخطاب اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعه داري اوسا از تغیر مبارک خان نیازي کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه داري مذکور گذرانیده بحضور شتافت) تعین صوبهٔ احمدآباد گجرات گشت و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري صبح زندگي او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راح ریحاني خوگر و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر ازانکه سپاه را بقرار ضابطه نگهداشتي

مزرعه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے
نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ
من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت
و در مقامات فرمان باری برهان‌پور (که نیم‌کروهی شهر واقع است)
اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونی
رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیجا ملازم
رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار و خس مخالفان
سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاص گرفته بهمراهی
شایسته خان امیر الامرا ناظم آن‌ولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکنه (۲) که در
تصرف سیوای بهونسله بودٔ کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست
و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي
تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس
ازان بتعلقهٔ کوکن که مسکن وماوای مرهتّه است شتافت - و پیوسته
با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش
محمد والي بخطاب ارني مخاطب گشته روزے چند بخشی فوج
محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهارور
و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش
ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداری بیر و پستر

---

(۲) نسخهٔ [ا] چاکنه *

بمحافظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادی وصول رایات آصف جاه بولایت دکن احوالش بکمال پریشاني رسید - بے مهری روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسے که این سلسله را برپای دارد نمانده *

* اخلاص خان شیخ الهدیه *

پور کشور خان شیخ ابراهیم بن قطب الدین خان شیخ خوبن است که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري سه صد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافته سال سیوم بقلعه داری رهتاس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار نوازش پذیرفته بفوجداری اجینه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان با عثمان افغان (که بجانب اوقبسه علم نخوت مي افراشت) دلیرانه جان در کار ولي نعمت درباخت - شیخ الهدیه بمنصب درخور سرفرازي یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیاني همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بهشت گرمی افواج متعینه جهت تنبیه ججهار سنگهه بندیله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته بقلعه داری کالنجر مباهات اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب دوهزاري هزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بلخ و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از همچشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل‌خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این تردد سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

بمحافظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادی وصول رايات آصف جاه بولايت دکن احوالش بکمال پريشاني رسيد - بے مهری روزگار تدارک آن ننموده در گذشت - الحال کسی که اين سلسله را برپای دارد نمانده *

* اخلاص خان شيخ الهديه *

پور کشور خان شيخ ابراهيم بن قطب الدين خان شيخ خوبن است که احوال او بقلم درآمده - شيخ ابراهيم سال اول جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري سه صد سوار و خطاب کشور خان امتياز يافته سال سيوم بقلعه داری رهتاس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار نوازش پذيرفته بفوجداری اجينه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان با عثمان افغان (که بجانب اوديسه علم نخوت مي افراشت) دليرانه جان در کار ولي نعمت درباخت - شيخ الهديه بمنصب درخور سرفرازي يافته سال هشتم جلوس فردوس آشياني همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بهشت گرمی افواج متعينه جهت تنبيه ججهار سنگهه بنديله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي يافته بقلعه داری کالنجر مباهات اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بيستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بلخ و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از همچشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل‌خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این ترددد سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجهٔ ابوالبقا *

برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زادهٔ مهابتخان خانخانان - لکهنؤ جاگیرداشته در سال هیزدهم شاهجهاني بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال میر خان (که در خانه‌جنگی صلابت خان و امر سنگهه کشته شد) سر بلند گردید - و بستر بفوجداری اکبرنگر رخصت یافته بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافت - و در سال بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکني در جنگ قزلباشیهٔ (۲) قندهار شجاعت و مردانگی خود بر همگنان روشن ساخت - هنگامے که فوج قزلباش بر میمنهٔ رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عنان حماست از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزهٔ حسن‌تردد از پیشگاه خلافت و جهانباني باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون فروغ رشادت و کار طلبي از ناصیهٔ احوال آن خانه زاد لایق‌العنایت تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمسي باضافهٔ پانصدي و عنایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم بهمراهی مهین‌بادشاهزاده محمد دارا شکوه تعین یساق قندهار گردید حسب‌الالتماس آن شاهزاده بافزونی پانصدي ذات مباهي گشت

(۲) نسخهٔ [ب] قزلباش قندهار ۰

و در سال بیست و هشتم بتیولداري و فوجداري چوراگڈهه مضاف صوبهٔ مالوه تارک افتخار بر افراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه سلطان عبدالله قطب شاه والي تلنگ مامور گشت و حسب منشور مطاعه شایسته خان صوبه‌دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران و منصبداران تعینات آنصوبه از مالوه راهي شده بلشکر شاهزاده ملحق گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي داد خان انصاري متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب ولایت عادل شاه والي بیجاپور معین شد حسب الحکم پادشاهي افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده در سال سي و یکم با عساکر گران طي منازل نموده چون بحوالي قلعهٔ بیدر رسید سیدي مرجان قلعه دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل شاه بود - واز سي سال بمحافظت آن قلعه مي پرداخت) با قریب هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان میرجمله در ده روز توپها را بکنار خندق رسانیده برجے (۲) را بضرب توپ خراب ساختند - اتفاقا روزے که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

(۲) در [بعضي نسخه] برجي را •

قلعه‌دار عقب برج مذکور جرے عظیم کنده و آنرا بباروت و بان وحقه آموده خود نزدیک بدان آمادهٔ مدافعه بود که ناگاه شراره برجسته آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او با دو پسرش در هم سوخت دلیران کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفای پانزده گز درسنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در عرض بیست وهفت روز بکمال آساني مفتوح گردید - و دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه‌داري و دو صد و سي توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد معظم دومي خلف خود را با افتخار خان در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بهمعنانیِ اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصرام نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونت به بند و بست مالوه تعین گشته مجموع تیولداران برفاقت او مامور گشتند - خان مذکور از چستي و چالاکي پیش از همه براجه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز امرے (که در مخیلهٔ هیچکس نمیگذشت) بمنصهٔ شهود آورد

و در مبادیِ سال سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز مي کشید آمادهٔ جنگ و پیکار گشت - افتخار خان با جمعی از منصبداران در میسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که در برانغار عالمگیري بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت و بترکتاز جرأت دراسپه بجانب عدم تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زاده نقشبندي بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر مي نمود پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحٰق *

سیومي پسر اعظم خان جهانگیري ست - در عهد فردوس آشیاني پس از فوت پدر بمنصب نهصدي پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکي روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت خان و منصب هزار و پانصدي هشت صد سوار سرافراز گشته بداروغگی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگي مفتخر گردید - و در همین سال بمنصب دو هزاري هزار سوار و خدمت بخشیٔ دوم خلعت امتیاز پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت فوجداری سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان بخدمت عرض وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل واضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار کام دل اندوخت - در اواخر عهد

اعلی حضرت بنابر وجهی از منصب معزول گردیده چندی بانزوا گذرانید - در همان ایام سریر فرمانده‌ي بوجود زیبنده نمود عالمگیري زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول رایات پادشاهي (۲) بمستقرالخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر منصب سابق چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در همان ایام انتهاض الویهٔ ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان‌آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه‌داری اوده معین شده بمرحمت نقاره و بافزایش پانصدي پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکني خوی دیرینهٔ فلک ناتوان بین است) کامی چند در ساحت کامراني بر خنگ مراد نرانده بود که سکندري خورده از پا درآمد - یعني بعد دو ماه و چند روز شهر ذي‌الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ازین سپنجي سرا درگذشت - اولا دختر میرزا بدیع‌الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر در خانه داشت - ثانیا بصبیهٔ زاهد خان کوکه عقد بیوگاني بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشدی و روشناسیئی داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سي

---

(۲) نسخهٔ [۱] پادشاهي بدفس *

و سیوم عالمگیري بفوجداري چاکنه (۲) مامور شده پستر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداري نواح اورنگ آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بنامورِي علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداري مندسور مالوه تعین شده در عهد خلد منزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداري دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *
* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سیر در گذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پستر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداري دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیواني دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیرباز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داري گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

---

(۲) نسخهٔ (۱) جاکنه - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصوف داشت (۴) نسخهٔ [ا] ترچناپلي •

بود - و وقت معاودت قریب باورنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید . فنون سپاهگري را بسیار ورزیده درین پیرانه‌سالي هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسي حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگي ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داري گلبرگه مي پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجه‌زاده‌های نقشبندي ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیهٔ خود را بخواجهٔ مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجهٔ مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزهٔ خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سررشتهٔ بندگي بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس‌آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار ذخیره اندوز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوي شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه‌داري اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خلدمکان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* الله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دوحهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقي منتهي میشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار (۳) از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گبر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها برداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهي او را رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد - چندے (۴) در برهانپور بعیاري و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت مکاني را بدین امر شغف وتولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - الله وردي خان بخطاب معتقد خاني و خدمت قراول بیگي اختصاص گرفت - و نقش بندگي او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلی افتخار مي اندوخت - و تور کلاني که مدار شکار قمرغه بدانست

---

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردید (۵) در [بعضی نسخه] طراري *

(که آن را یاور[2] گویند) از تصرفات اوست - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامی ست در کمال استواری - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعهٔ پادشاهي - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شذقار شدن جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار مراتب دولتخواهي و استرضای خاطر یمین‌الدوله را کما ینبغي بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهي ساخت - چون همراه آصف جاهي بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب اله وردي خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصرهٔ پرینده بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر امرای دیگر همین قسم کاربند تقید مي‌شدند فتح بآساني صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالئ قلعهٔ دولتاباد دکن مضرب خیام پادشاهي گردید یرلیغ جلال بنام اله وردي خان (که بهمراهئ شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمنیر و جنیر شتافته بود) بصدور پیوست - که بافتتاح حصون نظام‌الملکیه (که در سمت قلعهٔ چاندور و دهرپ[3] واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

---

(۲) نسخهٔ [ب] یاور گویند (۳) نسخهٔ [ا] دهرب *

و دو قلعه را بموجب دایکواري و شش قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگي تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کنهر راو (۲) قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دو هزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و بستر حصار کاجنه (۳) و ماجنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ رواه (۴) و جواه و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سر زمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعی از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] کدیهر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاچنه و ماچده (۴) نسخهٔ [ب] اواه و چواه - و نسخهٔ [ج] اواه و جواه ه

آندیار است - و در استواري پای کمی از دراتماباد نمي‌آرد) بست
چون بموجب پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیهٔ خان مشار الیه
هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاري و لک روپیه انعام آن حصار
دشوار کشا را (که تسخیر آن بے مددگاری اقبال میسر نیست) سپرده
در سلک بندها منسلک گردید - و درین سال بسیارے از معاقل
منیعه و موائل رفیعهٔ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهي
بر دست اولیای دولت قاهره (۲) کشایش یافت . چنانچه طالب کلیم
این معني را منظوم ساخت * * نظم *

* شاها بخت کشور اقبـال گرفت *
* تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت *
* چل قلعه بیک سال گرفتي که یکیش *
* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجمله خان مزبور در سال دهم بفوجداري بیسواره و لکهنو رخصت
یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلي خان فوجدار متهرا در
اثنای تاخت بر یکے از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله وردي خان
به تیولداري آنجا سر برافراخته بانتقام کشي از سرکشان آن ناحیه
دستوري یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاري
ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگي دارالملک دهلي از
تغیر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازهٔ انتهاض

---

(۲) نسخهٔ [۱] اولیای قاهره *

شاه صفي پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
با اُمرای رفیع‌مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوري یافت و بوصول خبر
درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (١٠٥٢) هزار و پنجاه و دو هجري
باجل طبعي زندگي بسپرد) از کابل معاودت نمود الّه وردي خان
نیز بهمراهیٔ این لشکر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف
آئین اخلاص و نمک خوارگي از وی سر زد و از بیباک مزاجي زبان
که باختیار نداشت سرباري گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد
عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنکرپور بجمع سي و چهار لک دام در
وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسیلهٔ نخستین پادشاهزاده ببحالیٔ
منصب سابق مباهي گشته در سال هیزدهم به تیولداریٔ ایلچپور
کامروائي یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم‌دکن در تمام صوبهٔ برار
بحکم راني پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باوی
برار نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال
بیست و یکم بسعادت استلام سدهٔ سنیه فایز گردیده گورکهپور جاگیر
یافت - و چون بعلت قندهار میان شاه عباس ثاني و فردوس‌آشیاني
سررشتهٔ اتحاد و یگانگي انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس
اسپ عراقي (٢) از بندر عباسي ببندر سورت رسیده رقمي از شاه ایران

(٢) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسیده •

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپی چند ملازم آلهوردي خان میرآتش مي‌برد - کسي مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که (۲) خان مذکور برخي از تنسوقات با مکتوبي مصحوب او فرستاده که (۳) چنین رقمي حاصل نمود - ازانجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه و مخالف از آئین بندگي دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از کرم عام و فتوت فطري باز او را بتغیر منصب و جاگیر تادیب نموده حکم شد - که بلا توقف از کابل برآرند - تا در شاهجهان آباد رفته بخانهٔ خود اقامت گزیند - و بنام متصدي سورت فرمان رفت که اسپان و همگي مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول و مسلسل بفرستند - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش (۴) پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطي لباسي با برخي ارمغاني بقللرآقاسي والي ایران گذرانده رقمي حاصل نموده - لهذا در سال بیست و هشتم حسب‌الالتماس شاهزادهٔ کلان بتازگي مشمول عنایت (۵) پادشاهي گردیده بمنصب پنجهزاري و تیولداري سرکار جونپور از تغیر مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال و هشت ماه از دولت آستان‌بوس محروم در انزوا گذرانید اما از شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت و در هر وزن سال هزار اشرفي مي‌یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزي

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] برایش مي برد (۳) در [بعضي نسخه] یا مکتوبي
(۴) نسخهٔ [ج] بفرست (۵) نسخهٔ [ب] و نهم *

ملازمت بعطای پنجهزار اشرفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومي خلف خلافت در بنگاله مسلک خودسري پیش گرفته بر سر پتنه لشکر کشید الهوردي خان که سد راهش نمي‌توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع پاشنه کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال آزموده‌کار از جا رفته مرافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان رفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از توالي و تواتر آوارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بتانده کشد الله وردي خان از معامله فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیرے که بتکاپوي گریز از سطوت جیش عالمگیري امان یابد لامحاله با دد و دام صحرای رخنگ محشور خواهد گردید - برهنموني خرد باراده پیوستن بجنود پادشاهي از همراهي او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد - و چون بسیارے از مردم شجاع از بهبود حال و امید مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند و چون الله وردي خان جوقے از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعی ازان جانب برسر او آیند بمدافعه پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیرے اندیشید - و خبرهای غیر واقع که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم را تعین کرد که دور حویلی اورا گرفته برای یورش مترصد اشاره باشند و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاد که بلطائف وعده و وعید مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که ساخته او بود ارکان ثبات جمعی (که با آله وردي خان گرویده بودند) بسستي گرائید خان مزبور ناچار بر قول و عهد نااستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهی سراج الدین روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش شجاع بردند - آن تبه رای اورا بر فیلی نشانده همراه بشهر آورده دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال اورا متصرف شد *

آله وردي خان پسران رشید داشت - هر یکی بمنصب عمده رسید چنانچه بجای خود رقم‌پذیر خامه گشته - اما با پدر نمي ساختند مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدے بود که هرچه از ابتدای طفلي بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعرهم میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاح و هزل بر طبیعت آله‌وردي خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئي و فحاشي کشیده - حتی که این شیوهٔ نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانی نماند) این سلسله بواسطهٔ این رویهٔ نا ستوده یادگار روزگار است - با این همه آله وردي خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ایمه هر سال بر مي‌آورد - و از ماحصل جایگیر عشرے جدا کرده خیرات میداد - در دوستي یکتای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا مي‌آورد - از اهل دفتر بےاعتماد گردیده خود سررشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي‌نوشت - و در ساحت دهاي سرائے و باغے احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

* اکرام خان سید حسن *

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجداري بگلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگي بخلد مکان فردوس‌آشیاني بر سبیل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان‌پور عزیمت صوبهٔ مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت ...

(که سرکردگی برانغار تعلق باو داشت) نبرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعین یافت] نام برده باتفاق سیف خان در هراولي مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامے (که پادشاه باراده جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه‌داری مستقر الخلافه از تغیر رعد انداز خان چهرهٔ عزت بر افروخت و بستر ازانجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري دیدهٔ تماشائي را از گلزار هستي در پوشید *

* الله یار خان میر توزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمرهٔ ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه شرف همرکابي داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر تردداات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خاني نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهي بملتان جهت اخراجات فوج (که بسرکردگی خلیل الله خان بخابر تعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار بر افروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایهٔ مباهات

اندوخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي در پيچيد *

* اسلام خان مير ضياءالدين حسين بدخشي *

والا شاهي قديمي خلد مكان است - عمرے در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پيوسته مصدر خدمات عمده بود - در ايام شاهزادگي بديواني سركار شاهي چهرهٔ اعتبار مي‌افروخت - چون استيلاي داراشكوه بنابر فرط عاطفت اعلى حضرت بحالش بجائے انجاميد (كه از احكام سلطنت هرچه ميخواست متمشي ميساخت) شاهزادهٔ فتح نصيب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي‌قدر و بباطن برداشتن برادر كلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولى سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهين خلف خود را با نجابت خان بورسم منقلا از اورنگ‌آباد رخصت برهانپور فرمود مير مذكور (كه تا آن وقت بخدمت ديواني قيام داشت) نيز بموافقت سلطان دستوري يافت - متعاقب شاهزاده خود هم سايهٔ وصول ببلدهٔ مذكور انداخته بآهنگ مقصود باغ (۲) فرمانداري را (كه نيم كروهي شهر است) مخيم اقبال گردانيد - مير مذكور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رايت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شكوه هنگامے (كه رستم خان دكني عرصهٔ نبرد بر بهادر خان كوكه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح ديازي را *

۴ با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه وار بجنگ و پیکار در آریخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب داراشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظام امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و انعام سي هزار روپیه مطرح‌انظار ملاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراولی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسري و سروري برانغار نخوت میفروخت) از نفاق اندوزي و غدر اندیشي راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین‌گرمی پیکار فیلی که او بران سوار بود بصدمهٔ بان رم‌کرده افواج برهم‌خورد - و اکثر مردم‌را پای‌استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیهٔ مردم را (که قدم استقلال افشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند) قوي‌دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمراهی سلطان محمد (که با معظم خان میرجمله و جمعی از امرا بتکامشی شجاع معین شده) دستوري یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامي دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه تانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی ملک بعهدهٔ او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالمگیري شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آوارهٔ

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب بدمعاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم ببحالی رتبهٔ سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داری کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب بادشاهی بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره (که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رسیده دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد رایت بالمدنامی افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری بپیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غنی کشمیری تاریخ فوتش یافته * مصرع *

۱۰۷۴

* مرد اسلام خان والا جاه *

در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه‌الله (۲) (که خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در حیات خود بتعمیر مسجدے عالی نزدیک (۳) مزار میر مذکور ثواب اندوز شد - تاریخ بنای آن یافتند *

۱۰۵۸

* بانی اسلام خان بهادر *

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساختهٔ اوست - خلف الصدقش همت خان میر بخشي ست - و از بناتش یکی با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگاني داشت - میر مشار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص شده دران حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستي بر بست بالجمله اسلام خان خالي از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع نکته بارش تراوش میکرد - این دو بیت ازو مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون مي زند *
* مردم چشمم ز گریه غوطه در خون مي زند *
* وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *
* لشکر آه من از دل خیمه بیرون مي زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوري *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت سال چهارم بافزوني دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و دویست سوار سربلند گردید - و سال هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمي افواج متعینه جهت تادیب

چهار سنگهه بندیله[۲] معین شد - و سال نهم در حینی (که دکن مضرب خیام سلطانی بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ جنیر و سنگمنیر دستوری یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر بتهانه‌داری آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش فسادپیشگان مضافات پرگنهٔ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم در تسخیر قلعهٔ مؤ مصدر ترددات شده بستر همراه پادشاه زاده دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامرانی بر افراشت - و سال هیژدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم چون بعرض رسید (که او بنابر فزونی ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه بیتهل داس[۳] که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) از منصب و جاگیر برطرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سي و یکم مشمول عاطفت گشته بمنصب سه هزاري دو هزار سوار آب رفته بجو آورد و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

(۲) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضی نسخه] بتهل داس و در [بعضی] پتهل داس •

تعیین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه داری پٹنه و خطاب اخلاص خان سربلندي یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در کومکیان خاندوران (که بتسخیر اله آباد تعین شده بود) قرار یافته ازانجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عنایت گردیده بود) او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع - از میدان وغا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولتخواهي افشرده اواخر سال ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بمهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجري رخت هستي بسرمنزل بقا کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از پیشگاه خلدمکان بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدي ست - که از اعاظم سادات آن بقعهٔ مقدس است - و ابًا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضهٔ مقدسهٔ امام ثامن ضامن (۲) علي بن موسی رضا (علیه و علی آبائه السلام و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

(۲) نسخهٔ [ب] ثامن و ضامن *

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي يافته صبيهٔ شاهنواز خان صفوي را بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوي (که بعد از فوت اسلام خان بصیانت آن ولایت تعین شده بود) وکالت و اتالیقی شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت و خویشي با خان مشار الیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بر افراخت شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگذهه فرستاد مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطهٔ سلاطین ایران بکار برده در رکوب و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران پادشاهي (که بدعوی خواجه تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند) یکدفعه از وی رمیدند - پس ازانکه براه و روش هند آشنا شد در تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگذهه را فیصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان مفوض گشت او را تعین آن صوبه نموده بفوجداري و تیولداری

منصور بر نواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری مالدو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل‌شاهیه محکوم گشت میرزا نیز برطبق امر اعلی بتعیناتی شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و توطیهٔ دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوب بهر ناحیهٔ ممالک محروسه پدید آمد - موما الیه در دکن ماند - پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلدهٔ برهانپور لوای توجه بجانب مستقرالخلافهٔ اکبرآباد بر افراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافهٔ پانصد سوار کامیاب مباهات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با سایر پردگیان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جهتی گوشهٔ عزلت برگزیده (۲) در سال سیوم بتازگی مورد عنایت خسروانه شده بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداری مرادآباد از تغیر قاسم خان سر افرازی یافت - و در سال هفتم باضافهٔ هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضهٔ صعب بر مزاج او طاری گشته مدتی علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری روزگار حیاتش سپری شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

(۲) نسخهٔ [ج] خسروانی ٭

(۲)
در سال چهاردهم عالمگیري تازه از ولایت رسیده بمنصب هزاري چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلي بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را بار پیوند بیوگاني دادند زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از راست‌گفتاري و درست کرداري بمزید اعتماد و مزیت اعتبار علم اشتهار مي‌افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیري از دکن بآگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدي بمنصب هزار و پانصدي سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهي بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه‌پیمای اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهي و معامله فهمي موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه مي‌نشست (۳)
و اکثر در جناب خلافت حرف او مسموع و عرض او مقبول بود اما برای هیچ کس کلمة‌الخیر نمیگفت - و باب فیاضي و فیض‌رساني مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطاني و پندار استادی پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخهٔ [ج] حضرت *

(۲)
اعتنا بشان مردم نمیکرد - تعلي و تبختر زیاده مي‌نمود - و از غایت
تفقه و تفسّر نهایت تشدد و تعصّب داشت *

سعیدای سرمد (که اصلش بقولی یهود و بروایتی ارمني ست
(۳)
و بعد اسلام حکمیات را در خدمت میر ابو القاسم فندرزي گذرانیده
بعنوان تجارت از کاشان به تهته وارد گشته مفتون هندو پسرے شد
و هرچه داشت یغمائي ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشت) چون
بدهلي آمد صحبت دارا شکوه (که بمچانین حسن اعتقاد داشت)
(۴)
با وی در گرفت - پس ازانکه کار پردازان تقدیر زمام امور جهانباني
بقبضهٔ اقتدار عالمگیري سپردند ازانجا (که نیت حق‌طویت پادشاه
مذکور مصروف پاس ملّت غرّا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا
بود) بملا عبد القوي حکم شد که اورا طلبیده تکلیف لباس نماید
چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عریان مي‌باشي - گفت
شیطان قوي ست - و این رباعي خواند *

* رباعي *

* خوش بالائی کرده چنین پست مرا *
* چشمے بدو جام برده از دست مرا *
* او در بغل من است و من در طلبش *
(۵) (۶)
* دزد عجبے برهنه کرده است مرا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] تعبس و تجبر (۳) نسخهٔ [ا] فندرسکي - و نسخهٔ
[ب] فندرزکي (۴) نسخهٔ [ب] زمام جهانباني بقبضهٔ (۵) در [بعضے
نسخه] دزد عجبے (۶) نسخهٔ [ا] گفته است ‌*

ملا باتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اورا که مستلزم انکار معراج است دستاویز کرد *

* رباعي *

* آن کو سر حقیقتش باور شد *
* خود پهن‌تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *
* سرمد گوید فلک باحمد در شد *

و راست (۲) آنکه عمدهٔ سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا مثل او مجذوب برهنه چندین هرزه گویان در هر کوچه و برزن می‌گردند *

بالجمله ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهي منکر دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تیغ جسارت یکی از مجاهیل ترکمان قلندر منش کشته گردید و این سانحه خالي از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت خان بایلچي‌گري نزد شاه عباس ثاني فرمانروای ایران‌دیار رفته بود از ناسنجیدگي و کلفت وضع خود آداب سفارت بآئین پسندیده بجا نیاورده وحشت افزای آن شاه سودائي طبع آشفته دماغ گردیده دیرین دوستیها را غبار آمای نقاض خاطر گردانید - و کار از طرفین بفوج کشي انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل چند مغلی ترکمان بی سر و پا را بمظنهٔ جاسوسي گرفته بحضور فرستاد

(۲) در [چند نسخه] و راستي آنکه *

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکی ازان چند کس را (که ترکمان سپاهي وضع بود) بے علاقهٔ بند و زنجیر بخلوت طلبیده تفتیش احوال مي‌نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده خود را بخادمے (که در بیرون اسلحهٔ او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي برگشت - و ضربتے کاري بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش نمود - نزدیکان اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافي خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور (که فیمابین محرر و آن مرحوم رابطهٔ (۲) تمام بود) در جذب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردد - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران بود - که آن گروه بشوخي و سرگله زدن از امرا بزور زر بستانند - و بهوا مي‌پرانند - ازین مرد هم مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش بساحت دهلي افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندرے چند فراهم آورد - و هر روز بباغے با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته برخے بکیمیا گري و جوقے بدزدي و رهزني متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیري او

---

(۲) نسخهٔ [ج] ربط تمام •

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامی که در خواب بود زنده
بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش
حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام
مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي
نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم
چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او
بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان
گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش
زد که یکدو خیاره‌گر دید (۲) - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار
متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال بازماندهای او افکند
و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب
کامیاب فرمود *

* آله وردی خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر آله وردي خان مشهور است - جعفر
نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاح
و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس
بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقلید اسلاف
از سر سخریت و مضحکه فرا نمي ایستد - و در هزل جد دارد) میرزا
جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

(۲) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید *

بجدا قطره زن عرصهٔ روزگار بود - بیاوری بخت و حسن سعی مورد
الطاف اعلی حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزاري
دو صد سوار سرفرازي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت
قراول‌بیگي که ازثی اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافهٔ منصب
یافته بفوجداری جانبی (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون
باغ نور منزل بموکب عالم‌گیري نضارت یافت اول حکمی (که از مکمن
خاطر پادشاهي بمنصهٔ نفاذ رسید) تعین مشار الیه است بفوجداری
متهرا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باقطاع
دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن
قیام مي‌نمودند) مختل و نامنتظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب
آنجا سر بفساد برداشته طریق بغي و عصیان پیموده بودند - او
بعطای مادهٔ فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار
ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخته رخصت
پذیرفت - و پستر بافزونی منصب و خطاب (۳) الله وردي خان
عالمگیر شاهي بلندنامي یافت - و در سال سیوم از فوجداری متهرا
تغیر شده بفوجداری گورکهپور تعین‌گشت - و در سال هفتم جبهه سای
آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ
گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهي گذرانیده
مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

(۲) نسخهٔ [ج] جاتهي (۳) نسخهٔ [ج] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداری مرادآباد کامیاب مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ الهاباد شتافت - و در سال دوازدهم سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجری همانجا بساط حیات در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت دستے باند داشت - و خالی از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب دیوان است - ازو ست *

* بیت *

* کمتر ز عاشقے نتوان بود در طلب *

* صد تیشه میخورد که رساند لبی بلب *

و با این خوبیها با پدر نمی ساخت - مشهور است که چون الله وردی خان بنابر جهتے بغضب سلطانی در آمد و اعلیٰ حضرت سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید (۲) - و بدر ساخت پدر که همیشه شاکی بود زبان شکوه دراز تر (۳) ساخت - جعفر باعتذار در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهی ممکن نبود البته دیگرے باین امر اقدام می‌نمود - دران وقت ما را جای رونمودن نمی‌ماند و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علی خان

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فراز تر ه

بفوجداري متهرا دستوري يافت اورا فوجدار نواحي اكبرآباد ساخته باعانت خان مزبور مامور كردند - پس ازان خطاب خاني يافته بهمراهي محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بيجاپور سال بيست و نهم مردانه شربت واپسين نوشيد *

* اعتقاد خان ميرزا بهمن يار *

پسر يمين الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده مشرب لا ابالي منش فراغت دوست عشرت گزين بود - ايام زندگاني را (۲) به بهين آئين بسر برده اسباب ثروت و مكنت آنچه بايد مهيا داشته داد عيش ميداد - با فوج و فوج كشي كارے نداشت - در كمال آسودگي و بيغمي شبے بروز و روزے بشب ميرسانيد - در مبر بخشيگري هرگاه ميخواست بتمارض از ركاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا بساط آرامش و تن‌آساني مي‌گسترد - و گاهے بتقريب ملاقات برادر خود شايسته خان سرے بدكن مي كشيد - و گاهے بهمين بهانه بولايت بنگاله مي‌شتافت - اوضاع مخترعه و كلمات متنوعهٔ او بسيار بر زبانها ست - نظر بر حقوق نياكان عاليشان او و انتساب او بخاندان خلافت (چه اعلى حضرت و چه خلدمكان) از برخے تكليف نوكري مرفوع القلم داشته در مراعات خاطرش ميكوشيدند - و در سال دهم (۳) جلوس فردوس آشياني به منصب پانصدي دويست سوار عزر افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عاليقدر باضافهٔ مناسب

(۲) نسخهٔ [ج] زندگي را (۳) نسخهٔ [۱] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره محفوف (۲) عواطف خسروانه بود در سال نوزدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثي اعتقاد خان (که پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده بتفویض میربخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم رسانید) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز (۳) نزول سعادت پذیر گردید التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه شصت هزار روپیه خورسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال بیست و هفتم بدرگاه خسروي ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازي ببحالي منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند - و او تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعي طمع و اغراض

(۲) در [بعضے نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ [ب ج] بفر نزول سعادت پذیر ٭

نفساني در كمال استغنا و بے پروائي پرداخته ذخيرۂ ستودۂ نامي اندوخت - و بعد از جنگ داراشكوه در مقام سموگڏهه كه شكارگاهے ست مشهور باحراز ملازمت عالمگيري كامياب امتياز گرديده در سال پنجم باضافۂ هزاري بمنصب پنجهزاري هزار سوار مطرح انظار عنايت خسروانه گشت - و در سال دهم بمرحمت علم اختصاص يافته بديدن برادر كلان (كه دران ايام ناظم بنگاله بود) از پيشگاه سلطنت مجاز گرديد. (۲) و مدتے دران ولايت بعيش و كامراني اوقات گذرانيده در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري بسير عالم بالا شتافت - خدايش رحمت كناد - عجب مرد راست و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستي و فقير دوستي بكمال داشت *

گويند روزے بديدن مجذوبے كوچه گرد بے سر و پا شتافته بود چون اين حركات منافيِ سطوت امارت است پادشاه ازروي تعرض پرسيد كه كسے آنجا از بندهاي پادشاهي هم بود - عرض كرد كه يكے همين سياه روي بود - و ديگر همه بندهاي خدا بودند - پسرش محمد يار خان نيز در خوبيها يكتاي زمان بود - احوالش جدا به تحرير آمده - و دختر او فاطمه بيگم زوجۂ مفتخر خان بن فاخرخان نجم ثاني در آخرها پيش خلد مكان اعتبارے داشت و صدر النسا بود *

---

(۲) نسخۂ [ب] برخصت ممتاز گرديد ٭

* اقضى القضات قاضي عبد الوهاب *

نبیرهٔ شیخ محمد طاهر بوهره است - که در پتن گجرات سکونت داشت - تحلّی بفضل و کمالات یافته بحرمین شریفین شتافت و بشیخ علي متقي (رحمه الله) پیوست - و مرید شد - و در ورع (۲) و تقوی و فن حدیث یگانهٔ روزگار گردید - چون بوطن اصلي معاودت (۳) نمود بدعتهائی (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شایع بود) برداشت و در شکست گروه مهدویه پیروان سید محمد جونپوري میکوشید و حسب وصیت شیخ خود مدار بجهت طلبهٔ علم راست میکرد و در وقت حل کردن آن تدریس مي‌نمود - میگفت که یکے از دیگرے چرا مانع شود - مجمع البحار غریب اللغت حدیث از تالیفات مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش میان اجین و سارنگپور مالوه جمعے در اثنای راه برو ریخته کارش بانجام رسانیدند گویند عهد کرده بود که تا سیاهی تشیّع و بدعتهای دیگر از دل قوم خویش شست و شو ندهد دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰) نهصد و هشتاد عرش آشیاني داخل گجرات شده با شیخ ملاقات نمود دستار را بدست خود برسرش پیچید - و گفت ایفای نذر شما بر ذمهٔ من است - و میرزا عزیز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت شیخ بیاوری میرزا اکثر رسوم آن قوم را براندا‌خت - پس از چندے (که ایالت آنجا بیکے از امرای ایران باز گردید) آن جماعه باعانت او

---

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوی (۳) نسخهٔ [ج] بوطن اصلي *

بتازگي سر خلاف برداشتند - شيخ دستار از سر بکشاد - و بعزم دار الخلافهٔ آگره کمر بست - و با وصف منع سيد وجيه الدين گجراتي ممتنع نشد - و رسيد آنچه رسيد - نعش اورا از مالوه بنهرواله (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نياگانش سپردند *

قاضي عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشياني مدتے بخدمت افتاى پتن که مولد اوست مي پرداخت - هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بانتظام مهام صوبهٔ دکن مامور گرديد) قاضي بخدمت شتافته رعايت و احترام يافت - و از ابتداى جلوس آن شاه فتح نصيب بر سرير فرمان روائي هندوستان بخدمت جليل القدر قضاى عسکر در کمال استقلال و غايت نفاذ حکم و نهايت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و اين امر چنانچه از قاضيء مذکور متمشي شد از پيشينيان کسے را باين استقلال نشد - چه مزاج پادشاهي آنهمه مصروف پاس امور دينيه بود که نظم و نسق مملکتے بدين وسعت جز بحدود و سياست شرعيه بکار نمي رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات ثار بزور (۲) مي فروختند - قاضيء حضور (که بزهد و تدين خود را وا نموده در تمشيت امور جزوي و کلي لواى انا و لا غيري مي‌افراشت) أمراى عمده ازو حساب بر ميداشتند و از حسد چون کباب مي‌سوختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] نماز بزور مي فروختند - و در [بعضے نسخه] ناز بزور مي‌فروختند - اما صحيح ثار است که بمعنىٔ قصاص و داد قتيل باشد *

و با این همه میگویند که قاضي در اخذ و جر ید طولی داشت و زرهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکي و شوخي شهرت داشت) هنگامی (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالی دارالخلافه بدرخواست مساعده رزے چند فروکش نمود) دران اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگره خریدهٔ قاضي با مال تجار باحمدآباد میرود - از قاضي دل‌پري (۲) داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانکه بعرض بادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضي سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گردید - و سید علي اکبر قاضی لاهور بنیابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهاناباد داعی اجل را لبیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائی دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بریا نبود - از ترکهٔ پدر (که لک اشرفي و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دامی نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسي زیست میکرد

(۲) نسخهٔ [ا] دل بري داشت *

عطر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا بر بینه و شواهد نمي‌نمود - و بیشتر ارخای عنان میکرد - تا مدعي و مدعي‌علیه باهم بفهماند *

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد پادشاه ازو استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضي جواب داد - و در سال (۲) بیست و هفتم بتوفیق فطري آلهي جذبه در ربود - مستعفی خدمت گشته از تعلقات دنیوي دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهي و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عنان توجه از طرفے که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابو سعید خویش قاضي عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامهاش مالید - و تکلیف قضا و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چندے رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جذاب آلهي مسئلت مي‌نمود که باز آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - اتفاقاً در سال چهل و دوم فرمان شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - باراده آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید بار مفوض گردد

(۲) در [بعضے نسخه] در سال هفتم *

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقي مستدعي بود که آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بربست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفی (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمهٔ حق برزبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- دریں‌سلطنت دوصد سالهٔ تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئے نگذشته (۲) - پیوسته در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارثی قصبات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپاندیه و گفتهٔ زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان‌قضات با علم و عمل حدیثے وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضی بهشتي هم مگر قاضی بهشت باشد اندازهٔ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

(۲) نسخهٔ [ج] و درحالت قضا *

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهي بصرف آورده آخرکار خرقهٔ درویشي پوشید - و در اورنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود درگذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمدآباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوي بود - درعهد خسرو زمان رخت هستي نه‌کرد - از پسران قاضي عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و مانا بودند - روزے پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یکے ست - اولین باحتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور مي پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالي خان که خوگر شراب و شیفتهٔ راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداري ملکاپور برار (که هیزده کروهي برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش درگذشت *

باید دانست که بوهره بزبان هندي (۲) بمعني تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکے از ملاهای فضلا

(۲) نسخهٔ [ا] هندوي *

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کفدایت است) جمعی
از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام
در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق
گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از أمرای معتبر سلطان
فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع
گردید] بتعالیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند)
برخی ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع
و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان بهدیگر
برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکی از ملاهای فضلا
از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي نمایند - و خمس
مال را بسادات مدینهٔ منوره مي فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل
میدهند - که بفقرای قوم خود (۲) تسمت مي نماید *

* اسلام خان رومی *

حسین پاشا ولد علي پاشاست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت
از امیر است - بحکومت بصره مي پرداخت - و در ظاهر اطاعت
سلطان روم مي نمود - محمد عم او بتقریبی از وی رنجیده باستانبول
رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود
چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب
(که عزل و نصب حکام برخی بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي نماید *

بد ساوکي و ناشایستگی اطوار برادر زاده ظاهر ساخت - و استدعای اقطاعی نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروري نماید - ابشر بحسین پاشا نوشت - که محلی از لواحق بصره بوی باز گذارد بعد ازانکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شد و محمد را بد لجوئي نزد خود نگاهداشت - چون محمد باتفاق برادر خود پا از اندازه بیرون گذاشته بے اعتدالي آغاز نهاد حسین پاشا هردو را بند نموده روانهٔ هندوستان نمود - ایشان بلطائف الحیل بر کنار لحسا از جهاز بر آمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد ازروی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با قزلباش و وفور خزانهٔ او را نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانهٔ مزبور بشما عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوري گرفت - که از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوجے بنبرد او فرستاد - یحیی چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت ندارد) راه مطاوعت سپرده یار پیوست - و حسین پاشا از شنیدن این خبر آسیمه (۲) سر شده (۳) عیال و اموال خود را به بهبها که از مضافات

(۲) نسخهٔ [ب] سراسیمه شده (۳) نسخهٔ [ب] منسم •

شیراز است برده بقزلباش ملتجي گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۲) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آلکا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم‌الشان هندوستان طریقهٔ ارسال عرائض و هدایا مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیري نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقي‌نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان‌روای ملک روم (۳) بنابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے ازملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنمونی اقبال تصمیم عزم

---

(۲) نسخهٔ [ا] هبها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم ٥

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این ارادهٔ دولت آمادهٔ او در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان پذیرفته خلعت با پالکي و مادهٔ فیل حوالهٔ گرز بردار شد - که در راه بآن غربت گزین دیار اماني و آمال رسانیده امید وار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بحوالي دار الخلافهٔ شاهجهان آباد رسید بخشي الملک اسد خان و صدرالصدور عابد خان تا لاهوري دروازهٔ شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشي پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازت بوسه دادن تخت و مساس دست پادشاهي بر پشت او سرش از آسمان در گذشت - یک قطعه لعل قیمت بیست هزار روپیه و ده سر اسپ پیشکش گذرانید - و بنوازش یک لک روپیه نقد و دیگر انواع عطایا سرافرازي یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب اسلام خان بلند نامي اندوخت - و حویلي رستم خان دکني (که منزلے سمت عالي بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم و یک منزل کشتي (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه مي آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني و دیگر پسر او علي بیگ بخطاب خاني و هزار و پانصدي ممتاز گشتند - و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد و معافی (۲) خوراک دواب چهرهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] ده ماهه و معافیٔ •

مراد افروخت - و بعد تر بتفویض صوبه‌داری مالوه اختصاص یافت *

ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی و ریاست از جبهه روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی والاپایهٔ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن این مرز و بوم گردد - او بظاهر وجه در طلب قبائل و پسر سیومین خود مختار بیگ تعلل می‌نمود و بلیت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب برطرف شده و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته (۲) بسرداری فوج هراول همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر پادشاهیه و نبیرهٔ بهلول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری در عین ترازو بودن جنگ با غنیم جائی که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش در باروت افتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماری بریدند - و چون بر زمین افتاد او را با پسرش علی بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و افتاد پیش *

* کشان سوی دام قضا صید خویش *

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداری •

اورا زندگي مهلت نداد - و الا كاركردگي و خدمت طلبي با پردلي و درست انديشي جمع داشته مصدر كارهاي نمايان ميشد - بزرگي و عمدگي بار ميزيبيد - طبع موزونے هم داشت - ازوست (۲) * رباعي *

* يكچند كه سير بينوائي كرديم *
* بر درگه كبريا گدائي كرديم *
* برديم برسم هديه لختے ز جگر *
* تا با سگ دوست آشنائي كرديم *

و بعد فوتش افراسياب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و مختار بيگ (كه با متعلقان پدر در سال هيزدهم باوجين رسيده غايبانه بمنصب هفتصدي صد سوار سرافراز شده بود) بمنصب هزاري چهار صد سوار سر بر افراختند و اموال خان متوفى سه لک روپيه و بيست هزار اشرفي (كه در اوجين و شولا پور ضبط شده بود) بپسرانش معاف گشته حكم شد كه مطالبهٔ پدر را جواب كنند - و پس ازان افراسياب خان بفوجداري دهاموني مامور شده درسال بيست و چهارم بفوجداري مرادآباد از انتقال فيض الله خان كامياب مراد گشت - و در همين سال مختار بيگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسرواني گشته درسال سيم بفوجداري و قلعهداري مندسور رايت افتخار افراشت - و درسال سي و هفتم بحراست چكلهٔ مرادآباد مامور شد - و پس ازان

(۲) نسخهٔ [ج] داشت رباعي *

بفوجداری ماندو و ازان بعد بحکومت ایلچپور متعین گردید - و در سال چهل و هشتم بصوبه‌داری کشمیر درجهٔ اعتبار پیمود *

* اعظم خان کوکه * (۲)

معروف بفدائي‌خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان خانجهان بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدوام خدمات حضور بمزید رشادت و اعتبار ناصیهٔ احوال افروخت - ابتدا بداروغگی عدالت فایز شده و پستر بمرافقت سفیر بیجاپور بایصال برخی عطایای صاحبقران ثاني بعادل شاه والی آنجا مامور گشت - و در سال بیست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در سال بیست و سیوم بخشي‌گری احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار و بخشي‌گری منصبداران کابل و داروغگی توپخانهٔ آنجا مفتخر گردید - و در سال بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکي بر خود بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستر داروغگی افیال حلقه نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی گرز برداران تحصیل مباهات نمود - و از تغیر تربیت خان میرتوزکي باز ضمیمهٔ کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زاد پروري باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائي خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

بقبضهٔ اقتدار عالمگیری درآمد) بوسیلهٔ نسبت کوکلتاشی مشمول الطاف پادشاهانه شده هنگامی (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد سواد دارالخلافهٔ دهلی از فر نزول جهانبانی نضارت تازه یافت) اورا بعطای نقاره باند آوازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان بکفایت مهم سلیمان شکوه (که از لکهنؤ بجناح استعجال طی منازل نموده ارادهٔ لحوق بپدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش از امیرالامرا بجانب بوربه (۲) شتافته آگهی یافت - که سلیمان شکوه میخواهد - که باعانت پرتهی سنگهه مرزبان سری‌نگر از گذر هردوار گذشته سری بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیرانی از وصول خان جلادت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سری‌نگر در آمد فدائی‌خان معاودت نموده ناصیه‌سای آستان‌خلافت گردید - و رخصت یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعین شده) پیوسته ضمیمهٔ جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویهٔ عالمگیری بعزیمت ملتان بقصبهٔ قصور پرتو نزول افکنده بود) حسب الطلب بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه‌دار اوده بفوجداری آنجا و گورکهپور دستوری یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پوربه *

قرعین نکامشي و گرمی هنگامهٔ جنگ و جدال که با عم داشت از میر اهتمامي معظم خان ستوده آمده بشجاع پیوست - و پستر رقوم ادبار و بیدولتي از سیمای احوالش برخوانده قرین ندامت و تذبذ بمعسکر پادشاهي (جع القهقری نمود) معظم خان حسب الحکم فدائي خان را با فوجی بحراست و خبرداری آن شاهزادهٔ نا صواب اندیش روانهٔ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف شکن خان بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطهٔ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن طرف دریای نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخی از انها در موضع دهکوت (۲) موسوم بمعظم نگر (که این روی آب است) اقامت گزیده مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف بآن (۳) روی آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه بمقتضای جهالت مسالک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده تهانهٔ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانهٔ منصور در کنار دریای چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه پرداخته عرصهٔ آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بندوبست آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداری آنجا معین شده بود) سپرده معاودت نمود - و در همین سال رقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخهٔ [ب] ونکوت (۳) نسخهٔ [ب] بآن روی دریا *

از لاهور بدار الخلافه چون عرصهٔ شکارگاه کانوادهن(۲) مضرب خیام پادشاهي گشت فدائي‌خان بمالش مفسدان توابع پتنه جالندهر (که از راه نا عاقبت بیني سر فساد برداشته بودند) معین‌گردیده کاربند حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد سوار سر بر افراخت - و در سال دهم بفوجداري گورکهپور باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بلندرتبگي یافت و بهتر صوبه داري اوده نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم بحضور رسیده بصاحب صوبگي لاهور اعلام سرافرازي بر افراخت چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحي پرداخت - و بهتر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین‌ایام سال هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهي گردید فدائي‌خان از تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیماي اوج بلند نامي گشته با فوج شایان و سامان فراوان مرخص گردید - و بهراولي آغر خان بمالش افغانان بدسگال کوشیده براه بازارک و سه چوبه جنگ کنان از پشاور بجلال آباد رسید - و ازانجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان زیاده از مور و ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزاره سخت واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم باو هم رسد - مردانه پای

---

(۲) در [اکثر نسخه] کانور و آهن *

تجلد افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغر خان را از تهانهٔ
گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ
دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ
آنقدر سنگ فیل ربا از تلهای کوه مي غلطانیدند که عرصه بر لشکر
پادشاهي تنگ گردید - بمحض تائید ایزدي چندان تلاشهای دلیرانه
بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائي
خان بهمعنانی فتح و نصرت بجلال آباد رسیده در احداث محکمها
و تعین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از
مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
مساعی جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او
مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات
بذروهٔ اعلی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
بنظم عمده صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم
چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت
صوبهٔ بهار از تغیر وکلای شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان
مشار الیه رهگرای عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع الآخر (۲) سنه (۱۰۸۹)
هزار و هشتاد و نهم هجري بآخرت سرا شتافت - حویلی خان مذکور
واقع لاهور از مکانهای عمدهٔ آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران
آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائي خان یافته)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني •

احوالش بجای خود رقم پذیرفته - دومي پسر صفدر خان داماد خانجهان بهادر بود - در سال سي و سیوم (۲) عالمگیري در فوجداری گوالیار بر گذهی (۳) ناخته به تیر بندوق درگذشت *

* افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان اصالت خان میربخشي‌ست - چون پدرش سال بیستم شاهجهانی در بلخ جهان‌گذران را پدرود نمود پادشاه قدرشناس نظر بر نیکو خدمتیهای آن بندهٔ کار طلب تلاش مند پسرانش را منظور نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی قورخانه سرافرازي یافت - و در سال بیست و دوم بداروغگی داغ از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم بفوجداری میان دو آب سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال سي و یکم باضافهٔ سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کامیاب دولت گردید - و بهمراهی مهاراجه جسونت (که بصلاح‌اندوزی دارا شکوه حقیقة بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده) رخصت مالوه یافت - در همان ایام آن شاهزادهٔ نصرت نصیب بهمعنانی اقبال از دریای نربده گذشته بدان صوبه در آمد - راجه سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامی راجپوت علف تیغ عالمگیری شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت) جمعی از کمکیان بموکب عالمگیری پیوسته بسیارے جان بدر بردند

(۲) نسخهٔ [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کوتهی تاخته *

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود) خود را بکنار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان روائی هندوستان بجلوس عالمگیری تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر ماهیت او خالي از فروغ آگاهي نبود) بانواع التفات پادشاهي مفتخر گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخارخان چهرهٔ مباهات افروخت و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگي و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار امتیاز گرفت - و در سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت میر ساماني خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پي بمزاج پادشاهي برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بپادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم ناظم دکن از بدهمنشیني و طبیعت پرستي بفریب خوشامد گویان از جا رفته ارادهٔ خود رائي و خود آرائي دارد - لهذا او را متعمد و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین در خور وقت بزبان او حواله رفت - موصی الیه خود را جلد و چسپان رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافي بود و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبي جواب سر نزد - و برات ذمه‌اش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتي عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتبارے که داشت مورد برطرفی منصب و خطاب شده گرز بردار تعین شد - که اورا از دریای اتک در گذرانند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول التفات گشته بنظم صوبهٔ کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستر از کشمیر معزول شده دران هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوری یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري همان جا بساط هستي در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادي و عبدالباقي بحضور رسیده خلاع ماتمي یافتند - و در عهد خلد منزل یکے از انها بخطاب امانت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانساماني مي پرداخت - درین عهد کمال افلاس و فلاکت (۲) سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاه بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و درانجا پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - و دیگرے بخویشی معمور خان شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها دران ویرانه بسر برد

(۲) در [اکثر نسخه] بکمال افلاس •

و درسے از آسودگي و جمعیت بر احوال پر اختلالش نکشود - همانجا زندگي بسپرد *

* آتش خان جان بیگ *

پسر بخت‌ان‌بیگ روزبهاني ست - که سال اول جلوس خلدمکان در جنگ محمد شجاع جان‌نثار گردید - نام برده در حین حیات پدر بدولت روشناسي پادشاه فایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش خان لوای ناموري افراشت - و سال بیست و پنجم از تغیر سلاح‌خان بخدمت میرتوزکي چهرهٔ امتیاز بر افروخت - برادرانش یکے منصور خان - که چندے بمیرآتشي دکن مامور بود - پستر حارس اورنگ‌آباد گردید - دومین یوسف خان - که در عهد خلدمکان بفوجداري قمرنگر عرف کرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبهٔ حیدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اینها در دکن باقي *

مجملے از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلدمکان (۲) (که رستم دل خان بني مختار صوبه‌دار حیدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمایه پیادگان فراهم آورده بر کوهے ملجای خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي برمسافرین و رعایای آنطرف (۳) دراز کرد - فوجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف *

این امر نزد ونکت رام زمیندار پرگنهٔ بولاس (۲) سرکار ایلکندل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقي نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدي او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائي یافته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري‌کنده (۳) سرکار بهونکیر (۴) که جای قلب واقع شده با سروا نامي مفسد پیشه دمساز گشت - و درانجا گڏهي ساخته علانیه بتاخت و تاراج مي‌پرداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را فوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پردل خان نامي جماعه دار پیادگان همراهي خود در فنون سپاه گري بسفاهت پیش آمده جنگ یانک نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعهٔ تاریکنده پرداخت - و تا ورنکل و بهونکیر میدوید - و ابواب بلا بر روی سکنهٔ آن نواح مي کشود *

خلدمنزل بعد فتح برمحمد کام‌بخش یوسف خان روزبهاني را صوبه‌دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده در وقتے (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] تری کنده (۴) در [بعضے نسخه] بهونکر *

بعد زن و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نمو[د]
درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاهپور
محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
جنس خوردنی برای او می برد) هیچکس ماذون نبود که پیش [او]
برود] (۲) بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پا[ی]
خویش و چند محبوس دیگر بریده روزی (که آن شقاوت آثار برای
شکار ماهی بیرون شاهپور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای
نگهبان محبوس‌خانه و دروازهٔ قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خودرا نزدیک قلعه رسانید - و صدای
توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک
اشارهٔ این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خا[ن]
با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاهپور آویز و ستیز غریبی
رو داد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر
بیوسف خان رسید اول میرزا علی کار پرداز خود را تعین نمود
و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکنده
پرداخت - پس ازان جهندهٔ قول استاد نمود - هر که از قلعه
بر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور
بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود ٭

پادشاه فرستاد * * بیت *

* دهقان سال خوردهٔ چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروي *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافي راستي منش درستي آئین - دیده ور حقیقت بین - فقیر مشرب غني مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق صاحب مروت بلند رفاق - سعادت سیمای عالي فطرت - صافي ضمیر والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت و سماحت - نیکو رای خیر اندیش - کم کینه و مهر بیش - اصل موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلدهٔ هرات دار السلطنت (۲) خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامي قدر خویش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفق رنجیده بر سبیل تهاجر بقصبهٔ خواف (که آلکه ایست مختصر ازان مملکت و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهرهٔ آفاق اند) سر کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و رؤسای آن مکان بود) نظر بر قدم شناسائي نیاکان باستمالت و دلجوئي پرداخته در خانهٔ خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد صبیهٔ خود را بحبالهٔ عقدش در آورد - ناگزیر مشار الیه

---

(۲) در [بعضی نسخه] که دارالسلطنت *

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان (که خواجه شمس الدین محمد خوافي مشهور خلف رشید خواجهٔ مذکور در ملازمت عرش آشیاني پایه افزای بزرگي و اعتبار گشت) میرک کمال والد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین نزد تغائی خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي میگذرانید (۲) درین جا نیز با یکی از بنات سادات همشهری خویش پیوند بیوگاني نمود - میرک عطاءالله ازان عفیفه متولد شد - که در یساق بلخ بخشی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز داشت - بنابر وجهی از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب هفت صدي سرافراز گشته اولا ببخشي گری احدیان متعینهٔ کابل و پستر بدیواني صوبهٔ پتنه تعین یافت - همان جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیاتش به تندباد اجل خاموش گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکاني بمنصب سلطاني و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بکارداني و معامله فهمي سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاه زاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون اَدیپور مضرب خیام شاهي گردید. و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین (۳) گشت مشار الیه ببخشي گري و واقعه نویسی کوهلمیر مامور شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] همسری خویش (۳) نسخهٔ [ب] کوبهلمیر - و در [بعضی نسخه] کوهدسلمیر •

و پس ازان ببخشي گري دکن سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و بعد از جلوس صاحب قراني بتفويض ديواني دکن امتياز يافت - و ازان وقت تا امروز (که زياده برصد سال است) اين کار ارثي اين خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپيه و عطاى خلعت و اسپ مباهي گشته بعنوان سفارت با ارمغاني يک لک و بيست و پنج هزار روپيه نزد نذر محمد خان والي بلخ برفاقت پاينده بے سفير خان مذکور رخصت يافت - و در نامهٔ پادشاهي القاب مومى اليه عمدة سيد صحيح النسب و پسنديده حسب مصدّر گرديد - و بعد معاودت از توران ديار بنابر جهتے معاتب گرديد - چون فوت نمود ورثه در مطالبهٔ سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ دوربين آشنائي مرعي داشته باعانت خويش برائت آنها حاصل کرد خلف ارشد آن مرحوم ميرک معين الدين احمد مذکور در ريعان شباب بود - بعد تحصيل علوم رسميه بنوکري پادشاهي فايز گشته در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پيش گاه خلافت ببخشي گري و واقعه نويسي صوبهٔ اجمير چهرهٔ رشد ميان همسران برافروخت - و پس ازان اغلب که بتقريب کارے بدکن شتافت چنانچه شيخ معروف بهکري در نسخهٔ ذخيرة الخوانين (که در سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحرير در آورده) مرقوم ساخته - ميرک معين الدين پسر ميرک حسين خوافي (که حقيقت پدر و پدر کلان ايشان در بزرگي و قبيله داري از آفتاب بزرگ تر است) درين حوالي

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر میبرد - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري از پیشگاه فردوس آشیاني بخدمت دیواني و بخشیگري و واقعه‌نویسی صوبهٔ ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضیع و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر بر راستي و درستي و صلاح و تقوی (که پیرایهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیار است - دوکروهی شهر باغی و حویلئی طرح کرده - که بکوتلهٔ میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیري بدیوانیٔ صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت معنی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین معنی ست - بلکه این را ازو هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کمیاب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایهٔ علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزوني و زیادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقهٔ زندگاني ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجملة در سال چهاردهم عالمگیري از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصهٔ شریفه و عنایت دوات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شازدهم اسد خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت مي پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش مي‌رسانیدند ازانجا [که همم ارباب دیانت (که بےشوب ریا و غرض باشد) مصروف احقاق حق و بهبود ولي‌نعمت است] اصلا از لومت لایم خوف (۲) و ترس ندارد - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم‌طمعی خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا میکردند - چون اینجا سفارش وقعے نداشت و هرچه متضمن کفایت سرکار و رفاه خلق‌الله مي‌بود بے تحریک محرکے بعمل مي‌آمد قطعا تیغ شان نبرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش‌دست پرداختند ازانجا (که بسبب سفارش پیوسته دل‌نگران و برای استعفا بهانه جو مي بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال مستعفي گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش‌دست موجب استعفا نمي‌گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کارداني بر لوحهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خیف و ترس ٭

خاطر پادشاهي مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنهٔ لاهور و قلعه داري آنجا تفويض يافت - و هنگام رخصت ديواني صوبه نيز (۲) ضميمه گشت - هرچند از قبول كار مالي ابا آورد پادشاه فرمود كه پسر كلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سواي حويلي خواني پوره متصل چوک كلان حويلي و حمام طرح نموده كه مشهور عالم است - در سال بيست و دوم هنگامي (كه سواد اجمير مضرب خيام پادشاهي بود) بتفويض ديواني صوبجات دكن خلعت امتياز يافت - ازان بعد تا امروز اين ديواني اكثر دربن دودمان مانده چون سال بيست و پنجم خجسته بنياد اورنگ آباد بورود موكب پادشاهي فيض آمود گرديد حويلي نظام شاه مشهور بسبز بنگله (كه بالفعل حاكم نشين آن بلده است) محل سكونتش بود - بشاهزاده محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست كه گذهي هرسول را كه دركروهي شهر است خريد نموده بطريق ملتان ببودباش خود بيارايد - پادشاه حويلي ملک عنبر را كه متصل شاه گنج است تجويز فرمود - آن مرحوم باستعارت راضي نشده از سركار والا ابتياع نموه چنانچه آن هم بكونله اشتهار گرفته *

اوائل سال بيست وهفتم چون نهضت پادشاهي بجانب احمدنگر تصميم يافت ازانجا (كه پيش نهاد خاطر ممالک پيراي خليفهٔ زمان تسخير بيجاپور و حيدر آباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمين

---

(۲) در [بعضي نسخه] صوبهٔ نبير *

احتراز لازم شمرده فرد استعفاي نوکري (که سر دست داشت) گذرانید - پادشاه قدر شناس متفرس گشته همراه نگرفت - و بحراست خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماهے سال (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري طایر روح پر فتوحش (۲) بسیر هوای حدیقهٔ جنان پرواز نمود - جنوبیٔ شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور حمامي واقع شده) آسود * سید بهشتي شد * ۱۰۹۵ تاریخ این واقعه یافتند - حقیقةً اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که بتحصیل حسنات صوري و اذخار مثوبات معنوي زندگی ابد دارند) از مرسومات است *

* بیت *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *

* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامي (که درویش صاحب کمال بود) اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما مي‌طلبند این بابای پیر دارد و اشاره بآن شناسا دل مي‌نمود *

خوافي خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول انصاف پژوه است) آورده - که دیانت دار واقعي (که ترقیِ خویش ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد و در حکومت او ضررے مالي و جاني باحدے نرسیده) بجز امانت خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

(۲) نسخهٔ [ا ب] بسر هوای *

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده - برای سرکار غیر از مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قلبلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سر داد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان دو لک روپیه از نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهي گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم‌الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعین شده دامے وصول نا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند همین‌قسم مبلغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعریف دیانت او مي‌کرد - عرض نمود که مثل من خاین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال ولي نعمت را بر باقي‌داران معاف مي‌نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانهٔ آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکری آن بزرگوار با این منصب قلیل (که زیاده بر دو هزاري نبوده) بوضع غریب نشسته بسا امور که در دایرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجید اگرچه همه حکم پادشاهي بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت که خلاف مرضی آقا ست استعفای نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه نظر بر بے‌غرضي و راست مزاجی او بتغافل میگذرانید *

(۲) نسخهٔ [ب] مروت *

از مخلص خان بخشي نقل کنند که میگفت امانت خان طرفه جا در مزاج خلد مکان داشت - دران هنگام (که بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي زينت پذيرفت) شاهزاده معز الدين عرضي نمود که کارخانجات ما بسبب قلت مکان بيرون شهر افتاده دريں برشکال بوسيده مي‌شود - حويلي‌اي سنجر بيگ متوفي که حمامش مشهور آن شهر است (که بنازگي داخل‌نزولي شده و هنوز ورثه اش برنيامده) (۲) براي نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم پروانگي فرمود - ناشنيده انگاشت - باز عرضي شاهزاده از نظر گذشت بمحمد علي خان خانسامان (که در قرب و اعتبار سهيم و شريک نداشت) حکم شد - که باامانت خان سزاولي‌نموده آن مکان را بکسان شاهزاده حواله نمايد - آن حق‌پرست باين هم اعتنا ننمود - تا آنکه روزے در سواري (که هر دو در جلو بودند) محمد علي خان عرض کرد که براي حويلي مرشد زاده هرچند سزاولي نموده بجائے نرسيد پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بے‌محابا عرض‌کرد که هرگاه درين برق و باران بشاه زاده جا بهم نمي رسد مردم سنجر بيگ را کجا سر و سايه پيدا مي‌شود - من بر خود مي ترسم که کل و کورے چند دارم - فردا اين‌روز بر آنها ست - معا فرد استعفاي نوکري گذرانيد - که اين کار بديگرے مقرر شود - پادشاه سر فرو برده هيچ نگفت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] شده هنوز *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة الاسلام (۲) (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمیرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب آباد روزگار (که بیک بست وکشاد مژه چه خاندانهای عظیم الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

(۲) در [بعضی نسخه] شرعیه *

و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقهٔ حادثهٔ روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است - در حیات پدر برشادت وکارطلبي نامے برآورده مصدر بهادري و پردلي گردید - و در خدمت داروغگیِ توپخانهٔ دکن بکارداني و بیغرضي شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهاني در قلعه داریِ احمدنگر درگذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و خطاب خاني و محافظت قلعهٔ مذکور سرافراز ساختند از همت فطري و کرم ذاتي مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگردپیشه نگهداشت - و جوپای نلم گشت - و از سعادتمندي و نیک‌اندیشي قرض پدر را بر ذمهٔ خود گرفته بپرورش خویش و تبار همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داریِ پاتهري مضاف صوبهٔ دکن نوازش یافت - و پستر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکي چهرهٔ افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه با لشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیگري بخان مزبور تفویض یافته بعطای علم تارک مباهات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداریِ جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علي (۲)
عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی
میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزاده قرار پذیرفته)
رخصت یافت - و شاهزاده بعد از کشایش قلعهٔ بیدر اورا باتفاق
نصرت خان (۳) و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مذاجي
بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث
عارضه بمزاج اعلیحضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که
همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیده امرای
کمکي را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه
ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان
پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده
بوزیر خان نایب برهانپور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته
نگاهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون
بظاهر بلدهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای
قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که
زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از
دریای نربده بدست قاصدان شاهزاده ایرج خان این بیت نوشته داد
ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعضی
نسخه] نصیري خان •

* صد شکر که از فربدۂ پایاب گذشتیم *

* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکے از محلات شرقیه دستوري یافت
و در ایام جنگ باشارۂ دارا شکوه جمعیت زیاده نگاه داشته روانۂ
مستقرالخلافه شده بود - نتوانست خود را بر وقت رسانید - و پس
ازان (که کوس کامیابی عالمگیري بلند آوازه شد - و داراشکوه پی سپر
دشت فرار گردید) خان مذکور ناصیۂ خجالت بر زمین ضراعت
گذاشته باستشفاع عمدة الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم
خسروانه گشت - و در همان ایام خان مشار الیه بصوبه داری مالوه
رخصت یافت - ایرج خان نیز درسلک کمکیان آنصوبه انسلاک گرفت
و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسه (۲) مضاف صوبۂ مسطور سرمایۂ
عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت
و چون سال نهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا و دیوگدهه (۳) تعین
یافت . خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتي
دران مهم مورد عنایت پادشاهي گشته از اصل و اضافه بمنصب دوهزار
و پانصدي دو هزار سوار چهرۂ دولت افروخت - پس ازان مدتے
بتعیناتي دکن گذرانیده در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور
از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبۂ

(۲) نسخۂ [ا] بهسلیه - و نسخۂ [ب] بهسله (۳) نسخۂ [ج] چاندوا
و دیوگدهه ●

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی
برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - ببیست و سیوم رمضان آغاز سال
بیست و نهم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري بساط حیات
در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است)
مدفون گشت - متصل آن سرائی و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه
گذار رود خانهٔ (که از میان مي‌گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال
واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع
و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب
و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار مي بود
ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب
گردن اعتبار بیش از دیگران بر مي‌افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده
درگذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ کدام ترقي نکرد - میر مومن
خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن‌علي خان بهادر
عالمگیر شاهي بصوبه‌داری ایلچپور مي پرداخت - کلان‌تر پسران او
میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پوره را
بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم
(۲)
ماماي صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه
معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني
درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بیگم تا وصال *

از برادر خویش بفرزندي گرفته بازدواج او در آورد - پیش ازین هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستي ته کرد همه چیز بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در ملازم پیشگي گذرانیده راه و رسمے داشت - بشعر و سخن آشنا و از همه جا با خبر بود - ازوست * بیت *

* نقشے که بر زر است ندانید سرسري *

* این گرد نامه ایست که حاضر کند پري *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چاندا بود - آخرها پریشان شد و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سر زده بسمت کرناٹک شتافت چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبي خان میانه در بالاگهات کرناٹک گذرانید - پستر بپایان‌گهات رفته درانجا پیمانهٔ هستیش پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالي هم خالي از حسن صورت نبود - با راقم محبتے داشت - غفرالله له *

(۲)

* اشرف خان میر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهدي ست - بجامعیت کمالات نفسانیه موصوف - و باحتواي فضائل انسانیه معروف - هنگامے (که پدر عالي‌قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور مي پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد

---

(۲) نسخهٔ [۱] میرزا محمد اشرف *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي
پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست
و ششم بداروغگی داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم
شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت
میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته
بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگی
کتاب خانهٔ سرکار والا پیرایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم
(که زمان قرب الاختتام فرمانروائی اعلی حضرت است) بخدمت
دیواني و بخشي گری فوج سلیمان شکوه (که باتالیقی میرزا راجه
جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت
و پس از جنگ سموگدهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز
عالمگیري بجهان ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان مذکور از مرافقت
سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده
کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي
بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه
بصوبه‌داری (۲) کشمیر از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم
بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني باذن نامي گرفت - و در سال
دهم از تغیر رضوي‌خان بخاري بخدمت دیوانی سرکار بیگم صاحبه
خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کشمیر ٭

و خدمت خانسامانی والا مرتبه گردید - مدتے بدان کار پرداخته
در سال بیست و یکم بواقعه‌خوانی مامور شد - و چون سال بیست
و چهارم همت خان میر بخشی در گذشت اشرف خان مسند آرای
بخشیگری اول گردیده بدرست فهمی و ملایمت کارها بتقدیم رسانید
و نهم ذي‌القعده سال سیم (۲) سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجری
(که پنج روز از فتح بیجاپور گذشته بود) شمع زندگی آن شرافت نشان
خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاری و تقاوت آراستگی
داشت - و از بسکه ذایقه اش چاشنی‌گیر نعمت تصوف بود
مثنوی مولانا را انتخاب نموده بمطالعهٔ آن التذاذ وافر می برد
رتبهٔ خطوط نسخ و شکسته و تعلیق و نستعلیق را بدرجهٔ کمال رسانید
اصاغر و اکابر از شکسته نویسی او سر مشق درست قلمی می‌گرفتند
پسر نداشت *

* آغر خان پیر محمد نام *

از امرای عهد خلد مکان است - نسب این قوم بآغر نام (که از
اولاد یافث بن نوح علیه السلام بود) منتهی می‌شود - لهذا بدین
لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجوهر جرأت و جلادت موصوف
در هرجا علم جانفشانی برافراشته نامے بجگرداری برآورده اند
وقت سلطنت فردوس آشیانی حسین قلی نامے (که ازین فریق با تمن
خود بنوکری پادشاهی امتیاز یافت) بمنصب هزار و پانصدی

(۲) در [بعضی نسخه] سی و یکم *

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نمود
نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسرداري تبياه (۲) قرار گرفته همراه
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب
بنگاله تعين گرديد - و در معارک آنجا داد دليري و دلاوري داده
ترددات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشکر پادشاهي را عبور
از آب گنگ بايستي کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
با سامان حرب فراهم شده مستعد مدافعت بودند - نام برده (که
بقراولي لشکر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول
ميرفت) اسپ را بآب زده همين که بالاي آن کنار برآمده چپقلش
عظيم روداد فيل مستے (که پيش روي فوج خصم بود) آمده اورا
با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي
بضرب شمشير کار فيلبان را ساخته بجاي او نشست - درين ضمن دلير
خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان
برگرد وي گرديد - نام برده گفت فيل براي آن خداوند گرفته ام
بمن اسپے از اسپان کوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم
بشما مبارک - و دو اسپ خوب جهت وي فرستاد *

بالجمله مومي اليه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه
خانخانان بمهم آشام شتافت - و کارهاي دست بسته بتقديم رسانيد
با آنکه خانخانان از ترددهاي او راضي بود اما چون مغلان او شيوة

---

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

تعدي براهل دیهات بکار برده خال درنسق مي افکندند و ممانعت پیش نمي رفت في الجمله در حق او تغافل داشت - ازین جهت خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان گرفته روانهٔ حضور گردید - اگرچه خانخانان این ماجرا بپسر خود محمد امین خان که میربخشي بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانید ولهذا آغرخان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغیر منصب معاتب ماند اما باز ببحالي منصب مورد نوازش گشته در کمکیان صوبهٔ کابل انتظام پذیرفت - و دران صوبه بتنبیه افاغنهٔ خیبر(که فساد پیشگان مقرري اند) گام سعي فراخ تر زده دقیقهٔ از زد و کشت و تخریب اماکن و مساکن آنها فرو نگذاشت - سال سیزدهم طلب حضور گردیده بیساق دکن (که سیوا بهونسله سر تمرد برداشته بود) نامزد گشت - درانجا نیز جوهر مردانگي بر روی روز افکنده مکرر بر سر افواج مرهته تاخته هزیمت داد - پستر حسب الحکم به پیشگاه سلطنت شتافته سال هفدهم باز بمهم افاغنهٔ کابل مرخص گردید - و این مرتبه نیز به نیروی شجاعت چنانچه باید بتادیب آنها پرداخت - سال هیزدهم بتهانه داری جگدلک قامت قابلیت آراست - سال بیست و چهارم براه داری کابل و عطای نقاره کوس امتیاز برنواخت - و سالها در دار الملک بکارهای پادشاهي سرگرم ماند - سال سي و پنجم (که پادشاه او را بدکن طلبداشته) پس از وصول بنواح اکبراباد مردم جات (که دران ایام شیوهٔ سرکشي و قطاع الطریقي داشتند) بر سر قافله

ریخته چند ارابهٔ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیری گرفتند - نام برده بدریافت این خبر بر گدهی آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها رها ساخت - و متهورانه بمحاصرهٔ گدهی دیگر پرداخت درین ضمن گولی بندوق باو رسیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجري بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثاني ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامے به بلند رتبگي بر آورده بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر الهوردي خان اول است - ارسلان‌قلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشي بفوجداري بنارس سرفرازي یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداري سیوستان صوبهٔ تتهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاري نهصد سوار ازان جمله هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت (۲) و سال دهم بفوجداري سلطان پور بلهري نامزد شده منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهلم باضافهٔ پانصدي درجهٔ تصاعد پیمود - تتمهٔ احوال او مسموع نشد *

* امیر خان میر میران *

پسر خلیل الله خان یزدي ست - والدهٔ مکرمهٔ او حمیده بانو

(۲) نسخهٔ [ب] ملهري *

بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ یمین الدوله آصف خان است
در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب
هزار و پانصدي پانصد سوار چهرهٔ امتیاز برافروخته بخدمت
میرتوزکي سرفرازي یافت - و در سال سي و یکم چون خلیل‌الله
خان بصوبه داری دهلي اختصاص گرفت اورا بخطاب میرخاني
برنواخته بهمراهی خان مذکور تعین نمودند - و در عهد خلد مکان
بعد فوت پدر باضافهٔ منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو
پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان
میربخشي بمالش فیهٔ طاغیهٔ یوسف‌زئي مامور گشته سردار اورا
با جمع بنواحي شهباز گدهه (که نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود
او مواضع هوای آن را غارت نموده در فضای کوه کره (۲) مار درآمده
چند قریهٔ دیگر را آتش‌زده بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار
باشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علي خان
بداروغگی منصبداران جلو جبههٔ اعزاز افروخت - و در همین سال
از انتقال الله وردي خان عالمگیر شاهي بصوبه داری الهاباد قامت
مباهات برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار
دو اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده
سعادت ملازمت اندوخت - و بنابر جهتی روزی چند بسلب منصب
معاتب گردید - و در همین سال ببحالي مورد انظار عاطفت گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کره بار *

و چون در سال هفدهم از پیشگاه خلافت و جهانباني فوجداري ایرج باو نامزد گردید بعلت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف شده گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال هیزدهم بتازگي مشمول عواطف خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجه پیمای علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و درانجا بمالش عالم و اسمعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت گوله مساعيِ موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهي بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و در سال نوزدهم بتقبیل آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق کابل مرخص شد *

(۲) از دیر این مرز و بوم بسکونت گزینيِ گروها گروه افغان بلغاک خانهٔ شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیاني - که هر جوقي بخود سري و فتنه گري گردن افراخته و از عصیان منشي باهم یکتائي گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهي بقصد استیصال آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی سپر سم ستوران داشت چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابيِ تمام بآن جمع نافرجام راه یافت هرچند بسیارے بزوایای ناکامي و پیغولهای گمنامي در ساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغي و فساد آن اشرار بالکلیه واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده به نیروی شمشیر زنيِ

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
(۲)
کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرور و عبور موکب فردوس‌آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهي (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزي نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاري نمي‌دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنی بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بخلد مکان رسید بنابر
هستي و فراغت دوستیِ صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهي دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و اُمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفی
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهي بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس درست

(۲) در [بعضی نسخه] بتوالي و تواتر عبور موکب *

و رای صائب نمود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می‌باشند)
(۲)
بغدو بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه‌داری امیر خان
(۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموری بر افراخت - و ابتدا
بهراولی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجی بسرکردگی خان مذکور بر لمغانات کمیل نمود - و آغر خان
دران نواحی افغانان کشی زیاده نموده با ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلی درین حالت (که مردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخی
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگی بر آمده بی وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و دو ساله
هرگز چشم زخمی باو نرسید - و هیچ زبونی و بد عملی نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ ] هشتم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
(۲)
کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرور و عبور موکب فردوس‌آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهي (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزي نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاري نمي‌دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنے بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائي بخلد مکان رسید بنابر
هستي و فراغت دوستيِ صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهي دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و اُمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفے
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهي بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بتفرس درست

---

(۲) در [بعضے نسخه] بتوالي و تواتر عبور موکب *

و رای صائب خود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می باشند) (۲)
بغدر بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه‌داری امیر خان (۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموري برافراخت - و ابتدا
بهراولی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجی بسرکردگی خان مذکور بر افغانات کمیل نمود - و آغر خان
دران نواحي افغانان‌کشي زیاده نموده با ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلي درین حالت (که مردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخی
هوا خواهان او جان نثاریها نموده عنانش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگي برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و دو ساله
هرگز چشم زخمے باو نرسید - و هیچ زبوني و بد عملي نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجري جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ ] هشتم *

متعصب بود - و زرهای بسیار بفضلا و صلحای ولایت ایران میفرستاد بدارالخلافه در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید - امیرے بود تمام‌دانش خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخهٔ تدبیرات کلیه و جزویه اگر از حاشیهٔ ضمیرش بردارند سزاست - فکر حکمت آمیزش سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکي برآورد - و سبابهٔ نبض شناس زمانهٔ او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بسته اش دست ستمگران بر پشت عجز بربست - و کوششهای پای برجای او هرزه گردان کوی رهزني را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر (۲) از ستم برکند - باند اقبالی والا دولتی (۳) - که هرچه ریاض اندیشه‌اش نهال تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحهٔ ارادت او جز نقش مراد ننشست - و بر صفحهٔ امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست سرگروههای (۴) افغان را (که سر خود سري یکسر و گردن از فلک برتر مي‌افراشتند) چنان بربقهٔ استمالت کشید که بپای آرزومند گشتند و آن وحشي نژادان رمیدهٔ آشنائي را چنان صید اخلاص و دوستي نمود که خود را بفتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای درست اندیشي او سران آن‌قوم باهم بساط منازعت گسترده در پی یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یکي باصلاح کار خود بصوابدید او توسل مي‌جست *

---

(۲) در [بعض نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخهٔ [ج] بلند اقبال والا دولتي (۴) نسخهٔ [ا ب] سرکردهای *

گویند نوبتی کم طایفهٔ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقهٔ چند روزه برداشته حاضر شد - حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیرخان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشگي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هرطایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفهٔ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمد لله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکري مغل ناچاري ست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر رای او عمل نموده باو پیغام کردند - او ایستادگي کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهله و عوام بر خاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعهٔ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

هر یک از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعبدالله خان ممنونیها نوشتند - زوجهٔ محترمه‌اش مشهور بصاحبجي دختر نیک اختر علي‌مردان خان امیرالامرا عجب کدبانوی عاقله و ضابطهٔ کارشناس بود - بیشتر در مقدمات ملکي و مالي شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشي و معامله فهمي کارهای عمده متمشي مي‌نمود *

گویند شبی از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتے دیوان کابل بود - و دران ایام بدیواني خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امرے رویداد - که امیرخان درگذشته - و ملکے (که مهیای هزار شور افزائي و فتنه‌انگیزي ست) خالي مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فسادے سر کشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک را بسته بصاحبجي ست - تا او هست احتمال تخلل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبرهٔ کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداري پردازد *

گویند چون برآمد و درآمد (۲) ازان کوهستان پر شر و شور صوبه‌داران را خالي از دشواري نیست لشکر سردارے مرده چگونه بسلامت بر مي آید - صاحبجي فوت امیر خان را چنان مخفي کرد

(۲) در [اکثر نسخه] برآمد درآمد *

که اصلا صدائی و ندائی باخد نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طي منازل مي‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمد بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتے ممتد کشید) صاحبجي زباده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سوان افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته بافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزي و رهزني کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر ننهید - و الا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامے بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخے ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جواني روزے چوڈول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهي (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستي از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالي از شرارت نمي باشند - و غرور خاصگی پادشاهي مرباري بود) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بودند فیل خرطوم خود را بر چوڈول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوڈول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان صرافی (که محاذی چوترلش بود) بر جسته بحجرهٔ آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزے چند از غیرت هندوستان زائی بتهاجر و ناخوشي پرداخت اعلیٰ حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخرطوم پیچیده بعالمے مینمود کدام آبرو مي ماند *

بالجمله امیرخان را از صاحبجي فرزندے نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجي هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت برنواخت - و پس ازانکه در سال بعد فوت امیر خان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانهٔ حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پستر بنابر تفتیش مال امیر خان حکم رفت - که صاحبجي نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهي شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف مبالغهای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسر کلان امیر خان بخطاب میر خاني و منصب هزاري شش صد سوار سرافرازي یافته با صبیهٔ بهره مند خان میر بخشي کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف الدوله بناظم صوبهٔ لاهور چندے مامور بود - دیگرے از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داري پټنه شتافته پستر به بخشیگري پادشاهزاده عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحٰق امیرخان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموري برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثاني از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پټنه رفته - و سیف خان که بفوجداري پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گري دکن فایز گشته *

* امانت خان ثاني *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خوافي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس‌از رحلت آن آگاه‌دل پسندیده اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمٰن حضرت خلدمکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة) (۲) بقیهٔ همه اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بودند گویند روزے پادشاه قدر شناس ببار عام بر آمد - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدارے (که این طایفه از عضوضت

---

(۲) در [بعضی نسخه] من برکة البرامکة بقیه همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجاي بقیه البقیه نوشته *

و گزندگي قاطبهٔ شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطت آئین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه‌زادان بامثال این مردم ننگ و غیرت خود بپای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت او تمام چوکی آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون کاردانی خان مشار الیه دل‌نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سي و یکم (که بلدهٔ بیجاپور بنزول ظفر شمول موکب سلطاني رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال سي و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموري اندوخت و بدیوانی صوبهٔ دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سي و سیوم رایات فیروزي آیات از قصبهٔ بدري (که هفده کروهي شمالی بیجاپور است) باهتزاز آمده سواد قطب آباد کلکله (۲) مضاف تورکل (۳) (که جنوبی بیجاپور بمسافت دوازده کروه بر کنار دریای کشنا ست) مضرب خیام نصرت اعتصام گردید خان موصی الیه از دیوانی بیجاپور بدفترداری تن از تغیر حاجي شفیع خان پایهٔ اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سي و ششم از تغیر معمور خان بحراست خجسته‌بنیاد جبههٔ کاروانی افروخت - و باضافهٔ سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ اعزاز پیمود

(۲) نسخهٔ [ب] کلکه (۳) در [بعضی نسخه] نورکل *

و در همین سال طلب حضور شده خدمت بیوتاتی رکاب از انتقال
خواجه عبدالرحیم خان تفویض یافت - و درین‌ضمن مکرر بقلعه‌داری
ارک خجسته بنیاد هم مامور گشته و آخرها به متصدي‌گری بندر
مبارک سورت اختصاص گرفته رخصت یافت - و مهمات آنجا را
بشگرف کاري و نیک اندیشي متمشي گردانیده بکفایت سرکار والا
و امنیت رعایا در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته بفزونی
منصب تحصیل شادکامي نمود - نظر بر اسباب رفاه و ترتیبات
سترگ دنیوي در بارهٔ او مظنون خلائق بود - بسموم بے‌مهری فلک
بهار دولتش در آغاز بخزان گرائید - که سال چهل و سیوم سنه
(۱۱۱۱) یکهزار و یکصد و یازده هجري بگل چیدنی باغ همیشه بهار
جنان خرامید - بیرون معمورهٔ مذکور متصل شهرپناه مدفون است
چهار پسر داشت - اولین میر حسن مرحوم - که بصبیهٔ عفیفهٔ محمد
مراد خان اوزبک عقد ازدواج داشت - پدر والدهٔ راقم حروف است
در مقامات کلکله در عین شباب بشیوع وبای جان‌ربا در گذشت
پسر ایشان کمال‌الدین علي خان - که باخلاق ستوده و سلامت نفس
ممتاز همسران - در حالت تحریر بمتصدي‌گری محالات خجسته‌بنیاد
تیول آصف جاه مامور است - دومین میر سید محمد ارادت مند
خان - که بدامادی عم خویش دیانت خان میر عبدالقادر اختصاص
داشت - در عهد خلد مکان به بیوتاتی خجسته بنیاد و در عهد
خلدمنزل بدیوانی برهان پور چهرهٔ امتیاز افروخت - سیومین میر

سید احمد نیازمند خان - که بکرات دیوانی برار سرانجام داده در اوائل عهد خسرو زمان ببنگاله شتافت - جعفر خان ناظم آنجا بسابقهٔ محبت و احسان والد مرحومش قدوم او را باعزاز تلقي نموده بداروغگی نواره (که عمده ترین خدمات آن صوبه است) نامزد ساخته از بارگاه خلافت بخطاب امانت خان و اضافهٔ منصب امتیاز بخشید - و بعد از سپري گشتن او بفوجداري محالات آن صوبه مي پرداخت - در سال (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت داعي حق را لبیک اجابت گفت - چهارمین میر محمد تقي فدویت خان - که عمهٔ حقیقي این نگارنده باو منسوب است - در عهد خلدمنزل ببخشیگري برهان پور سرافرازي یافت - در حادثهٔ میر احمد خان ناظم آنجا (که در جنگ مرهته شهید شد) اکثر متصدیان آن بلده بگرفت و گیر آمدند - هر یکے بریو و رنگ از چنگ آن فرقهٔ بد آهنگ رهائي جست - او از ساده لوحي خود را به بود وا نموده مبلغے خطیر داد - و استخفافے بر خود نپسندید - اخلاف همه باقي ست *

* ارشد خان میر ابوالعلا *

همشیره زاده و خویش امانت خان خوافي ست - مدتها تعینات صوبهٔ کابل ماند - و سال چهل و دوم جلوس خلد مکان بحضور رسیده از انتقال کفایت خان بخدمت دیواني خالصه سر عزت برافراخت - و بشیوهٔ امانت و دیانت و حسن رسائي در کارها قسمے

در مزاج پادشاه جا کرد که محسود اقران گردید - ازآنجا (که فلک ناتوان‌بین چهرهٔ دستی کسے را بدیدهٔ رضا نمي‌بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانهٔ مراد مردم میزند) روزے چند بفراغت نفسے نکشید - و بآسوده‌دلي دمے چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - ازو دو پسر مانده بود یکے میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمٰعیل خان مکها *

سابق نوکري سه‌بندي در ضلع کرناتک حیدر آباد میکرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمکان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعهٔ (۲) خنجي مامور گردید - سال سي و هفتم چون در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگي کشید ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت وقت دیده افواج و اضراب را از مورچال طلبداشت - نام‌برده (که آن طرف قلعه جای مورچال او بود) زود نتوانست رسید - سنتا کهورپره و غیره مقاهیر (که در

(۲) نسخهٔ [ب] خنجپ *

انتهاز قابو بودند) درمیان آمده با وی بجنگ پیوستند - ازانجا که جمعیت او قایل بود زخمي و اسیر مرهته گشته یک سال مقید مانده بسعي اچم نایر (که از سابق شناسائي داشت) (۲) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصي یافته سال سي و هشتم بعتبه بوسي خلافت آئینهٔ بخت را جلا داد - و باضافهٔ هزاري ذات و خدمت راه داري از اندي تا مرتضی آباد (۳) فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقهٔ فوجداری اسلام گذهه عرف راهبري از تغیر عبدالرزاق خان لاري مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بني‌شاه‌درگ رایت بلند رتبگي برافراشت - خاتمهٔ احوالش بنظر نیامده *

* ابونصر خان پسر شایسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان از تغیر لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغي بعرصهٔ ظهور آورد - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابران اسد خان بطلایه جانب تالاب بهکر مامور شد) او نیز بهمراهی خان مذکور دستوري یافت - پستر قوربیگي شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس ازان بنظم صوبهٔ کشمیر شتافته سال چهل و یکم ازانجا تغیر گردیده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سر افتخار برافراخت - و بوجهي از منصب افتاده سال چهل و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخهٔ [ب] از مندي تا مرتضی آباد *

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بعد ازان چندے تعینات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبهداری اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار آئینهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبیرهٔ الله وردی خان عالمگیر شاهی‌ست - پدرش غالبا امان‌الله (۲) خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداری نواحی آگره تعین‌گردیده خطاب خانی یافت - و در سال بیست و دوم بفوجداری گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت وایهین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزاری پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیری بجگرداری و جانبازی خویش پیش‌آمده بمرتبهٔ امارت اوج پیما گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت از کشایش قلعهٔ راجگدهه وا پرداخته عنان عزیمت بانفتاح حصار تورنا (که چهار کروهی قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سیوا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امان‌الله است *

(که از دست گماشتگان او انتزاع شده) امرای تردد کار بتحصیل مجرای خود زرے بمستحفظان قلعه مي‌رسانيدند - و آنها تسليم قلعه مي‌نمودند - و اين ماجرا بے کم و کاست بپادشاه ميرسيد چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام صاحب اهتمام عنايت شد - مگر اين‌قلعه - که بزور مردانگي و ضرب شمشير بدست اولياي دولت قاهره آمد - تفصيل اين اجمال آنکه تربيت خان از جانب دروازه بمورچال دوالي نشست - و محمد امين خان بهادر از جانب ديگر راه برآمد بر محصوران مسدود ساخت - سلطان حسين مشهور بمير ملنگ از طرفي و امان‌الله خان از سوئي کمر جانفشاني بربست - تا آنکه پانزدهم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۵) يکهزار و يکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان از طرفي‌که بود چند نفر پيادۀ ماوليه (۲) را تحريض بران کرد که اولا يکي ازانها وداع جان گويان تا سنگچين قلعه رسيده مال يعني کمند برسنگي محکم نمود - تا بيست و پنج نفر ازان جوق بمدد کمند بالاي کوه الوندمانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازۀ گرفت وگير در دادند خان مزبور و عطاءالله خان برادرش و چندے دست از جان شستها پاشنه کوب در رسيدند - و حميد الدين خان (که هر جانب کمين فرصت جويان مي‌گشت) بشنيدن اين‌خبر بوضع پيش‌رفتها ريسمان در کمر بسته بعقب رسيد - و دفعةً کفار را که بمقاومت برخاستند

(۲) نسخۀ [ب] ماليه را ٭

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خریده امان طلبیدند
قلعه بفتوح الغیب نامی گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي
در صد سوار در اسپه فرق اعتبار افراخت - و ازان بعد مورد اعطاف
خسرواني گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور ماموره انواع
تحسین و آفرین مي‌اندوخت - و باضافهای پی‌در پی چهرهٔ مباهات
مي‌افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزهٔ نیکو خدمتي بعطای
نقارهٔ بلند آوازه گردید - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان بهمراهی
محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه
زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاري برداشت - و حیات مستعار را
بدرود نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علي مردان خان است - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پیشگاه
صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ
کامراني افروخته سرمایهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و یکم
پدرش درگذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار
لوای بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در میمنهٔ فوج
داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه اندیشي
رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه
آن پادشاهزادهٔ نخوت و غرور آماده از نابخردي و بیدانشي باشتهار

عارضهٔ اعلی حضرت خطبه و سکه در مملکت گجرات بنام خود نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل می‌اندیشید و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالمگیري و مواعید کاذبهٔ عرقوبیٔ آن مدبر پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام‌خیال مسلوک میشد) بر هوای پندار او افزوده غره تر ساخت - با آنکه پس از جنگ داراشکوه و خلع اعلی حضرت و سلب اختیار ایشان زمام رتق و فتق سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالمگیري در آمد - لیکن آن سرشار نشهٔ بیخردي و ناداني پی باصل کار نبرده بندهای پادشاهي را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده بر مناصب و مواجب و انواع دلجوئي و استمالت جانب خود مي‌کشید - ازین جهت جمعی گول همراهی او اختیار کردند - چون خلد‌مکان ازان اجتماع نامفید و از حرکات بے اندازهٔ آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب و فتن متفطن گشت در لباس دوستي کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزے (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامي معسکر اقبال گردید) مراد بخش از رفاقت پهلو تهي نموده با بیست هزار سوار (که فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیارے بطمع جاه و حشم از لشکر عالمگیري نیز جدا شده بدو پیوستند - و جمعیت او سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کس فرستاده مستفسر وجه تخالف و تقاعد از مرافقت شد - او پریشاني را عذر خواه آورد

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهي گزید - چون ظاهر قصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا (که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر مي‌افزاید) از میان بردارد لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارهٔ ملکي را بهانهٔ طلب ساخت - هرچند خیر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر مي‌نمودند) سر باز زدند آن ساده لوح محض واهمه پنداشته گفت - با وصف عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلماني دور است * ع * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود * دوم شوال سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده بود (۲) که خلد مکان بغتةً باظهار درد شکم قلق و اضطراب بجائی رسانید که در شکارگاه خبر باو رسیده آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنکاش ملکي پردازند - او بکمال بے تکلفي یراق وا کرده بخواب رفت خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سایر

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان ٭

یراق را برداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعی در رسید - از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتی دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من درست اخلاص نرد دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلا در بنای پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن اوباشے چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشي و بدمعاشي بافراط کشیده - روزے چند پا در دایرهٔ انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دلیرخان و شیخ میر روانهٔ دارالخلافه گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنجهزاري داشت - و عمدهٔ دولتش بود) با دو سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقتے خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یکے بملازمت پادشاهي رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم‌خان نیز بسجده‌گاه خجالت جبهه سای سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جهتے از منصب معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داري کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل‌الله خان بصوبه داري لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکرخان بصوبه داري بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکري کرده منزوي گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر قوام‌الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس‌ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع بنگاله سرورافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکهٔ وسیعه بشاهزاده محمد اعظم (۲) دومین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت او از تغیر سپه دار خان بنظم الهٓ‌آباد شتافت - و پس‌ازان بحکومت لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن‌صوبه بشاهزاده شاه عالم مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او خیلے موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر وُکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که بدر خواست خود حضور طلب گشته بود) بنظم و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتے میکشید) شاهزاده بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعین‌شد - و پس از رسیدن ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او داشت از بیرون شهر کوچ هم (۳) نکرده بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید *

گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهی می‌گرفت) فورا بشاهزاده مبارکباد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت که قدر عالمگیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه سروکار (۴) می‌افتد - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمد عظیم (۳) نسخهٔ [ج] نه‌نموده بود (۴) نسخهٔ [ج] سروکارے افتاد *

محمد عظیم الشان بسبب نا خوشی بنگاله ارادهٔ اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگی او منظور داشته غایبانه واسطهٔ کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بارسال فرمان صوبه داری کابل و عنایت خطاب علي مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمی که بایست ازو صورت نگرفت - لهذا صوبه داری آنجا بناصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهره (که سي کروهي لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهي گذشته[(۲)] بود که باجل طبعي در گذشت - خلف رشیدش زبردست خان[(۳)] است - که در ایام صوبه داری پدر خود در بنگاله بر رحیم خان نام افغانی (که سر فساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب رو داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیری بنظم صوبهٔ اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبهٔ اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگری یعقوب خان است که در عهد خلدمنزل بنیابت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خاني امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

(۲) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخهٔ [ج] زبر دست خان است که احوالش علیحده تحریر یافته و دیگری یعقوب خان است که •

نگینے یمني گذرانده بود - که جرم ذاتيِ او نقش الله و محمد و علي افتاده - هرچند بپژوهش رفت که شاید عملي باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلي ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیره زادۀ محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبے درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے بشجاعت بر آورده - و اُمرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت بکامبخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادۀ درم مد نظر داشت نامبرده را ببخشي‌گريِ او بر نواخته در بارۀ خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواريِ آمد و رفت در بار اهتمام قرار واقع مي‌کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت‌النسا بیگم همشیرۀ اعیانیِ خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که تدارک شوخيِ آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي‌نمائیم پس ازین شاهزادۀ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعۀ پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقي کوشیده بعد رسیدن بیجاپور سعي
جمیله بکار برد - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازمت
پیوست - شاهزاده اورا بمنصب پنجهزاري و خطاب احسن خان
و خدمت میر بخشي‌گري سربلند گردانید - و چون شاهزاده از
بیجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنکیره (که باز بتصرف
پیرما نایک زمیندار (۲) رفته) آمد در تسخیر آن هم خان‌مذکور ترددات
بتقدیم‌رسانید - پستر پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر
کرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب ارکات (که داؤد خان پنّني
بفوجداري آنجا مي‌پرداخت شتافت - و دقیقهٔ از دقائق خیرخواهي
شاهزاده فرونگذاشت - و با قلت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات
طریق جانفشاني پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن
بچهار منزلي حیدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (که
صوبه‌دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم
محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپایهٔ وزارت امتیاز داشت)
با احسن خان شیوهٔ حسد (که خانه براندازِ دولتهاي کهنه است)
ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهاي بے اصل رسانیده خاطر او را
از خان مزبور متنفر مي‌ساخت دران ایام (که مابین خان مذکور
و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهي شاهزاده بیش
از پیش مرعي بود) تقرب‌خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هرما •

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم‌دل‌خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه طلبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهی می‌سپرد) قبول این معنی نکرد - این مقدمه در سنه (١١٢٠) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان‌حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل‌زمین طرح وطن ریخته عاقبت‌خانهٔ خود را بر ساخت - پدرش نیز در ایالت تتهه بمتقاضی (٢) اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان‌زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

---

(٢) نسخهٔ [ب] بمقتضای اجل *

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن
صد سالگي هم از توالد و تناسل باز نایستاده - میر عبد الکریم
کوچک ترین برادران است - ازانجا [که برای خدمت حضور
سلاطین (که معبر بخواصي ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر
شایستگي ندارند] مشار الیه در بدو حال بخواصي اختصاص گرفت
و پس ازان بسرداری خواصان سرافرازي یافت - و چون عروج دولت
و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست
و پنجم (که بلدهٔ اورنگاباد بقدوم سعادت‌لزوم پادشاهي خجسته بنیاد
گردید) موصی الیه منظور نظر تربیت خسرواني گشته بخدمت
داروغگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و بعتر
خدمت امانت هفت چوکي بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون
پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهي بود داروغگی نقاش‌خانه
نیز تفویض پذیرفت - و در آخر سال بیست وهشتم بتقصیرے معاتب
شده از داروغگی جانماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست
و نهم شاهزادهٔ شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی
تلنگ را زده و برداشته بلدهٔ حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب
مشار الیه خلعت و جواهر بپادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال
یافت - چند کسے دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکارے مامور
شده بود) با هم یکتائي ورزیده براه افتادند - چون بچهار کروهی
حیدر آباد رسید شیخ نظام حیدرآبادي با جمعیتے ریخته همراهان را

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیچ خان ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتی (که با مخالف داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگري و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئي پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کروره گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کرورگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کروره گنج (که فراواني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز ٭

آبدار خانه نیز بلو مفوض شد - و در سال سي و ششم بخدمت
قرب رتبت داروغگی خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان
شاهجهاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري سر عزت برافراخته
در تقرب و مزاج داني محسود اماثل شد - و در سال چهل
و پنجم بخطاب خانه‌زاد خان تحصیل ناموري نمود - و پس ازان
از کمال عنایت بافزایش لفظ میر بر خانه زاد خانی چهرهٔ عزت
افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال
چهل و هشتم پس از تسخیر حصار نورنا بخطاب موروثی پدرش
امیر خان سر باوج ناموري سود - و دران وقت بر زبان پادشاه گذشت
که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه
در جناب اعلی حضرت فردوس آشیاني پیشکش کرده بود - شما
چه مي‌گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد
جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید
بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزے گذرانیدید که دنیا
و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافزونی پانصدي
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري کامیاب دولت گردید - و در
اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت
و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز بباریابی حضور تفوق
مي اندوخت - در مآثر عالم گیري آورده که در مقامات دیوا پور
سه کروهی واکنکیره انحرافی بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رومیداد - ازانجا (که سن بنود رسیده) پاے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول آن حادثه ملک بهم برآید *

امیر خان نقل کرد که روزے درین ایام در نهایت ضعف زیر لب میگفتند *

* بیت *

* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصـــورت زندگاني *

مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته و آن این است *

* بیت *

* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *

فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند - توانائي بخش قوتے عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیت شما مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفی حیثیت و بلندی استعداد (که زان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

[که پادشاه برای ملاحظهٔ دمدمه (که برابر کنگرهٔ قلعه برده بودند)
سوار تخت روان تا کذار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه
گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه
(که دران وقت داروغهٔ جانماز خانه بود) هنوز پا بعرصهٔ اعتبار
نگذاشته بداهة مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زودي ميشود * ۱۰۹۹
بر پارچهٔ کاغذے بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بفال نیک
برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه
صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع *
* فتح قلعهٔ گولکنده مبارک بادا * ۱۰۹۹ تاریخ یافته
از پیشگاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار
و خود آرائي آماده داشت کله گوشهٔ نخوت بر سر بےنیازي
کج میگذاشت - و با کم منصبي از جمیع نوئینان بلند مقدار یکسر
و گردن برخود مي‌بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند
نگاه درست بجانب کسے نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت
آن چنان برکرسي نشست که عمدها دست‌نگر و منت پذیر او
بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسے (که پالکي باو از سرکار
پادشاهي عنایت شده) دیگرے از پادشاه‌زاده و امرا پالکي سوار
در کلال بار نیاید] پس از چندے جملة الملک اسد خان و او (که
درانوقت ملتفت خان بود) باجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند
بعد ازان بهره‌مند خان و مخلص خان و روح الله خان مجاز گشتند

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال مي‌کردند - دیده و دانسته نگاه مي‌داشت - و در پردهٔ قدغن استیعاب حصص ارز (۲) مي‌نمود و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف از مخلص و مخالف بافزونی مناصب کام دل اندوختند او نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - نا چار بقلعه‌داری اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها را رسمت منعم خان خانخانان (که در اهلیت و مروت یکتای روزگار بود) از دیرین بزرگداشتها صوبه‌داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بنابر استقلال سادات بارهه رهنے بامور سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد. عنایت‌الله خان و حمیدالدین خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

---

(۲) در [بعضے نسخه] حصص از سر مي‌نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت
بقبضهٔ اقتدار سادات بارهه در آمد. او را از تغیر افضل خان
صدرالصدور خدمت صدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک
بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و بر گوشهٔ
مسند خود می‌نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت
گفت - پسرانش هیچکدام رشدے نکرده با اندوختهٔ پدر بسند نمودند
مگر ابو الخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عاصم
در عهد پادشاه مرحوم خطاب خاني یافته جمعیت و دستگاه داشت
و همراه خان‌مزبور بسر می‌برد - میر ابوالوفا نبیرهٔ ضیاءالدین خان
برادر کلان امیر خان نسبت بپسران او نامے داشت - و در اواخر عهد
خلدمکان بداروغگي جانماز خانه درجهٔ اعزاز می‌پیمود - و قابلیت
و استعداد او ذهن‌نشین پادشاه بود - چنانچه روزے عرضه داشت
پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم‌نمیشد
پادشاه بیاض‌خاص بمیر مذکور حواله نمود- که ما دوسه رمز واضح‌نوشته
گذاشته‌ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - مشار الیه
بیاوری دقت نظر و سرعت فکر رموز مستورهٔ مسطوره باستخراج آورده (۲)
مضمون عرضه‌داشت را نوشته گذرانید - و درجهٔ استحسان یافت *

* آصف الدوله جملة الملک اسد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذو الفقار خان قرامانلو ست - نواسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] رموز مسطوره باستخراج *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین‌الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در همسالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گری دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالمگیري مزین شد مشمول عنایت گشته مدتها سرگرم بخشي گری دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیرهٔ پان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم مي‌کرده باشد - و در همین‌سال از بخشیگری دوم معزول‌گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب (۲) خدمت میر بخشي‌گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي‌الحجه سال شانزدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین تر از مهر دیوان اعلی مهر خود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دوات مرصع کار و خدمت جلیل‌القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

(۲) نسخهٔ [ج] بانتساب خدمت *

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معاتب گردید - و تا تعین صوبه‌دار نظم مهمات آنجا بدلیر خان نامزد گشت) جملة الملک با لشکر فراوان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخے اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن‌گدهه مضاف صوبهٔ اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهي بممالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتزاز آمد جملة الملک را با شاهزاده عظیم‌الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان در سال بیست و هفتم در احمد نگر بتقبیل عتبهٔ خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه‌گاه زربفت و سوزنی چکن‌دوز مربع نشین چاربالش استقلال گردید * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است ۱۰۹۷ و پس از کشایش قلعهٔ گلکنده باضافهٔ هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاري هفت هزار سوار مرتقي شد - و سال سي و چهارم بتنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعهٔ نندیال عرف غازي‌پور و نظم و نسق بالاگهات کرناتک حیدر آباد تعین گشت - جملة الملک بعد تصرف نند یال در کرپه (که سرحد کرناتک است) چهاوني داشت پادشاهزاده محمد کام‌بخش از حضور بانتزاع قلعهٔ راکنگیره

دستوري يافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او
بامتثال حکم جهان‌مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف
داد - پس از وصول موکب شاهي بکريه سال سي و هفتم حکم رسيد
که هردو بکمک ذوالفقار خان (که محاصرهٔ خنجي (۲) دارد) متوجه شوند
بعد از رسيدن آنجا بنابر لختے دواعي ميان پادشاهزاده و جملة الملک
رنجشے واقع شد - و بسعايت بدسگالان فتنه‌پژوه سرگراني و آشفتگي
طرفين گرمي گرفت - جملة الملک بدست آويز مراسلات مخفيهٔ
پادشاهزاده (که با راى (۳) قلعه‌نشين بوساطت بعضے ناعاقبت انديشان
درميان داشت) بحضور نوشته مجاز گرديد - که راو دلپت بونديله
شب و روز حلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان
سواري و ديوان و آمد و شد مردم بيگانه نشود - درين اثنا از جاسوسان
قلعه‌رو متحقق گشت - که کام‌بخش بناسازي و رغم جملة الملک در
شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنکاش ذوالفقار خان
و ساير سرداران لشکر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبيده گستاخانه
بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظربند ساخت - و از خنجي برخاسته
حسب‌الحکم کام بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنکر (۴)
توقف ورزيد - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ کدورت اسر
پادشاهزاده راهمهٔ بسيار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

(۲) در [بعضے جا] خنجي نوشته (۳) نسخهٔ [ا] که با راماى قلعه‌نشين (۴) نسخهٔ [ج] سکهر - و در [بعضے نسخه] سکر •

بسلامگاه رسید ملتفت خان داروغهٔ خواصان قریب تخت استاده بود آهسته خواند * * ع * * در عفو لذتیست که در انتقام نیست * پادشاه فرمودند که بجا خواندید - اجازت قدمبوس داده محفوف عواطف ساختند *

و چون خلد مکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده هجری پس از اقامت چهارساله در اسلام پوري معروف ببرمپوري بعزیمت حق طویت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب الکهٔ سیوای بهونسله قدم جهان کشا در رکاب یک ران گیتي نورد گذاشت نواب قدسیه زینت النسا بیگم را با خدمهٔ محل همانجا نگاهداشته اسد خان بحراست و حفاظت تعین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی مهم کهیلنا حسب الطلب از بنگاه باستلام آستانهٔ اقبال آشیانه شرف اندوخته بخطاب امیرالامرا چهرهٔ امتیاز افروخت - و فتح الله خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگهه بسرکردگی او تعین تسخیر آن قلعهٔ فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسلے عارض مزاج امیرالامرا گردید حکم عنایت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیوان عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) براه زر برآمده در کتهره بتفارت یکذرع زینهٔ حجره بنشینند - تا سه روز نشست پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلدمکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که خلد منزل مخاطب به بیگم‌صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون نسیم فیروزي از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه مروت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه نوازش طلب حضور ساخت - برخے باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما در دکن مي‌بودند بتقاضاي وقت رفاقت عموي خود مي‌نمودند بعد ملازمت بخطاب نظام‌الملک آصف‌الدوله و خدمت وکالت (که در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد) و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده وزیر اعظم بالاستقلال (۲) بود) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است بشاهجهاناباد رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سواي مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

---

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال •

کامراني نواخته زیستے گوارا و عافیتے مهیا داشت - چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید و ذوالفقار خان راتق و فاتق خلافت گردید مراتب نوکري از میان برخاست - دو سه باري که بدربار رفت پالکي سواره بدیوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه در مخاطبات عمو مي گفت - پس ازانکه جهاندار شاه از آگره شکست خورده گریخت و یکسر بخانهٔ آصف‌الدوله رسید خواست تا دیگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار خان نیز رسیده درین‌کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد تجربه کار کهنه روزگار و نیک نفس عافیت طلب بود) راضي نشده بپسر گفت - که معزالدین بادمان خمر و انهماک لهو و لعب و سفله نوازي و نا قدر شناسي قابل فرمان روائي نمانده - چه لازم که چنین کسے را بطرفے برده فساد تازه برپا و فتنهٔ خوابیده بیدار کنیم - و باعث خرابی ملک و تضیع (۲) عالم شویم - خدا عالم است که مآل کار بکجا منجر شود - هرکه از نژاد تیموریه سرآرا گردد ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز اورا مقید ساخته بقلعه فرستاد - و ندانست‌که تقدیر بر تدبیرش میخندد - و این مآل‌گزیني و عاقبت‌اندیشي موجب افنای جان‌شیرین پسر و زوال آبرو و دولت موروثی او گردد - اما چون استطلاع بتقدیر و دیده‌وري بسرائر آن مقدور بشر نیست آدم بیچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] و تصدیع عالم •

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه هند با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه‌زده باعتماد او بخانه‌اش در آید - و استشارهٔ احوال خود کند - او را گرفته بدشمن دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیری تاب قطره و پویه نداشت بآنها وا میگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان میکشید مي‌شتافتند - و خود زیاده بر آنچه کشید مي‌کشید - بهر تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفی سر کشند - و فتنهٔ نو بر خیزد معرفت میر جمله سمرقندي باستمالت نامهای پیاپی بنام پسر و پدر بانواع نوازش و چاپلوسي دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن ساخت - گویند سادات بارهه (که درین امور شریک مصلحت پادشاه نبودند) تا اینجا نمي‌دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعرصه خواهند در آمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضرر بحال شما عاید نگردد چون کار کنان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید عرقوبیهٔ پادشاهي غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها کسر شان خود دانستند - میر جمله چون از پیغام سادات مطلع شد شتابان تقرب خان شیرازي را نزد آصف‌الدوله فرستاد که اگر استرضای پادشاه مطلوب است زینهار بقطب‌الملک و امیرالامرا متوسل نشوند

گویند که قسم قران هم درمیان آورد - هرگاه پادشاه ببارهٔ پلهٔ دهلي رسید آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانینت تمام رفته ملازمت نمودند پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت برخے امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال دریافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار خان را قسمے که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد خان را محبوس ساخته خانه‌اش بضبط در آورده چیزے نگذاشتند و صد روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهي قرار یافت - در جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین علي خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در مجي و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر نود و چهار سالگي ازین دار پر ملال درگذشت - چنین امیر نیک طینت کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که با زیردستان برفق و مدارا و با همچشمان بشان و تمکین باشد) در امرای قریب العهد دیگرے نگذشته - از ابتدای نشو و نما بکامیابي و کامراني بسر برده همواره بطاس مراد (۲) درششے میزد

(۲) نسخهٔ [ج] دوشش میزد ٭

نراد دغاباز فلک دست آخر بار کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک
بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت
صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سر نزد - و لقمهٔ حلوائے بکام
نریخت که صد نوالهٔ زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست
که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *
* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملةالملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل
و هفتم بعد تسخیر قلعهٔ کندانه (۲) موسوم ببخشنده بخش بارادهٔ
انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرهٔ امیرالامرا
در زمین پستے واقع شد - و خیمهٔ عنایت‌الله خان دیوان خالصه
و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای
سراپردهٔ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای
امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان
بر خیزید - که خیمهٔ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب‌است
اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین محل بهم رسد - او تند ترک
جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نمود
این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملةالملک
پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

(۲) نسخهٔ [۱] کهندانه ‌●

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اند کے مکث کرد - حکم شد
که بخانهٔ عنایت الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا دران وقت
عنایت الله در حمام بود - جملة الملک آمده در دیوانخانه نشست
او جلد بر آمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز
پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاقت
و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغي ننمود
و در مهرباني و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیرآسمان بوده‌اند
گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل
بدان وفا نمي‌کرد - و بسبب بواسیر دایمي بے ضرورت بر زمین
نمي‌نشست - همیشه در خانه بمهد نشیني میگذرانید - سوای
ذوالفقار خان عنایت خان نام پسرے از بطن نول بائي (۲) مخاطب
براني داشت - خط را خوب مي‌نوشت - بداروغگی جواهر خانه
و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن
حیدرآبادي را بعقد او درآوردند - اما باوباش وضعي افتاده سودائے
بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته راه‌نجار روي پیش گرفت
همواره از سوانح دهاي نالش او بعرض میرسید - در همان حالت
درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندار شاه خطاب اعتقادخان
و منصب عمده یافته بود - برادرش میرزا کاظم از هم‌نشیني رقاصان
وبزم سازنگیان (۳) یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده باتبع اسالیب

---

(۲) نسخهٔ [ا] نول بالي - و نسخهٔ [ج] دول باي (۳) نسخهٔ [ا] شایگان •

درهای رسوائي بروزگار خود مي‌کشود *

* اميرالامرا سيد حسين علي خان (۲) *

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود مذکور شود - قطب الملک وزير اعظم محمد فرخ سير پادشاه بود و سيد حسين‌علي خان بمنصب اميرالامرائي تارک مباهات بآسمان مي‌سود - اينها از اعاظم سادات بارهه اند - و اکابر شرفای هند - هردو برادر فرقدين فلک سيادت و نيرين سپهر امارت بودند - متحلي باکثر شمائل سنيه - و خصائل رضيه - خصوص سخاوت و شجاعت که ازين دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائي (که طراز صفحهٔ دولت باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادئ ايام عروج تا منتهای بخوبي و نيکنامي بسر بردند - و از آبياری عدل و احسان عرصهٔ هند را رشک فردوس برين ساختند - ليکن در اواخر ايام دولت راه غلط پيمودند - و تا روز قيامت داغ بدنامي با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزيز بود - اينها مدة‌العمر جانفشانيها نمودند - و لوازم دولتخواهيها بتقديم رسانيدند - پادشاه چشم از حقوق پوشيده در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همين خيال در سر داشت آخر اين رای سقيم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هردو برهم خورد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

قاضي شهاب‌الدين ملک‌العلما (قدس سره) در مناقب السادات مي فرمايد - که امارت محبت(۲) سيادت خلق محمدي ست و سخاوت هاشمي و شجاعت حيدري - بايد که سيد صحيح النسب ازين ملکات بهرهٔ وافي داشته باشد - و احيانا بحکم نفس امارهٔ اگر مرتکب عصياني شود آخر کار سببي رو ميدهد که باعث نجات اخروي مي‌گردد - مصداق اين کلام درين هر دو برادر مشاهده افتاد - که مظلوم ازين عالم رفتند - و غازهٔ شهادت بر رو ماليدند - نام اصلي قطب‌الملک حسن علي ست - و نام اصلي اميرالامرا حسين علي - شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - اميرالامرا اگرچه برادر خورد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت و علو همت و تمکين و وقار از برادر کلان فايق بود - در عهد خلدمکان بحکومت رنتهپور و آخرها بفوجداري هندون بيانه(۳) مي‌پرداخت چون برادرش بعد رحلت خلدمکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم گرديد سيد حسين علي‌خان با فوج شايسته در حوالي دهلي دولت ملازمت پادشاه دريافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل ترددات گشته بمنصب سه هزاري و عنايت نقاره سربلند گرديد و بوساطت شاهزاده عظيم‌الشان بنيابت صوبه‌داري عظيم آباد پتنه رخصت يافت - در اواخر عهد خلدمکان صوبه داري بنگاله بسپه‌دار

(۲) نسخهٔ [ب] که آثار صحت سيادت (۳) نسخهٔ [ج] هندول بيانه مي پرداخت ٭

خان مخاطب باعزالدوله (۲) خانجهان بهادر از تغیر شاهزاده عظیم‌الشان مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم‌الشان (که بنیابت پدر در بنگاله بود) طلب حضور شده بپتنه رسید - چون مدتها بخودسری گذرانیده و نسبت ببرادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستی میکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درین اثنا خبر کشته شدن عظیم‌الشان رسید - در ربیع‌الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائه و الف خود سریر آرای سلطنت گشت - و سید حسین علی خان ناظم پتنه را بوعدهٔ عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین جهت سید حسن علی خان ناظم الهآباد نیز طریق رفاقت سپرد در کمتر زمانے افواج کثیره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه تا رسیدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین‌علی خان در روز جنگ (که در حوالی مستقرالخلافه با جهاندار شاه اتفاق افتاد) باتفاق حسن بیگ صف‌شکن خان (که نایب صوبه‌داری اودیسه بود) و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله بمقابل ذوالفقار خان (که توپ و ضرب‌زن بسیار پیش رو چیده ایستاده بود) اسپان تاخته بزنجیرهٔ توپخانه در آمد - چون عرصهٔ وغا بر خود تنگ دید بآئین ناموس پرستان هند پیاده گشته بزخمهای طاقت ربا بزمین افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعز الدوله ٭

و آن دو سردار با جماعه‌دار بسیار مردانه زندگي سپردند - حسین‌علي خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروزجنگ و منصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خدمت عمدهٔ میربخشیگري کوس باندمرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین به تنبیه اجیت سنگهه راتهور (که لوای سرکشي و تمرد در وطن خود مي‌افراشت) مامور گردید - تا میرتهه هرجا تعلقهٔ او بود لکد کوب تاراج و پی‌سپر غارت ساخت - راجه از بیم‌ناکي به بیکانیر بدر زده باستوار جاها خزید - درین یساق آنچه از اجرای حکم امیر الامرا نقل کنند این ست که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم مخلوط اند و رعایای تعلقهٔ اوازین بهراس روبفرار میگذاشتند بتاراجیان حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآبادان مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این را دیده (۲) معرفت رعایای جیسنگهه تول گرفته مي‌آمدند - همان وقت سزاولان تعین میشدند که بتاراجیان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته‌اند مسترد سازند اصلا درین حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام در دیه جمع میکردند - بعضے ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ نقصانے بما نشده راجه چون خرابیٔ خود دید از مآل کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهی سنگهه پسر کلان خود بحضور

---

(۲) نسخهٔ [ج] این راه دیده •

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرف آن دیار دوله نامند) مستدعی عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهی شده هرکه باو رجوع می‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر می ساخت امیرالامرا بمصالحه راضی شده کنور را همراه گرفته باستعجال مراجعت کرد - و فوجے جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقی رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشازده کروهی میرتهه رسید معتبران راجه با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند و استدعای مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغی از راستی ندارد - و بحیله‌وری می‌خواهند نگاه دارند - تا راجه باحمال و اثقال بدر رود) حسین علی خان پیغام کرد که اگر مصالحه واقعی ست تا رسیدن کنور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول از راه ننگ و عار راضی نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهای لشکر بمجرد دیدن این‌حالت بر ذیرهٔ آنها دویدند - جنگ در پیوست - هرچند مردم بممانعت تعین شدند اما لچها همه را بچشم زدنے بتلف جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بے‌اراده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش‌ازان بشنیدن این‌ماجرا فرار نموده بود ناچار امیرالامرا بمیرٹهه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت و پس از رسیدن دهلي تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد حسین‌علي خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت بدستور ذوالفقار خان بنام داؤدخان مقرر شود - پادشاه بگفتهٔ مشیران دمساز راضي نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصومت‌آمیز درمیان آمده بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتي قرار یافت که میر جمله اول بصوبه‌داری پتنه رهگرا گردد - بعدازان امیرالامرا (که عزل و نصب کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت روانهٔ دکن گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من میر جمله بحضور رسید یا بقطب‌الملک قسم‌دیگر سلوک شد در عرض (۲) بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگهه سوائي صوبه‌دار آنجا از سرراه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیرالامرا بحضور نوشت - که این حرکت او اگر بر طبق اشاره است حکم شود از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک پیش خواهدگرفت - چون ابتدای سلطنت واسطهٔ جان‌بخشي داؤد خان سادات شدند و بتازگي امیرالامرا نیابت صوبه‌داری برهان‌پور از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] مسلوک شد *

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبے شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علي خان در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلے (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت توافق ملاقات لازم - و در شکل تخلف روانهٔ حضور (۲) باید شد - از ما مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته گشت - و جنگے بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان رسیده بود مردانه در آمده متصل امیر الامرا دیگر باره بجنگ در پیوسته نقد جان درباخت - امیر الامرا پس ازین فتح صولت افزا (که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را اقامت جا ساخته فوجے بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه کهندو دیهاریه (۳) سینا پتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قلعها

---

(۲) در [بعضی نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] کهرو و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه •

احداث کرده تهانه قایم مي‌نمود - و باخذ چوتهه شورش‌آمای آن ضلع بوده قافلها را بتاراج مي‌برد) تعین کرد - او در پرگنهٔ بهانیر (۲) با اشقیا دوچار گشته بآویزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین و رسمی که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده (که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت که ناگاه آن تبه کاران بهیئت مجموعي چنان گرم و گیرا هجوم آوردند که ذوالفقار بیک (که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود) با جمعی کشته گشته باقي فوج یغمائي شد - هرچند سیف‌الدین‌علي خان و راجه محکم‌سنگهه بمالش آن‌گروه شقاوت‌پژوه تعین شدند و تا بندر سورت شتافتند و پس ازان محکم‌سنگهه تا ستاره (که مسکن و بنگاه ساهو ست) دقیقهٔ از نهب و تالان فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافیء این شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نگرفت نظر بر اسباب ظاهر (که وفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند و شجاعت فطري حسین علي خان داشت) مي‌بایست شرذمهٔ ضالهٔ مرهته بسرچنگهای رسا و مالشهای مستوفي سر حساب میشدند لیکن [چون پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض بدستور داؤد خان در باب مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبیء دکن حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته) بایما و صراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهلي با قطب الملک هر روز

(۲ نسخهٔ [ج] بهانبور ٭

صحبتی تازه و نزاعی نو بر می‌انگیخت - که هر ساعت صدای بگیر و ببش بگوش میرسید - و او از تنهائي و بیدفاکي ترغیب آمدن بمرادر مي‌نوشت] لا علاج امیرالامرا از دشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته در سنه (۱۱۳۰) یکهزار و یکصد و سي هجري معرفت سنکراجي ملهار (۲) و محمد انور خان برهانپوري مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و دیسمکهي شش صوبهٔ دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ملکي (که راج قدیمش مي نامند) حواله نموده گماشتگان او را همه جا شریک و دخیل (۳) ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت اما نظر بمآل زیانی سترگ اندوخت - و نیل بدنامي برچهرهٔ حال خود تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفض اسلام عاذا بالله درین کار منوي و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یکي بده رسید و هر روز سر ببالیدگي کشید - اما منصف دور بین در مي‌یابد که درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه با مرهته (۴) و ایفای عهد و پیمان نوواقعت و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک همه دواعی انتهاض امیر الامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد بزبانها شایع گشت - پادشاه بخیال محال و سد راه شدن امیرالامرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] شکراجي - و نسخهٔ [ب] شنکراجي (۳) در [چند نسخه] گماشتداران (۴) نسخهٔ [ج] مسالحه با مرهتّه ه

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که بحرف طرازي و کاربردازی اعتقاد خان بتازگي شاه و وزیر نرد ولا باهم باختند) (۲) پادشاه اخلاص خان را (که با هردو برادر اخلاص‌مند گفته‌میشد) باصلاح مزاج حسین‌علي خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت کرده باستماع دوستی تازهٔ شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثاني مي‌کشید) باز برهم زدگي مسموع شده غرهٔ محرم سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک با فوج دکن و مرهته بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت (۳) نمود - و معین‌الدین نام مجهول الحال را بپسری شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهي و فدویت بپادشاه نوشت - که در تعلقه راجه ساهو سرے کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور مي‌آرم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه جانب لات فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر ببانگ بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفی چند با شروط و عهود پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلها کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزادهٔ جعلي سوار

(۲) نسخهٔ [ب] نرد دغا (۳) نسخهٔ [ب] نهضت نمود ۰

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت باو عنایت شده بود)
داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته
هیچ کس را درانجا نگذاشتند - چون فوت قابو معبر بسوء تدبیر است
و اغماض چنین وقت خیرباد جان و آبروی خود گفتن مباشر امرعظیم
و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب الملک مرقوم خامه
گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکوسیر پسر پادشاهزاده
محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا
علم خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ
سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت
و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه
جیسنگهه سوائي (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور
سیکري رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان
برادران بر سر اموال آگره کدورتها بر خاست - و پیغامهای درشت
و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پخته کاری راجه رتن چند
شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلی ازان بقطب الملک عاید شد
چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد)
بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر ببادهٔ کامیابي لبی تر ساخته
شورابهٔ بیمرادي در کشند - و کامے چند بمقصود شتافته ره سپر
ناکامي گردند) مساهلهٔ سترگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی
چنین امر خطیر (که دولتے عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

سریر آرای هندوستان نگشتند - اگر یکے بدیگرے سر فروتني و انقیاد فرود مي‌آورد یا امیرالامرا (که بعلوشان و جلالت قدر وعزمے بلند و همتے بجا و شجاعتے مفرط و دانشے درست شهرت تمام داشت - و بصولت و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت و زمانهٔ دراز دولت در خانوادهٔ ایشان امتداد مي‌گرفت - چنانچه باستاني نامها از احوال گذشتگان آگاهي مي بخشد - بالجمله بنابر هنگامهٔ جهیله (۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه و قطب‌الملک از فتح پور بآگره معاودت نموده تا انفصال قضیه اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله (۲) رام سر استکبار مي‌خارید حیدرقلي خان با محمد خان بنگش تعین گشته بوساطت راجه رتن چند بآشتي و مصالحه (۳) خاطر ازان طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشے نو بر صفحهٔ روزگار کشید نظام الملک بهادر فتح‌جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلي ممتاز امرای عالمگیري ست) استشمام رایحهٔ غدر و عناد از سادات نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانے دلاور خان بخشي امیرالامرا را (که با فوج چیدهٔ جرار بتعاقب بود) و عالم علي خان برادر زاده و متبنای حسین‌علي خان را (که بنیابت صوبه‌داري دکن مي‌پرداخت - وبا فوج مرهته و متعینهٔ آنجا بعزم‌قتال باستقبال (سیده)

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهپله رام (۳) نسخهٔ [ج] مصالحه •

باویزشهای پی‌در پی دست‌خوش تاراج جان و مال ساخت - عجب
حالتے بحسین علي خان رو داد - نمي‌دانست که مآل کار بکجا
خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیرے مي اندیشید
برخے گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان
صوبه داري دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور
و تدریج بتلافي و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید
مبارک خان بخاري قلعه دار موروثي دولت آباد با آنکه از طرف
حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت
زن و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک
بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و
محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنگاش
بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن
با پنجاه هزار سوار موجودي سواي آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع
کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبراباد
کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم
و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسے نشدند
اما مقلب القلوب نوعے صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات
هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست)
آخ الهي این کشتي غرق شود باهم مي‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امین(٢) خان چین بهادر بنابر قرابت قریبهٔ خود با نظام الملک متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست ازو هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغري را (که از ترکان دوغلات بود - وجد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدي همواره ملتزم رکاب بابري و همایوني بود - و چندے بفرمانروائی کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیري اینها را میر گویند) بران داشت که منتهز قابو گشته بکید و حیله بقطع رشتهٔ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا محل و سعادت خان نیشاپوري (که از فوجداري هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان همراز گشته بود) دیگرے ازین شر سر(٣) آورده آگهي نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شبے (که حامل این سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي باميرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه ام - که کسے بکارد زند - و اصلا التفات نکرد - بهر تقدیر ششم ذي الحجه (١١٣٢) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سي و پنج کروه غربي سمت) مخیم عساکرگردید اعتماد الدوله ببهانهٔ تهوع و برهم زدگی دل به پیش خانهٔ حیدر قلي خان میر آتش فرود آمد - و حسین علي خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکي سواره راه خانه گرفت - همین که

(٢) نسخهٔ [ج] امین خان بهادر (٣) در [بعضی نسخه] سر بباد داده *

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی زبانی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستی و چالاکی خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دویده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هر یکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبده بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان (۲) که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بے‌حاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزربفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

(۲) نسخهٔ [ب] غیرت خان *

دید که سیدالشهدا ثالث ایمهٔ اثناعشر کرام (علیه و علی آبائه السلام)
خطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودندکه * بلغ وعدک - وغلب عدوک *
(۱۱۳۲ ۱۱۳۲)
پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت
تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطي بلگرامي (رحمه الله)
قصیدهٔ غرائی در مرثیهٔ حسین‌علي خان گفته - تا تاریخ دریذجا
ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلا ست عیان از جبین هند *
* زد جوش خون آل نبي از زمین هند *
* شد ماتم حسین‌علي تازه در جهان *
* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *
* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *
* این است نوبهار گل آتشین هند *
* گیتي چرا سیاه نگردد ز دود غم *
* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *
* نیلي ست زین معامله پیراهن عرب *
* وز خون‌گریه سرخ شد ست آستین هند *
* رستم نشان حسین‌علي خان شهید شد *
* از خنجرے که بود نهان در کمین هند *
* آن صفدرے که از قلم تیغ بارها *
* تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند *

* منقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
* کز روی فخر بود بدانش (۲) یمین هند *
* هند از شهادتش تن بےروح گشته است *
* یعنی که بود او نفس واپسین هند *
* عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه *
* افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
* گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تناور شده ست غم *
* اینها نصیب ماست زغث و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بذاتش *

* بر رغم این جماعهٔ منصوبه بین هذه *
* سال شهادتش قلم واسطي نوشت *
۱۱۳۲
* قتل حسین کرد یزید لعین هذه *

حق این‌است که در قریب‌العهد کم امیرے باین خوبي‌گذشته - باکثر ستودهٔ خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام وکثرت اطعام سرکار او مشهور است - اجرای بُلغور خانها از غلهٔ خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمهٔ دکن نموده که تا حال جاري‌ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت مي‌نمود - پیش از آمدن (۲) دکن زر مهم سازي نمي‌گرفت - پس‌ازان محکم‌سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمیِ مداخل و افزونیِ خرج مزاجش را برین آوردند - معهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهوره ملک التجار بندر سورت (که زیادہ بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصديِ بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفیِ باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافیِ اموال پانزده لک روپیه نذر بامیرالامرا نوشته داد - روزے پگاهتر او را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن‌نمود - و گفت امشب مرا بر سرمال این مرد با نفس خود مجادله اُفتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم *

---

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن *

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشميري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتياز داشت و در ايام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخسير رسيد داخل کشتنيها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان‌بخشي او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان يافت - و داخل بساولان نزک گرديد - چون محمد امين خان بخشي دوم بمالوه رخصت يافت (تا شايد سد راه اميرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف ميکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعين گشت با دهن دريدگي و زبان درازي که داشت فايده نکرد - سر ديوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولي کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بے‌محابا عرض کرد - که اگر درين وقت اغماض شود هيچ نمي‌ماند - پادشاه گفتند چه بايد کرد - گفت بنده حکم شود که رفته بگويد - همين‌وقت کوچ نمايد - والا بخشيگري تغير فرمودند شما ابلاغ حکم کنيد - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - اين جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسيلهٔ هم وطني صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بيشتر مورد عنايت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختيار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استيصال آنها مينمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

* بر رغم این جماعۀ منصوبه بین هذی *

* سال شهادتش قلم واسطی نوشت *
۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هذی *

حق این است که در قریب العهد کم امیرے باین خوبی گذشته - باکثر ستودۀ خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام وکثرت اطعام سرکار او مشهور است - اجرای بُلغور خانها از غلۀ خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمۀ دکن نموده که تا حال جاری ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت می‌نمود - پیش از آمدن دکن (۲) زر مهم سازی نمی‌گرفت - پس ازان محکم سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش را برین آوردند - معهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصدی بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافی اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - روزے پگاه‌تر او را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم *

---

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن *

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشمیري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتیاز داشت و در ایام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخسیر رسید داخل کشتنیها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان‌بخشي او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان یافت - و داخل بساولان نزک گردید - چون محمد امین خان بخشي دوم بمالوه رخصت یافت (تا شاید سد راه امیرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسزاولي تعین گشت با دهن دریدگي و زبان درازي که داشت فایده نکرد - سر دیوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولي کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بے محابا عرض کرد - که اگر درین وقت اغماض شود هیچ نمي‌ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت ببنده حکم شود که رفته بگوید - همین‌وقت کوچ نماید - والا بخشیگري تغیر فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - این جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسیلهٔ هم وطني صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختیار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

بجائے نمیرسید - روزے وکالت خان قابو یافته بپادشاه درین مقدمه
چندان بنیرنگیِ افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه
کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتے شیرازهٔ تسلط آنها از هم
مي پاشد که فرخ سیر (که لوامع دانش و تمیز فرونشانده بود) اصلا بکنه
کار پی نبرده فریفتهٔ او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز
کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزاري ده هزار سوار برآورد
و بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت
روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمي شد
سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن آباد فرموده در جاگیرش
بطریق التمغا عنایت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن دولت
سادات سربلند خان از پٹنه و نظام الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد
و مهاراجه اجیت سنگهه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند
و با هریکے هر روز صحبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسے اظهار مینمود
(که اگر بیکے خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب الملک میکاهد
و بمرور وهنے تمام بحال او راه خواهد یافت (۲)) میفرمودند برای
وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست - امرا [که از پیش آمد
چنین مرد کم اصلے (که بهرزه گوئي و بد وضعي شهرهٔ عالم بود)
دل بري داشتند (۳)] کي بوزارت او راضي بوده دل نهاد کار میشدند
ناچار پهلو تهي میکردند - و في الواقع چه طور سودائي بود - ارتکاب

(۲) نسخهٔ [ب] راه یابد (۳) در [بعضے نسخه] دل بري داشتند ٭

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کني ازین کس باشد - و وزارت و دولت
نصیب دیگرے * * بیت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *
* چون غرهٔ شوال که عید رمضان ست *

و غریب‌تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثرے را
بتغیر جاگیر و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا
مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر یکے پرداخته ممنون خود
میساخت - و این فکرهای لاطایل و کنکاشهای باطل که * مصرع *
* نهان کی ماند آن رازے کزو سازند محفلها * مفصل چون
بقطب‌الملک میرسید او برای حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام
کرده بحسین‌علي خان امیرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود
از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیمت امیرالامرا آگاه گشته
از سر نو بفکر التیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ
قطب‌الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد درمیان
آورد - از طرفین تدارک مافات قرار یافت - هنوز ماهے نگذشته بود که
بطفل مزاجي و کم حوصلگی پادشاه این‌همه مراتب آشتي نسیا‌منسیا
گردیده غبار کدورت و ناخوشی طرفین بیش از پیش تهیج گرفت
وبکرات همین صحبت رو داد - بعضی امرای تجربه کار کناره گزیني را
وقایهٔ آبرو فهمیده خود را کشیدند - و چون امیرالامرا از دکن
رسید پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دریافت - اما اوضاع

پادشاهي و برهم‌کاري مردم ديده توقع اصلاح برداشت - و بفکر ديگر افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقريب ملازمت ثاني قطب الملک را باتفاق اجيت سنگهه بيدن و بست قلعهٔ ارک فرستاد - غير از اعتقاد خان کسے از مردم پادشاهي در قلعه نماند - قطب‌الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنايتيها سر کرد - محمد فرخ سير هم بر آشفته جواب ميداد - تا آنکه منجر بحرفهاي خشن شده - اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فريب ميانجي‌گري نمايد - چون از طرفين سررشتهٔ اختيار از دست رفته بود سيد عبدالله خان اورا مخاطب بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند و اعتقاد خان جان بدر بردن غنيمت دانسته راه خانه گرفت قطب الملک شب باحتياط تمام در قلعه گذرانيده صبح نهم ربيع‌الآخر پادشاه را مقيد نمود - و تا آن‌وقت بر هيچ‌کس معلوم نبود که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند اعتقاد خان باظهار فدويت با جمعيت خود سوار شده در بازار سعدالله خان بمقابل فوج اميرالامرا خر حمله نموده دست و پاي بيحاصلي ميزد - که نوبت جلوس رفيع‌الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را بخفت تمام دستگير ساخته خانهٔ اورا بضبط در آوردند - و بباز يافت جواهر نفيسه (۲) (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت و خواري ميکشيد - فرخ سير را بعد سلطنت شش سال و چهار ماه

(۲) در [بعضی نسخه] جاگير و منصب که باو ٭

سوای یازده ماه فرمان روائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهی خود داخل کرده بود) از سلطنت خلع نموده بالای ترپولیهٔ قلعهٔ ارک که جای تنگ و تاریک است محبوس نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علي خان داد که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ سیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائی رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزے مي خواست مي گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال او گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از ساده لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن خود میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي رسانند چون این خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح ملکي دوبار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگرای فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون پادشاه مي بردند طرفه بلوای عام واقع شد - در سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *

سبحان‌الله مردم درين مقدمه حيدري و نعمت اللهي شده اند

يکي ميگويد * * رباعي *

* ديدي که چه با شاه گرامي کردند *

* صد جور و جفا ز راه خامي کردند *

* تاريخ چو از خرد بجستم فرمود *

۱۱۳۱

* سادات بوی نمک حرامي کردند *

ديگرے گفته * * رباعي *

* با شاه سقيم آنچه شايد کردند *

* از دست حکيم هرچه آيد کردند *

* بقراط خرد نسخهٔ تاريخ نوشت *

۱۱۳۱

* سادات دواش آنچه بايد کردند *

اما بر ظاهر است که در ازای حقوق پادشاهي قديما و جديدا (که بر ذمهٔ خانه زادان موروثي ثابت و متحقق است - سيما در حق اين دو برادر که در نوکري بآقائي رسيدند) صدور اين حرکت قبيح ازينها (که ظلمي صريح بود با کفران نعمت که هر يک بانفرادهٔ در رذالت و شناعت تام تمام بود) نه حق حقيق است - حاشا وکلا - بلي اينها هم طرفه خدمتي بتقديم رسانيدند - که ببذل جان و ايثار مال کوتاهي نکرده پادشاه هندوستان ساختند - ليکن بنظر انصاف نه اين حق است - بل ادای حق است - و مقتضای نمک خوارگي - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه مي‌فرماید
آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسور واجب نیست - مقتضای خویش
جبلی نفس انساني شده - اگر سبقت درین امر نمیکردند بتلف
جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوانی دیگر هم محافظت ازین بلیه
میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
بکار عمدهٔ سرحدے اکتفا مي‌نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین
ذمائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان واین هم کی میگذاشتند
بهر تقدیر اگر باصل کار وا نگرند خود محمد فرخ سیر مادهٔ فساد
سلطنت خود گشته - از بے‌تجربگي و نابخردي غلطها ازو سرزد - اول
منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه
در عهد عرش‌آشیاني تا زمان خلدمکان (که بآغاز و انجام دستور العمل
سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقي کردند - اما
اقل مرتبه بدیوانی صوبهٔ یا متصدي‌گری پادشاهزادهٔ نامزد نگشتند]
بایستے باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدرداني
و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بایستے
بگفتهٔ سخن‌سازان خود غرض (که در پردهٔ دولتخواهي* کار هزاران بدخواه
آماده مي‌کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
برای او دریغ نکردند - و آینده نیز بے‌موجب ازانها بدانديشي متصور
نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دید از خود دید - و هرچه کشید
از خود کشید - قلم جولاني شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

[۳۴]

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون امیر الامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک (۲) بشاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصهٔ روزگار بدور رفته در گوشهٔ انزوا بناکامي بسر مي‌بردند) پرداخت - ازانجمله اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبلغی بمدد خرج و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش ننشست - زیاده بچند کروه رفاقت ننموده بدهلي بر گشت و تا زیست منزوي بوده باجل طبعي درگذشت - هرچند بسخافت و جلافت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرصتی دولت خود عالمی را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند * نکته * دولت مزیل عیب نمي‌باشد * بیت *

* غني از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *
* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهي را *

بلکه مُظهر آنست * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *
* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

* اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر (۳) *

پسر میر بهاءالدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن ترجمهٔ قلیچ خان عابد خان پیرایهٔ ترقیم یافته - میر بهاءالدین مدتها

---

(۲) نسخهٔ [ا] و قطب الملک (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

بجانشینی بزرگان خود مي‌پرداخت - چون انوشه خان والی اورگنج
با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر
باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن
برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سي و یکم جلوس خلدمکان
بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید
و بمرحمت منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني سرمایهٔ
ناموري اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع وتنبیه
غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعیناتي بدست آورد - و سال چهل و دوم
چون قاضي عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور
رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتری
زمرد میناکار نقش بلند رتبگي درست کرد - و در هنگامی (۲) [که موکب
پادشاهي بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخرلنا موسوم شده)
متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد
سوار امتیاز یافته تعین گشته که از کتل انبه‌گهات بتل کوکن (۳) شتافته
ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان
مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده
پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانید
و در جلدوی آن بخطاب بهادری بلندآوازه گشت - و سال چهل وهشتم
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار وپانصدي هزار وهفتصد سوار چهرهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بتلکوکن *

از نوکران پادشاهي هرکه شکایت بےجاگیري پیش او برد از محال
پانباني (۲) جاگیر او مقرر کرده چوپدار خود را محصل نموده سند جاگیر
تیار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسرش اعتمادالدوله
قمرالدین خان است - که ترجمه‌اش علیحده نوگزیز خامه شده *

* اخلاص خان اخلاص کیش *

هندو پسرے بود از قوم کهتري بلي (۳) - نام اصلي او دیبي داس
نیاگانش قانون گوئي قصبهٔ کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصلهٔ
چهل کروه است) داشتند - نام برده از سن صبي بکسب علوم مشغوف
بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا
رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوتي
نسبت شاگردي داشت بوساطت او ملازمت خلدمکان حاصل نموده
باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کمے سال بیست و پنجم
مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال
بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح‌الله خان
میربخشي از تغیر یارعلي بیگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف‌الدین
واقعه‌نویس کچهري خانسامان و پستر امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر (۴) و سال
سي و نهم امین و فوجدار پرگنهٔ اندور از تغیر محمد کاظم شد
و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر

---

(۲) در [بعضی نسخه] پانپاني (۳) نسخهٔ [ا] تلي (۴) در [اکثر
نسخه] صوبهٔ بدره

گردیده سال چهل و یکم باز بخدمت پیش‌دستی روح الله خان
خانسامان چهرهٔ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنایت نام او
بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس
از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش
بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بے تقصیری
پرداخته پروانگی گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل
بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي یکهزار
سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط
بلندمرتبگي گسترد - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقهٔ مذکور
پیش میرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمي
گفتگو بطول میکشید - تعلقه‌داران دیگر ساکت شده کنایه میکردند
که الحال کشاف و مشکوٰة درمیان آمد - امور دنیوي موقوف باید
داشت - چون همت پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود
درخواست هیچ یکے رد نمیشد - خان مزبور (که در متصدي‌گري
بسختي و دقت زبان‌زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم‌نوازی
پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان
بد نامی تحقیق این امور قبیح نسبت بخود دانسته تکلیف آن
باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنیع مردم نشده دست
ازان کشید - و مستعدخان محمد ساقي (۲) برین کار مقرر گردید - و در

(۲) در [بعضی جا] محمد شافي نوشته •

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقهٔ سابق افزوده با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامهٔ دار و گیر بلند شده بود - و بعضے امرا نظر برو نیز داشتند) قطب الملک و حسین علی خان پاس رابطهٔ قدیم مرعي داشته اورا بوطن خود (که قصبهٔ جانسهته (۲) باشد) روانه نمودند - پستر بپادشاه عرض نموده اسناد بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طلبداشتند - اگرچه بنابر وارستگی مزاج بنوکري راضي نبود اما بمبالغهٔ هردو برادر آمده ملازمت نمود - و بخدمت میر منشي‌گري و تحریر تاریخ متضمن واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر بمنصب هفت هزاري ترقي کرد - و در عهد فردوس آرامگاه نیز بخدمت مذکور مي‌پرداخت - مرد مزاج گرفتهٔ دربار دیده بود غیر از لباس سفید نمي پوشید - گویند درکم منصبي نیز عمدها عزت او مي‌کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده به پادشاهنامه موسوم‌کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق فرید (۳) برادر دیگر مقدمة الجیش و هراول برادران خود خان‌عالم و منور خان بود - تلاش و ترددے در خور نام و نشان خانوادهٔ خویش بسیار نمود - چون روزے چند از حیاتش باقي بود سالم ماند - گویند

(۲) یا جادستهه باشد (۳) در [اکثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر ه

وقتی (که خانعالم و منور خان بمقابلهٔ عظیم‌الشان عنان سبک ساختند)
آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم
روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
نگاه کردند بنگلهٔ شاهزاده بنظر درآمد - برگشته با سی سوار پروانه وار (۲)
خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقیه ایست از دودهٔ
شجاعت و مردانگی مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری نانديړ
مباهي ساخت - و پس ازان بفوجداری سرا (که عبارت از کرناټک
بیجاپور است - و آن الکائیست وسیع زر خیز) مامور گردید - و چون (۳)
پیوسته بدان سرکار ولایات متصرفهٔ زمینداران متفرق است هر کدام
بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهی ادا مینماید - ازانجمله
میسوریا (که مرزبان سرنگ پټن است - و آن مملکتیست بجمع افزون
از چهار کرور روپیه - و در دکن هیچ زمیندارے باعتبار ساز و سرانجام
و بسطت ملک و وفور خزائن سهیم و نظیر چه که بعشر عشیر آن
نمیرسد) پیشکشے مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازهٔ زور خویش
قلیل و کثیر میستاند. و در صورت زیاده طلبي بفوجکشي مي‌انجامد
چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجی گران بسرداری دلوا (که (۴)
عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقی فریقین

---

(۲) نسخهٔ [ب] مردانه وار (۳) در [بعضی نسخه] نامور گردید (۴) نسخهٔ [ب] بسرداری دلوای •

و کوششهای مردانهٔ طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلاور پای ثبات افشرده نزدیک بود که نقدجان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسردار رسیده بکوی عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند و دوردستها بصری و سرداري بشناختند - پستر بخان مذکور فوجداری کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلي خان دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل یافته هنوز خود در بالکنده محال تیول قدیم خویش بود - که از آمدآمد امیرالامرا حسین علي خان از کوته اندیشي بخویشتن داري زده استقبال را اختی بمکث انداخت - امیرالامرا پس از فراغ جنگ داؤد خان از همراهان خویش اسد علي خان جولاق را (که جد او از ترکان علي مردان خاني بود) بضط برار فرستاد - و بعد ازان که ملازمت دریافت صوبهٔ مذکور بدو را گذاشت - و چون عوض خان بهادر از حضور بحکومت آنجا تعین گردید خان مزبور بایالت ناندیر شتافت - و از آزوري و بےانصافي باغوای زمینداران پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندهاتا (که پدرش کانهوجي سرکیا از مرهتهای پنجهزاري بود - و در عهد خلدمکان مصدر کارها

---

(۲) یا بگوعدم باشد (۳) نسخهٔ [ب] ماندها نام که ٭

شده) پرخاش بیجا سرکرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر مالش جگجیت یامه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بومي دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که مکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهي دیگر (که یاور اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح مرهته قرار یافته نیل این بدنامي بر ناصیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبي حکام و مرزبان چوتهه متعذر الوصول باشد امیرالامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائي اشقیا هم از برخے جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشتن و خواندن امیرالامرا تن بایں عار و ننگ نداد ودر ادای چوتهه تهاون صریح بکار برد - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علي یوسف خاني (که از اشچمان روزکار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالے راقع شده بود) بتقریب شادي صبیهٔ خود بدالکنده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگجیت بپرسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاري خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که دریں انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بهرورزش سپهري شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

بجاد داده آخرها رهائي يافته ببالكنده نشست - پس ازان سيد عالمعلي خان بهادر در ايام صاحب‌اختياري دكن مجددا اورا بمحالي صوبهٔ ناندير مستمال ساخته در جنگي (كه با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسرداري دست راست تعين فرمود - آن نابكار تيره روزگار بخلاف سپاهي پيشگان و نام آوران دست بكار نبرده تماشائي گرديد و خط بطلان بر كارنامهاي نياكان خويش كشيد - اگرچه بعد فتح فتح‌جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در ديدها نماند - در همان ايام (كه عوض‌خان بهادر بقابر شلتاقش در مقدمهٔ بازگردانيد برار دل پري داشت (۲)) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خويشگي‌را بجايش نصب نمود - او بمجرد استماع اين‌خبر نزد نواب فتح‌جنگ (كه دران وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما روی نيافت - برگشته بقصبهٔ پرينبي (۳) محال جاگير خود (كه دوازده كروهي پتهري ست) آمده فروكش نمود - و در محلات مشروط ناندير مزاحم عمل (۴) گرديد - هرچند خان منصوب در اصلاح كوشيد از جهالت و ناداني براه نيامد - و آخر كار خود را در قيد او داده مدتے زنداني ماند - چون پسرش مقرب خان (كه در احوالش نيز اشعارے باين سرگذشت رفته) بنوكري سرفراز گرديد باستشفاع او رهائي يافته ديهات پنجاه هزار روپيه از بالكنده باخراجات او مقرر شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] دل بري داشت (۳) نسخهٔ [ب] پرمني (۴) در [بعضے نسخه] عامل •

و مدتے دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود
در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنیاد رسانیده دست
التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بهادر زده ببحالی جاگیر
و منصب امیدواریها اندوخت - درین اثنا آصف جاه از هندوستان
قدوم فرمود - و جنگ مبارزخان درمیان آمد - باقتضای وقت استمالت
تازه یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بربست - و بتهیهٔ سرانجام
روزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زدگي و ذات کشی
پی در پی عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالي ورق
برگردانده راه برگردانید - وبایوار و شبگیر بمبازرخان (که مخفي وپنهان
سلسله جنبان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - روز جنگ بے آنکه
تلاش و تردد ازو سر زند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحهٔ
روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک في سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین
و مائة و الف *

* امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلی *

از شیخ زادهای قصبهٔ مذکور است - که از دارالخلافه شرقی
شمالي واقع شده - نسبش به تمیم انصاري میرسد - خان مذکور آغاز
ملازم پیشگي بنوکری جهاندار شاه عز افتخار (۲) اندوخت - و در عهد
محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه
پیش آمد نموده بپایهٔ میر توزکي مرتقي شد - و رفته رفته بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] عز و افتخار *

چهار هزاري و بستر بپایهٔ شش هزاري شش هزار سوار و خطاب امین‌الدوله و عطای محال سنبهل بکامل سه لک روپیه در تیول (۲) لوای ناموري برافراخت - مشغوف یار باشي و عیش پرستي بود - در همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانهٔ ملک عدم گشت عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - از پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشانے داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر است - اواخر عهد خلدمکان بمنصب درخور و خطاب قمرالدین خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیگري احدیان مرتقي گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ بمهم کرد تعین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد کشته شدن حسین‌علي خان (که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق مردم بارهه بر لشکر پادشاهي هجوم آورد) نام برده آثار دلاوري بظهور رسانیده بستر بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري دوم از گذاشت پدر خود و داروغگي غسل خانه ضمیمهٔ تعلق احدیان مدارج ترقي پیمود - و چون پدرش بدار القرار شتافت اگرچه برای وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب حضور گردید او باضافهٔ منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندي

(۲) در [بعض نسخه] بکابل *

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب بدکن معاودت نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سي و هفت هجري بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو مرهته در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندوران هریکے با فوج علیحده تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهیاه (که آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - امّا برغم عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت پادشاهي آورد - و دفعهٔ سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار بارادهٔ مقابلهٔ احمد شاه دراني (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا بار رسید و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجري بدار باقي پیوست - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوهٔ تواضع و فیض رساني نامے بنیکي بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردید روا دار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي بتصرف آمده بود) قیمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانید و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایامی (که آصف جاه بدارالخلافه میرفت) نظر بکلان سالی او با وصف وزیر بودن برای خدمت او بر می‌خاست بعد درگذشتن او پسرش میرمنو چابک دستی بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمی از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب شده صوبه‌دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری (که شاه درانی از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادرشاه از سیالکوت و گجرات و اورنگ‌آباد و پرسرور چهار محال پیشکش خود (۲) (۳) مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۶۵) یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بنفاق آدینه بیگ خان و کوراامل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود معین الملک سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری روزی بشکار رفت - و طعام خورده درد احشا بهمرسید - از اسپ فرود آمده خواست قی کند - نشد - و دست هم اجابت نکردید - ناگاه جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بنام پسرش (که دوساله بود) کرده فرستاد - بنابر صغرسن او مادرش مستولی بر مهمات بود - ازین جهت رفقا متنفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخهٔ [ب] از تلهه و سند و سیالکوت (۳) نسخهٔ [۱] بر سرور *

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعني مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه سپاه پای استقامت او از جا رفت - و کار ببیگم رجوع گرفت - پس ازان میرزا جان نامي جماعه‌دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عمادالملک بر لاهور درویده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عمادالملک مفصل پیرایهٔ نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتمادالدوله انتظام‌الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقهٔ وزارت از تغیر صفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۹۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گردید و یکے از پسرانش فخرالدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه مي‌گذراند - بحال محرر این اوراق مهرباني دارد - دیگر اخلاف هم ازو باقي مانده *

* امیرالامرا غازي‌الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام‌الملک آصف جاه و برادر اعیاني ناصر جنگ است نام اصلي او میر محمد پناه - پیوند خویشي با قمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس‌آرامگاه گذاشت - درانجا نشو و نما یافته ابتدا ببخشي‌گري احدیان سرفرازي پذیرفت - و در سنه (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشیگري سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقهٔ مزبور بپایهٔ بلند رتبگي بر آمد - و پس از فوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میر بخشي بود - پستر تعلقهٔ مرقوم و خطاب امیر الامرائي بنام او قرار یافت پس از شهادت ناصرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلچي شاه دراني رسیده بود) صفدر جنگ ملهار راو هولکر را حسب ایماي پادشاه بوعدهٔ مبلغ خطیر همراه گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهاي شاه را قبول نموده ایلچي را رخصت نمود - صفدر جنگ حیران شد که هولکر را چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضي ساخت که صوبه داري دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از تقاضاي زر موعوده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه داري دکن و خطاب نظام الملک سر عزت برافراخت - پستر سند صوبهٔ خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده بامید اعانت آنها در عین برسات گل ولاي صوبهٔ مالوه طي کرده وارد بلدهٔ برهانپور گردید - پستر باورنگ آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قي کرد) مطابق سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بملک بقا پیوست استعداد علمي داشت - و آخرها همتي در مزاج او بهم رسیده بود پسرش غازي الدین خان ثالث است - که خطاب عماد الملک یافته و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

* ابوالخیر خان بهادر امام جنگ *

از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج (۲) میرسد - وطن اصلي بزرگانش (۲) میرپور (۳) سرکار خیرآباد (۴) اوده است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادي زبان زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدمکان بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدي سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادي‌آباد ماندو و صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام‌الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده موافقت او گزید - چون مرد سپاهي کار دیده و درین مقدمات راي درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدي و خطاب خاني و عطاي جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداري نبي نگر (۵) عرف اُتگیر توال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري آن امیر بے‌نظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم قلي‌خان قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو و صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب‌الدین علي خان پنکوري بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام‌برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ‌الدین خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاگانش (۴) در [بعضی نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعضی نسخه] بني‌نگر عرف اُتگیر ه

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته تردد نمایان بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره رایت اعتبار برافراخت و گاهی بفوجداري گلشن آباد و لختي به نیابت خاندیس و چندے بخدمت فوجداري سرکار بگلانه نامزد گشت - و در عمل ناصرجنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد شد - و در عمل مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندي پذیرفت - و در عمل صلابت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار سربلندگشته بخطاب امام‌جنگ مخاطب شده در جنگے (که وقت دیوانی راجه رگهناتهه داس با مرهته رو داد) سرکردگي همل هراولي داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقرا قلیلے مطابق سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجري پا بعدم سرا گذاشت - مرد جري بود - در گفتگو بے‌باک - مناسبت بمذکورات علمي هم داشت - سالے (که بابو نایک نام سردار مرهته جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرناتک حیدر آباد بآن سمت شتافت) او با فوجے از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق انور الدین خان تعلقه دار کرناتک مذکور و عبدالنبي‌خان فوجدار کرپه و بهادر خان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه تاختن او بر فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمے (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر برنخاست) زبان‌زد خاص و عام است - دو پسر ازو باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت داشت - در جواني درگذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله آصف جاه است - و بمنصب پنج‌هزاري پنج هزار سوار و علم و نقاره و تیولداري محال بلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیش‌گاه فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اوده مامور گردید - و به تنبیه مفسدان آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکومک علي وردي خان ناظم صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد پتنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس وچناده باو مرحمت شد - چون ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفي کومک رسانید او بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري حسب الطلب بحضور آمده بانضمام داروغگي توپخانه چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري صوبهٔ اله‌آباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه دراني از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه دراني معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردوس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر بري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلي (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضای اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدهٔ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد از انجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقهٔ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیما گشته نایب صوبهٔ

اوده گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل جات برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ اله آباد و اوده گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي اپا سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه دراني از لاهور بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه سلطنت بود) با قلندر خان ایلچي شاه دراني دار و مدار کرده اورا برگردانیده صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانه اش وارد گشته بود اورا ازهم گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه دراني از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه دراني معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردوس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر بري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلي (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضای اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدهٔ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد از انجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقهٔ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیما گشته نایب صوبهٔ

اودهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ
افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل
جات برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست
فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري
بدارالخلافه رسید - دریں ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ آله آباد
و اودهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ
فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جي‌اپا
سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت
مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت
بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه‌ایست از کوه
کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ
صلح قرار یافت - دریں اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور
بجانب دهلي زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ
زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري
بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
سلطنت بود) با قلندر خان ایلچي شاه درانی دار و مدار کرده اورا
برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای
مذکور دلجمعي نداشت) روزیکه بخانه‌اش وارد گشته بود اورا ازهم
گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه
بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرد

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده روزے چند خانه‌نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید بے رخصت برآمده بر دو کروهی بلدهٔ مزبور توقف گزید - و هر روز فساد در قدکشیدن بود - تاآنکه صفدرجنگ شاهزادهٔ جعلي را بتوزکي برداشت - و احمد شاه تعلقهٔ وزارت از تغیر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عمادالملک بمحاربهٔ صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ درمیان بود - آخر بوساطت انتظام‌الدوله بقرار بحالی صوبهٔ الٰه‌آباد و اودهه صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقهٔ خود عازم گردیده هفدهم ذي‌الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري درگذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او سید محمد - درحین حیات پدر بخطاب خاني و اسم صلابت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون ناصر جنگ شهید برای دفع فتنهٔ مظفرجنگ متصل بندر پهلچري شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افاغنه کشته شد ازانجا (که او نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) بر مسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه پادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ
پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه
رگهناتهه داس (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسیس (٢) را
(که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهي نموده رفیق
ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (١١٦٤) هزار و یکصد و شصت
و چهار هجري بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح
بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست
سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق
سرکار او شد - و سال دوم (٣) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر
کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد
رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (٤) اما مرهته بدستاویزاسناد او اکثر
ملک خاندیس و بعضی محالات صوبهٔ خجسته بنیاد کشیده گرفت
کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون
سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام الدوله آصف جاه (که از سابق
بنام ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت
ناچار اورا بکنجی برنشاند - و در حبس گاه مطابق سنه (١١٧٧) هزار
و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که
نگهبانانش کشتند ٭

(٢) نسخهٔ [ب] فراسیس (٣) در [بعضی نسخه] سال دوم آن که (٤) در [بعضی نسخه] در گذشت ٭

* اسمعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغهٔ جماعه داري میگذرانید - صبیهٔ او بسرمست خان منسوب بود - و او پسر عظمت خان است - که در جنگ سید دلاور علي خان (۲) بروی فیل عضدالدوله عوض خان پیاده شده جان‌نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبهٔ جاگیر داري مرتقي گشتند - اسمعیل خان با هزار سوار بشیوهٔ ارثي در سرکار صلابت‌جنگ و نظام‌الدوله آصف‌جاه نوکر بود - چون طالعش عروجي داشت رفته رفته بنیابت نظامت و متصدي‌گری محالات صوبهٔ برار چهرهٔ عزت برافروخت - چون با جانوجي بهوسله (۳) (که دران وقت تعلقه دار صوبهٔ مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معرفت داشت بکجدار و مریز نقش عمل داري را درست ساخت - و مدتها راتق وفاتق مهمات آنجا ماند - آخرها بنابر اعتیاد بمکیفات (۴) دماغش از کار رفته آثار خودسري بعرصهٔ ظهور در آورد - و این معني باعث وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود و سالی (که جهت تنبیه پسران رگهوجي بهوسله سمت ناگپور نهضت نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین بالذت مکان را توطیهٔ اصلاح شمرده خود را با جمعیت قلیل متصل لشکرش رسانید التفات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

---

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان (۳) در [بعضي جا] بهونسله نوشته (۴) نسخهٔ [ب] ازدیاد مکیفات ‎•

خود برگردد - درین ضمن فوجی (که بر سر او تعین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سي چهل سواره (که دران وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بمیدان نبرد تاخته صفوف برقندازان را برهم زده درمیان فوج سواران درآمد - بهر که میرسید شمشیرے حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسپ درافتاده - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان‌آفرین (۲) سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد ترحم شده محال بالاپور و بدنیرهٔ بي‌بي و کرنج کانون صوبهٔ برار بجاگیر یافتند - و با جمعیت بنوکري مي پردازند *

* حرف الباء *

* بیرام خان خانخانان *

بسه واسطه بعلي شکر بیگ بهارلو (که از اعاظم طوائف ترکمان قراقوئینلو ست) میرسد - در زمان ارتفاع دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهانشاه (که بسلطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علي شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تاحال آن ولایت بقلمرو علي‌شکر مشهور است پسرش پیر علي بیگ (۳) در زمان حسن پادشاه آقا قوئینلو (که باستیصال

(۲) در [بعض نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخهٔ [ب] پیر علي بیگ *

قراقوئیلو پرداخت) بحصار شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا روزی چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمعیل صفوي از عراق بر آمده در بدخشان سکونت گرفت - و ازانجا نزد امیر خسرو شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علي بیگ (که پدر بیرام خان باشد) ملازم بابر پادشاه گردید - بیرام خان در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم مي‌نمود - در شانزده سالگي بخدمت جنت آشیاني آمده روز بروز در ظل عنایت تربیت مي یافت - تا بمعادت قرب و مصاحبت و امارت رسید - و در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جان‌سپاریها کرده سنبل‌(۲)رویه افتاد - و براجه متر سین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت در راه مالوه بار پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جلب خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریبي بر زبانش گذشت - هر که اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهان‌پور بهزار گونه بیقراري باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات راهي شد - در راه ایلچی شیر خان (که از گجرات مي‌آمد) آگاه گشته

(۲) در [بعضی نسخه] سنبهل *

کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت وجثه نمودے داشت)(۲) همراه گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتي و جوان‌مردي بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای‌آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را از ناشناسي از هم‌گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام‌خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمي‌سازد - سلطان محمودگجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفرحجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد و ازانجا بولایت هردوار شتافته بعزم ملازمت جنت آشیاني ره گرای ولایت سنده گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در رفتن [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون (که بر کنار آب سنده واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش(۳) بر جنگ‌گاه افتاد - که فوج پادشاهي با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را امادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبي ست - و چون ظاهر شد که بیرام‌خان است غریو از مردم

---

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش ٭

برخاست - و در سفر عراق عمدهٔ ملازمان ورفاکیش بود - شاه ایران هم اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه عالي قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیاني گاهي بزم جشني ترتیب میفرمود وگاهي طرح شکاري مي انداخت روزي (که صحبت چوگان بازي و قبق اندازي بود) اورا بخطاب خاني سرفراز کرد - بعد معاودت از عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنیان همایوني نزد میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحفي بدست گرفته برسم پیشکش آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درانوقت هر دو منشور گذرانید - و چون جنت آشیاني بعد فتح قندهار (که بموجب وعدهٔ شاه بقزلباشیه سپرده) ارادهٔ تسخیرکابل مصمم کردند مأمني براي اهل وعیال ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا ازانها گرفته حوالهٔ بیرام خان نمودند و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوي طرفین است - باز حواله کردیم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعض فتنه سازان از جانب بیرام خان سخنان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد نوازش شد - و در یساق هندوستان عمدهٔ جمیع سرداران و پیش قدمان معرکه او بوده به نیروي شهامت و جسارت فتحهاي نمایان کرد خصوص در جنگ ماچهیواره - که بسرداري خود بمردم قلیل با افاغنهٔ

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغیره پرگنات جاگیر یافته بخطابهای عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند) اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتالیقی شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سور و انتظام مهام صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر روز جمعه (که عرش آشیانی در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای او تفویض یافت و بخطاب والای خانخانان کوس ناموری بلندآوازه ساخته درمخاطبات بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج با سلیمه سلطان بیگم (که جنت آشیانی در حیات خود با بیرام خان نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیهٔ میرزا نورالدین محمد و خواهر زادهٔ جنت آشیانی ست میرزا پسر علاءالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجه زادهٔ چغانیان (۲) شهرت دارد - و نبیره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ایشان بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفهٔ خواجه نقشبند اند - صبیهٔ شه بیگم دختر علي شکر بیگ جد سیوم بیرام خان (که در خانهٔ سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ این نسبت گیتي ستاني دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] جغانیان *

فرمودند - و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون داشته مخفي تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * * شعر *

* کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام *

* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش‌آشیاني بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیري فوت کرد *

سبحان الله باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائي و معامله داني و وفور اخلاص و عقیدت امورے چند از نیرنگی تقدیر برلوحهٔ ظهور نقش‌بست - که مزاج عرش‌آشیاني ازان بزرگ منش منحرف گشت . و في الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان‌بیني و خود غرضي بکے را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه براندازِ طبع آن امیر کهن سال را از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه روزے بیرام خان بکشتي سیر دریای جون میکرد - یکے از فیلان پادشاهي از جوش مستي بآب درآمده بطرف کشتي دوید - اگرچه فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمے که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند او حفظ تورہ نکرده فیلبان را گردن‌زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه بر آشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدر تصمیم نمودند - چنانکه در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش‌آشیاني از آگره بجهانهٔ

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطلب امرا احکام فرستادند و شهاب الدین احمدخان باستصواب ماهم انگه بتمشیت مهمات ملکي مامور شد - خانخانان میخواست خودرا بملازمت رساند - عرش آشیاني پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیاید - برخے براندند که پادشاه بعزیمت صرف شکار بر آمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم انگه بشوق ملازمت مریم مکاني ارخای عنان بدهلي نمود - هیچ از جانب بیرام خان غبارے بر حاشیهٔ خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخنی (که موجب بے التفاتي شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم خان و مادرش ماهم انگه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهي منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائي نمي یافت - لیکن چون گفته اند * * شعر *

* هرچند باغیار عنایت نظرے هست *
* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن نشین ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادی خود اثاثهٔ سلطنت را بامرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آوارهٔ فرخ

پادشاهي بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهي ازو جدا شدند
او هم آمن توغ و علم و نقاره و ساير ادوات امارت مصحوب حسين قلي
بيگ همشير زادهٔ خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد تعاقب (۲)
شده بودند) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - برای چه
تصديع ميکشيد - مرا از مدتها زيارت عتبات عاليات نصب العين همت
بود - الحال سر رشتهٔ روائی مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نيز
برگشتند - چون رای مالديو راجهٔ جودهپور سر راه گجرات بود و با خان
نزاع داشت از ناگور به بيکانير شتافت - و رای کليان مل زميندار آنجا
بقدم اخلاص پيش آمده لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - درين اثنا
شهرت يافت که ملا پير محمد از گجرات رسيده بتعاقب مامور
شد - فتنه انگيزان مزاج بيرام خان بر شورانيدند - و قرار مخالفت
داده بپنجاب عنان تاب ساختند - و باز بفريب کلپتره سرايان
تيره بخت پرده از روی کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در
جمع مردم کوشيده بامرای اطراف نوشت - که ارادهٔ سفر حجاز
داشتم - ليکن چون معلوم شد (که ماهم انگه و غيره مزاج پادشاهي را
منحرف ساخته آوارگی مرا بخود نسبت ميدهند) لهذا بخاطر
رسيد که يک دفعه سزای بدکرداران داده متوجه سفر مبارک شوم
و ملا پير محمد شرواني را (که درينولا علم و نقاره يافته متعهد
اخراج من گشته) دريابم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نامزد شده بودند *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان باعلان رسید عرش‌آشیانی اتکه خان را منقلا ساخته خود هم متعاقب از دهلي برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن اتکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد محاربهٔ (۲) سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائی ست مستحکم در کوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنیس (۳) پناه جست - چون هیمن وصول موکب اکبري بنواحی کوهستان رسید مردم پیش‌آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسین خان جلایر از لشکر پادشاهي کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمیزند که باعث خون این قسم جماعه شوم - بتاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیاني منعم خان را با امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعهد درست طمانینت افزای خاطر بیرام‌خان شده بملازمت بیارند - در ماه محرم سنه ۹۶۸) نهصدوشصت و هشت سال پنجم خانخانان بحوالی ارذو رسید - جمیع امرا پذیرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد رپاک در گردن انداخته سر بپای پادشاهي گذاشت - و به های های گریست - عرش‌آشیاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

از کمال رأفت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش
احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره
(که در بر داشتند) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند
چون بشهر پتن متعلقهٔ گجرات (که پیش ازین بنهرواله موسوم بود)
رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی
خان فولادي حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند
ازان جمله مبارک خان لوحاني (که پدر او در جنگ ماچهیواره بقتل
رسیده بود) انتقامے بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه
با دخترے که ازو بود همراه قافلهٔ بیرام خان عزیمت حجاز داشت
و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین رهگذر
هم افغانان شورشے داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادي الاول سنه
مذکور بیرام خان بسیر کولابے (که سرگاه آن شهراست - و سهس لنگ
شهرت دارد - چه هزار بتخانه در رویهٔ آن حوض است) رفته - در وقت
فرود آمدن از کشتي آن جاهل چنان وا نمود که برای دیدن آمده
وقت ملاقات خنجرے حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت
کلمهٔ (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت
و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل‌الله استدعا
میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهار شنبه بنیت
شهادت ازسالها ناغه نمي‌کرد - چنانچه در زمان استقلال یکے ازسادات
ساده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - میر این چه غم‌خواري ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودي *

القصه از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعی از فقرا قالب خونین اورا برداشته حوالی مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک سپردند - و بعد ازان بسعي حسین قلي خان (۲) خانجهان بمشهد مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاریخ این واقعه گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتي در خواب دریافته گفته بود * * بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *
* در راه شد از شهادتش کار تمام *
* در واقعه هاتفی پی تاریخش *
* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار درست سلیقه بود - تصائد (۳) غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد و آنهارا جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانی (که بیرام خان در قندهار بود) جنت آشیاني این رباعي نوشتند * * رباعي *

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علي خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد غرا دارد - و در اشعار اوستادان دخلهای بجا *

* ای آنکه انیس خاطر محزونی *
* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *
* بے یاد تو من نیم زمانے هرگز *
* اما تو بیاد من محزون چونی *

* بیرام خان در جواب نوشت * * رباعي *

* ای آنکه بذات سایۂ بیچونی *
* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
* چون میدانی که بیتو چون میگذرد *
* چون مي پرسي که در فراقم چوني *

گویند شبے همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلتے دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانی زبان باید کرد - درین فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفۂ او بداهة خوش آمد تحسین نمودند (۲) *

صاحب طبقات اکبري نوشته، که بیست و پنج کس از ملازمان بیرام خان بمنصب پنجهزاري رسیده صاحب علم و نقاره شدند حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرمودند *

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حقی عظیم برین خانوادهٔ عالیهٔ تیموریه ثابت کرد در چنین اختلال ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامی نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاهزادهٔ خوردسال ناتجربه کار - سوای پنجاب تمام ممالک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی سلطنت لوای انا ولاغیري مي افراشتند - و در هرگوشه وکنار واقعه طلبان طبل مخالفت مي زدند - امرای چغتیه (که دلدهٔ اقامت هندوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان قابو یافته در کابل خطبهٔ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن تدبیر صایبه و فکر رضیهٔ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را استقرارے بهمرسید - عرش آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع مهام مفوض بدو داشته قسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم نترسد - واین مصرع خواند * 　* مصرع *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار خار حسد در دلها شکست - ناتوان بینان حسد پیشه (۲) به شقیقه سازي و نمامي دروغ و راست را باهم مي بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

---

(۲) نسخهٔ [ج] نفاق پیشه ٭

خود دیگرے را بچشم اعتبار نیاوردہ اعتنا بشان آنها نمي‌کرد اما بدمظنگي و توهم بخود راہ دادہ بود - که زود از جا در مي‌آمد پس از برهمزدگي هم خانخانان اصلا ارادهٔ بغي نداشت - بمجرد ابلاغ پیغام پادشاهي (که میر عبداللطیف قزویني آورد) اثاثه و اسباب امارت بحضور فرستادہ ارادهٔ سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین نگذاشتند - مخالفان بزمینداران سر راہ نوشتند - که نگذارند بسلامت بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمے (که در هیچ مرتبه نبودند) براندا ختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابي نازش نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواري برآرند (۲) - مردن بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار و نکال او گردید * نکته * آدمي‌را خویشتن بیني وحب جاہ بروز بد مي‌نشاند - و در مهالک و آفات مي‌اندازد - ازین‌است که حب دنیا راس الخطایا ست * 　　* بیت *

* آفت سر و برگ هوس آرائی جاہ است *

* سر باختن شمع ز سامان کلاہ است *

* بهادر خان شیباني *

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلي‌خان - و از امرای پنجهزاری اکبري ست - در وقت نهضت الویهٔ همایوني بتسخیر هندوستان زمین‌داور بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسرشتي

---

(۲) در [بعضي نسخه] برانند ●

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچید - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اوباش واقعه طلب گرد آورده آمادهٔ جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتي (که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه مي پرداخت) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجي شد - و حسب طلب او فوجی از قزلباش رسیده ناگهاني بر سر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کارے نساخت - رو بگریز آورد - چون نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتی (که عرش آشیاني بمحاصرهٔ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلي خان برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیارے از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اورا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطهٔ تصرف آورد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر خان در دهلي بحضور رسیده بصوابدید ماهم انگه منصب بزرگ وکالت حوالهٔ او شد - چندروزے نکشید که اتاوه به تیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت ورزید) اورا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سرهار فرستاد - که ازان راه بهند درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیاني فوجی بسرداری میر معز الملک مشهدي تعین کرد - هرچند بهادر خان

درعجز زد و گفت مادرم با ابراهیم خان ازبک بحضور شتافته عفو تقصیرات من و برادرم شد میر معز الملک قبول نکرده بجنگ درآمد - اگرچه سکندرخان (که با او همداستان بود) رو بفرار گذاشت اما بهادر خان بر قول میر معزالملک ریخت - شاه بداغ خان (که از امرای سپاهي منش بود) دستگیر گشت - و میر بمزیمت رو آورد چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافی این حرکت در تراخي افتاد - و ازانجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا اردوی پادشاهي درین ضلع ظلال افگن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که عرش‌آشیاني بسیر قلعهٔ چناده (۲) توجه فرمود علي قلي خان مساهله نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب در آمده برسر او ایلغار نمود - و باشرف خان (که در جونپور بود) حکم رفت - که مادرش را مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهي یافته بتعجیل تمام بر سر جونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونپور و بنارس را یغمائي کرده تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب صفح جرائم خانزمان و بعجز و ضعیف‌نالي منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار هجري همراه برادر از کمال بے آزرمي و نا حق شناسي با عرش‌آشیاني عرصهٔ مبارزت پیمود - چون باباخان قاقشال بر فوج

---

(۲) یا بسوی *

خانزمان حمله بود بهادر خان مقابل گشته اورا برداشت - ناگاه اسپش
گویرخورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهدهٔ
این حال متفرق گشتند - دلاوران فوج فیروزي بر سرش هجوم
(٢)
آوردند - وزیر جمیل بیگ (که مقتصدي منصبدار آن وقت بود)
از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا دیگرے بلو
رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاني
فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه
و فساد شدید - گفت الحمدلله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتی
خود مجزوم نبود - والا حرف ندامتے بر زبانش میگذشت - بالحاح
دولت خواهان درهمان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر
گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت
این مطلع ازوست * 　　　　* بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *
* گویا بمن خسته ره جنگ گرفته *

* باز بهادر *

بایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند بسجاول خان
مشهور است - چون شیرشاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادرشاه
بر گرفت مشار الیه را (که از اُمرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار
آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چندے

---

(٢) نسخهٔ [ج] وزیر بیگ *

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوجکشي نمود - او پناه(۲) براجهٔ دونگرپور برد - آخر سلیم شاه اورا بعهد و پیمان پیش خود طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان در زمان عدلي بنازگي حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعي درگذشت - باز بهادر بجاي پدر نشست - و اکثر مخالفان را بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطهٔ تصرف در آورده فوجي بر سر گدهه (که ملکي ست وسیع) کشید - و از راني درگاوتي (که ریاست آن ولایت مي نمود) شکست یافته بتلافي آن نپرداخت - و مشغول بعیش و عشرت شد - و بناي دولت خود را بر آب و باد گذاشت یعني بمرتبهٔ شیفتهٔ باده پیمائي و نغمه آرائي گردید که شب از روز نشناخته غیر ازین در امر بهیچ کارے نمي پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدرے معین و زمانے مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده اند - و بنغمه دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوي بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامي را که بدل ندارد

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناخوش برخاسته ٭

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ متي نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتی - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر در کروهي سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسے اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بردند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

---

(۲) در[بعضے نسخه] روپ مدي - یا روپ بتي باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجست و جوی روپمتي (که زخم کاري داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکامی بازبهادر مردانه درکشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شرواني تفویض یافت باز بهادر (که درجنگلهای مابین خاندیس و مالوه (۲) آواره میگشت) فوجی فراهم آورده بآویزش درآمد - بتازگي از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والی خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - دربن ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاگده با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فراوان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او درفرار سراسیمه از دریای نربده مي گذشت - از اسپ جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیردار مالوه دل از دست داده بآگره رفتند - بازبهادر بفراغ خاطر مجددا مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبري بود) با جمعی از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - بازبهادر پیش از وصول جنود پادشاهي پای ثبات بلغزش داده رو بفرار آورد - و از رعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه نزد بهرجي زمیندار بگلانه رفت - و ازانجا درگجرات بچنگیزخان و شیرخان

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگلهای خاندیس و مالوه *

گجراتي توسل جست - و پس ازان بنظام الملک دکني رو آورد و همه جا خسران زده گشته براءنا اودي سنگهه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش آشياني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنويد عواطف آميدوار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رسيد باز بهادر و روپ متي هردو بر پشته (که در حاق وسط تالاب اجين افتاده) آسوده اند *

* بابا خان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد امراى قاقشاليه در عهد عرش آشياني او بود - در جنگ خانزمان دستبردے نمايان و سبقتے شايان بکار برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستين يورش گجرات شهباز خان مير توزک در ترتيب يسل اهتمام مي‌نمود آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار بار در افتاده بدرشتي پيش آمد - پادشاه بجهت تاديب او و اصلاح ساير بيراه روان سياست عظيم فرمود - و در همان ايام به‌نيکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي گرديد - پس از کشايش بنگاله (که سرکار گهوراگهات در تيول قاقشالان مقررشد) بعدفوت مجنون‌خان‌قاقشال ،اگرچه سري بنام پسرش جباري بيگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال‌آن‌طايفه بوده) بازگرديد چون در ترويج و روائي آئين داغ از پيشگاه خلافت قدغنها بکار رفت متصديان سخت گير دکان طمع و آز بر چيده از بے پروائي و اغماض

سردار (۲) تابین باشیها را بقیمت سر مورے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپیه بطریق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلا او بتدارک نپرداخت - چون بهمین دواعي در سال بیست وچهارم معصوم خان کابلي با چندے از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میجست) با برخے جاگیر داران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باتفاق خالدي (۳) خان سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتي شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بافواج پادشاهي زد و خورد نموده هر مرتبه بناکامي در آمد - تا آنکه بعجز گرائیده زینهاري گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبهٔ بهار مي شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتنان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبهٔ بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده تباه کاریرا از سرگرفتند و آخر کار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در ټانده محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختر زمانه بکامیابي بر خاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

---

(۲) در [اکثر نسخه] تابین باشیها را قیمهٔ سرمورے (۳) در [بعضي نسخهٔ اکبر نامه] خالدین خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال
در عین چیره دستي به بیماري خوره گرفتار گشت - هر روز دو سیر
گوشت دران ریش گاه نهاده طعمهٔ جانور ساختی - و میگفت
که نمک حرامي مرا بدین تباه حالي نشانده - و درهمین حالت
در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشي ست که چندے عمل‌گذار سرکار ترهت بود
سال بیست و پنجم جلوس عرش‌آشیاني (که امراي بهار گرد ناسپاسي
بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته
با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختي مال خالصهٔ پادشاهي را
صرف سپاه نموده علم‌بغي برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرد
گویند این بیت در سکه قرار داده بود * * بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *
* پسر سلطان پدر سلطان زهے سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفتهٔ معصوم خان کابلي رفت (که آن شوریده مغز را باندرز
ره گرای یک‌جهتي گرداند) او از بے آزرمي پدر را بزندان فرستاد
پدر باندک زمانے بسرداري او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر
بر پتنه رفته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بکو نیستي افتاد
بهادر در ایام هنگامه پردازي اهل طغیان از حوالي ترهت برآمده
بسیارے معموره بر گرفت - و سرکار حاجي‌پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد . تا آنکه صادق خان فوجی را بر سر او فرستاد . و چپقلش نمایان رو داد . و دران آشوبگاه پیمانهٔ هستی او سال بیست و پنجم اکبري مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري لبریز گردید *

* باقي محمد خان *

کوکهٔ عرش آشیاني و برادر کلان ادهم خان است . مادرش ماهم انگه . که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده . در ایامی (که عنان رتق و فتق مقدمات سلطنت باختیار او بود) شادی کدخدائی خان مذکور شروع نمود . پادشاه بنابر خاطرداشت او دران عشرتخانه تشریف بردند . خان مزبور بپایهٔ سه هزاري رسید . از تاریخ شیخ عبدالقادر بداوني معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت گدهه‌کتنگه (که بجاگیر خان مزبور مقرر بود) داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* پاینده خان مغل *

برادر زادهٔ حاجي محمد خان کوکي پسر بابا قشقه برادر کوکي‌ست . که از امرای عظام فردوس مکاني بوده . حاجي محمد در اکثر یورشها با رکاب همایوني شرف اختصاص داشت . در مهم بنگاله بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود . پس از فتح صوبهٔ مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت و شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را برین باعث آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهي رو نمود پادشاه از نواح ٹھٹه و بهکر شده کارے نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز بنابر نفاق میرزا عسکري پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجي محمد از میرزا عسکري جدا شده بموکب همایوني پیوست - و در سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطاني مصدر ترددات بود - آخر حال چون بداندیشي او سمت ظهور (۲) یافت او را با برادرش شاه محمد (که در بدآموزي و بےاندامي استاد بود) گرفته عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجي محمد در جرأت منفرد بود - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگارے مي باید - روز قبق اندازي او قبق زد - و از پادشاه جلدو گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبري همراه منعم خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهي ادهم خان بنابر فتح مالوه تعین گردید - و سال نوزدهم بهمراهي منعم خان خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم بهمراهي راجه بهگونت داس (۳) به تنبیه رانا پرتاب دستوري

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال (۳) نسخهٔ [ب] بهگوانداس *

یافت - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتی (رداد) سردار هراول بود - سال سي و دوم اقطاع در گهوزا گهات یافته بدان صوب مرخص گردید *

* پیشرو خان *

مهتر سعادت نام از غلامان جنت آشیاني ست - که شاه طهماسپ دارای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در خدمت آن پادشاه گذرانده - وپس از ارتحال آن مغفور درخدمت عرش آشیاني بکارها پرداختے - سال نوزدهم پادشاه او را بنابر گذارش بعضے مراتب بامرا بصوب بنگاله تعین نمودند - چون عجلتے لازمهٔ این کار بود او کشتي سواره براه دریای گنگ روانه گردید - و پس از وصول بحدود تعلقهٔ گجپتي (۲) (که از زمینداران نامور صوبهٔ بهار بود) بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور (که محکم ترین ماوای گجپتي بود) بتسخیر درآمد و او کنج نشین زاویهٔ خمول شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیه رستگاري بخشید گویند مردم بسیارے (که بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند) اکثرے را روانهٔ نیستي سرا گردانید - خان مذکور را نیز بهمین اراده حوالهٔ کسے نمود - دلش یاري نکرد - بدیگرے سپرد - او هر چند صرف قوت نمود شمشیر ازنیام برنیامد - ناچار باشارهٔ گجپتي (که دران وقت سراسیمگي داشت) بر فیل با خود نشانده روان شد

(۲) در [بعضے نسخهٔ] جگپتي *

اتفاقا فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان انداخت - فیل یکدمے برو زده آواز هولناک نموده رو بگریز نهاد - وازان صدای مهیب هر یکے از فیلان بناحیتی شتافت - فیل سواری خان مذکور به بیابانی رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بستهٔ خود در گلوی فیلبان انداخته بافشرد - فیلبان بفراوان سعي خود را بپایان انداخته نجات خود درگریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش گزید - خان مذکور خود را بزیر افگند - و پس از افتان و خیزان براه آورد درین ضمن سوارے از منتسبانش (که بجستجوی او مي گردید) دوچار شد - و او را براسپ خود سوار کرده راهي گشت - سال بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیده بملازمت پیوست - بعدچندے باندرز گوئی نظام الملک دکني (که دست از آمیزش مردم کشیده بزاویهٔ تنهائي بسر مي برد) دستوري یافت - و سال بیست و چهارم آصفخان ملازم او را با تنسوقات بحضور آورد - پستر بنصیحت گذاری بهادر خان پسر راجي علي خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون در نگرفت و پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ مزبور فرمود روز مفتوح شدن مالي گذهه تردد شایسته نمود - و تا سال چهلم اکبري بمنصب سه صد و پنجاهي رسیده - و پس از فوت آن پادشاه مورد عنایت جهانگیري گردیده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سرمایهٔ عزت اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري رخت سفر بمنزل عقبی برد .

پادشاه نظر بحقوق او خدمت یک پیشخانه بپسر او مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصلِ وطن او پنجاب است - مدتی بنوکری سلاطین دکن گذرانیده پستر بدرگاه عرش‌آشیاني ملتجي گشته غاشیهٔ بندگي بدوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعهٔ پونار مضاف صوبهٔ برار بر دست او کشایش یافت - آن قلعه ایست بر تلے بنا نهاده سه طرف او آب ندي ست - که هرگز پایاب نمي‌شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون تردد شده نامے براد مردي برآورد سال چهل و ششم (که اورا باتفاق حمید خان بنگاهبانی ملک تلنگانه گذاشتند) ملک عنبر فوجے از ملک (۲) برید همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها با کم جمعے بغرور مردانگي پای مقابله افشردند و درکنار دریای مانجرا آویزش درگرفت - و بقضای آسماني شکست بریشها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفراوان سعي از آب گنگ برگذشته به پناه (۳) گاه در آمد - در سال هشتم جهانگیري بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافهٔ منصب و عنایت فیل ممتاز شد - وقت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او این مصرع بود * مصرع *

* مقبول دوست هرکه شود او بهادر است *

---

(۲) نسخهٔ [۱] ملک نرید - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳) در [چند نسخه] به بناگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - و دران وقت از عمدهای دولت ایشان بود - بمنصب عالی و خطاب خاندورانی امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی رستم خان شغالی از مقابل سلطان پرویز برگشته از نربده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داده بیرم بیگ را بسرداری جمعی در کنار آب گذاشته خود ببرهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نربده رسید از بردی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگربزی و حیله زد - و بوساطت راو رتن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپلوسی نوشت و خواند نموده سلسلهجنبان آشتی گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهدهٔ بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت پذیر نگردد فرزندان مرا سیاست فرمایند - و برطبق آن قسمهای غلاظ در میان آورد - چون آوازهٔ صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاونے رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهی پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانهٔ برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بردوان مخیم شاهی گردید صالح بیگ برادر زادهٔ آصف خان جعفر

فوجدار آنجا با وصف حصار خام متحصن گشت - عبد الله خان
بلوازم محاصره پرداخته کار برو تنگ ساخت - ناچار بر آمده
حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد * و سرکار بردوان
بجاگیر بیرم بیگ مرحمت شده بتانسیق آن الکا رخصت گرفت
چون شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله ببهار شتافته آن مملکت را
بدست آورد بیرم بیگ از بردوان رسیده بحراست صوبهٔ بهار اختصاص
گرفت - پس ازانکه شاهزاده را بحوالی بنارس تقابل و مواجهه
با لشکر پادشاهي اتفاق افتاد و وزیر خان بایالت بهار تعین گشت
بیرم بیگ حسب الطلب بدولت حضور کامیابي اندوخت - روزے
(که سلطان پرویز محمد زمان بخشي خود را از دریا گذرانید)
بیرم بیگ خاندوران مامور شد - که قابو یافته دستبردے نماید - او
از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نیاورده باندک مایه
مردم در جائے (که دریای گنگ و جون بهم پیوسته) بر سرش تاخته
زخمها برداشت - و جان را رایگان در باخت - پسرش حسن بیگ
از عرصهٔ نبرد زخمي برآمده پس از چندے او نیز در گذشت *

* بهادر خان اوزبک *

ابوالنبي نام از بزرگ زادهای تورانست - در عهد عبدالمومن
خان بعمدگي رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از
کشته شدن خان مزبور هرچند باقي خان بدلاسا پرداخت بدستاویز
عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعنایت کمر خنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگیري چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی‌خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعین گردید - و سال پنجم از تغیر تاج خان فوجداری صوبهٔ ملتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب بهادر خاني امتیاز اندوخته از انتقال میرزا غازي بحکومت قندهار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و پستر باضافهای متواتره بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کرده استعفای تعلقه‌داری قندهار نمود - گویند چون آمدآمد فوج دارای ایران بر زبانها افتاد نام برده از بےپروائي (۲) بودن خود قرار نداده دولک روپیه در مهم سازی متصدیان پادشاهي صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبهٔ اکبرآباد جاگیر یافته رایت کامیابي برافراشت - هنگامي (که رایات شاهجهاني از اجمیر متوجه اکبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهي پیوست - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

* بیگلرخان *

سعدالله نام خلف سعید خان چغتائی اکبري ست - مشار الیه از امرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(۲) در [اکثر نسخه] بے پروگي *

و شیرینی گفتار شهرتے داشت - و در چوگان بازي و فنون سپاهگري گوی مسابقت از امثال و اقران مي‌ربود - در زندگی پدر بوشادت و اعتبار نامے برآورده - عرش آشیاني در سال چهل و ششم دخت میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگاني پیوند داده - دماغ عالي داشت و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطهٔ شاهزادها بکار مي‌برد وهمواره جویای نام مي‌بود - چون پدرش فوت کرد باوجود کم‌منصبي نوکران عمدهٔ پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیري بخطاب نوازش خان سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجري سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیام جنت مکاني گردید علاج مهم کهنه لاگ رانا (که از دیرباز انجام نمي پذیرفت) منحصر در تعین شاهزاده شاهجهان دانسته آن اقبال‌مند را با عساکر قاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکي بود چون اودیپور (که مقر رانا ست) اقامتگاه شاهي گردید نوازش خان (۲)
با برخے از امرا تعین کوبنهلمیر (که درون کوهستان واقع شده) (۳)
گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک روپیه یک آثار بهم نمي‌رسید - عالمے از بےناني جان داد - دران وقت خان‌مذکور از فرط همت و مروت با صدکس هرروز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بیست و دو هجري (۳) نسخهٔ [ج] کوپنهلمیر و نسخهٔ [ب] کوبهال میر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کوتهلمیر آمده والله اعلم ه

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات می‌نمود - چون زمانهٔ آشوب طلب میان جنت مکانی و شاهزادهٔ ولیعهد غبار رنجش و ناخوشی برانگیخته محبتها را بعناد و کینه بدل ساخت و مزاج طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهی با معدودے از لاهور روانه شده تا وصول بدهای جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان نیز از تیول خود (که در صوبهٔ گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین اوقات آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول انواع الطاف گردید - و بهمراهی عبد الله خان (که بکار فرمائی فوج هراول مامور بود) تعین شد - اتفاقا بمجرد تلاقی فوج پادشاهی و مردم شاهی عبد الله خان بموجب قرار داد پنهانی جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این اسپ تاختن برای جنگ است - مشار الیه با برخے از منصبدار (۲) و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقلش نمایان بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادری برآورد - و بیش از پیش مطرح عنایات خسروانی گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداری و تیولداری سرکار سورتهه و جوناگدهه و منصب دو هزاری دو هزار و پانصد سوار علم مباهات برافراخت - و مدتها دران دیار باعتبار و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونی هزاری

(۲) در [اکثر نسخه] منصبداران •

ذات سرافرازي يافت ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري (۲) وديعت حيات سپرد - و در باغ سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد *

* بالجو قليج (۳) شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليج خان جاني قرباني ست - سال هشتم جلوس جنت مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار رسيده و سال نهم بپايهٔ دو هزاري هزار و دويست سوار كامياب شده تعين صوبهٔ بنگاله گرديد - و پستر مدتها متعين صوبهٔ كابل مانده در سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مكاني نذر محمد خان والي بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غبار فتنه بلند ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلدهٔ مزبور بودند) پيغام تهديد انجام فرستاد و اينها بمقتضاى وفاداري سر باز زدند نام برده (كه درين مردم بود) نقش وفا پژوهي او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه شد - سال دوم باشارهٔ لشكر خان ناظم با جمعے بر سر ضحاک (۴) و باميان رفت - اوزبكان برعب قلعه را خالي كرده رو بفرار نهادند - سال سيوم همراه سعيد خان در مالش كمال الدين روهله پسر ركن الدين (كه

---

(۲) نسخهٔ [ب] سي و نه هجري (۳) در [بعضے نسخهٔ اكبرنامه] بالچو قليج (۴) در [بعضے نسخه] ضحاک باميان *

در عهد جنت‌مکاني بمنصب چهار هزاري سربلند گشته پستر از
قتنه سکالي دران نواح سر استکبار برداشته بود) حسن مجرا بظهور
آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد
سوار و خطاب شمشیر خان بلند رتبگي اندوخت - سال چهارم تهانهٔ
هردو بنگش باو مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم مطابق سنه
(۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري پا به نیستي سرا گذاشت
حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي
داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار
ارتقا پذیرفته سال هفدهم جلوس اعلی حضرت دار فنا را گذاشت *

* بے بدل خان سعیدای گیلانی *

شعر را خوب میگفت - در عهد جنت مکاني بهندوستان آمده
در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافت - و در زمرهٔ شعرا منسلک
گردید - و در عهد فردوس آشیاني بوسیلهٔ معامله فهمي و کارداني
بخطاب بے بدل خان امتیاز گرفته مدتها بداروغگی زرگر خانهٔ سرکار
والا اختصاص داشت - و سریر مرصع (که موسوم بتخت طاؤسي
بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه (که
سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانی رایج
ماوراء النهر است) صورت اتمام یافته - در جلدوی آن اورا بزر
سنجیدند - الحق تختے بدان قیمت و زیبائي در هیچ زمانے و عصرے

جلا افروز دیدهٔ تماشائي نشده - و امروز در هیچ اقلیمے نظیر و مثالش یافته نمیشود * بیت *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد احول

چون بمرور ایام اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانهٔ پادشاهي فراهم آمده در آغاز جلوس بر ضمیر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائي نیست - پس در جائے بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن آن نتائج بحر وکان بهره برگیرند و هم کارسلطنت را فروغے تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه (که اندرون محل مي‌باشد - و دو کرور روپیه قیمت آن ست) از جواهرے (که در کارخانه بود) قریب سه کرور روپیه ازین جمله ببهای مبلغ هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بےبدل خان حواله فرمود تا بیک لک توله طلای ناب (که دو صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن) تختے بطول سه گز و ربع و عرض دو و نیم گز (۲) و ارتفاع پنج گز بسرکاري (۳) خود مرتب نماید - سقف آن از درون بیشتر میناکار و لختے مرصع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه بر افراشته - و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل بجواهر زواهر و میان هر دو طاؤس درختے مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جملهٔ یازده

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعضی نسخه] بسرکار خود *

تختهٔ مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تختهٔ میانگي (که پادشاه دست گذاشته تکیه‌زده مي‌نشینند) ده لک روپیه قیمت دارد ازان میان لعلے ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوي برسم ارمغان بجنت مکاني ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح دکن باعلی‌حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ ومیرزا الغ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده نام خود بران مرتسم ساخت - جنت‌مکاني نام خود را با نام عرش‌آشیاني نقش فرمود - و پس ازان اعلی‌حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجي محمد خان (۲) قدسي * اورنگ شهنشاه عادل * تاریخ یافته - و مثنویئے در تعریف آن گفته - ازانجا ست این بیت • ۱۰۴۳ •

* بیت *

* رساند گر فلک خود را بپایش *
* دهد خورشید و مه را رو نمایش *

و بیدل خان نیز یکصد و سي و چهار بیت گفته - که هر مصراع دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سي و دو بیت ما بعد آن تاریخ جلوس برمي‌آید - و هر مصراع باقي نود بیت تاریخ نهضت کشمیر از اکبرآباد (که در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل و سه واقع شده) و معاودت باگره و جلوس بر تخت طاؤسي ست

---

(۲) نسخهٔ [ج] محمد جان قدسي •

و این رباعی مشهور نیز از نتائج طبع بے‌بدل اوست * * رباعي *

* آني که سریرت آسمان پایه بود *

* بر ملک جهان عدل‌تو پیرایه بود *

* تا هست خدا تو نیز خواهي‌بودن *

* زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلدمکان باهتمام امینا بموجب حکم خلیفهٔ زمان دیگر بر ترصیع و ترتیب تخت طاؤسي افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگذشته - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه نادر شاه ساحت دارالخلافهٔ شاهجهاناباد را بفروغ جبروت خود شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمهٔ غنائم هندوستان ساخت *

* باقرخان نجم ثاني *

این‌سلسله بمیرزا یار احمد اصفهاني میرسد - او ابتدا بمصاحبت میرنجم‌گیلاني (که وکیل السلطنت شاه اسمعیل صفوي بود) نامے برشادت و کارداني بر آورد - و چون امیر نجم در گذشت شاه زمام امور وکالت بقبضهٔ اقتدار او سپرده بنجم ثاني مخاطب ساخت و رتبهٔ اورا از جمیع اُمرای عظیم الشان درگذرانید * * مصرع *

* نجم ثاني که نباشد بدوکونش ثاني *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب دو صد گوسفند هر روز صرف شیلان او میشد - و هزار تاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر باورچي‌خانهٔ او مي‌کشیدند - در یساق ماوراء النهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم‌ثاني بدرجهٔ اعلی رسید و نخوت و جبروتے بدو راه یافت متعهد فتح توران گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکاني (که از تسلط اوزبک دست ازان ملک باز داشته بشاه الثجا برده بود) رخصت نمود نجم ثاني از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند امرای قزلباش (که باو در مقام نفاق و خیانت (۲) بودند) در محاربه تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشرده کوشش فراوان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان صدے دیوان خراسان بود - از فلک زدگي تفرقه باحوالش راه یافت باقر خان با کمال بے سامانی بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود در ملازمان عرش آشیاني انتظام گرفته بمرور بمنصب سه صدي امتیاز یافت - و برخے برانکه در عهد جنت‌مکاني از ولایت رسیده روز ملازمت دریعتي پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان خانجهان لودي تازه بعرصه آمده از پادشاه پرسید که این جوان کیست - جنت مکاني تمام احوال نجم ثاني بیان کرد - خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] خباثت ٠

عرض کرد که حیف با این شناسائي این منصب - بنابران بخصدي صدي سوار سرافرازي یافت - ازانجا (که در طالع مسعودش عروج و معروجه مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زادهٔ نور جهان بعقد ازدواج او در آوردند - و صفحهٔ ابواب دولت و رفعت بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب دو هزاري و حکومت ملتان با فوجداری آب علم خان اختصاص یافت - و او از کاردانی و کار طلبي جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودائیان و ناهر (۲) (که مابین ملتان و قندهار عالمے سخت دیگر) پیشکشها گرفته صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و باقرآباد ملتان بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنایت بخطاب فرزند مخاطب مي‌نمود - در هنگامهٔ شاهزاده شاهجهان صوبه دار اودهه بود - با فوجے آراسته خود را بحضور رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در آخر زمان جنت‌مکاني بصوبه‌داری اُدیسه نامزد گردید و دران اُلکا کارهای نمایان بمنصهٔ ظهور آورد - در سال چهارم شاهجهاني بکهیره پاره (۳) در کروهی چهتر دوار (۴) (که تنگنائی سخت مابین اُدیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش بمرتبه ایست که اگر جمع قلیلے از تفنگچي و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد و آن طرف کهیره پاره بفاصلهٔ چهار کروه منصور گدهه قلعه - که منصور

---

(۲) نسخهٔ [ا] و ناهر که　(۳) نسخهٔ [ب ج] بکهیر پاره　(۴) نسخهٔ [ج] چهپر دوار*

نامي غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خود موسوم گردانید) فوجے
کشیده از نهب و غارت آنحدود دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون بحوالی
قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنایم را رهگرای هزیمت ساخت
و قلعگیان از مشاهدهٔ جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت
و زنهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتے در صوبه داری
اُدیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر
بسر مي‌برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکي
و بیداد با رعایای اُدیسه معزول گشته چون بحضور رسید در سال
ششم بصاحب صوبگي گجرات سر برافراخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ
الهآباد مامور گشت - و درانجا سال دهم آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجري باجل طبعي درگذشت *

در شجاعت و مردانگي بے همتا و در فنون سپاهگري سرآمد
اهل روزگار بود - در تیر اندازي ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه
در روزنامچهٔ خود مي‌نویسد - که شبے در حضور من باقر خان شیشهٔ
نازکے سپید در روشني مشعل نگاهداشته بقدر پر مگسے از موم چیزے
ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنجے و برو فلفلے گذاشت
و از تیر اول فلفل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سیوم
موم را از شیشه برگرفت - که اصلا تکانے بشیشه نرسید - گویند باقر
خان بشنیدن آواز کرنا ازان جهت که رستم مي‌شنید بسیار محظوظ
بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزے حکیم رکنای

کاشي بدیدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکیم گفت نواب سلامت رستم گاهگاه کرنا مي‌شنید - باقرخان در نظم و نثر و خط امتیازے تمام داشت - و دیوانے ترتیب داده - ازوست * * شعر *

* سوی چمن خرام و بریز آبروی گل *
* تا بعد ازین نگه نکند کس بسوی گل *
* آن غنچه نیست کز حسد روی چون مهت *
* گردیده است غصه گره برگلوی گل *
* باقر اگر رود بگلستان بغیر دوست *
* خارش بدیده گر نظر افتد بروی گل *

میرزا صابر پسر رشیدش در آغاز جواني درگذشت - و احوال فاخرخان پسر دومش جداگانه تحریر یافته *

* بهرجي زمیندار بگلانه *

از هزار و چهار صد سال مرزبانیِ این دیار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اینها خود را از اولاد راجه جیچند راتهور (که راجهٔ قنوج بود) میگیرند - و هرکه حاکم این ملک بود بهرجي نامند - در سوالف ایام صاحب سکه بودند - و چون میان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف (که نیرو بیشتر مي‌دیدند) اطاعت گونه میکردند - از مدتے پیشکشیِ گجرات شده والیان خاندیس بنابر قرب و جوار دستبردے مي‌نمودند در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (که ملک گجرات بحوزهٔ تصرف عرش آشیاني در آمد - و عرصهٔ دلکشاي بندر مبارک سورت مهبط

رایات پادشاهي گشت) بهرجي بملازمت رسیده میرزا شرف الدین حسین یزنهٔ پادشاه را (که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش درین حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید - و مورد نوازش گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهي راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه‌داران دکن حاضر میشد *

چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگرجانب بگجرات پیوسته میانهٔ ملک پادشاهي ست شاهزاده محمد اورنگ زیب در ایام صوبه‌داري اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته) با مالوجي دکني و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسي بتسخیر بگلانه تعین فرمودند - بعد محاصره بجدکاری بهادران فیروزمند بارے قلعهٔ مولهیر(۲)(که حاکم‌نشین آنجاست) بتصرف درآمد بهرجي مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلی‌حضرت اورا بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بر نواخته بر طبق التماس او پرگنهٔ سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق وطن مرحمت شد - و ملک بگلانه داخل صوبهٔ خاندیس گشت - و رامگیر(۳) (که مضاف بگلانه است) از تصرف سوم دیو(۴) داماد بهرجي نیز مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجي واگذاشته

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) یا رامگدهه باشد (۴) یا شوم دیو باشد *

ده هزار روپیه پیشکش هر ساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بیرم ساه (۲) پسرش را اعلی حضرت بشرف اسلام در آورده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنهٔ پونار خاندیس (۳) برسم انعام مکرمت فرمود - تا عهد خلدمکان زنده بود - دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتکلف ساخته - تا حال آثار او باقي ست * بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار پدید است صنادید عجم را *

بگلانه (۴) ملکی ست بیشتر کوهستان - طول صد کروه - و عرض سي شرقي کالنه و ندر بار (۵) - غربي سورت - شمالي تپلي (۶) و بندهیاچل جنوبي سنبهاچل (۷) - که بالای او ناسک و غیره واقع است - سابق سه هزار سوار و ده هزار پیاده مي‌بود - و دو شهر عظیم داشت انتاپور - و چنتا پور - دریغولا دهے بیش نمانده - هفت قلعهٔ نامي دارد - و همه کوهي - ازان دو بس نامور - مولهیر موسوم باورنگ‌گده (۸) بیک کروهي قصبهٔ دارد آباد - آب موس (۹) روان شصت کروه عرفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیرم سا - و نسخهٔ [ج] بیوم شاه (۳) در [اکثر نسخه] پورنار خاندیس (۴) نسخهٔ [ج] فایده • بگلانه ملکی ست (۵) در [بعضی نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضی نسخه] پتلي - یا تبتي باشد (۷) نسخهٔ [ب ج] سهیاچل (۸) نسخهٔ [ج] باوزیک گدهه (۹) در [بعضی نسخه] موسن •

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان‌گذهه مرتفع ترین قلاع و قلعهای آنجاست * بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *
* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگذهه و جولهیر (۲) و بیسول (۳) و نانیه (۴) و سالوته (۵) - این مرز و بوم بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه می‌نمایند - همگی سی و دو پرگنه از قدیم می‌نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله (۶) *

پسر دریا خان داؤدزئی ست - در زندگی پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چولیر (۳) نسخهٔ [ج] پیسول - یا پیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] ناتیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله *

ده هزار روپیه پیشکش هر ساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بیرم ساه (۲) پسرش را اعلی حضرت بشرف اسلام در آورده بخطاب دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنهٔ پونار (۳) خاندیس برسم انعام مکرمت فرمود - تا عهد خلدمکان زنده بود - دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتکلف ساخته - تا حال آثار او باقي ست * بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *

* آثار پدید است صنادید عجم را *

بکلانه (۴) ملکی ست بیشتر کوهستان - طول صد کروه - و عرض سي شرقي کالنه و ندر بار (۵) - غربي سورت - شمالي تهلي (۶) و بندهیاچل جنوبي سنبهاچل (۷) - که بالای او ناسک و غیره واقع است - سابق سه هزار سوار و ده هزار پیاده مي‌بود - و دو شهر عظیم داشت انتاپور - و چنتا پور - دریغولا دهے بیش نمانده - هفت قلعهٔ نامي دارد - و همه کوهي - ازان دو بس نامور - مولهیر موسوم باورنگ‌گدهه (۸) بیک‌کروهي قصبهٔ دارد آباد - آب موس (۹) روان شصت کروه عرفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیرم سا - و نسخهٔ [ج] بیرم شاه (۳) در [اکثر نسخه] پورنار خاندیس (۴) نسخهٔ [ج] فایده * بکلانه ملکی ست (۵) در [بعضی نسخه] نذر بار - (۶) در [بعضی نسخه] پتلي - یا تبتي باشد (۷) نسخهٔ [ب ج] سهیاچل (۸) نسخهٔ [ج] باوزیک گدهه (۹) در [بعضی نسخه] موسن *

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان‌گذهه مرتفع‌ترین قلاع و قلعهای آنجاست * بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *
* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگذهه و جولهیر(۲) و بیسول(۳) و نانیه(۴) و سالوته(۵) - این مرز و بوم بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه می‌نمایند - همگی سی و دو پرگنه از قدیم می‌نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم در کوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله(۶) *

پسر دریا خان داؤدزئی‌ست - در زندگی پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چولیر (۳) نسخهٔ [ج] پیسول - یا پیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] نانیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله *

بدولت روشناسی شاهزاده شاهجهان چهرهٔ امتیاز افروخت - و چون
پدرش ساحت بیوفائي پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان
دست توسل بفتراک عنایت شاهي مستحکم تر ساخته از رکاب
اقبال انفکاک ننمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار
سوار سرافراز گشته به تیولداری سرکار کالپي و مالش سرکشان آن
مرز و بوم دستوري یافت - چون در نخستین سال جلوس جهجهار
تیره روزگار بغي ورزیده باوندچهه متحصن گشت و افواج قاهره
از هر جانبی بملک او رو آورد عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر
خان از جانب کالپي (که مشرق رویهٔ آن سر زمین است) در آمده
بر حصار ایرج (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک مي سود)
سر سواري یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده
هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خود پا پیاده فیلی
صف شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیاوری
آن اهرمن نهاد در هم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و هندوان
سیه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگونهٔ
فتح بر چهرهٔ دلاوري کشید - در جایزهٔ این تردد نمایان و فتح شایان
بنوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان
ناظم دکن باستیصال خانجهان لودي تعین گردید - چون اعظم خان
ایلغار نموده در راجوری ببر بر سر خانجهان رسید او با معدودے
همگي سه صد و پنجاه سوار برآمده بمتانت و استقلال روانه شد

هرگاه جمعی از عساکر پادشاهي باو قريب مي‌رسيدند بر گشته بر تیر اندازي آنها را باز ميداشت - چون بكوه راجوري بر آمد (۲) بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانيده با برادر زادهٔ او بهادر خان (که منصب هزاري داشت - و به بردلي و مردانگي استظهار ری بود) درآويخته در كشش و كوشش كار نامهٔ دليري و دلاوري بر روی كار آورد - كه رشك داستان رستم و اسفنديار گشت - اما چون از قلت همراهان آخرکار کار به تنگي گرائيد پياده شده هر مرتبه پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشير آتشبار مخالف ميزد *

گويند چون بدو زخم تير (که بر رو و پهلو برداشته بود) بزمين افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فرياد زد كه من ياد و پسر دريا خانم - خانه‌زاد شما - خانجهان مردم را منع كرد - پس ازانكه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعهٔ قندهار بارادهٔ تاخت بهالكي (۳) و چتكوبه كنار آب مانجرا مخيم عساكر ساخت بر طبق قرار داد (که هنگام نزول تا برپا شدن خيام افواج بجاي خود قيام نموده هرفوجي با چند سردار بنوبت يك كروه دور از لشكر ايستاده خبردار باشند - تا مردم اردو كاه و هيمه بفراغ خاطر بياورند) روز نوبت خان مزبور (چون اثرے از غنيم ظاهر نبود) سررشتهٔ احتياط از دست وا هشته با قليلي از لشكر گاه پيشتر رفته نشست - اتفاقا ديهی دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسانيده برادر زادهٔ بهادر خان (۳) در [بعضي نسخه] چلكوبه •

نزدیکي بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشي خود از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهي یافته با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - رندوله خان عادلخاني با تمام مخاذیل هجوم آورد - و امرا دست جلادت کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان فرود آمده دل بر جانفشاني نهادند - شهباز خان (که از امرای سه هزاري بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان تاشکندي از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور مقید نگاهداشت - چون یمین‌الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت عادلشاهي مامور گشته بحوالي بیجاپور رسید عادل شاه هر دو را رها نمود - بهادر خان باستلام سدهٔ خلافت جبهه افروز گشته باضافهٔ منصب و افزوني اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگي بجاگیرداري کالپي و قنوج و مضافات آن محال سربلندي یافت خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (۲) (که در شدت و کثرت از سایر متمردان آن دیار اشتهار دارند - و از رعیت تا سپاهي آنجا (۳) بےسلاح نمي‌باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده بر قابه بسته فتیله روشن ساخته بشغل خویش مي‌پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتي مطلقا نمي پردازند - و دران هنگام در مقام بیرگانون (۴) که استوار ترین

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملکوته (۳) در [بعضی نسخه] اینجا (۴) نسخهٔ [ا] مرگانون - یا پپرگانو باشد ٭

جاها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده‌سری بشورش‌انگیزی درآمدند
و یکبارگي از اداى مراسم رعیتي سر باز زدند) بهمعنانی تائید (۲)
ایزدي همت گماشته دفعةً بر سر آن بد عاقبتان ترکتاز نمود - غریب
کارزارے فیمابین در پیوست - بهادر خان سپر حمایت آہي بر سر
کشیده بدیواربست رسید - مقاهیر پای کمے نیاورده دست از جلادت
و تہور برنداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آویختند
و جمع غفیر بدستبرد پردلان سر باخته بقیة السیف رو بفرار گذاشتند
بهادر خان بتخریب آن‌مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین
گونه فتحے (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ‌کس نشده بود)
نقش خان ظفرقرین بر وفق دلخواه درست نشین گردید - و پس
ازین در تعاقب راجه ججهار سنگهه بندیله در همراهی عبدالله خان
فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعی جمیله بکار برد - چون آن‌مدبر
از گدهه و لانجي گذشته بولایت چاندا درآمد بهادر خان (که
پاشنه‌کوب او میرفت) چون کوفتے داشت نیکنام عموی خود را
با معدودے پیش فرستاد - که اورا بخود مشغول سازد - ججهار
از مشاهدهٔ جسارتش برگشته اورا درمیان گرفت - نیکنام بزخمهای
منکر با هفت کس درمیان افتاد - درین اثنا بهادر خان باتفاق
خاندوران از عقب رسیده بر قلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه
پریشان روزگار را چون بنات‌النعش متفرق ساخت - وچون از عبدالله

---

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعنانیٔ تائید ایزدي ٭

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بندیله مساهله و تهاون سرزد در سال سیزدهم بهادرخان بتبدیل داری اسلام‌آباد وقلع وقمع آن‌شقاوت‌گرا رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بپادشاه خاطر نشان کردند - که بتبدیل کهنه را روهیل‌کهنه کردن صلاح ملکي نیست - زود معزول گردید - بعد ازان در مهم جگتا (۲) و تسخیر مؤ داد شجاعت و جلادت داده تردد نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - ودر سال بیست و دوم (۳) بحراست ملتان تعین شد - و ازان رو (که فصل ربیع بے‌جاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیواني حکم شد - که طلب اورا در مطالبه مجری دهند - ودر یساق بلخ بهراولی شاهزاده مراد بخش جوهر زدای آئینهٔ همت و مردانگي گشت - چون شاهزاده بپای‌کتل طول (که سرحد قلمرو پادشاهي و ملک بدخشان است) رسید اصالت خان با بیلداران سرکار پادشاهي و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا علي‌مردان خان از بلوکات (۴) کابل جمع‌آورده بود) تعین‌شد - که تا سرا بالا مقدار یک کروه بارتفاع دوگز پادشاهي و سرا زیر (که بدخشان رویه است) تا نیم‌کروه بعضے جا دو و نیم کروه کمابیش برف از سر راه برداشته باطراف بیندازند - و کوچهٔ (که شتر با بار بگذرد) بسازند

---

(۲) یا چکنا باشد (۳) نسخهٔ [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضے نسخه] از ملوکات کابل ٭

و باقي را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون
این کار ازانها متمشي نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادر خان
باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیادهٔ خود را ببرداشتن برف
و کشودن راه واداشت - لشکریان بهر دست افزارے که یافتند برف را
کنده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادر خان
تا یک کروه (که برف بسیار بود) بعرض دو گز راه پیدا شد - چون
شاهزاده سایهٔ وصول انداخت نذر محمد خان والی توران بهانهٔ
سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر
خان حسب الاشارهٔ شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد
قریب ده هزار سوار اوزبک و المان (که برسر نذر محمد خان جمع
شده بودند) بآمدآمد فوج پادشاهي از بیم نهب و اسر با عیال و اموال
راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوق قلیل آمادهٔ کارزار گشته (۲)
بچهار کروهی شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که کاهے
آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده
رو بفرار گذاشتند - ناچار نذر محمد خان بے آویز و ستیز جلو
گردانیده باندخود رفت - و ازانجا روانهٔ خراسان گردید - بهادر خان
اگرچه بافزونی منصب سرفرازي یافت اما درین حال (که وقت
تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذر محمد خان
گرفتار میشد) آن خان شهامت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت •

سست همتی همراهان یا بمصلحتے دیگر کار بند نگشت - ذخیرهٔ خاطر پادشاهي گردید *

چون شاهزاده مراد بخش دلنهاد اقامت آن ولایت نشده بے اجازت صاحبقران ثاني عازم کابل گردید صوبه‌داری بلخ و پاسبانی آن الکا بعهدهٔ بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ظلال افکن آن دیار گشت بهادر خان در هراولي در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند) کارنامهای مردانگي و بهادري بر ساخت - درهنگام مراجعت ازان مرزوبوم چنداولی اردو باهتمام او قرارگرفت - و درگذرانیدن اردوتعبهای بسیار کشید - چون بکتل تنگ‌شر(۲) (که دومنزلی هندو کوه است و نشیب دشوار نورد دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام شب تا دو پاس روز دیگر مي‌بارید - بصد محنت بقیهٔ اردو و لشکر ازان گریوه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز استاده ماند - هزارهٔ تنگ چشم فراخ آز بآرزوی ربودن مال بیش از بیش بر مردم اردو هجوم مي‌نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرای ناکامي میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف نموده همگي پس‌ماندگان را پیش راهي ساخت - و بعد ازان خود گذشت - از دشواری راه و شوریدگی هوا و فرط برف از آغاز مرور

(۲) نسخهٔ [ج] تنگ شتر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] تنگ شیر ه

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید
اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد
ذوالقدر خان (که حفاظت خزانهٔ پادشاهي بعهده اش بود) بنابر
سقط شدن بار بردار برجا ماند ه - بهادر خان شتران خود و از هرکه
باقي مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تتمه بر اسپان
و اشتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد وخورد نموده بعد
از شاهزاده بفاصلهٔ چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق ترددهای شایستهٔ نمایان بتقدیم
رسید لیکن باظهار برخے خاطرنشان اعلی حضرت شد که در تعاقب
نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین
نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپي
و قنوج از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض سي لک
روپیه مطالبهٔ سرکار بخالصهٔ شریفه ضبط نموده اورا آزرده دل ساختند
و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهی شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده در محاصرهٔ آن حصار استوار
(۲)
رو بروی دروازهٔ مالوري مورچال قایم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگی
برآمد - شاهزاده و جملة الملکي سعدالله خان از تابینان او (که دو هزار
سوار بودند) هرکدام را (که شایستهٔ بندگی درگاه داشتند) بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] مالوای *

و علوفهٔ در خور مقرر نموده جمعی را خودها نگاهداشتند - و باقی را دیگر امرا - اعلی حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاری پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خرد سال بودند) بمنصبی سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال بپسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهی جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانید که غبارے (که از کجرویهای پدر بخاطر اعلی حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره‌اش نمایان بود - یکی از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیری در محاصرهٔ واکنکیره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائی در خطاب سرمایهٔ افتخار اندوخته *

* پردل خان *

بیرا (۲) نام پسر دلاور خان برنج (۳) است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثانی ست - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص وافی و وفای صافی بدوام خدمت و نیکو پرستاری در دل شاهزادهٔ ستوده سیر جا کرده در جرگهٔ معدودے (که از سایر ملازمان شاهی بمزیت قرب و اعتبار سر امتیاز می‌افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار فرق مباهات

(۲) نسخهٔ [ج] پیرا نام (۳) نسخهٔ [ب] بریچ و نسخهٔ [ج] بریچ *

بر افراخته بفوجداری میوات دستوری یافت . و بستر جونپور در تیول او مقرر گردید - سال چهارم با پسر خود بیرا از جونپور آمده در خطهٔ برهان پور بتقبیل آستان خلافت چهرهٔ تفاخر بر افروخت و چون دران هنگام عساکر فیروزی در استیصال نظام شاهیه و تسخیر آن مملکت تعین بود ضمیمهٔ آن لشکر منصور گردید - و خودش باضافهٔ سواران منصب بقدر ذات مورد عنایت گشته پسرش نیز از اصل و اضافه بمنصب هزاری و خطاب بردل خان سربلندی یافت اما فلک دیر مهر زودگسل نگذاشت که چندے در فراخنای ثروت و درست کامی (۲) گام کشاده زده گوی کامرانی فرا برد - در همین سال رخت زندگانی ته کرد *

بردل خان از عاطفت و قدر شناسی (که سلاطین این سلسله را مصروف احوال خانه زادان دیرین خدمت می باشد) باضافهای سوابق متواتر در سال دهم بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و تهانه داری چاکنه پائین از تغیر راجه جگت سنگهه عز افتخار اندوخت - و در سال هفدهم بحراست قلعهٔ بست از انتقال عزیزالله خان رخصت یافت . و در سال بیستم باضافهٔ هزار سوار بر جمعیتش افزودند چون شاه عباس ثانی دارای ایران تسخیر قندهار پیشنهاد همت ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (که هنگام تفویض علی مردان خان این ولایت را باولیای سلطنت والا منزلت

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] دولت کامی •

بقلعه داری بست می پرداخت - و قلیچ خان آن حصار را بغلبه
و استیلا ازو گرفته امان داده بود - و (خصت ایران نموده) بکشایش
قلعهٔ مذکور نامزد گردانید - محراب خان حصار نو را (که بحکم
اعلی حضرت متصل قلعهٔ قدیم بنا شده) (۲) ازغایت استحکام کشایش‌پذیر
نیافت - کشودن حصن کهنه آسان دیده بتقسیم مورچال پرداخت
پردل خان در محاذی آن جابجا از خویشان بنگهبانی آن گذاشته
خود از همه جا آگاه می‌بود - و بضرب توپ و تفنگ آتشے در خرمن
حیات مخالف می‌افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز
نیران قتال اشتعال داشت - از هر دو جانب لختے مقتول و برخے
مجروح میگشتند - چنانچه از تابینان خان مذکور (که همگي ششصد
سوار بود) سه‌صد کس و از قزلباش اضعاف آن رهگرای دار فنا شدند
آخرالامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری
پردل خان دلنهاد بندگي گشته بدل‌بستگی زندگانی مستعار ء
و پیمان گرفته محراب خان را دید - و آن نا انصاف رصمت نقض
عهد برخود پسندیده از جملهٔ سه‌صد کس (که با او مانده بودند)
چندسے را (که بسپردن یراق ایستادگي‌نموده دست بحربه کردند)
بقتل رسانید - و اورا با بقیهٔ مردم و عیال مقید گردانیده نزد شاه
بقندهار آورد - و شاه اورا بهمراه خود بایران‌دیار برد - اگرچه احوال
پردل‌خان بعد رفتن ایران و مآل حالش (که بکجا انجامید) معلوم

(۲) در [بعضی نسخه] متصل قلعه بنا شد ۰

نیست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه وا رست - اگر بهندوستان مي‌آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینهٔ او هدف سهام مطاعن گشته از درجهٔ اعتبار و روزگار ساقط مي‌گردید *

* باقی خان چیله قلماق *

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بیاوری طالع مسعود نیکو پرستاري و حسن خدمتگاری او دلنشین اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزاري هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر وجنات احوالش تافته بود در سال دهم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب دو هزاري دوهزار سوار و مرحمت علم و اسپ و فیل اختصاص یافته بفوجداری (۲) چهاتره (که پرگنه ایست از مضافات اندوچهه در بندیل‌کهند) (۳) چهرهٔ عزت برافروخت - چون این مملکت از دست ججهار سنگهه منتزع گشته مضرب خیام پادشاهي گردید آن پرگنه (که نهصد قریه بحاصل هشت لک روپیه داشت - و بنزاهت فضا و فراواني انهار (۴) ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته باسلام‌آباد موسوم گردید - درین ولا باقي خان بفوجداری آنجا مامورگشت - و خان مذکور در برانداختن

(۲) نسخهٔ [ج] جهپره (۳) نسخهٔ [ج] سرعزت برافراخت (۴) نسخهٔ [ج] تعین گشته *

مفسدان آن دیار مصدر ترددات شد - چون چنپت[2] بندیله نوکر راجه ججهار سنگهه پس از نیست و نابود شدن او پرتهیراج پسرش را دست مایهٔ فساد ساخته مواضع ارندچهه[3] و جهانسی را در معرض تاخت و تاراج آورده سر بشورش برداشت عبدالله خان فیروز جنگ بجاگیرداری اسلام آباد و استیصال آن شقاوت بنیاد تعین گشت و چون بدانجا رسید خواست باقی خان (که سابق در مالش آن تباه سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بتازد - خان مذکور از کار طلبی متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام میرسانم - فیروز جنگ از تن آسانی خود نشتافته بوی باز گذاشت باقی خان در سال سیزدهم برسم ایلغار غافل بر سر مخاذیل ریخته هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - چنپت[4] دست و پای زده جان بسلامت بدر برد - و پرتهیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم بداروغگی غسلخانه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و پستر بحراست قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد فرق افتخار بر افراخت - و در آخر سال بیست و هفتم در تیول خود باری متعلق صوبهٔ آگره رخت هستی بر بست - محالات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش سردار خان و باقی خان در عهد عالمگیری از ناموران روزگار بودند احوال هر یکی بقلم آمده - گویند باقی بیگ در آغاز حال بکوتوالی

---

(۲) در [بعضی نسخه] چنت یا جنپت باشد (۳) نسخهٔ [ج] اوندچه
(۴) نسخهٔ [ب] چنت سنگهه دست و پای زده ●

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتیول یمین الدوله آصف خان تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدي (۲) (که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا مي‌پرداخت] مامور شد - و چون باباى مذکور بمشار الیه وقعي نمي نهاد و اعتبارے نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت است و باقي بهانه *

* پرتهیراج راتهور *

از والا شاهیان فردوس‌آشیاني ست - در ایام فترات بحاضرباشي پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از کار طلبي انتظار دیگران نکرده با چند سردارے (که درین باب سبقت جسته بودند) در حوالی دهولپور بار رسیده وقت زد و خورد برهم راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت اورا بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و عطاى اسپ و فیل برنواخت - سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت الله خان یزدي *

قلعهٔ ناسک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داری دکن
بنام مهابت خان او در تعیناتیان صوبهٔ مذکور قرار یافته از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت
و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد جرأتهای نمایان بظهور آورد
روزے سوارے از فوج اهل دکن (که کاسهٔ سرش بمغز پندار آگنده بود)
اورا بمبارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او باتمام رسانید - سال هفتم باضافهٔ
یکصد سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات
دولت بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگهات
در نواحی دولتاباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور
به تنبیه ساهو بهوسله و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
مهم هم مصدر ترددات نمایان گردیده سال دهم باضافهٔ یکصد سوار
شاد کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او
بحراست قلعهٔ دولت‌آباد سر مباهات برافراشت - و سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود
سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقي خان بحراست
قلعهٔ آن بپردازد - سال بیستم در ایامے (که بدارالسلطنت لاهور مضرب
خیام خسرواني بود) او برطبق حکم یک کرور روپیه از خزانهٔ اکبرآباد
برداشته بحضور برد - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک روپیه (که همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعین گردیده پیشتر راهي شد سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بکومک علي مردان خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و ازانجا همراه رستم خان بمقابلهٔ فوج قزلباش دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم باپادشاهزاده مذکور بمهم مسطور راهي گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم پای جلادت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بتسخیر قلعهٔ بست رفت - سال سیم نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار وشصت و شش هجري رخت هستي بنیستي سرا برد - رام سنگهه برادرش و کیسري سنگهه (۲) پسرش بمنصب قلیل سرفرازي داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والی بلخ است - چون نبذے از احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختے از احوال نیاکانش درینجا

(۲) نسخهٔ [ب] کهري سنگهه *

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانش امام قلي‌خان پسران دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان (۲) بن جاني (۳) سلطان بن یارمحمد خان اند - که عم زادهٔ حاجم خان والی اورگنج دارالملک خوارزم بود - یارمحمد خان پس از گرفتن طایفهٔ اردس (۴) ولایت شیر خان را از آبایش بغلبه و استیلا بے سامان و سرانجام برآمد - یا بسبب سلوک ناهنجارے که از حاجم خان دید - بای‌التقدیر چون بماوراءالنهر آمد سکندر خان پدر عبدالله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته صبیهٔ خود را (که همشیرهٔ حقیقی عبدالله خان بود) در حبالهٔ نکاح او درآورد - و ثمرهٔ (۵) این پیوند زود بعالم شهود پیوسته بجاني خان موسوم گردید - ازو پنج پسر بعرصهٔ وجود آمد - دین محمد خان که از همه کلان بود - و باقي محمد خان - و ولي محمد خان - و پاینده محمد سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در تون و تایق و سایر ولایت قهستان مي گذرانیدند - الیم سلطان همانجا درگذشت - هنگامے (که میان عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظهٔ حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمي‌نمودند - چون نوبت ایالت توران بدو رسید هرکس‌را از خویشان و اقربا (که مظنهٔ رشد وشایستگی امور دنیا داشت) از پا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

---

(۲) در [بعضے نسخه] الیم سلطان (۳) نسخهٔ [ب] خاني سلطان (۴) نسخهٔ [ج] اروس (۵) نسخهٔ [ج] و ثمرهٔ این پیوند بعالم شهود ٭

با یار محمد خان نیز بےروشي سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جاني خان‌را گرفته محبوس ساخت - این‌برادران در خراسان طبل مخالفت زده سر خودسري برافراختند - تضارا عبدالمومن‌خان در سنه (۱۰۰۶) هزار و شش با لشکرعظیم باراده یورش خراسان از بخارا روانهٔ بلخ گردیده شبے بتیر بکے از اوزبکیه (که از کمین تعزیت[2] دل شکستگان کشاد یافته بود) نیستي‌گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را غنیمتے شگرف شمرده کلاه شادماني برتارک اقبال نهاد - و از جائے که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولي محمد خان را برپاست مرو تعین‌کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نموده هر سرے سردارے و هر درے در بارے گشته بود تا چار اوزبکیهٔ خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش‌آشیاني در یافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حرمین شریفین رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیهٔ دولت بر انگیخت - و هنوز دین‌محمد خان گامےچند بخواهش نرفته بود که شاه عباس صفوي (که در کمین انتزاع ملک موروثي خود بود) بقصد پیکار لشکرے ترتیب داده بهرات آمد - برخے خیراندیشان دوربین باز گفتند - که بر سر خراسان (که الکاي صد سالهٔ قزلباش است

(۲) در[بعضی نسخه] فریب دلشکستگان ٭

و پارهٔ آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب آنکه با پادشاه قزلباش اظهار درستي نموده مهمات ترکستان را (که ارث قديم است - و از شايسته سريرآرائي خالي ست) انتظام دهيم و بعد از ضبط آن ولايت اگر از روي اقتدار و استظهار بتسخير خراسان پردازيم مضايقه ندارد - دين‌محمد خان بتحريک جوانان پرخاش جو (که لذت حکومت آنديار از مذاق ايشان بيرون نميرفت[2]) و ازين رو (که در ايام حيات عبدالله خان وهرج و مرج خراسان با بعضي از امراي قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل و آسان انگاشت - در رباط بريان[3] حوالي پل سالار[4] (که چهار فرسخي هرات است) تلاقي فريقين دست داد - نبردے عظيم در گرفت شکست بر اوزبک افتاد - نزديک پنج و شش هزار کس از بهادران لشکر او کشته شده رو بهزيمت گذاشت - چون بمارو‌چاق رسيد بسبب جراحات ضعف مستولي شد - رفقايش در گوشهٔ بجهت استراحت فرود آوردند - کارش درانجا سپري گشت - و بقول جمعي بيکے از احشام سپاه[5] خيمه‌نشين پناه برد - آن‌جماعه نشناخته سلوک ناشايسته کردند و بعد از شناخت از بيم انتقام از هم گذرانيدند - و پاينده محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بيگ خان صوبه دار آنجا اورا مقيد ساخته نزد عرش‌آشياني فرستاد - اورا بحسن بيگ شيخ عمري

---

(۲) نسخهٔ [ب] نرفت (۳) يا رباط پرنان باشد (۴) نسخهٔ [ج] پل مالار (۵) در[بعضي نسخه] سياه ه

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیج خان صوبه‌دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان‌فاني را پدرود نمود - و ولي‌محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین‌محمد خان آگهي یابد از معرکه با سي چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامے [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناري درویش (که همواره در کوکنارخانها بفقر و نامرادي بسر مي برد) پنداشته بقطع رشتهٔ حیاتش نپرداخته بود - و بعد ازو بر مسند خانی توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه ذي شوکت خالي یافته لشکرکشي نمود و در محاربهٔ او از باقي محمد خان آثار جلادت و پردلي بسیار بظهور آمد پیرمحمد خان در ازای نیکوخدمتي زمام ایالت سمرقند در قبضهٔ اقتدارش نهاد - باقي محمد خان پس از چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته‌تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خاني خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال ازسمرقند برآمد - پیرمحمد خان ازین خبر موحش بے‌آرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقي محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتني درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال و قتال (۲) مفتوح

(۲) نسخهٔ [ب] قتال و جدال •

گردانید - تا روزے باقي محمد خان خود از حصار برآمده بر قول
پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گریز زخمي
گرفتار گشته همان ساعت بامر باقي محمد خان بقتل رسید - باقي
محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانباني
جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگي بلخ و بدخشان را نیز
بحوزهٔ تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار
بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران
پیش گرفت - باقي محمد خان مقدم اورا باعزاز و اکرام تلقي نموده
بر مسند خاني نشاند - و سکه و خطبه بنام او کرد - و چون بعد
دو سال دریافت [که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان
و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جاني خان اند)
سرگرم است] دست اقتدارش از حکم راني کوتاه ساخته پدر خود
جاني خان را بجای او گرفت - و بعد ازان (که یار محمد خان
و جاني خان رخت هستي ازین سپنجي سرا بر بستند) باقي محمد
خان سکه و خطبهٔ خود کرده پایهٔ قدر و منزلت او باوج ثریا رسید
و اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا کشید - پس ازانکه در سنه (۱۰۱۴) هزار
و چهارده روانهٔ دار العقبی گردید فرمان فرمائي بولي محمد خان
بازگشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف
آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان
خود امام قلي سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالي‌قدر بسر برده آخرالامر بمقتضای جواني و باغوای همنشینان جاهل سر از انقیاد پیچیده پا بر جادهٔ خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلچي‌ایران عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام رمیدگي و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجهٔ ده بیدي و محمد باقي قلماق (که از قبل ولي‌محمد خان حاکم سمرقند بود) و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او درانجا مي بود - و از اوضاع نکوهیدهٔ ولي‌محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام‌قلي خان کرده او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد خان از آب جیحون گذشته خواست که از راه کوه تن بسمرقند رسد - ولي‌محمد خان بعد از آگهي (۲) برین‌معني از بخارا لشکرے فراهم آورده سر راه بریشان گرفت - بعد تقارب چون امام‌قلي‌خان را طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز درمیان آورد - ولي‌محمد خان نیز نمیخواست که کار بقتال و جدال انجامد - ناگاه از قضای فلکي شبے در سه خوکے از نی‌زار بیرون آمده در اردوی ولي محمد خان در آمدند - مردم فریاد زنان از خیمه بیرون آمده بجنگ آنها پرداختند - غلغلهٔ عظیم برخاست که امام قلي‌خان شب خون آورد - مردم در سرا پردهٔ ولي محمد خان جمع شدند - اصلا اثرے ازو (که دران وقت بسبب بدمظنگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] آگهیٔ این معني ٭

از مردم خویش با چندے از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بکنار کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و برخی برانند که این اراجیف ناشي از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان عمدهٔ او (که از کور نمکي و زرپرستي چشم‌کوتاه بین ازحقوق ولي‌نعمت پوشیده روز ناکامی صاحب را هنگام کامیابي مي‌پنداشتند) آوازهٔ شب‌خون انداخته بے‌محابا روی امید بمخالف آوردند - باقي‌الحال ولي‌محمد خان چندے نظاره گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان ببخارا رفت - درانجا هم روی بودن در خود ندیده بناکامی تمام روانهٔ ایران گشت *

امام قلي خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت و بمسند خاني بر آمد - و بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان ارزاني داشت - وآی خانم دختر عبادالله سلطان برادر خرد عبدالله خان را (که نخست در حبالهٔ عبد المومن خان بود - و بعد ازو در تصرف ایشم خان‌قزاق - و پس ازان در ازدواج پیرمحمد خان - و ازان پس در عقد نکاح باقي‌محمد خان - سپس منکوحهٔ ولي‌محمد خان و در اوزبکیه به نیکو روئي و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولي محمد خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیها اورا در قلعهٔ چار جو که برکنار جیحون است گذاشته بود) طلبیده ارادهٔ هم صحبتي نمود - چون او راضي نمي‌شد دست بدامن قاضي و مفتي زده حیله وچاره میجست - هیچ‌کس اقدام ننمود - مگر قاضیئے دنیا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولي محمد خان شعار رفضه اختيار نموده از دايرهٔ مسلماني بيرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهيزگار زوجهٔ غير مطلقهٔ عم زنده را بنكاحے (كه در هيچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولي محمد خان (كه باصفهان رسيده) شاه عباس ماضي استقبال نموده با آنكه او از ناداني بر سر اسپ ملاقات نمود شاه كوچك دلي و گرم اختلاطي بسيار كرده مراسم مهمان نوازي از دست نداد *

* ع *　　* گفت آمده پادشاه توران * ۱۰۲۰

تاريخ اين واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش مي افزود ولي محمد خان منقبض بوده نمي كشود - پس از چندے (كه مجلس سرود و صحبت بآخر انجاميد - و تدابير جهانداري بميان آمد) شاه گفت كه امسال رومي بر سر تبريز آمده - دفع آن لازم است - سال آينده خود مرافقت نموده جناب خاني را بر مسند موروثي مستقل ميكنم - خان گفت - كه اهمال و دير بر نمي تابد - هنوز مقدمات امام قلي خان استحكامے نگرفته - و كومك قزلباش موجب توحش اوزبكيه خواهد شد - اتفاقا دران هنگام خطوط سران اوزبكيه (كه او از شومي نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشيماني از گذشته و خدمتگاري و جانسپاري در آينده رسيد - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (كه از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسيده بمعاونت بعضے از امرا

(که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافي بودند) بخارا را بے جنگ بدست آورد - امام قلي خان از بخارا فرار نموده بقرشي آمد - و آی خانم را درانجا گذاشته بسمرقند رفت - ولي محمد خان از غرور کامیابي بفرمان طبع عجول در مقام کینه توزي و انتقام کشي (۲) در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفتهٔ اهل خلاف و نفاق کرده رو بتعاقب برادر زادها آورد - بدو فرسخي سمرقند تلاقي فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عار فرار بخود نتوانست قرار داد - با همگي دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امام قلي خان زده زخمي در میدان افتاد - اورا برداشته پیش امام قلي خان آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان دم ازین عالم بعالم دیگر فرستاد و سلطنت توران بے شریک و سهیم بر امام قلي خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس از سي و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري نا بینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش نهاد همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبهٔ از حسن سلوک او راضي بودند که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است باوجود نابینائي بسلطنت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] در مقام کینه توزي درآمد *

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضي بود ناچار اورا بسمرقند در آورده خطبه بنامش خواندند - نذرمحمدخان اورا (که میخواست از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش بود) رخصت همراهي نداده اندوختهٔ او را بالتمام بتصرف درآورد امام قلي خان بآزردگی (۲) تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائي و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان توبیب (۳) پانزده کس از اوزبک و غلام ره نوردي اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثاني و مشاهدهٔ مهمان‌نوازی او بطواف کعبهٔ معظمه (۴) مشرف گشت - و بمدینهٔ منوره رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلای نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر هندوستان بدان ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دومش بتفصیل بزبان قلم داده اکنون بر سر مقصود مي‌شتابد - که چون شاهزاده مراد بخش در ماه جمادی‌الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بحوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان‌قلي سلطان با برخی از اکابر و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزي اثر شدند - شاهزاده اصالت خان میربخشي را بآوردن آنها فرستاد - و امیرالامرا علي مردان خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

---

(۲) در [اکثرنسخه] بآزادگیٔ تمام (۳) در [بعضی نسخه] پانصد کس (۴) نسخهٔ [ج] مکرمه *

بسیار نموده بر سوزنی دست راست مسند نشاند - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالی‌شان کوشد - که هرگونه امدادے و اعانتے (که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل‌کوش مطلوب باشد) از قوت بفعل می‌آید - و تا بندوبست آن عالی‌قدر موکب ظفرطراز پای‌آرام در دامن استراحت نه پاچیده به نیروی کار گذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون دولت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بیجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بباغ مراد شتافت و قدرے جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبحان‌قلی و قتلق سلطان راه فرار سرکرد - و چون این‌خبر بپادشاهزاده رسید بهادر خان روهله و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بند وبست آن مملکت (۲) و ضبط اموال آن خان گریزپا پرداخت - همگی دوازده‌لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هرچند قدرالدرخته او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود برکاغذے نوشته درانجا میگذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از قرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او مجملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامهٔ اوزبک و المان وقت فرار و گریز قلیلے

(۲) نسخهٔ [ج] آن ملک *

بخرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان
و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) ازروی
نقل دفاتر (۲) ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات
و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکواة) قریب بیک کرور
و بیست لک خاني رایج آن ولایت (۳) است - که سي لک روپیه باشد
ازین جمله شازده لک روپیه مداخل امام قلي خان - و چهارده لک
روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادی الآخر آغاز سال بیستم شاهجهاني
در بلدهٔ بلخ خطبه بنام صاحبقران ثاني بلند آوازه گشت - بهرام
و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که
هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهی خان باز مانده درارک بلخ نزد
عیال او بودند) با ازواج و بنات خان مذکور نظربند گشته روانهٔ حضور
شدند - چون بحوالی کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان
پذیره شده بملازمت پادشاهي رسانید - بهرام سلطان بمنصب
پنجهزاري هزار سوار و بیست و پنجهزار روپیه نقد و دیگر انواع
عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدرشناسی پادشاه زمان
برفاه حال و خاطر آسوده (۴) میگذرانید - و چون نذر محمدخان بار دیگر
بولایت موروثي متمکن گردید برحسب طلب او متعلقانش در سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) نسخهٔ [ج] آن ولایت
که سي لک روپیه (۴) نسخهٔ [ب] خاطر آسودگي مي‌گذرانید •

بیست و سیوم روانهٔ بلخ شدند - بهرام سلطان دل از تنعمات و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضي برفتن توران دیار نشد و تا زمان عالمگیري در خورحالی بمواجب نقد کامیاب بوده ایام زندگي را باختتام رسانید *

* بهادر خان باقي بیگ *

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کارداني و نیکو خدمتي جا در خاطر شاهزاده نمود - و بافزوني اعتماد و مزید اعتبار سر برافراخته در قرب و منزلت از اقران و همسران در گذرانید بهزاري ذات و چهار صد سوار منصب داخلي سرافرازي یافته از قبل شاهزاده بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب‌الطلب سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندوخته بحراست صوبهٔ گجرات بعنوان نیابت شاهزادهٔ بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان (۲) تحصیل ناموري نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم اورا از داخلئ شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهي منسلک گردانیده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و ارسال علم پایهٔ اعتبار برافزودند هنگامی (که شاهزاده مهم قندهار بعهدهٔ خود گرفت - و صاحب صوبگی دارالملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفویض

(۲) نسخهٔ [ج] عزت خان *

(۲)
یافت) بندوبست آن‌ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و بخطاب بهادر خان بلند نامي یافت - و در صوبه‌داري کابل با لشکر تعیناتي‌صوبه بدورنبو و نغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را (که ازروي‌تمرد اداي مال واجب نمي‌نمودند) مالش داده جمعے را بسزا رسانیده یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید نظم‌کابل ازو صورت نگرفت - و این‌کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید در سال سیم حکومت کابل برسم اصالت برستم خان فیروز جنگ اختصاص‌گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول‌شاهزاده بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت قریب باختتام زمان سریرآرائي فردوس‌آشیاني پانصد سوار بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه‌داري بهار نامزد گردید و بهمراهي سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ شجاع تعین‌گشته بود) دستوري یافت - اگرچه اتالیقي و کارگذاري بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگهه بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار لشکر ساخته و بناي تدبیر آن مهم بر راي او گذاشته بود - چون سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پتنه تعاقب امیرخان نموده باستماع فوج کشي خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد و از الهآباد گذشته در نواحي موضع کره شکست پدر سامعه کاه

(۲) نسخهٔ [ب] بیست و ششم ه

و جان خراش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا راجه و دلیر خان از کهنه عملگي از مرافقت او پهلو تهي‌کردند - ناچار خواست که دهلي رویه رفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت الهٰ آباد تافت - و درانجا نیز از سراسیمگي و وحشت زدگي اقامت ننموده زوائد کار خانجات و برخے از پردگیان خویش در قلعهٔ الهٰ‌آباد گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طي مراحل مي‌نمود و گامے بناکامي میزد - و در هر منزل جمعے جدا شده مي‌رفتند و هر روز سلک جمعیتش از هم مي‌پاشید - تا آنکه از لکهنؤ برگذشته به‌ندینه (۲) رسید - و چون در هرگذرے (که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد) قبل از وصول او بدان‌گذر کشتیها را ازین روی آب بآن‌طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمي‌یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد این که در برابر هردوار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت مرزبان سري‌نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مرادآباد گذشته بسرزمین چاندي (که محاذي هردوار و متصل سرحد ولایت سري‌نگر است) رسیده شخصے را باستعانت و استمداد نزد مرزبان مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جواب توقف نمود - درین اثنا افواج عالمگیري بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل بر فرار نهاد - و کوه سري‌نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمدینه •

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سري‌نگر رسیده مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولایت ما جای مختصرے ست - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسپ نیست - اگر میل بودن اینجا دارند (۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري‌نگر در آیند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از الهآباد بیمار شده کوفت مهلکے داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزي و وفا کیشي نمي‌خواست وا ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد *

* پادشاه قلي خان *

مشهور بتهور خان سپاهي نقش صاحب داعیه (۳) بود) با عنایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خوافي بود چون سال بیست و دوم جلوس خلدمکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که در همان ایام در گذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب عالمگیري مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافه خان مذکور بخدمت فوجداري اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس ازانکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بجوده پور سر طغیان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دارند (۳) یا نفس باشد

برافراشتند راجسنگهه نامي از نوادان راجه جمعیت نامعدود فراهم آورده با تهورخان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعي دربیوست و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوتاه رسید - از کشتها پشتها نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت بلندآوازه ساخته راجسنگهه باانبوه نا محصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب او در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلدهٔ مبارک بقدوم اشراق‌لزوم پادشاهي مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دو زنجیر فیل بر نواخته بضبط ماندل و غیره پرگنات تعلق رانا تعین فرمود و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون ماندل مضرب سرادقات خسرواني شد او بخطاب پادشاه قلي‌خان درجهٔ ناموري پیمود - پس ازان بهمراهیِ شاهزاده محمد اکبر ومالش راجپوتیهٔ راتهور بجانب سوجت و جیتارن تعین‌گردید - چون عرصهٔ زیست بر راجپوتیهٔ شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها لگدکوب عساکر پادشاهي گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرکاه جز استیصال و سرنگونيِ آنها دست بآساني بر نمیدارد - بفریب کاري و گریز بازي در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب صفح جرائم توسل جسته هم تحریک بترغیب بغي نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد رفاقت گشتند *

گویند شاهزاده باشارهٔ والدهٔ خویش نواب بائي آن یاوه درایان کلپترهٔ گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع آورده همان سرکلافه وا کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از ناتجربگي و ولولهٔ شباب و سلسله‌جنبانئ احباب خانه‌خراب گول خورده کمرعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سربسته آگهي یافته بپادشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود خلد مکان آن را محمول بر حسد برادري و رشک همچشمي داشته چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامي وا کشیده بود و از جانب محمد اکبر اصلا خلشے در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که هذا بهتانٌ عظیم * شما را خدای جل شانه همیشه بر صراط مستقیم نگاه دارد - روزے چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن راجپوتیه بسرداری درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائي و عطای خطاب و اضافهٔ منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهي [مثل پادشاه قلي خان (که در بیراه روي و بدسگالي رهنما بود) تهمت زدهٔ خطاب امیرالامرائي و منصب هفت هزاري گشته برخےرا (که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمور خان) بند برپا نهاد] یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله بی سپر مسافت است - درین وقت جنود منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و غیره

همگي به هشتصد سوار نميرسيد) اما در مآثر عالمگيري آورده که جمعيت بندهای حضور از اهل خدمت و غيره زياده بر ده هزار سوار نبود - ازين نازلهٔ ناگهاني تشويشي و تشتتي غريب بر اهل اردو در آورد همان زمان بمير آتش جهت مورچال پيرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که بايلغار خود را برساند - و مکرر بزبان خلافت بيان ميگذشت - بهادر وقت خوب يافته است - دير چرا کرده - از اجمير برآمده در موضع ديورای سرادق اقبال نصب گرديد - و چون شاه عالم با ده هزار سوار نزديک رسيد بنابر احتياط و تقاضای وقت روی توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - جريده با دو پسر خويش ملازمت نمايد - چون شانزده هزار سوار بعجلا رسيد به ترتيب فوج مستعد شدند - درين وقت اکثرے مثل کمال الدين خان پسر دلير خان و مجاهد خان برادر فيروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته بعسکر پادشاهي (۲) پيوستند - تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري زياده بر يک پاس شب گذشته بعرض رسيد پادشاه قلي خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسيده بلطف الله خان داروغهٔ غسل خانه حکم شد که بے يراق بيارد - آن خون گرفته (که بظاهر ارادهٔ فاسدے هم مضمر خاطرش بود) بر ديوڑهی غسل خانه رسيده در کشودن يراق مبالغه بسرحد لجاج رسانيد لطف الله خان رفته عرض نمود - ميگويد خانه زادم - هيچ گاه بے يراق

(۲) نسخهٔ [ب] بعساکر پادشاهي ۰

نیامده‌ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردد هراس برو غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامي زنجیر پای او شد همین که قدم از تقاتهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو خاص و چیلها برو ریختند - و بسکه چاقد و زره زیر آن در بر داشت زخمها کم کارگر افتاد - یکے زخمے بحلقومش رسانیدن - فتنهٔ دماغش خاموش گردید - گویند چون او بکشودن یراق ایستادگي نمود بعرض رسید که ظاهرا بسازش اکبر بارادهٔ فاسد آمده - پادشاه بر آشفته شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیاید - درین وقت یکی از یساولان یا خدمه (۲) دستی بر سینهٔ آن اجل رسیده زده مانع شد او طپانچه بر رویش فروکوفته برگشت - اتفاقا پایش بطناب بند شده افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش بریدند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن زره یاور بدگمانی مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود اما خوافي خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که از کهن سالان کار شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر فوج قراولی اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشت و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از باز گشت بر آستانهٔ عالمگیري وجهے دیگر در آمدن پادشاه قلي خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت یا غیرت دامن گیرش شد - که در وا کردن اسلحه پای جهالت

---

(۲) در [بعضی نسخه] خدمتیه ٭

افشرد - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بفاصلهٔ یک و نیم کروه از دولتخانهٔ پادشاهي رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شبے عیال و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرد - و در عوام شهرت گرفت که پادشاه تدبیرے انگیخته فرمانے بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه در رام ساختن این وحشي نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قراولي بکار بردند اما بایستے آنها را هراول نمود - تا از هردو طرف بر سر تیر مي ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

بالجمله شاه‌عالم بتعاقب تعین شد - و جماعتے (که باکراه و اجبار (۲) در بیراه روي و بدسگالي‌هم پائي نموده بودند) هریک در مکانے معین مقرر گشت - و قاضي خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد امروهه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفهٔ وقت مهرکرده بودند) بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفي بقلعهٔ گذهه پتهلي (۳) فرستادند و هرچند پادشاه قلي‌خان بباغي مخاطب گشت اما برادر و اولادش باعتبار خانه زادي بمرور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خاني سرافرازي یافته بهمراهي همت خان (۴) بهادر تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و پسرش اسد الدین احمد (که در عهد خلدمنزل خطاب خاني یافته) در سال

---

(۲) در [بعضے نسخه] بے اکراه و اجبار (۳) نسخهٔ [ب] گذهه بیهلي
(۴) نسخهٔ [ب] محمود خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلعه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیري بمنصب شایسته سرفرازي یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدارا شکوه ملحق گردد) تعین گردید - و بستر خطاب خاني یافته سال اول جلوس (که موکب سلطاني پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیهٔ مقابلهٔ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چاتگام بسعي او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ ترقي پیمود - آن مکان سرحدے سمت از متعلقات زمیندار رخنگ که از قوم مگهه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهي مي‌آمدند - و باسر و نهب مي‌پرداختند بعد تسخیر داخل صوبهٔ بنگاله گردیده - سال سي و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری آله‌آباد لوای بلند مرتبگي بر افراشت - و پستر ناظم صوبهٔ بهار شد - و سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنج هجري از متاع خانهٔ هستي آستین برافشاند - گویند بسیار عالي دماغ بود

غالب بنغمه شادم مرگم بخویش آسان
در چاره نامرادم کارم ز دوست مشکل

ردیف میم

رفتم که کهنگی ز تماشا برافگنم — در بزم رنگ و بو نمطی دیگر افگنم
در وجد اهل صومعه ذوق نظاره نیست — ناهید را بزمزمه از منظر افگنم
معشوقه را ز ناله بدانسان کنم حزین — کز لاغری ز ساعد او زیور افگنم
هنگامه را جحیم جنون بر جگر زنم — اندیشه را هوای فسون در سر افگنم
شنگم که هم بجای رطب طوطی آورم — ابرم که هم بروی زمین گوهر افگنم
با غازیان ز شرح غم کارزار نفس — شمشیر را برعشه ز تن جوهر افگنم
با دیریان ز شکوهٔ بیداد اهل دین — مهری ز خویشتن بدل کافر افگنم
ضعفم بکعبه مرتبهٔ قرب خاص داد — سجاده گستری تو و من بستر افگنم
تا باده تلخ تر شود و سینه ریش تر — بگدازم آبگینه و در ساغر افگنم
راهی ز کنج دیر بمینو گشوده ام — از خم کشم پیاله و در کوثر افگنم
منصور فرقهٔ علی اللهیان منم — آوازهٔ انا اسدالله در افگنم
از زنده گوهری چو من اندر زمانه نیست — خود را بخاک رهگذر حیدر افگنم

غالب بطرح منقبت عاشقانه
رفتم که کهنگی ز تماشا برافگنم

بسکه به پیچد بخویش جاده ز گمراهیم — ره بدرازی دهد عشوهٔ کوتاهیم
شعله چکد غم گرا گل شگفد مژده گو — شمع شبستانیم باد سحرگاهیم
جور بتان دلکش است محو بداندیشیم — بندگیان آتش است داغ نکوخواهیم

گوشهٔ ویرانه را آفت هر روزه ام
منزل جانانه را فتنهٔ ناگاهیم

دور فتادم ز یار ماهی بی جله ام
نیست دلم در کنار دجلهٔ بی ماهیم

بندهٔ دیوانه ام مغلی و ساهی خوشم
حکم ترا مخلصیم قهر ترا ساهیم

آن تن چون سیم خام و آن همه انگیز تن
تا چه فراهم شدست اجرت جانکاهیم

از صفت طفلان و سنگ شده بر خلق تنگ
زود ز کو نگذرد کوکبهٔ شاهیم

جذب تو باید قوی کان بر د باک نیست
گر نتواند رسید بخت به همراهیم

غالب نام آورم نام و نشانم مپرس
هم اسد اللهم و هم اسد اللهیم

بر لب یا علی سرای باده روانه کرده ایم
مشرب حق گزیده ایم عیش مغانه کرده ایم

در رهت از نگه روان پیشتریم یک قدم
حکم دوگانه داده و ساز سه گانه کرده ایم

بو که به جشن بشنوی قصهٔ ما و مدعی
تازه ز روی داد شهر طرح فسانه کرده ایم

زعم رقیب کج طرف کوری چشم خویشتن
ناوک غمزهٔ ترا دیده نشانه کرده ایم

باده بوام خورده و زر بقمار باخته
وه که ز هر چه ناسزاست هم بسزانه کرده ایم

ناله به لب شکسته ایم داغ بدل نهفته ایم
دولتیان محکمیم زر بخزانه کرده ایم

تا بچه مایه سر کنیم ناله بعذر بیغمی
از نفس آنچه داشتیم صرف ترانه کرده ایم

خار ز جاده باز چین سنگ بگوشه در فگن
در سر ره گرفتنش ترک بهانه کرده ایم

ناخن غصه تیز شد دل بستیزه خو گرفت
تا بخود او فتاده ایم از تو کرانه کرده ایم

غالب از آنکه خیر و شر جز بقضا نبوده است
کار جهان ز بیدلی بی خبرانه کرده ایم

تو گرفتار تو و دیرینه آزاد خودم
وه چه خوش بودی که بودی فی ق بسیار خودم

سعی بیگانهٔ خویشم تکلف برطرف
چون مه نو مصرع تاریخ ایجاد خودم

بعلاقهٔ همشیره زادگی آن‌مرحوم نیمه آستین‌که در بدن بود عنایت شد و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح‌الله خان (که مرتقی مرتبهٔ بخشي‌گری اول شده) ببخشي‌گری دوم سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون جملة‌الملک اسدخان بتسخیرقلعهٔ خنجي (۲) دستوري یافته بود وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سي و ششم از انتقال روح‌الله خان مرحوم بمیر بخشي‌گري رایت مباهات افراخته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار امتیاز یافت - و پستر بدرجهٔ پنج هزاري سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درین مدت مرارا به تنبیه غنیم شتافته در سال چهل و پنجم چون مروان گدهه (که دو کروهي کهتانون است) بحسن سعي فتح الله خان بهادر مفتوح گشت و ظاهر آن مقر چهاوني پادشاهي گردید لشکرے گران بسرکردگي خان بخشي الملک بتسخیر قلعهٔ ناندگدهه (۳) (که بنام‌گدهه موسوم) و چندن و مندن (که بمفتاح و مفتوح چهرهٔ (۴) شهرت آراسته) تعین گشت و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزے چند بدست آورده معاودت نمود - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلنه پنجم جمادي الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهاردهم هجري برحمت حق پیوست - چون دختر جملة الملک امیرالامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب یرلیغ پادشاه‌زاده

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنجي - و در [بعضي نسخه] جنجي (۳) نسخهٔ [ج] اندکدهه که بنام کدهه (۴) نسخهٔ [ج] فتوح ٭

محمدکام‌بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل‌خستهٔ او متسلي‌گشت - خان متوفی پسر نداشت - یک صبیه‌اش بخانهٔ محمد تقي[(۲)] خان بني‌مختار بود - که پسر اوست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمهٔ داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگرے بخانهٔ میرخان پسرکلان امیرخان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلدمکان هزاري شش‌صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف‌الدوله چندے صوبه دار لاهور شده پس ازان بقلعه‌داری کالنجر (که از قلاع نامی صوبهٔ الهٓآباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیرے بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مهذب‌الاخلاق کریم‌الصفات خوش‌ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنتے بزبانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشي‌گري و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سالهٔ شاهجهاناباد بدهند لک روپیه پیش کش مي‌کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمي‌ارزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزهٔ این همان وقت است که بشهر خود روم و شهربار خود باشم - بالاثر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشي‌نیست که در جائے (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] نقي خان *

* باقي خان حيات بيگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بيست و سيوم عالمگيري بخطاب حيات خاني سرفرازي يافت - و در سال بيست و هشتم بخدمت امانت هفت چوکي از تغير مير عبد الکريم اختصاص گرفت - و پستر بداروغگي غسل خانهٔ شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخير بيجاپور مزاج پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان نادولتخواهي شده بر بے التفاتي افزود و مشيران شاهي را (مثل مومن خان نجم ثاني داروغهٔ توپخانه و ملتفت خان بخشي دوم - و بخدر ابن ديوان) اخراج فرمود با وصف اين شاهزاده متنبه نگشته در محاصرهٔ حيدر آباد با ابوالحسن (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پيغام و نامه وا کرد - همگي سعيش آنکه اين عقده بدست او انحلال پذيرد - و نزد پدر والاقدر مجراي قلعه کشائي بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پيشه اين حسن سعي را بر محامل نکوهيده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف ساختند - روزے در خلوت از حيات خان ازين مقوله استفسار رفت هرچند او بمبالغه بے تقصيري شاهزاده وا نمود موثر نه افتاد فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نمايد که شيخ نظام حيدرابادي امشب ارادهٔ شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پيش روي لشکر بفرستد که باسداد طريق جسارت مستعد باشند - و چون اين مردم بآنطرف خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خيمهٔ شما باشد - فرداي آن

(که هیزدهم جمادی‌الآخر سال بیست و نهم جلوس بود) شاهزاده با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم بدربار آمد - دران وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره‌مند خان گفته شد در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب سلاح کرد - و گفت که چند روزے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمهٔ (که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن معزالدین ارادهٔ دیگر داشت - پدر زهرچشم نمود - هموار شد - اثاثه و کوکبهٔ دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطهٔ ضبط در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل‌سرا در آمد - و های‌های گویان دست بر هردو زانو زده میگفت - محنت چل ساله را بخاک برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان مورد نوازش پادشاهي بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موروثی پدر باقي خان امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافهٔ پانصدي بمنصب دوهزاري فرق عزت برافراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد (که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها خزائن و جواهر پادشاهي دران مصون و محفوظ است بر جمیع امکنهٔ هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

هرکه پیشتر باکبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفي و روپیه و عرفي و غریب‌نواز (۲) سواي طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقولی نه کرور روپیه و بروایتی سیزده (۳) موجود بود) پیشکش نماید - و هرچند متبادر بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان تقدیر نامهٔ شاهي را بنام نامی بهادر شاه معنون ساخته بودند هرآئینه معدات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد) ازین خبر دو اسپه تاخته خود را باگره رسانید - باقي خان از تسلیم قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال تعین نمود - چند گولهٔ توپ (۴) بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید ندیده دست از جنگ کشیده ازدر استمالت در آمده عرضداشت باقي خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - دران هنگام رایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدارالخلافه نزول نموده بود که ازین مژده تقویتها افزود - و بعجالت عجیل بمستقرالخلافه رسید باقي خان با مقالید قلعه و خزائن بآستانبوس استسعاد یافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عنایات خسروانه مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجالت چهار کرور روپیه از خزانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرفیء غریب نواز (۳) در [بعض نسخه] و هرچند بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخهٔ (۱) چند گوله بمسجد بیگم هم رسید ٭

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئینان در خور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و لختی باندرون محل و برخی بدرویشان و محتاجان داده دو کرور روپیه را بصرف در آورد و خان مذکور را بدستور سابق در قلعهٔ آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلاک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر بر افراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاری و خطاب صلابت خان بر نواخته داروغگی دیوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشیگری رساله (که بنام سلطان عالی تبار قرار یافته) رایت امتیاز بر افراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدهٔ دیر طلبی (که حالت مردم رساله بعسرت کشیده بود) مستعفی شد - و در عهد جهاندار شاه بسعی ذوالفقار خان ببحالی منصب و جاگیر سابق

سربلندي اندوخت - و در عصر محمد فرخ سير حسين علي خان رابطهٔ قديم ملحوظ داشته بخشي‌گري فوج تعيناتي خود (كه به تنبيه راجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر كرده همراه گرفت پستر در سفر دكن هم همراهي حسين علي خان گزيده مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و يكصد و بيست و هفت هجري در جنگے (كه با داؤد خان پنني متصل بلدهٔ برهان پور رو داد) نقد جان در باخت و در مكان ملكي خود واقعهٔ محلهٔ سنوارهٔ بلدهٔ مذكور مدفون گشت بآشنا پرستي نامے بر آورد - و توفيق كلمة الخير بسيار داشت - پسر كلانش ميرزا حيدر نام داشت - بدستگيري حسين علي خان بعد پدر بخدمت بخشي‌گري مذكور قرار يافت - و پس از سادات ترک روزگار نموده گوشهٔ انزوا گزيد - و پسر دومش (كه بخطاب پدر مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرر اوراق او را ديده - ازو دو پسر (كه باقي ماندند) بمنصب و جاگير قليل بسر مي برند *

* بيان خان *

شيخ فاروقي‌ست - و چون فاروقيان خانديس بلفظ خاني زبانزد بمنصب دو هزار و پانصدي رسيده تيول در ملک دكن داشت و بنوكري مي پرداخت - وضع درويشانه داشت - مريدانش قايل بخارق عادت وى اند - با سيد عبد الله خان قطب الملک آشنائي قديم داشت - چون در سنه (۱۱۲۹) هزار و يكصد و بيست و نه هجري

---

(۲) نسخهٔ [ب] پني (۳) در [بعضے نسخه] بيست هجري *

امیرالامرا حسین علي خان از دکن باراده (۲) دستگیر ساختن محمد فرخ‌سیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سي هجري فوت نموده در حویلي خودش واقعهٔ محلهٔ فاضل پوره بلدهٔ اورنگاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین‌الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده مرتقي گردیده بقلعه داري بیدر چهرهٔ عزت برافروخت مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در یار باشي یدطولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجري داعي حق را لبیک اجابت گفت - بیرون بلدهٔ حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملک سعادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسوي نیشاپوري ست ابتدا بمنصب هزاري در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني داشت - و در ابتداي جلوس (که غلا رو داد) کرور گري گنج نیز ضمیمه یافت] نیابت کروري گري بدو مفوض شد - پستر بفوجداري هندون بیانه مضاف صوبهٔ اکبرآباد (که مکان روز طلب (۳) است) سربلند گردیده ببرانداختن

---

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زدن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضي نسخه] زورطلب *

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطلبي برآورد - و باضافهٔ پانصدي مرتقي گشت - و چون نواح اکبرآباد موردلشکر فردوس آرامگاه شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان بهادر در مشورت کشتن حسین‌علي خان شریک غالب بوده در شورش سید غیرت خان بارهه (۲) و دیگر رفقای حسین علي خان حملهای پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب بهادري و عطای علم و نقاره لوای برتري افراشت - بهتر در جنگ فردوس آرامگاه با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد کشته شدن حسین علي خان بهزرگي (۳) برداشته بود) بسرداري میسره قرار یافته وقت زد و خورد تردداث نمایان بتقدیم رسانید - و پس از ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب برهان‌الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داري مستقر الخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - چون چورامن جات (که از پیش‌آوردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج پادشاهي مقتول گردید و پسران او گڈههای موطن خود را استحکام داده سر خودسري برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده هرچند در قلع و قمع آنها دقیقهٔ فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بتوزکي ○

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داری مزبور تغیر شده
بداروغگی توپخانهٔ حضور ضمیمهٔ آن نظم صوبهٔ اوده (که روز طلب
مقرری‌ست) طبل شادکامی نواخت - و دران صوبهٔ [وداشتن؟] فوج بسیار
و توپخانهٔ فراوان و کشتن و بستن مفسدان نقدهٔ جو خوش نسقی او (۲)
بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق
سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه وارد
هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابلهٔ او متوجه شد)
او عقب مانده بود - بطی منازل طولانی خود را رسانید - چون اسباب (۳)
او و بهیر لشکر از عقب در راه بود فوج ایران بدریافت این معنی
دریده بر سرآنها ریختند - او بمجرد استماع این‌خبر باوصف ممانعت
پادشاه و اهل کنگاش شتاب زدگی بکار برده با جمعیتی که حاضر بود
به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میدانی
طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهای دیگر برگشته بزد و خورد
پرداختند - او زخمی شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان
شیرجنگ برادرزادهٔ برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک
دویده پیش انداخته درلشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسرنشد
بااین‌نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازی
درآمده ضعف پادشاه خاطرنشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که
مبلغی از دار الخلافه می‌دهانم - پس ازانکه فیمابین فردوس آرامگاه

(۲) نسخهٔ [ب] خوش نصیبی او (۳) نسخهٔ [ب] چون بار و بهیر لشکر

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق طهماسپ خان جلایر بشاهجهان‌آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلافه شتافته برای شاه جا درون قلعهٔ پادشاهي مقرر کرد - و نهم ذي‌الحجه هردو پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذي‌الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري نام برده بهمان زخمها بملک فنا شتافت - بالجمله امیرے بود کار طلب - و جرأت با رعیت پروري دوشادوش داشت - پسرے ازو نماند - صبیهٔ او با ابوالمنصور خان منسوب بود - احوالش جداگانه زینت ترقیم پذیرفته *

* حرف التاء *

* تردي بیک خان ترکستانی *

بقدم بندگي و دوام خدمت جنت‌آشیاني اختصاص داشت بعد فتح گجرات بحکومت چانپانیر مامور گشته - چون میرزا عسکري (که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیهٔ فساد راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندري گذشته بر سر چانپانیر آمد او با وصف رصانت و متانت قلعه و کثرت و فزوني سرانجام قلعه داري همت باي داده در ماندو بجنت‌آشیاني پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مرافقت در اصل تهي‌مایهٔ جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که در عالم ملازم پیشگي بهتر ازین راس المالي نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت‌ورزان ننگ وفا شمارند بل سایر مردم درآئین نمک خوارگی بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بے آزرمی بخود گوارا نمود - چنانچه روزے هنگام ره پیمائی ولایت راو مالدیو اسپ خاصه برای سواری پادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود ندیم کوکه اسپه (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را بشتر برنشاند - و پس از وصول رایات همایونی بامرکوت چون عسرت و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابے را (که بدولت پادشاهی بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای پرشاد حاکم آنجا او را با جمعے دیگر (که تمولے داشتند) گیرانندند و معهذا از انصاف دوستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخے بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه عراق تردی بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداری بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشترے را بشکنجه هلاک ساخت - و از تردی بیگ خان مبالغ خطیر برگرفت *

چون جنت آشیانی از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت وتشویر بآستان‌بوس رسیده بهمان مرتبهٔ امارت فایزگشت - و در سنه (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان او را بتیولداری زمین‌داور بر نواخته بجهت انتظام آن‌حدود رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر ترددات عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هفتم ربیع‌الاول (که همایون پادشاه در دارالملک دهلي در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین آمد - و ازین عالم انتقال نمود * * مصرع *

۹۶۲
* همایون پادشاه از بام افتاد *
(۲)
تاریخ است) تردي بیگ خان (که نقش امیر الامرائي بر لوحهٔ خاطر مي نگاشت) خطبه بنام عرش آشیاني خوانده ادوات و اسباب سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبري (که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) گسیل نمود - و باین نیکو بندگي درجهٔ استحسان یافته بمنصب پنجهزاري ممتاز شد و باتفاق امرای دهلي بسرانجام آنولایت قیام نموده بآئین شایسته برسر حاجي‌خان (که از غلامان رشید شیر شاه بود - و در نواح نارنول سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب مي‌کشود) رفته آن الکا را ازو مستخلص ساخت - و تا میوات بتعاقب او شتافته بسیارے از ارباب تمرد را مالش بسزا داد - و مراجعت نموده امنیت افزای دهلي گردید *

(۳)
درین اثنا هیمو بقال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا درقصبهٔ (۴)
ریواري بصد خواري در پس کوچها نمک میفروخت - و بحیله‌وري

---

(۲) این تاریخ یک سال کم است (۳) نسخهٔ [ج] هیمون (۴) در [بعضی نسخه] ریوازي *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگوئی مردم روشناس گشت)
چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلي رسید وکیل و سپهسالار صاحب اختیار گشته بنیروی جرأت و زر پاشي کارهای عظیم متمشي ساخت - اول بسفت رای خود را نامیده باز براجه بکرماجیت مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل مي‌نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلبر داشت - واقعهٔ ناگزیر جنت آشیاني شنیده با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلي رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - صوابدید بیشتر امرا (که بنابر آشوب او از اطراف و نواحي نزد تردي بیگ خان فراهم آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهي باستحکام برج و بارهٔ قلعه باید پرداخت - تردي بیگ خان بدادهي و همت افزائي همه‌را آمادهٔ پیکار ساخته دوم ذي‌الحجه سال مذکور عرصهٔ نبرد آراست و بکوششهای مردانه فوج مخالف را برداشت - اکثرے پی گریختها شتافتند - و برخے بنهب و غارت پرداخته - تردي بیگ خان با جمع معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشهٔ برآمده بر سرش ریخت - افضل خان خواجه سلطان علي و اشرف خان میر منشي از بےهمتي و ملا پیر محمد شرواني (که بیرام خاني بود - و شکست هنگامهٔ سپهسالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردي بیگ خان زبستن بهار را بر فروشدن بناموس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنین پیش رفته بر عکس شد - و در قصبهٔ سهرند
باردوی پادشاهي (که باستیصال هیمو رهگرا بود) ملحق گشت - و چون
بیرام خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه
بود و او نیز خود را سپه‌آرای پادشاهي قرار داده برانداختن
بیرام خان را همواره از مخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه
بود درین وقت (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده
و ادبار یافته آمد) طرح دوستي انداخته بخانهٔ خود طلبید - و اورا
در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او
کارش تمام ساختند * * بیت *

* کسے را که دیدي تو در جنگ پشت *
* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیاني بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود
چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیري
غیر از دولت خواهي امرے دیگر نبوده - تردي بیگ خان درین
جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصي و نفاق او معلوم
همگنان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود
مهمات کلي متمشي نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمنده ام
میدانستم که حضرت از عطوفت ذاتي مجوز نمیشدند - عرش آشیاني
بتقاضای وقت عذر خانخانان پذیرفت - اما چون سردار عمدهٔ
قدیمي بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغتا نیز کینهٔ

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتارخان خراسانی *

از امرای اکبری ست - بمنصب هزاری رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتے در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجري به نیستي‌سرا در شد *

* تورسون محمد خان *

خواهرزادهٔ شاه محمد سیف‌الملوک است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسپ صفوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلدهٔ هرات قشلاق نموده فوجے تعین فرمود که او را مستاصل ساخته آن الکا را مجددا بتسخیر در آوردند تورسون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سرآمد گشت - چون عرش آشیاني با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عنان عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبهٔ روزگار بطور دیگر برآمده) با دلے فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنے ازین قسم میرسید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شده

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتنی و ضعیف نالی گذارش نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان دلپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعاودت رخصت نیافت - بیرام خان (که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهي یافته بعرش آشیاني دلنشین گردانیدند - که آمدنش بهر وضع که باشد فریبی و غدرے دران مطوي ست - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه فرمود - که اورا از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس دوستي هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختی در احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجي محمد خان سیستاني همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود ناگور بر گشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور شرف اختصاص یافته بتدریج پایهٔ امارت برتر افراخته بمنصب والای پنجهزاری بلند نامي یافت - زمانے حکومت بهکر بنام او قرار گرفت و وقتے بایالت پتن گجرات تعین گشت - در سال بیست و سیوم ازانجا تغیر شده در سال دیگر بفوجداري جونپور رخصت یافت و ملا محمد یزدي را (که از مشاهیر فضلای آن وقت بود) بصدارت آنصوب همراه گردانیدند - چون برخے تیولداران صوبهٔ بنگ و بهار

سرتابي نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان خود را باتفاق امرای عقیدتمند بصوبهٔ بهار رسانیده در مالش بهادر(۲) خان بدخشي و عرب خان (که ازان گروه ضلالت‌پژوه بودند) کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودي از ناحق شناسي بیراه روي گزید ترسون محمد خان بهمراهئ شهباز خان عرصهٔ نبرد آراست - چون سال بیست و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد خان نیز بهمراهي نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی مردانگي بر کشاد *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلي (که سرگروه ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهي پیوستند] کوکلتاش ترسون محمد خان را بجانب گهوزا گهات بنگاه قاقشالان روانه نمود تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد خان ببندوبست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت تا آنکه معصوم خان عاصي بسیارے شورش طلبان را فراهم آورده از ولایت بهاتي در رسید - و ممالک پادشاهي را تا هفت کروه تاندة یغمائي ساخت - و جمعے را بتاراج حواشئ تاجپور برگماشت - ترسون محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنبو برهنمونئ همت از پتنه باهنگ سزای بدسگالان راهي گشت - امرای بنگاله و ترسون

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهادر بدخشي •

محمد خان بدو پیوسته هنگامهٔ کارزار با مخالف گرم ساختند - در کمتر زمانے فیروزي چهره برافروخت - معصوم عاصي باز بولایت بهاتي پناه برد - شهباز خان [بارادهٔ آنکه عیسی مرزبان آن سر زمین (که پیوسته بزبان حرف یک جهتي میراند) اگر دریندولا معصوم خان را بسپارد هرآئینه یک‌رنگی او پیدائي گیرد - وگرنه پاداش نادرستی (۲) را بکنارش گذارد] بدان مرز و بوم رو آورد - چون ساحل دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آندیار است) معسکر گردید و آویزشها بمیان‌آمد سنارگانون بدست افتاد - و بکتراپور (که بنگاه آن بومي ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلشے معصوم خان ثبات و شکیب بای داده نزدیک بود که دستگیر شود - درین هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - امرای پادشاهي بورکنار برهم‌پتر (که بزرگ دریائےست از ختا مي‌آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس مي‌نهادند از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمي پذیرفت - ترسون محمد خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتے درآید - و غنیم را دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی‌سپر راهے (که بمخالف نزدیک بود) گردید - معصوم خان ازین آگهي با جمعے انبوه تیزدستي نمود شهباز خان محب علي خان را با لختے دلاوران بکمک تعین کرد و مسرعے را دواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - باورش

---

(۲) نسخهٔ [ب] نادرستي بکنارش ٭

نیامد - و گفت فریب کاران بدین بهانه گروهے از سردار جدا ساخته‌اند
آخر بفراوان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زدگی
بے پروائي گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست
آورد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ بر نگرفته بود)[(۲)] درنگ نکرده
باردو شتافت - درین اثنا فوجے نمودار شد - سررشتهٔ دور بیني
از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهماني شد - قدمے چند
رفته بود که شورش غنیم عرصهٔ ایمني را غبار آما گردانید - هرچند
هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک کام‌سرعت
برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضي نشد - و با دلے همت قرین
رو بکارزار آورد - برخے سامان نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه
بیش از پانزده کس همپائي نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي
برآراست - و بسرنوشت آسماني زخمي دستگیر شد - معصوم خان
از در دوستي در آمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از
اخلاص سرشتي بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند
جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آقسقال دولت را
از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم
این سانحه واقع شد *

* تولک خان قوچین *

از امرای بابري ست - پس ازان برکاب همایوني پیوسته - چون

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ بر نگرفته بود *

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامی (که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پر دغا نزدیک کابل رسید و امرای نفاق پیشه بدو پیوستند) جنت آشیاني چار ناچار عنان عزیمت بجانب ضحاک و بامیان (که اکثرے از اخلاص سرشتان در انصوب بودند) منعطف ساخت - اورا با چند نفر دیگر برای خبرگیري کابل رویه روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک بر نگشت حسن خدمت او منظور نظر سلطاني گشته بمنصب تور بیگی سربلندي یافت - در مهم هندوستان ملتزم رکاب خسروي و مصدر شایسته پرستاري بود - پس از فوت جنت آشیاني چون بیراه روی شاه ابوالمعالي بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبري در فکر دستگیر ساختن او شده روزے بتقریب ضیافت طلبداشتند - او چون دست بشستن دراز کرد تولک خان (که بچستي موصوف بود) از پس در آمده هردو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد نموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتي کابل بسر مي برد - سال هشتم جلوس اکبري غني خان پسر منعم بیگ خانخانان (که در کابل راتق و فاتق مهمات بود - و سبکسري و آشفته رائي در اصل فطرت داشت) مستي جواني و حکومت علاوۂ آن گردیده روزے بے هیچ تولک خان را با آنکه از روشناسان صاحب اعتبار بود گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد - او بسعي بعضے مردم صلاح اندیش مخلصي یافت - اما پس ازین روداد

در موضع بابا خاتون (که بجاگیر او مقرر بود) فرو کش کرده فرصت انتقام میجست - روزے غني خان بتقریب استیصال قافلهٔ بلخ از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزلے ست دل کشا) بزم باده نوشي آراست - تولک خان با جمعے از خویشان و نوکران بسر وقت او رسیده در حالتے (که بے خود بود) او را با شگون پسر قراچه دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه وا پرداخت - و باراده گرفتن کابل با مردم احشام آنجا موافقت نموده در موضع خواجه اواش (۲) (که دو کروهي بلدهٔ مزبور است) فرود آمد چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد شدند* بگرفتن بعضے محالات مصالحت نموده غني خان را گذاشت او بمجرد رهائي جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل آب غوربند لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین و چندے دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت عرش آشیاني پیوست - و بیافتن تیول در صوبهٔ مالوه سرمایهٔ آسودگي اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان خانخانان تعین گردید) او نیز پیوسته باشارهٔ خانخانان بر سر سید دولت (که در کهنبایت مصدر هنگامه بود) رفت - و اورا سزا داده

---

(۲) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] خواجه رواش ٭

فیروز مندگردید - پس ازان بلشکر سلطاني ملحق گشته در جنگ سلطان مظفر گجراتي تعینات مثل جرانغار و شریک ترددات مبارزان بود - پس ازان بهمراهی قلیج خان بتسخیر بهرونچ (۲) روانه گردید - سال سیم (که لشکر مالوه بکومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد) او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زنداني گردید پس از رهائي در کومکیان صوبهٔ بنگ و بهار قرار یافته سال سي و هفتم جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگهه تقویت افزای فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري رخت هستي بر بست *

* تردی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت عرش آشیاني گشته بمنصب درخور مورد تفضل گردید - پستر همراه شاهزاده سلطان دانیال بمهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگي بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضے بےاعتدالیها از نظر افکنده سال چهل و نهم (۳) باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و انعام پنج لک دام امتیاز اندوخت *

* ترخان مولانا نورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - رضوي ست - پدرش

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ب] و ششم *

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات بامور شرعيه قيام مي‌نمود مولانا بفضل و کمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بهيئت و هندسه و اصطرلاب شوق مزد بود - همراه قاضي برهان خوافي بملازمت فردوس‌مکاني استسعاد يافت - و صحبتش با جنت‌آشياني کوک گشته از جملهٔ نديمان و مجلس نشينان بزم همايوني گرديد و در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بيست سال در ملازمت آن پادشاه عالي جاه بسر برد - گاهے پادشاه ازو استفادهٔ علوم ميکرد - و گاهے او از علم رياضي خصوص اصطرلاب از جناب همايوني (که درين فن مهارت تمام داشت) استفاضه مي‌نمود - طبعش موزون بود - ديوانے دارد - ازو ست *

* بيت *

* چون دست ما بدامن وصالت نميرسد *

* پاي طلب شکسته بدامان نشسته ايم *

بمناسبت اسم نوري تخلص ميکرد - و اورا نوري سفيدوني ميگفتند سفيدون قصبه ايست از نوابع دهلي - چون مدتے در جاگيرش بود بدان شهرت گرفته *

عرش آشياني در ايام فرمان روائي خود بنابر خدمات سابقه ولاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيد - و پرگنهٔ سامانه (که در تيولش بود) از جانب او مير سيد محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت در سال دهم شير محمد ديوانه (که در اصل از خدمتکاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطهٔ حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتبارے بهم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیحقیقتی شده در درگاه پادشاهی منظور نگشته از چندے دران قصبه بسر می‌برد) روزے نایب مولانا را بخانهٔ خود مهمان ساخت - در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهانی تیر را در کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته اوباشے چند فراهم آورد - و در حوالی آن ولایت دست نهب و غارت دراز ساخت - مولانا همت بدفع او گماشت - همین (که مقابله اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنهٔ درختے رسیده افتاد - جمعے پیادها دستگیرش ساختند - مولانا فورا بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخانی یافته بود و معنی ترخانی نداشت این قطعه گفته *　　* نظم *

* ز روی مکرمت وز راه احسان *
* بترخان داد خانی شاه عادل *
* ازین منصب سرافراز جهان شد *
* میان خلق و در ملک و اماثل *
* ازین خانی همین نامےست بروی *
* ازین نام کلان او را چه حاصل *
* ز ترخانی هم او را شکوهٔ هست *

* بخرد خسرو دانای کامل *
* که غیر از خان خشکی می‌نماند *
* ز ترخانی تری گردد چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبرهٔ جنت‌آشیانی بدو مفوض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد *

(۲)
* تخته بیگ سردار خان *

از یکهای میرزا حکیم بود - در جنگی (که میرزا را بافواج عرش آشیانی رو داد) مصدر دلیری گشته نامی براد مردمی برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعتبهٔ سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت گردید - پس ازان بتعیناتی صوبهٔ کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگهه و زین خان کوکه در تنبیه گروه یوسف زئي و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سي و نهم بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر بتهانه‌داری پشاور سرافرازي اندوخته بارها گروه تاریکي را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خاني رایت ناموري افراشت - و پس از جلوس جنت‌مکاني چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعهٔ قندهار بعرض خسرواني رسید او را بمنصب دو هزاري

(۲) در [بعضی نسخه] تحنه بیگ - یا پخته یا بخته باشد *

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بیگ بکومک
شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوري شد - تا رسیدن اینها چون فوج
قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود او از
تغیر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک
مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري در انجا
ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب
قلیلی سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال
سیم جلوس بملازمت عرش‌آشیاني کام دل اندوخته منظور نظر
عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبهٔ پنجاب سرفرازي یافت
سال سي و یکم بهمراهی راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال
سي و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت
سال چهلم خود اورا بمالش عیسی خیل دستوري دادند - اگرچه
دست و پای جنبانید اما چون زنجوري داشت چنانچه باید
کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعهٔ مؤ (که یکی
از حصون معظمهٔ زمینداران کوهسار شمالی صوبهٔ پنجاب است)
باتفاق آصف خان تعین شده مصدر تردد گردید - و از راه
مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که
باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبهٔ پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامي بخدمت بخشيگري آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوجي از تلیج خان صوبه‌دار و دیگر جاگیرداران آن نواحي را مثل حسن بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ خان کابلي یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزاولي نماید) او انتظار دیگران نخموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسیده بتهانه‌گاه آنها رفت - قضا را وقتي (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای آن شقي نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سربلندي یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد پستر باضافهٔ منصب کامیاب شده بصوبه داري ٹتهه چهرهٔ عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري همانجا بخلوت‌کدهٔ بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري ست مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي یافته اواخر

(۲) نسخهٔ [ب] ننهان یا بتهان باشد *

عهد عرش آشیانی بپایهٔ هفتصدي رسید - پس ازانکه جنت مکانی در سال سیوم جلوس صالحه بانو صبیهٔ قایم خان را بعقد ازدواج آورده بپادشاه محل مخاطب ساخت کار اینها بىلندي گرائید - عبدالرحیم سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سربلند گردید پستر بپایهٔ هفتصدي چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم بفوجداری پرگنهٔ الور لوای امتیاز بر افراشت - سال نهم باضافهٔ پانصدي پانصد سوار رتبه اش بر افزود - پسرش میان جوه نام (که پادشاه محل بفرزندي بر گرفته بود) سالی (که مهابت خان بر کنار دریای بهت نسبت بپادشاه مصدر گستاخي شده) او را بعدم سر افرستاد *

* تهور خان میرزا محمود *

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش‌آشیانی وارد هند گشته بمدد بخت سعید بدولت روشناسی آن شاه والا دستگاه و منصب پانصدي فایز گردید - و پس ازانکه نوبت فرمان‌روائي بجنت‌مکانی رسید اتفاقا زرزے شیرے بتفنگ زده بحضور والا آوردند - بتقریبی در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شیر بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جوانان قوي بازوی پر نیرو باشارهٔ پادشاهي بزور تمام شمشیرها زدند - تمیز از خطی ظاهر نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسروانی در خواست - که اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آرم - چون حقیر جثه

بود پادشاه فرمود - بسم‌الله ببینم - میرزا چنان بسبکدستي سر شیر را
جدا ساخت - که از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود
شیر بدونیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت‌کماني یگانه و مشهور
آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هیچکس را درین امر با وی
سر همسري و دعوی برابري نبود - زور آوران زمانه بسرپنجگی او
زیر دست - و بالا دستان سبز قوت (۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسي جهانگیر قلي خان پسر میرزا عزیز کوکه
از گجرات کمانے آورده بود - که مردم پر زور هرچند مي‌خواستند
بکشش درآرند چله از روی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین
که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود
پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه اورا بشیخ کمان مخاطب
فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کنند - جنت مکاني
در جهانگیر نامه (که خود انشا نموده) درج فرمود - در حالت تحریر
آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسرواني پایهٔ
عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیکے از فوجداریهای سرحد
پنجاب مامور گشته درانجا جنگے مردانهٔ رستمانه نموده بچیره‌دستي
لوای استیلا بر افراشت - و در جایزهٔ آن بخطاب تهور خاني سرافرازي
یافت - و (۳) در عهد اعلی‌حضرت خلل دماغ بهم رسانیده رو بدیوانگي
کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان حالت درلاهور درگذشت

---

(۲) در [بعضے نسخه] تیز قوت (۳) در [بعضے نسخه] بهم رسانیده بدیوانگي *

نستعلیق جلي را بغایت خوب مي‌نوشت - و در قطعه نویسي ید بیضا مینمود - و لطائف نکات ازو سرمیزد - و نقلهای رنگین و حکایات شیرین ازوی مي آرند - گویند روزے مجلس آراست - و مردم را بضیافت طلبداشت - آقا رشیدا (که همشیره زادهٔ میرعماد مشهور است و در خط نستعلیق استاد) دران انجمن حاضر بود - و با یکدیگر گرم حرف - خان بیکبارگي بحجره در رفته بعد از ساعتے شمشیر علم کرده بر سرآقا رسید - و گفت شنیده ام که تو ازشاگردئ من انکار میکني - رعب تمام برآقا مستولي شد - بالحاح گفت - خانم آخر چه میفرمائي - گفت بحضور اعزه بگواهئ اینها خط باعتراف شاگردي بنویس - آقا بگفته اش کام و ناکام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم ظریفش (۲) امان یافت *

* تربیت خان فخرالدین احمد بخشي *

در عهد جهانگیري از ولایت توران وارد هندوستان گشته بمنصب پادشاهي امتیاز یافت - و در کم منصبي بدولت روشناسي فایز شده از امثال و اقران پایهٔ اشتهار برتر افراخت - و در هنگامهٔ شهریار بهمراهئ آصف خان یمین الدوله نیکو پرستاري بتقدیم رسانیده شایستهٔ عنایت پادشاهي گردید - پس از سریر آرائی اعلی حضرت بخطاب تربیت خان سر عزت برافراخت - و در سال ششم اورا بسفارت توران برگزیده با وقاص حاجي ایلچئ نذر محمد خان والئ آن ولایت

(۲) نسخهٔ [ب] طریفش *

رخصت نمودند - و جواب نامهٔ خاني با تنسوقات هندوستان بقيمت
يک لک روپيه مصحوب خان مذکور سمت ارسال يافت - و سال
هشتم مراسم پيغام‌گذاري به بهين آئين بجا آورده بتلثيم عتبهٔ خلافت
چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همين قدر شترنر و ماده
با ديگر اشيا برسبيل پيشکش گذرانيد - ازان ميان مصحفي بود بخط
شاه ملک خانم بنت سلطان محمد ميرزا ابن جهانگير ميرزا پسر
امير صاحب قران - که بخط ريحان در کمال حسن و لطافت نوشته
و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشاراليه
آن را در بلخ بدست آورد - اعلی حضرت بنابر يادگار بزرگان
انبساط تمام فرمود *

گويند تربيت خان چون بدان‌ديار شتافت ترک لباس هندوستان
نموده تا معاودت بهندوستان لباس‌متعارف آنجا اختيار کرد - چنانچه
بهمان دستار اوزبکي ملازمت نمود - اعلی حضرت را بسيار خوش
آمد - در همين ايام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
سوار و خدمت آخته بيگي سرفرازي يافت - و چون سال نهم حين
مراجعت از دکن ماندو مخيم سرادقات پادشاهي گشت تربيت خان
با جمعي بر سر زميندار جيت‌پور (که بتمرد و سرکشي ميگذرانيد)
مامور گرديد - خان مزبور اورا مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس
خلافت آورد - و در سال دهم باضافهٔ پانصدي ذات و بخشي‌گري دوم
از تغير معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلي خان بصوبه داري کشمیر اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران دیار بسبب باران بے هنگام دریای بهت طغیان نمود و سیلاب غلات فصل خریف را زده مواضع بسیار را خراب ساخت و پراگندگي و بےنوائي باحوال قطان و سکان آن ولایت راه یافت خان مذکور بتیمار داري عجزه و مساکین (که لازمهٔ چنین اوقات است) چنانچه باید نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملکت از سلوک او چین شکایت بر جبین و اظهار نارضامندي بر زبان داشتند - بنابرین معزول شده بحضور رسید *

صاحب ذخیرة الخوانین آورده که چون اعلی حضرت را داعیهٔ تسخیر بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربیت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (که بتازگي از کیفیت آندیار آگهي یافته بود) (۲) بے محابا عرض کرد - که زنهار عزیمت آن مملکت نفرمایند - که آنجا اسپ و آدم از مور و ملخ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرمای آنجا نمي‌توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزے از ملا فاضل کابلي هم (که از فحول فضلای وقت بود) از روی مسئله در انتزاع ملک موروثي از دست سلاطین چنگیزیه (که بتغلب متصرف اند) پرسش بمیان آمد - گفت که جنگ با مردم آنجا (که همه مسلمانان دین دار اند) بے حجت شرعي مورث وبال و نکال است - پادشاه ازجا درآمده فرمود که هرگاه مقتدای زمانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافته بود عرض کرد *

چنین فتوی دهد و بخشیِ سرکار سپاه را از برف و سرما ترساند
چگونه مهم متمشي‌شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را
از بخشي‌گري تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ
گشته درگذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد
از بخشي‌گري صوبه‌دارکشمیر شد - و مهم بلخ سال‌نوزدهم درمیان‌آمد
دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعین تاریخ فوتش
بنظر نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشي شده باشد
یا پیشتر هم داعیهٔ تسخیر بلخ بپادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل
نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور
بخشید - که فوج هندوستان اصلا دران سرد سیر دل نهاد اقامت
نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاري واگذاشتند - اعلی‌حضرت
بعد از مشاهدهٔ این‌حال تحسین رای‌تربیت خان فرموده پسرانش را
برنواخت - و ازجانب آن‌مرحوم ذخیرهٔ خاطرے که داشت رفع‌نموده
بپسر کلانش میرزا محمد افضل (که‌در سوارکاري وتیراندازي یکتا بود)
ملتفت گردید - گویند بر اسپے که حرون چمنده مي‌بود پدر اورا سوار
میکرد - مردم گفتند که امروز و فردا دست و پای این پسر مي‌شکند
گفت بمیرد یا شه‌سوار شود - مشار الیه از انشا و علم مجلس هم
بهره داشت - و بمیرزائي و پاکیزه وضعي میگذرانید - خاندوران ناظم
دکن بنابرآشنائي پدرش همراه خودگرفته - و پس‌از فوتش اسلام‌خان
نیز اورا قابل رفاقت دانسته بدکن برد - و بفوجداري پتهري تعین

نمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) اورا فوجدار نواحی دهوندا پور ساخت - پانصدی پانصد سوار منصب داشت - و در سال بیست و پنجم در گذشت - پسر دوم فقیرالله سیف خان است - که جداگانه مذکور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال حذاقت و تجربه کاری در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضی بمحرمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطبای شاهی گردید و بعد از انتقال آن جم جاه بسعایت جمعی (که ازو ذخیرهٔ خاطر داشتند) از شاه صفی (۲) سلوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس ثانی (که در سن صبا بود) هم رعایتی نیافته از بودن ایران دلگران میزیست - ظاهرا ارادهٔ حج وا نموده و ضمنا احرام دریافت زمین بوس آستان صاحبقران ثانی برمیان جان بسته از عراق براه بصره عازم گردید و به بندر لاهری فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه بادراک ملازمت پادشاهی شرف افزای روزگار خود شده بمنصب هزاری و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست روزی بیگم صاحب (۳) (که الفت حضرت اعلی بآن قدسی نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفوی (۳) نسخهٔ [ج] صاحبه *

از خدمت پادشاهي بخوابگاه خود میرفت - ناگاه گوشهٔ دامن بشمع (که در ایوان سر راه افروخته بودند) رسید - و چون لباس پردگیان حریم عزت در کمال نزاکت مي‌باشد و روغنهای معطر بران مالیده میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس درگرفت - اگرچه چهار خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نایره چستی تمام بکار بردند اما چون برختهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عفیفه با اضلاع هر دو طرف و هردو دست محترق شده بود - از کمال دل بستگي خود متکفل امور بیمار داري گشته اول بمعالجهٔ روحاني پرداخته از روز اول تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باهل احتیاج تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغ خطیر از زر نقد در وجوه خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین‌المال (که بر ذمهٔ محبوسان طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار روپیه (که سالی سه لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکهٔ (۳) زمان بارباب استحقاق میرسیده باشد - پستر بعلاج جسماني توجه گماشته هرجا (که طبیبی و جراحی بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا سعادت اندوختند*

حکیم داؤد (که آمدنش در چنین اوقات از مغتنمات بود) در ازالهٔ بعضی امراض (مثل لزوم تب ولینت طبع و تهبج اطراف چشم

---

(۲) نسخهٔ [ج] در دیوان سر راه (۳) در [اکثر نسخه] ملکة الزمان ۰

که در اثنای الم جراحت رو نموده) معالجات صایب بتقدیم رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافهٔ هزاری دوصد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسروانی پیرایهٔ اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمشارالیه مفوض گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامی اندوخت و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزاری هشتصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم در معالجهٔ اکبرآبادی محل کمال قدرت طبع او پرتو ظهور افگند - و باضافهٔ پانصدی دیگر با انعام سی هزار روپیه فایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب معتبر چهار هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون در سال سی و یکم بعارضهٔ ناملایم حبس بول مزاج اعلی حضرت از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویهٔ باردهٔ مدره بسلس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمے از حکمای مسیحا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسی تقرب خان شبر خشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت (۲) از دارالخلافه متوجه اکبرآباد شده بخوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب خان بمنصب والای پنج هزاری کوس بلند رتبگی نواخت - و پس ازانکه سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس عالمگیری زیب و زینت یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجری ●

اعلی حضرت را در قلعهٔ آگره بگوشهٔ انزوا برنشاندند ازان رو (که تقرب خان در معالجهٔ اعلی حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سي هزار اشرفي بتازگي کامیاب مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و (۲) تدبیر اعادهٔ صحت تام تعین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بنابر جهتے مورد عتاب عالمگیري گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد و چندے در گوشه نشیني بسر برد - و در آغاز سال پنجم تپے باشتداد بر مزاج خلدمکان طاري گشته بناتوانئ عظیم کشید - بدین تقریب تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج از وی ننمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجري پیمانهٔ عمرش لبریز گشت - عواطف پادشاهانه محمدعلي خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار نوازش یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهي محسود عمدها بود و نامے ببزرگي برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان برلاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و بدولت روشناسي فایزگشته بتفویض

(۲) نسخهٔ [۱] تدابیر *

خدمت میر توزکي سر بر افراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت قلعهٔ دار السلطنت لاهور و منصب هزاري سرفرازي يافت - و در سال بیستم مجددا میرتزکي یافته مامور گردید - که تا غوربند رفته هرکدام از تعیناتیان بلخ را [که بشاهزاده محمد اورنگ‌زیب (که بنظم آن مملکت انتهاض فرموده) نرسیده باشد] سزاولي نموده برساند و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و باضافهٔ پانصد سوار مباهات اندوخته بدستور سابق سرگرم عهدهٔ خود گردید - و در سال بیست و سوم بهمراهی سعدالله خان از مهم قندهار معاودت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب تربیت خان چهرهٔ ناموري افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر مرشد قلي خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و ششم بداروغگی توپخانه ضمیمهٔ میرتزکي سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در سال بیست و نهم بمرحمت علم و منصب دو هزاري هزار و پانصد سوار بر نواخته بحراست صوبهٔ اوڈیسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع دستوري یافت - و در سال سي و یکم بافزایش سواران منصب و عطای نقاره و تفویض صوبه‌داری اودهه اختصاص گرفت - و در ایام تخلل سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل بملازمت عالمگیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از بر افراختن رایات عالمگیري از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور باضافهٔ هزار و پانصدي دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري سه‌هزار سوار

سربلند گشته بنظم مهام بلدهٔ طیبهٔ اجمیر معین شد - و پس ازانکه دارا شکوه در آوارگي سرے بگجرات کشیده پرو بال رفتهٔ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمیر گشت تربیت خان قبل از وصول او بدان ناحیه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالمگیري (که بعزم رزم رهگرای اجمیر بود) پیوست - و پس از چهره نمائی شاهد فتح و ظفر خلدمکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمیر منصوب ساخت - و درسال سیوم بصاحب صوبگی دارالامان از تغیر لشکر خان دستوري یافت *

و چون شاه عباس ثاني فرمان رواى ایران آقا بیگ (۲) پسر قلندر سلطان چوله تفنگچي آقاسي را (که از عمدهای آن دولت بود) برسم ایلچي‌گري با نامهٔ تهنیت سریر آرائي بدرگاه پادشاهي فرستاد و مشار الیه بآستان بوس خلافت فایز گشته درهمان سال رخصت انصراف یافت ازانجا (که جواب نامه رسمے ست مستمر و معهود - خصوصا میان سلاطین ذوي‌الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبیله است) تربیت خان را (که از امرای عمدهٔ صاحب ثروت و سامان بود) باضافهٔ یکهزار سوار برنواخته با ارمغانی شایسته بهای زیاده از هفت لک روپیه از نوادر و رغائب مملکت هندوستان درسال ششم بسفارت ایران زمین مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ایران بود) ادراک صحبت

---

(۲) نسخهٔ [۱] بوداق بیگ •

پادشاهي نمود - از ناهنجاري نقش صحبت درست ننشست تربیت خان (که از سنجیده وضعي و معامله فهمي بهره نداشت) سبک سریها بکار برد - شاه هم [که دوام شرب مدام ضمیمهٔ مستی جواني و غرور حکم راني داشت - و سامان قوای دماغش (که چراغ کاشانهٔ خرد است) دستخوش آشفتگي گشته خالي از جنون و خبط نبود] خود نمائیها و بلند پروازیها (که زیبندهٔ بزرگان و بزرگ منشان نیست) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است قابل تحریر نیست •

بالجمله تربیت خان بعد از کشیدن خفت وذلت پس از یکسال از فرخ‌آباد اجازت معاودت یافته روانهٔ هندوستان گردید - و بر خلاف ایلچیان زمان جنت‌مکاني و فردوس‌آشیاني مثل خان عالم دولدي و صفدر خان آقاسي (که بعنوان پسندیده بتقدیم این امر عظیم القدر پرداختند) مبطل فوائد رخشوري (که تاسیس مباني مصادقت و تشئید ارکان موافقت میان خواقین رفیع‌المکان است - و آن مستلزم آسایش جهان و جهانیان بود) گردید - بل نتیجه بر عکس داد - که الفت اسلاف را بکلفت اخلاف بدل‌ساخت - وکار بسپه‌کشي جانبین انجامید - شاه بعداز روانه‌شدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعین نمود - و خود نیز در تهیهٔ اسباب رزم شد - و چون این احوال از نوشتهٔ خان‌مذکور (که داخل حدود ممالک پادشاهي شده بود) بخلدمکان رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقا شاه غرهٔ ربیع الاول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعارضهٔ خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساختهٔ تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسید - و مورد عتاب پادشاهي گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه‌داري اوڈیسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اوده از تغیر فدائي خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم صوبهٔ بهار سر مباهات بر افراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداري ترهت و دربهنگه منصوب گردید - و در سال بیست و چهارم بفوجداري جونپور تفاخر جست - و آخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري همانجا بساط هستي در پیچید - هدایت الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمي یافت حکایتي (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهرا همین تربیت خان باشد گویند روزے اعلی حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابي مي‌نمود - بخار تر دود آسا (که از رود خانها و آبگیرها برمي‌آید و بهندي کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسے بخواند - تربیت خان عرض کرد *

* بیت *

* قدم نا مبارک و مسعود * کر بدریا ورد بر آرد دود *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بني مختار است
به پردلي و جان بازي (۲) در اواخر عهد خلد مکان جبههٔ پیش آمد
بر افروخته در عرصهٔ ناموري گوی مسابقت از اقران ربود - در سال
چهلم بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار سرفرازي یافته
از برهم پوري (که دران وقت مضرب خیام پادشاهي بود) به تذبیه
مقاهیر کوه مهادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور دوندي راو
(که آوردهٔ خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدي یافته بتهانه‌داري
آن کوه تعین گشت - و بعد ازان بمیر آتشي علم اقتدار افراشته در سال
چهل و دوم جهت برداشتن چهارنیی غنیم مرخص گردیده بافزونیٔ
پانصدي عزت اندوخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال
اشقیای دکن پرداخته سالم و غانم بر مي‌گشت - و در تسخیر قلاع
مرهته بمورچال پردازي و دمدمه سازي کارنامها بر میساخت - چون
در سال چهل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد
و یازده هجري پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلام‌پوري
بآهنگ کشایش حصون سیوای بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران
عزیمت را بجولان درآورد و از مرتضی‌آباد مرچ گذشته تهانهٔ (۳) میسوري
معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کار بند مورچال

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاري (۳) نسخهٔ [ب ج] مسوري *

بسنت‌گدهه (که قلعه ایست بمسافت سه کروه از میسوری در خلال
جبال) گردید - و از کار طلبي در دو روز کار دو ساله پیش‌برده مردم
توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازي
باز نمي‌ایستادند پیش خانهٔ پادشاهي سر دریای کشنا (که پای
قلعه بتفاوت کروهے میرود) برپا شد - همان روز محصوران جان
بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکاید فتح موسوم
گشت - میر عبدالجلیل بلگرامي * کوه کفر شکست * تاریخ یافت
و ازانجا موکب پادشاهي بانتزاع قلعهٔ ستاره (که بر کوهے ست
آسمان‌رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سیوا ست - چنانچه
امروز مکان راج و حاکم‌نشین نبیرهٔ اش راجه ساهو ست) متوجه شد
بیست و پنجم جمادي‌الاخری نیم‌کروهی پای قلعه دایرهٔ خسروي
گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه‌گیري و عدو سوزي مورچال
روان ساخت - و غریب واقعه رو داد - خان مزبور بفاصلهٔ سیزده
ذراع از دیوار حصار دمدمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برجے
برساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید
قلعه‌گیري نیست از پای همان زینه روان‌کرد - و عجب مصالح بصرف
آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینهای
چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهي ست بارتفاع سي گز
(که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) دریصورت هم
یورش صورت نبست - لهذا از جناب خلافت فتح‌الله خان بباشایقی

روح الله خان مامور شد - که مورچالے دیگر روان کند - تربیت خان نمي‌خواست که دیگرے در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک سست فکریهای خویش (که در کار زینه بردن نموده بود) تدبیرے درست اندیشیده طاقے در سنگچین قلعه حفر نموده از طرفے چهارده گز و از طرفے ده گز بدرازي دیوار خالي ساخت - درمیان محصوران وبهادران (که دران طاق چوکي میدادند) پردهٔ بیش نبود - لیکن از طرفین هیچکس آن یک ذراع زمین را نمي‌توانست بپای جرأت پیمود - قرار بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه یورش وا شود - چنانچه پنجم ذی القعده (که چهار ماه و چند روز از محاصره گذشته بود) یک فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه افتاد - و جمعے کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیلهٔ دیگر را آتش زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم منتهز یورش - سوای عمله و فعلهٔ مورچال مخلص خان و حمیدالدین خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین طرف افتاد - سوای احشام بکسریه و کرناتکي و ماولیه دو هزار بهادر کار آمدنی پیکار گزین بکار آمدند - و طرفه تر اینکه (۲) درین حشر و نشر پیادهٔ چند بالای دیوار بر آمدند - و فریاد میزدند که بیائید این جا کسے نیست - بر لشکریان بمرتبهٔ ترس استیلا نیافته که کسے پای تهور و جگرداري درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریاد قلعگیان

(۲) نسخهٔ [ج] آنکه ه

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را بآب تیغ شستند *

و غریب‌تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحلها افتاده و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش را سوختگی داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ و خاک متعذر است - و سوختن در دین‌بدآئین‌آنها واجب)مرحله را (که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه سعي چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدّر بشگرف‌کاری اقبال‌پادشاهي بعد نه روز ازین‌واقعه سیزدهم ذی‌القعده سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگي چهار ماه و هیزده روز کشید) قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل‌آن در جای دیگر بقلم‌آمده - و در مورچال پرناله و پون‌گذهه (که متصل هم اند) کار نامهٔ برروی کار آورد که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را مجوف کرده راهے برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت و بمفاصلهٔ چندگام نشیمنے (که بیست نفر کاري دران توانند نشست) طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهب نسیم باشد - و روشنی آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشاند که بضرب بندوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این کوچه را

زیر برجی (که مضرب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالی کرد که جمعی از بهادران دران چوکی میدادند - و آسیبی از حقه و متوالۀ غنیم بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیلش برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزی کیف ما اتفق قلعه بدست آورده بود دیگر سران بپاس خاطر میر آتش (که درین امر عام انا ولا غیری می‌افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان رقم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعجز گرائیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعۀ کهیلنه باضافۀ پانصدی امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادری او قلعۀ کندانه موسوم ببخشنده بخش مفتوح گشت - ودر سال چهل رهشتم در جایزۀ گرفتن قلعۀ راجگدهه باضافۀ پانصدی دوصد سوار بمنصب سه هزار وپانصدی هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگی توپخانۀ دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمۀ میر آتشی حضور گردید و چون خان مزبور بضلعداری بنی‌شاه گدهه و محی‌آباد تا دریای بهیمرا مامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحق پسرش مقرر گشت و پس ازان بخطاب بهادری امتیاز یافته بعد فتح واکنکیره باضافۀ دوصد سوار و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و درسال پنجاهم بمالش سرتابان شمت رحمان‌بخش مرخص گشت - و پس از واقعۀ ناگزیر خلدمکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهدۀ او وا گذاشت

گویند روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا (که در تفنگ اندازي بے نظیر بود) فیل را پیش رانده دو تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالي نمود. هردو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگے بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحٰق در حیات پدر رشادے داشت - پس ازان خطاب تربیت خاني یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود در هنگامهٔ نادر شاه عرض و مال او دفعت دستخوش تاراج نسقچیان شاهنشاهي گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* ترکتاز خان *

نیاگانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهي پیوست - و بمنصب درخور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تنبیه مرهٹه مامور گردید و عمش خواجه خان (که نسبت دامادي با سیادت خان سید اوغلان داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولد گشته خود را بوضع مرهٹه ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوهٔ قزاقي (که باصطلاح اهل دکن برگي گري گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتي دکن انسلاک داشت - در جنگ عالم علي خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطني با آصفجاه ساخته اصلا مرتکب حرکتے نشد - آصفجاه

پس از وقوع فتح تلقي باحترام نموده رابطهٔ قدیم را بیکرنگی (۲) تازه در بالا گردانید . تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و یکصد و چهل و نه هجري دیدهٔ تماشابین را بر بست - سه پسر داشت کلاني خواجه محمد - که در عمل آصفجاه بخطاب خاني نامور شد و در وقت ناصر جنگ بخطاب پدر و در عصر صلابت جنگ بخطاب قوي (۳) جنگ بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاري رسید - مدتها بقلعه داری احمدنگر مي پرداخت - بوجهی قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرد بعروض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجري بعالم بقا شتافت - مرد یار باش و خوش خلق و کمال دوست بود و باخط خوب میل خاطر بسیار داشت - با محرر اوراق هیچ گاه سر رشتهٔ دوستي از دست نداد - دو پسر دیگرش یکی خواجه حمید خان دوم خواجه شریف خان (که هردو بمنصب و جاگیر میگذرانیدند) پیش از برادر کلان درگذشتند *

* تیغ بیگ خان میرزا کل *

او و دو برادر کلانش میرزا فقیر الله و میرزا گدا هر سه همشیره زادهای بیگلر خان میرزا احمد اند - که دیوان سلطان بیدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقلعه داری بندر سورت سر بر افراخته - پدر اینها از منصبداران کم پایه بود - بعد فوتش میر نعمان خان پسر دوم خواجه عبدالرحیم خان بیوتات پرورش اینها کرد

(۲) در [بعضی نسخه] یکسوئي تازه (۳) در [اکثر نسخه] قوت جنگ *

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت تغائی خود میگذرانیدند میرزا فقیرالله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدابیگ خان و چون بیگلر خان مذکور درگذشت (ازانجا که نسبت دامادي هم یاوری داشت) بخطاب بیگلرخان و تفویض قلعه داری بندر مذکور سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوري و طالع یاوري در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز گردیده بتقرر متصدي گری بندر مزبور جبین بخت را روشن ساخت و مدت مدید رانق و فاتق مهمات آن جا بود - خان مزبور بذان دهي وبلندهمتي نامے بر آورد - چون سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري جهان را پدرود نمود تعلقهٔ متصدي گری آنجا بمعین الدین خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خویش خواجه عبدالرحیم خان مذکور بعلاقهٔ دامادی بیگلرخان کلان مقرر شد - در حالت تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر معین الدین خان (که بخطاب قایم الدوله سربلندي دارد) بنام دخیل است * گل بخاک افتاد * تاریخ فوت تیغ بیگ خان است *

۱۱۵۹

* حرف الثاء *

* ثانی خان هروی *

از امرای پانصدی اکبري ست - موطنش هرات - و نسبش بطایفهٔ

ارلات میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسے را پیش او تعریف میکردند اول حال میگفت که آشنائي و صحبت ما مشروط است بانکه سخنان اوباش در حق ما نشنوي - مانع اخلاص و باعث نفاق مردم آدمي ایشانند - و پس ازانکه همراه افواج پادشاهي جهت استیصال علي‌قلي خان زمان دستوري یافته در عرضداشت خود این بیت بپادشاه نوشته *

* بیت *

* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم *
* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رسالهٔ منظوم ساخته - و این رباعي (که در هر مصراع شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارد) ازوست *

* رباعي *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *
* هشیار درون رفت و برون آمد مست *
* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *
* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

* ثناء الله خان - و امان الله خان *

پسران ضیاء الله خان بن عنایت الله خان عالم گیري - ضیاء الله خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهي بود - سال چهل و هفتم بدیوانی اکبرآباد ممتاز گردیده - از نام بردها اولین بمصاهرت

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه‌داری حیدرآباد
بعمادالملک مقرر گردید هردو همراه او وارد بلدهٔ مزبور شده
عیشے مهیا و روزگارے برحسب متمنا داشتند - اولین بفوجداری
سیکاکول مامور گردیده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس
فردوس آرامگاه کشته شد) دست رجوع بخدمت نظام الملک
آصفجاه داده ابتدا بصوبه‌داری بیجاپور چهرهٔ عزت برافروخته
درانجا از دست اودا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری
پریندہ داشت - بسیار شوخ طبع و رند مشرب بود - بوتت موعود
جهان گذران را وداع نمود - و دومین مدت مدید در قید حیات
بحیدرآباد نشسته اوقات بسرمي‌برد - آخر او هم در گذشت - بسیار
میرزا منش بود *

* حرف الجیم *

* جعفرخان تکلو *

پسر قزاق خان‌است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلي تکلو
در هنگام نهضت جنت‌آشیاني بایران دیار حاکم هرات و للهٔ سلطان
محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسپ صفوي بود - شاه فرمانے (که
دستور العمل ارباب مروت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت
و مهمانداری جنت‌آشیاني بار نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبغي

بمراعات اوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد) پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان بدستور پدر للهٔ میرزا و حاکم خراسان گردیده کلهٔ گوشهٔ نخوت و استکبار کج نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فروگذاشت - شاه در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوجی بسرکردگی معصوم بیگ صفوي (که وکیل السلطنت بود) تعین فرمود - اتفاقا دران ایام قزاق خان استسقا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان محمد در قلعهٔ اختیار الدین حصاري گردید - عساکر شاهي بهرات درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت درگذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدر هم اعتبارے داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیاني آورد - و مورد عنایت و رعایت گشت - و در سنه (۲) (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه (۳) در تعاقب خانزمان شیباني همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان [که صلح جرائم علي‌قلي خان (بشرط آنکه تا الویهٔ ظفرطراز اکبري درین حدود است از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه بسیر قلعهٔ چناده انتهاض فرمود] خان زمان از عجلت زدگي و تنگ ظرفي از آب عبره نمود - عرش آشیاني باصغای این خبر خود بر سر او ایلغار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

(۲) در [اکثر نسخه] و چون در سنه (۳) نسخهٔ [ب] سه هجري •

رسانیده بعضے کشتیهای اورا (که از اموال مالامال بود) بدست آورده درجهٔ استحسان یافت - و بمنصب هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچی *

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیاني بود - پانصدي منصب داشت - سال پنجم اورا برای آوردن تان‌سین کلانوت (که در خوانندگی کبت و دهرپد(۲) سرآمد دانایان فن موسیقي بود - و پیش رامچند بگهیله راجهٔ بهته(۳) بسر مي‌برد) با نامهٔ استمالت نزد راجهٔ مزبور فرستادند - نام‌برده او را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه آورد - سال یازدهم چون بعرض رسید (که او بجوانے صاحب حسن مبتلا گردیده) این معني در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سري شده شبے آن جوان را همراه گرفته فرار گزید - چون این حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان رضوي با جمعے بتعاقب او مامور گردیده گرفته آورد - مدتے در جلوخانه افتاده لکدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت شده آب رفته بجو آورد - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهي بود پستر بکمک لشکرے (که بتسخیر قلعهٔ سوانه از مضافات صوبهٔ اجمیر مامور بود) دستوري یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده تردد نمایان بظهور رسانید - و چندر سین راجهٔ ماروار از دست مردم

---

(۲) دهرپد بدون واو نیز گویند (۳) در [اکثر نسخهای اکبر نامه] پده *

پادشاهي كنج خمول گزيد - درين ضمن شخصي خود را ديوپداس (كه در جنگ ميرزا شرف الدين حسين در حدود ميرتهه مضاف صوبهٔ اجمير مقتول گرديد) ظاهر ساخته بخان مذكور پيوست - كه بتوسل او راهے ببارگاه سلطاني يابد - چون دران ايام جست و جوی چندر سين همه را مطمح نظر بود روزے آن تزوير پيشه ظاهر ساخت كه نام برده در جايگير كلا پسر رام رای برادر زادهٔ خود مختفي گرديده - بنابران فوج پادشاهي بر سر منازل كلا رفت - او بدر انكار زده شمال خان قورچي را بخود يكے ساخته در استيصال آن تزوير پيشه اهتمام نمود شمال خان او را روزے بخانهٔ خود آورده در تدبير گرفتن شد - او ببازوی مردانگي ازان مضيق رهائي جست - و پس ازان كينه در دل گرفته روزے خانهٔ جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چندكس به پيكار در آمد - او بے ساز جنگ بآويزشهای مردانه مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري نقد زندگي سپرد *

* جگمال *
(۲)

برادر خرد راجه بهارامل است - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بكام شد هر يكے از خويشان او بمدارج دولت مرتقي گشتند مشاراليه نيز بعواطف سلطاني اختصاص پذيرفته سال هشتم بمحافظت قلعهٔ ميرتهه سر بلندي يافت - و سال هيزدهم (كه عرش آشياني بصوب گجرات ايلغار فرمود) او بمحافظت اردوی كلان نامزد شد

(۲) در [بعضي نسخهٔ اكبر نامه] بهارمل *

بمنصب هزاري رسید - پسرش کهنکار[2] (که با عم خود راجه بهارامل در اکبرآباد بسر مي‌برد) در هنگامۀ ابراهیم حسین میرزا راجه او را با جمعی بدهلي فرستاد - سال سیزدهم پیش از نهضت موکب پادشاهي بگجرات رخصت یافته در حوالی پٹن باردوی سلطاني پیوسته سال بیست و یکم همراه کنور مان سنگهه بمالش رانا پرتاب دستوري پذیرفته پستر تعینات صوبۀ بنگاله گردیده با شهباز خان سرگرم کارهای پادشاهي بود - در هنگامی (که خان مذکور ناکام از ملک بهاٹي برگشت - و راه دارالملک ٹانده گرفت) در اثنای طریق نام‌برده باتفاق چندے دیگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گري باز گشته مي آمدند) دو چار شده باهم آتش پیکار افروختند - دران میان نوروز بیگ قانشال ازان مردم راه عدم پیمود - و دیگران مسلک فرار در پیش گرفتند *

* جانش بهادر *

از یکهای میرزا محمد حکیم بود - بعد از فوت میرزا همراه پسرانش سال سیم بدرگاه عرش آشیاني رسیده دولت آستانبوس دریافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسپ و نقد سرمایۀ شادکامي اندوخت - و در همان ایام همراه زین خان کوکلتاش بمهم الوس یوسف زئي دستوري پذیرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهي افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

---

(۲) نسخۀ [ا] کنکار *

نام‌برده جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بمهم تاریکیان اولا با کنور مانسنگهه و ثانیا با صادق خان و ثالثا بکومک زین خان نامزد گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سی و پنجم (که خانخانان بتسخیر قلعهٔ قندهار قرار یافت) اورا در همراهیانش برنوشتند - ازانجا (که مهم مذکور درتوقف افتاد و خانخانان بکشایش تتهه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکوبندگي گشت - سال سي و هشتم همراه خانخانان ببارگاه سلطاني آمده بعتبه بوسي چهرهٔ امتیاز افروخت - و بستر بمهم دکن تعین شده آخرها در رامپوري مي‌بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (١٠٠٩) هزار و نه هجري بدرد شکم رداع زندگي کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب پانصدي داشت - پس ازو برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار بودند - پسرش شجاعت خان شادي بیگ است - که احوالش جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلي خان *

لاله بیگ کابلي - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش نظام قلماق چراغچي بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طلبیها مورد الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس‌از فوت میرزا بخدمت عرش‌آشیاني رسید - عرش آشیاني اورا بشاهزادهٔ کلان سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوي‌داشت وکارهای نمایان ازو تمشي یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب باز بهادر برنواخت - و در روزے چند صاحب طبل و علم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روائی هندوستان برآمد اورا بوالا پایهٔ منصب پنج هزاري برآورده بخطاب جهانگیر قلي خان و تفویض ایالت صوبهٔ پتنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهي سمت نفاذ یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان مذکور سر پیچد تقلش در دست او سپت) طرفه رعب و صولت جهانگیر قلي خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام مرزبان (٢) کهرکپور (که از عمدهٔ زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان عرش آشیاني با حکام صوبهٔ بهار مطیع و منقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهي باز نمیکشید - چنانچه راجه تودرمل اورا پسر خوانده بود) درینولا تاب تحکم جهانگیرقلي خان نیاورده آمادهٔ پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان برسرش شتافته آویزش نمایان نمود - و پس از گیرو دار صعب سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ دشت عدم گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزي برافراشت - و در سال دوم سنه (١٠١٦) هزار و شانزده هجري از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگی بنگاله بلند پایگي یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا (٣) پرداخته از قرار واقع بمهمات آنصوبه وا نرسیده بود که سپاه اجل بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سنه (١٠١٧) هزار

---

(٢) نسخهٔ [ج] کهورکپور یا گورکهپور باشد (٣) در [اکثرنسخه] نپرداخته ٭

وهفده هجري درگذشت - بدینداري وحق‌پرستي شهرهٔ تمام داشت
و در احراز مثوبات بسیار میکوشید - و یکصد حافظ نوکر داشت
که در سفر و حضر چند قرآن شریف ختم نموده ثواب آن را باو
مي بخشیدند - و خود هم نماز بسیار با وظائف و اوراد میخواند
و با این همه صلاح و تقوی قسي القلب بود - اصلا نرم‌دلي و ترحم
نداشت - در عین نماز و تسبیح از اشارهٔ تازیانه زدن و حلق کشیدن
و کشتن گنهکاران که معتادش بود خود را باز نداشتي - و یکصد کونائي
ملازمش بود - که هرگاه جنگ ترازو میشد یکدفعه همه را میکشیدند
که زهرهٔ گوازان و روستائیها مي‌ترقید - و یکصد غلوله انداز کشمیري (٢)
نوکر بود - که هیچ پرنده بر سرش نمي‌توانست پرید - همه را
بغلوله میزدند *

* جگناتهه *

پسر راجه بهارامل است - که احوال او جداگانه پیرایهٔ ارتسام
پذیرفته - راجه او را با دو برادر زادهٔ خود بطریق یرغمال نزد میرزا
شرف الدین حسین (که هنگام تعلقه داري اجمیر زرے بر سر راجه
مقرر کرده بود) نگاهداشت - پس ازان (که راجه ادراک ملازمت
عرش‌آشیاني نموده بجلائل عاطفت اختصاص گرفت) بقدغنهاي
متواترهٔ پادشاهي جگناتهه از دست میرزا رهائي یافت - پس ازان
مورد الطاف بیکران گردیده هم در رکاب خسرواني و گاه در تعیناتي

(٢) نسخهٔ [ج] کشمیري نوکر بود *

کنور مانسنگهه برادر زادهٔ خود بتقدیم خدمات می‌پرداخت - سال بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر پادشاهی مقابله نموده بعضی سرداران را پای از جا رفت) مشارالیه قدم‌همت استوار کرده داد مردانگی داد - رامداس پسر جیمل (که از ناموران مخالف بود) بضرب دست او رهگرای وادیٔ نیستی گردید - سال بیست و سیوم تبدیل درصوبهٔ پنجاب یافته بدانصوب دستوری پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائی گرفت و نهضت سلطانی بدانصوب تصمیم یافت و جمع برطبق حکم پیشتر روانهٔ آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین‌خدمت مامور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج نهاده بود) با جمع کثیر تعین گردیده بنگاه او را یغمائی ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سی و چهارم تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سی و ششم (که شاهزاده سلطان مراد بایالت مالوه تعین گردید) او بهمراهیٔ شاهزاده اختصاص یافته سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان برکاب شاهزادهٔ مزبور بمهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعتبهٔ خلافت رسید - چون بےحکم آمده بود چندے بار نیافت - و وقتے (که پادشاه

ازدکن معاودت فرمود - و نواحی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام گردید)
او پیشتر حسب الطلب از برهانپور رسیده بود - چون قلعهٔ مذکور
بدو تعلق داشت روزے (که پادشاه متوجه سیر شد) او بآئین فدویان
تقدیم مراسم نیاز و نثار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستر
باز بدکن دستوري یافت - و در سال اول جلوس جنت مکاني همراه
شاهزاده سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - چون شاهزاده بنابر
هنگامهٔ بغي خسرو باگهه پسر رانا را همراه گرفته روانهٔ آگره شد
نامبرده را با تمامی لشکر درانجا گذاشت - و در همین سال بدفع دلپت
بیکانیري (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم
جلوس بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سربلندي یافت - و پسرش
رام چند بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار سر بلند گردیده
بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکے راجه منروپ است
که در ایام فترت ملتزم رکاب فردوس آشیاني بود - پس از جلوس
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و اسپ با زین نقره
و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباهي گردید - سال سیوم
بهمراهی راجه گجسنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین
شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگهه
بمنصب در خور سربلندي یافت *

* جان سپار خان ترکمان *

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکاني ست - مدتهای ممتد

در تعیناتی صوبهٔ دکن گذرانید - و از کار طلبي و مردانگي در تقدیم
خدمات پادشاهي بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده
پرویز با وصف طول مکث در برهانپور و تعین امرای عمده با افواج
گران و صرف خزائن موفور اصلا رو براه نگرفت بالکه دنیاداران دکن
خلع ربقهٔ اطاعت نموده سیما ملک عنبر که محالات بالاگهات را
قاطبةً متصرف گردید ناگزیر در سال یازدهم بتمشیت مهام آن
مملکت شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازین فتح بخطاب شاهجهاني
ممتاز گشته) رخصت یافت - و به نیروی اقبال آوازهٔ صولت شاهي
هوش ربای دکنیان شده آنها دوش فروتني و سرافکندگي بزیر بار
بندگي در آوردند - و دست تصرف عمال متعلقهٔ پادشاهي کوتاه
داشته عهدهٔ خراج سپاري و مالگذاري درذمهٔ انقیاد و فرمان برداري
گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعینهٔ
دکن بهر مکان و ناحیه که مناسب دانست بتهانه‌داري و فوجداري
نامزد فرمود - جهانگیر بیگ را مشمول الطاف گردانیده بضبط تهانهٔ
جالناپور و مضافات آن (که بیست وپنج کروهي دولتاباد است - و دران
وقت عمدهٔ تهانهای بالاگهات بود - و بسیارے از منصبداران پادشاهي
با تابین و جمعیت خود تعین آن مکان مي‌شدند) روانه ساخت
و پس ازان چندے از بد عهدان دکن بر سر نقض پیمان شتافته دست
تصرف بمحالات پادشاهي دراز کردند - و ببالاگهات اکتفا نا کرده
تا برهانپور رایت استیلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبهٔ ثاني یساق

دکن را وجههٔ همت گردانید - و در آغاز شازدهم سال جهانگیري خطهٔ برهانپور را بورود موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش و مالش نظام‌شاه وملک عنبر معین‌گشت - و پس از زد وخورد نمایان و آویزشهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزي نصیب بندهای شاهي میشد) ملک عنبر بتازگي تماشاگر چهره نمائی شاهد اقبال شاهزاده گشته از کجروي رو برتافت - و از در ندامت در آمده دست عجز بدامن استیمان در آویخت - هریکے از سران و سرداران تا انقضای موسم برشکال در محالے از محالات بالاگهات گذرانید جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت جا برساخت - و چون از سرنو تقسیم تهانجات سر برزد مشارالیه را باضافهٔ منصب برنواخته بتهانه داري بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالی موضع بهاتوري مضاف احمدنگر میان ملک عنبر و ملا محمدلاري سپهسالار و وکیل‌السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والی آنجا اورا در محاورات و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت تقدیر ملا کشته شد و سررشتهٔ انتظام فوج گسیخته گشت امرای پادشاهي (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر خان که باحمدنگر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به تیول خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب ارتحال جنت مکاني خانجهان لودي ولایت بالاگهات را بنظام شاه وا گذاشت - و نوشتها بنام امرای پادشاهي (که در تهانجات بودند)

فرستاد - که آن محال را حوالهٔ وکلای نظام شاه نموده به برهان پور آیند - خان مذکور نیز کاربند نگاشتهٔ خانجهان گردیده نزد او شتافت روزے چند نگذشته بود که صیت جلوس صاحبقران ثاني بچهار دانگ هندوستان نشاط دیگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت کورنش دریافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و عطای علم و نقاره سر افتخار بآسمان رسانید - و از تغیر جهانگیر قلي خان بصاحب صوبگی الهآباد مرخص گردید - اما بمقتضیات سپهر دوار (که هر کونے بفسادے پیوسته است - و هر عشرتے بحسرتے آغشته - بادهٔ کامیابی این جا خمار ناکامي در پی دارد - و زلال صافی عیش کدورت در ته - قدحے پر نشد که تهي نکردند - و صفحهٔ تمام نشد که ورق برنگردید) در همین سال پیمانهٔ عمرش لبریز گشت امام قلي پسرش هزاري چهار صد سوار منصب داشت - در سال سیوم شاهجهاني بهمراهی اعظم خان ناظم دکن روزے (که بر بالاگهات در چنداول عادلشاهیه و نظام شاهیه یک دفعه ریختند - و ملتفت خان سردار فوج پهلو تهي کرد) او با چندے از نامواران روشناس عمده دل بجانفشاني نهاده مردانه در آویخت - و نیکنامی جاوید اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادرے هم داشت - مرتضی قلي نام - هزاري شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج نیستي خزید *

* جادو راو کانتیه (۲) *

خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن مشهور (۳) ازان قوم است
از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبهٔ ثاني سال
شانزدهم جهانگیري پادشاهزاده ولي‌عهد شاهجهان صاحبقران ثاني
سرزنش و مالش دنیا داران دکن را (که سر از اطاعت و انقیاد
پیچیده دست تالان و تصرف بممالک پادشاهي دراز کرده بودند)
وجههٔ همت عالي‌نهمت ساخته بعون رای صایب و نیروی شمشیر آبدار
آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمة الجیش عساکر
دکن بود) برهنمونی اقبال بزمین‌بوس شاهزادهٔ فتح نصیب تارک
افتخار برافراخته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار تحصیل بلندپایگي
نمود - و با پسران و نبائر و دیگر منتسبان به‌بیست و چهار هزاري
پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن تنخواه
یافته در نهایت رفاهیت و جمعیت کمکی صوبه‌داران آن‌ولایت بود
و همواره بتقدیم خدمات پادشاهي مي‌پرداخت *

و چون سال سیوم جلوس شاهجهاني ساحت برهانپور بسایهٔ اعلام
جهانکشای پادشاهي مورد امن و امان گردید جادو رای نکبت‌گرای
از ناسپاسي و حق ناشناسي رو از بندگي آستان خلافت نشان برتافته
با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون او میدانست (که
بیوفائي لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائي ملازم جوهر

(۲) نسخهٔ [۱] کانتهیه (۳) در [بعضی نسخه] جادون *

آن بدجوهر) در صدد آن شد که او را بدست آورده چندے در زندان مجازات نگاه دارد - و باین انداز اورا نزد خود طلبید - چون هنگام پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت ناگاه جوقے از کمینگاه برآمده دست (۲) بستن بر کشادند - آنها تن به بند و اسیري نداده تیغها از نیام کشیدند - و هردو طایفه با یکدیگر در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا (۳) و راگهو و ایسونت راى نبیرهٔ جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائي (۴) زنش (که مدار کارهای آن خسران زده برو بود) از دولتاباد گریخته بوطن خود سندکهیر (که پرگنه ایست مضاف مهکر برار نزدیک بجالنه پور که جادو راو درانجا قلعهٔ ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه در دلجوئي و استمالت آنها سعي نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت و خجالت بدرگاه پادشاهي ملتجي گشتند - ازانجا (که جرمپوشي و عذرنیوشي شیوهٔ رضیهٔ سلاطین عالیجاه است) جرائم عظیمهٔ آن گروه عفو پژوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته درسلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان باعظم خان ناظم دکن (که بر بالاگهات سرگرم استیصال خانجهان لودي بود) سمت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجي گري دنت جي نام (که سرانجام معاملات جادو راو بار مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

---

(۲) نسخهٔ [ا] دست بستن (۳) در [بعض نسخه] اجلا (۴) در [اکثر نسخه] کرجای زنش ٭

پیش خود طلب داشته برای هر یکے منصبی عمده تجویز نمود و از پیشگاه فرمان روائي بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سي هزار روپیه برسم مدد خرج و تنخواه تیول نیک در ولایت دکن و برار و خاندیس و بحالی محال جادو راو بدستور سابق مشمول عواطف خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سدهٔ سلطنت دریافتند بهادر پسر جادو راو بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره مباهي گردید - و جگدیو راو برادر جادو راو بمنصب چهار هزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت و پتنگ راو بمنصب سه هزاري ذات هزار و پانصد سوار (که سابق برادرش ایسونت راو مقتول داشته) سرفرازي یافته بخطاب جادو رای (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیتوجي (۲) بمنصب دو هزاري ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قلیل بود) سربلند گردید - و در سال پنجم جگدیو راو مذکور از هم گسیخت - و چون بهادر جي در سال هشتم رخت هستي بر بست دتاجي پسرش بمنصب سه هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - و چون او در عهد عالمگیري بهمراهی دلیر خان در جنگ مرهته بکار آمد پسرش بخطاب جگدیو رای و منصب عمده سرافرازي یافت - و پستر از پسران او مان سنگهه در وقت صوبه داری منصور خان روز بهاني با فوجے قلیل بمحافظت و حراست اورنگاباد مي پرداخت - منزلے

---

(۲) نسخهٔ [ج] پتهوجي ه

برسر تالاب احداث نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو رای رسیده چون ساهوجي بهونسله پدر سیوای مشهور بدامادی جادو رای در نظام شاهیه نامے برآورد ازان وقت این سلسله را پا درمیان - خواهر (۲) راجه ساهوی حال بجگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم محمد شاهي سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش در جنگے (که میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدر آباد بحوالی شکرکهیره محال تیولش اتفاق افتاد) ازین طرف جدا شده بمبارز خان پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگرے منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگهه نامي (که همشیره زادهٔ راجه ساهو ست) (۳) با عم زاده‌های خود در سندکهیر بوسوم زمین‌داری سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاکانش متعلق است) میگذرانید و بملاحظهٔ وطن داري نمیرفت - درین ولا از تنگی معیشت ناچار شده شتافت - این سندکهیر پرگنه ایست سي کروهي از اورنگاباد مضاف سرکار مهکر صوبهٔ برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو مقتول است - و شش هفت کروهی قصبه موضعے ست ازان پرگنه مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعهٔ مستحکم و آبادی آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادی معتبر دارد که قصبهٔ در جذب آن ویران است *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهر زادهٔ ساهوی حال (۳) نسخهٔ [ج] در سندکهیره برسوم زمینداري *

* جهانگیر قلی خان *

شمس الدین مشهور بمیرزا شمسي مهین خلف خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است - چون میرزا کوکه در ایالت گجرات از چیرگی واهمه از بندر بلاول (که نزدیک سومنات است) بجهاز الٰهي درآمده بحجاز شتافت بجز شمسي و شادمان دیگر پسران و اهل و عیالش همرهي برگزیدند - عرش آشیاني از کمال نوازش شمس الدین را بهزاري منصب سرفراز گردانید - و چون از سایر برادران بدانش والا و خرد متین امتیاز داشت و به نیکو منشي و پسندیده وضعي متصف از عهد عرش آشیاني تا عهد اعلی حضرت همواره مورد نوازش خسرواني بوده بنیکي و نیک نامي ایام حیات بانصرام رسانید و در زمان اکبري بپایهٔ دو هزاري بر آمد - چون سال سیوم جهانگیري صوبهٔ گجرات از تغیر مرتضی خان بخاري به تیول خان اعظم مقرر گشت ازانجا (که مزاج پادشاهي از خان مذکور اندکے کبیدگي داشت و بنابر جانب داري خسرو از طرف او مامون نبود) قرار یافت که خود در حضور باشد - و جهانگیرقلي خان (که خانه زاد رشید و فهمیده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطریق نیابت پدر بحراست آن مملکت پردازد *

مشهور است که میرزا کوکه زبان باختیار نداشت - حرفهای بیصرفه گفتے - خصوص در وقت استیلای غضب خود را نتوانستے نگهداشت - حتی پاس حضور پادشاهي ننمودے - روزے واقعهٔ

رو داد - كه جنت مكاني بجهانگير قلي خان فرمود - كه تو ضامن پدر ميشوي - عرض كرد كه ضامن مال و جان او هستم - اما ضامن زبان او (۲)
نمي‌توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق عزت برافراخته بحكومت جونپور اختصاص يافت - در همان ايام شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رايت توجه بجانب پتنه (۳)
برافراشت - و عبدالله خان فيروز جنگ با راجه بهيم بطريق منقلا روانهٔ الهٓ‌آباد شد - چون بگذر چوسا رسيد جهانگير قلي خان مقاومت را از حيز قدرت خود بيرون ديده بر سبيل استعجال از جونپور برآمده در الهٓ آباد بميرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پيوست و بعد ازان بتفويض ايالت الهٓ‌آباد معين گشته (۴) پس از سرير آرائی فردوس‌آشياني اگرچه از صوبه‌داری الهٓ‌آباد معزول گرديد اما ببحالی منصب سابق كام‌دل اندوخته از تغير بيگلرخان ولد سعيد خان بنظم سورتهه و جوناگدهه مرخص شد - در سال پنجم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يكم هجري همانجا روزگارش سپري گشت - اعلی حضرت بمقتضای خانه‌زاد نوازي پسر رشيدش بهرام را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفرازي بخشيده بجای پدر منصوب فرمود - او جوان قابل و شجاع بود - در حكومت گجرات بهرام پورة بنام خود آباد كرده *

(۲) نسخهٔ [ب] مال و جان اويم (۳) در [بعضی نسخه] برافراخت (۴) نسخهٔ [ب] تعين گشته *

* جگراج عرف بکرماجیت *

پور راجه ججهارسنگهه بندیله است - سال اول جلوس شاهجهاني بمنصب هزاري هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سالے پس ازین خانجهان لودي از اکبرآباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک بندیله رسیده بتعلقهٔ دیوگده در آمده داخل سرحد نظام الملک گردید و افواج پادشاهي (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست رسید پادشاه را مظنهٔ کلي شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن افواج سرکار از راهبري و غلط نمائی نام برده است - سال چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بصوبهٔ مالوه شتافته با کمال سراسیمگي بعزیمت کالپي در ملک بندیله درآمد) مشارالیه بجهت رفع بدنامي و دفع شرمندگی پدر خود کمر همت چست بسته دوید - و بچندداول (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگے بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - مردم بندیله خانجهان تصور کرده برو هجوم کردند بکرماجیت سر دریا خان را بریده روانهٔ حضور نمود - و تدارک مافات بآئین شایسته بعرصهٔ ظهور رسانید - بپاداش آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندي اندوخت - پستر عوض پدر بدکن رسیده همراه خانخانان (۲) و خانزمان سرگرم ترددات بوده در جنگها

(۲) نسخهٔ [ب] خانجهان *

گاهی بمیمنه و گاهی بچنداول مامور گردید - و در محاصرهٔ قلعهٔ دولتاباد
و قلعهٔ پرینده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف
لوازم جانسپاري بظهور آورد - و سال هشتم بنوشتهٔ پدر خود (که
بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چوراگڈهه از حضور متوهم شده بود)
راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه‌دار برهان پور باستماع خبر
فرار او با جمعی بتعاقب او شتافت - و چند کس را بخاک هلاک
انداخت - او زخمي شده براه غیر متعارف طی مسافت نموده بپدر
ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهي همراه پدر عرصه پیمای
وادی فرار گردیده بتفصیلی (که در احوال ججهار سنگهه مرقوم شده)
مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسید
درجن سال پسر او هنگام تعاقب اسیر افواج پادشاهي گشته *

* جان نثار خان *

جنیری قدیمي کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگذاران
ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان
مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بنارسي مشرف فیلخانهٔ
جهانگیري (که در سرعت سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت مي‌برد)
باشارهٔ یمین‌الدوله بمجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پرواز
نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست روز نوزدهم ربیع‌الاول (۲)
سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري بجنیر دکن رسید و خبر

(۲) نسخهٔ [ب] ماه ربیع الاول *

(٢)
ارتحال جنت مکاني ازين دار فاني بعالم جاوداني رسانيد ازانجا
(که عزم صاحبقران ثاني در مهمات سلطنت و جهانباني درنگ
و اهمال بر نمي‌تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بيست و سيوم
ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافهٔ آگره گرديد - و جان نثار
خان را با فرمان محتوي بر انواع لطف و عنايت و بحال داشتن
منصب و جاگير و صوبه داري دکن بدستور سابق نزد خانجهان
لودي روانهٔ برهانپور فرمود - تا او را بمواطف شاهانه مستمال
ساخته برسرائر ضميرش (که ناصافي و بےاخلاصي او مظنون بل
مجزوم بود) آگهي يابد - چون بخت و دولت ازو رميده بود پس
از وصول فرمان جوابے داد که سرش بباد داد - و خان مذکور را
بے عرضداشت رخصت کرد - مشار اليه در احمد آباد بسعادت
ملازمت رسيده در روز جلوس بمنصب دوهزاري ذات هزار سوار
(٣)
و مرحمت علم و نقاره و انعام فيل و پانزده هزار روپيه نقد کام دل
(٤)
افروخت - و در سال سيوم از انتقال ديانت خان دست بياضي
(٥)
بقلعه داري احمد نگر اختصاص گرفت - و بعطاى چهل هزار روپيه
برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور
رسيده باضافهٔ پانصدي پانصد سوار فرق افتخار برافراخته بفوجداري
لکهي جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجداري سيوستان مرخص

---

(٢) نسخهٔ [ج] دار فنا (٣) نسخهٔ [ج] علم و انعام فيل (٤) در [بعضى نسخه] دشت بياضي (٥) نسخهٔ [ج] اختصاص يافته بعطاى ٠

گردید - و چون سال یازدهم قلعۀ قندهار مسخر اولیای سلطنت شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا رسانیدند خان مذکور نیز از تعلقۀ خود شتافته سرگرم تقدیم کارها شد - و بهمراهی قلیچ خان صوبه‌دار قندهار در کشایش قلعۀ بست شریک تردد گردید - و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر منصبش افزوده از سیوستان ببهکر رفته از تغیر یوسف محمد خان ببندوبست آنجا پرداخت - و در همین‌سال رخت هستي بربست *

صاحب ذخیرة الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیارے از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمجه (۲) و سوده خواستگاري نمود و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار تمرد و مفسده نماند - پس ازان (که حیات مستعار را پدرود نمود) هر یکے از زمینداران دختر خود را از خانۀ او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرحد سیوستان پیوسته - والّا فوتش در حکومت سیوستان نشده - کمالایخفی - پسرش میرزا حفیظ الله (که بنابر قدم خانه‌زادي مکرر در طفلي مورد عطایای اعلی‌حضرت گردیده) در عهد خلدمکان بخطاب بسالت‌خان چهرۀ عزت افروخت - و در ایام محاصرۀ بیجاپور بخشیٔ فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - چندے بدان امر پرداخته - گویند بتجرّع ادمان داشت - اسیر پنجۀ اجل گشت (۳) *

(۲) نسخۀ [ب] سمجه (۳) در [بعضی نسخه] اسیر سرپنجۀ اجل •

* جان سپار خان خواجه بابا *

برادر زادهٔ نقيب خان قزويني ست - در عهد جنت مكاني خطاب جانباز خان يافته بمنصب هزاري چهار صد سوار رسيده سال اول جلوس فردوس آشياني بملازمت پيوسته ببحالي منصب سابق كامياب گرديده سال سيوم از اصل و اضافه بپايهٔ هزار و پانصدي ششصد سوار مرتقي گشت - مدتي بفوجداري مندسور مامور بود سال هيزدهم مطابق سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج هجري بنهانخانهٔ عدم شتافت - از فهرس ده سالهٔ دوم شاهجهان‌نامه دريافت (٢) ميشود - كه موصى اليه بخطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بلند گرديده - اگرچه سال اين واقعه بنظر نيامده *

* جلال كاكر *

پسر دوم دلاور خان است - از تعيناتيان صوبهٔ كابل بود - تا آخر عهد جنت مكاني بپايهٔ هزاري ششصد سوار رسيده پس ازان (كه بست و كشاد امور خسروي بكف قدرت فردوس آشياني در آمد) سال اول باضافهٔ پانصدي صد سوار خرسند گرديد - و سال سيوم در هنگامهٔ كمال‌الدين بن ركن‌الدين روهله با سعيد خان مصدر كارها شد - سال دوازدهم (كه دارالسلطنت مقر اعلام ظفر ارتسام گرديد) او بمرحمت خلعت و خدمت فوجداري جمو از تغير شاه قلي خان سرمباهات بر افراخت - سال سيزدهم (كه سلطان مراد بخش با جمعي

---

(٢) نسخهٔ [ب] فهرست - و هردو صحيح است *

بتوقف در بهيره (٢) مامور گشت) او را نيز در تعيناتيان شاهزاده برنوشتند - سال چهاردهم بافزوني سه صد سوار و عنايت اسپ نوازش يافته داخل كومكيان دكن شد - سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار لواى اعتبار برافراشت - مدتها در دكن گذرانيده سال سيم با ميرزا خان منوچهر براى وصول تتمهٔ پيشكش ذمهٔ كوكنا زميندار ديوگدهه بدان صوب شتافت - و پستر حسب التماس سلطان اورنگ زيب بهادر بفوجداري و تيولداري نصيرآباد و غيره توابع صوبهٔ خانديس سربلندگرديد - و پس ازانكه سكهٔ سلطنت بنام خلدمكان رونق پذيرفت سال چهارم او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر خدمت فوجداري هوشنگ آباد مضاف صوبهٔ مالوه جبين بخت را نورآگين ساخت *

* جعفر خان عمدة الملك *

خلف الصدق صادق خان ميربخشي و همشيره زاده و خويش يمين الدوله آصف خان است - فرزانه بيگم مشهور به بي بي جيو زوجهٔ محترمهٔ اوست - از مبادى نشو ونما حديقهٔ احوالش بآبياري مرحمت پادشاهي نضارت و طراوت بے اندازه داشت - و همواره بحسن عقيدت و لطف خدمت منظور انظار خسرواني بود - چون پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ زيب بهادر را بتعزيه فرستاد - كه اورا بفزوني الطاف خاقاني تسليه بخشيده با برادران

(٢) نسخهٔ [ب] بهيره *

بشرف بساط بوس مشرف گرداند - چون بسعادت حضور فایز گردید
باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار
سر برافراخت - ازانجا (که عاطفت اصلي تقریبي و سببي نمیخواهد
و عنایت دلي بهانه‌جو مي‌باشد) در سال هفتم منزلش بفیض قدوم
پادشاهانه فروغ آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال
دهم خان مذکور جواهر و اقمشهٔ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي
متاع یک لک روپیه بپذیرائي در آمده او را بمنصب پنجهزاري
ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس ازانکه روزے چند
بنابر جهتے معاتب گشته مجددا مشمول عواطف بیکران گردید - و در
سال نوزدهم بصوبه داري پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال
بیستم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از تغیر خلیل الله
خان چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال بیست و سیوم از انتقال
مکرمت خان بصاحب صوبگي دارالخلافهٔ شاهجهان‌اباد رخصت یافت
و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ ٹتهه از تغیر سعید خان مباهي
گردید - و در سال سیم بحضور رسید - و چون خدمت والامرتبت
وزارت از معظم خان بنابر وجهے عزل گردید در سال سي و یکم
خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرصع چهرهٔ (۲) مزید
اعتبار برافروخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل
مضرب خیام عالمگیري گشت جعفر خان (که در خدمت اعلی حضرت

(۲) نسخهٔ [ج] چهرهٔ اعتبار ه

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهي بسعادت زمین بوس فایز شد
و پس از جلوس اول (که در باغ اعزآباد واقع سواد شاهجهان آباد
شد) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (که
تاخیر دران منافی قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه
گشت - و مراتب و مراسم (که لازمهٔ سریر آرائي ست) بجلوس
ثاني حواله شد - بعمدة السلطنه جعفر خان صوبه داری مالوه
تفویض یافت - و باضافهٔ یک هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصبش
از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلی در سال ششم در کشمیر
داعی حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال
یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان گل زمین بدارالخلافه در منزل
(٢)
باني پت سنه (١٠٧٤) هزار و هفتاد و چهار هجري جبهه سای عتبهٔ
خلافت گشت - از کمال قدر شناسي بخدمت والای وزارت اعظم
(که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگی آن بر وجه اوفی بود)
برنواختند - چون آن زبدهٔ امرای منیع الشان برکنار دریای جون
منزل عالي دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای
امتیاز و سرفرازی آن عمدة الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفت
حضرت در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار
مراسم پا انداز و نیاز بجا آورده پیشکشی گران از غرائب و نوادر

(٢) در [بعضی نسخه] گردید ٭

بنظر انور در آورد - و در سال سیزدهم سنه (١٠٨٠) هزار و هشتاد و یک در شاهجهاناباد بیماری خان مذکور باشتداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خلد مکان دو مرتبه درین ایام اولا بجهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسه بجا آرند - و بتسلي و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ موصی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها توره در خور حالتش فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري و بر آوردن از سوگواري بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمي مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخرین به نیک نفسي و خیر اندیشي شهرهٔ آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعي و عالي دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بپارچهٔ سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبهٔ مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشي از سوت بسعي تمام بهم رسانیده جامه وارے چند مرتب ساخت که تهانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگي بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بجبین شده گفت که

بسيار گندہ است - صرف (۲) توان کرد - قاضي از راہ ادب عرض کرد
کہ باب فرش چاندني دانستہ جرأت نمودہ ام - بسيار خوش شدہ
حکم قطع چاندنيها نمود - و از حدّت شامہ و ذايقۂ او نيز حکايتها
ميکنند - گويند روزے هندوانہ نزد او آوردند - کہ در کمال شيريني
و شکنندگي بود - محظوظ شدہ گفت - بہ ازين خوردہ نشدہ - اما
بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد کہ هندوانۂ کوکن بود - کہ
دران ولايت ريزہ ماهي در خاک آغشتہ بپاليزها ميدهند *

* جان سپار خان *

پسر سيوم مختار خان سبزواري ست - مير بهادر دل نام داشت
هنگامے (کہ شاهزادہ محمد اورنگ‌زيب بهادر بعزم سلطنت قرين فتح
و اقبال از دکن رکضت فرمودہ لوای عزيمت بجانب مستقرالخلافہ
افراشت) مشاراليہ با برادر کلان خود مير شمس الدين مختار خان
ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هيجا (کہ آن شاہ
نصرت نصيب را با دشمنان مغرور گران سپاہ اتفاق افتاد) مراسم
جان سپاري و فدويت بتقديم رسانيد - بعد از جنگ دارا شکوہ
از اصل و اضافہ بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشتہ بخطاب
جانسپار خاني نامور گرديد - و ازان بعد بکارهای بيرونجات مامور
شدہ ساحت نيکو خدمتي را باقدام همواري و حسن سلوک پيمودہ
نقش روز بهي خود را برنشاند - در سال بيست و چهارم بقلعہ‌داری

(۲) نسخۂ [ب] صرف نتوان کرد *

بنظر انور در آورد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهاناباد بیماری خان مذکور باشتداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خلد مکان دو مرتبه درین ایام اولا بجهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسه بجا آرند - و بتسلي و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ ایشها توره در خور حالتش فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري و بر آوردن از سوگواري بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمي مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخرین به نیک نفسي و خیر اندیشي شهرهٔ آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعي و عالي‌دماغي او زبان زد خاص و عام است - گویند بپارچهٔ سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبهٔ مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشي از سوت بسعي تمام بهم رسانیده جامه وارے چند مرتب ساخت که تهانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگي بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بجبین شده گفت که

بسیار کنده است - صرف توان کرد[۲] - قاضي از راه ادب عرض کرد که باب فرش چاندني دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدّت شامه و ذایقهٔ او نیز حکایتها میکنند - گویند روزے هندوانه نزد او آوردند - که در کمال شیریني و شکفتگي بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد که هندوانهٔ کوکن بود - که دران ولایت ریزه ماهي در خاک آغشته بپالیزها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواري ست - میر بهادر دل نام داشت هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح و اقبال از دکن رکضت فرموده لوای عزیمت بجانب مستقر الخلافه افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه نصرت نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم جان سپاري و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشته بخطاب جانسپار خاني نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور شده ساحت نیکو خدمتي را باقدام همواري و حسن سلوک پیموده نقش روز بهي خود را برنشاند - در سال بیست و چهارم بقلعه‌داری

(۲) نسخهٔ [ب] صرف نتوان کرد *

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح حیدرآباد خان مذکور بفوجداری ظفرآباد می پرداخت - و چون موکب عالمگیری بعد بند و بست آن الکای نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد بیدر را مضرب خیام گردانید ابوالحسن والی تلنگ (که از غایت انهماک در عیش و عشرت گاهی در پانزده ساله حکومت خویش از شهر حیدرآباد غیر از مسافت یک کروه بمحمدنگر گلکنده سفرگزین نشده بود - و سواری هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه‌نشینی نمود و در حقیقت خلدمکان‌هم از اوضاع او (که منافی مزاجش بود) ذخیرهٔ خاطر داشت - چنانچه ساوکی (که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرعي نشد - حتی بمواجهه هم نطلبید - از اول روز نظربند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور (که بفوجداری بیدر میپرداخت) مامور شد - که اورا بدولتاباد رساند که تا بقیهٔ عمر با تبعهٔ خود بفراغت بگذراند - و پس ازان بصاحب صوبگی حیدرآباد (که مملکتی ست زر خیز و آباد خصوص (۲) دران وقت که سلسلهٔ قطب شاهیه مساعی جمیله در معموری آن بکار برده بودند) رایت بلند پایگی بر افراخت - و او بحسن عمل و نیکو معاملگی مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته خان امیرالامرا و عاقل خان خوافی کمتر صوبه دارے یکدفعه این مرتبه حکم رانی کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یکهزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خصوص که دران وقت سلسلهٔ *

و یکصد و سیزده هجري منزل بوادی خاموشان گزید - خلف رشیدش رستم‌دل خان است - که احوالش بجای خود رقم‌زدهٔ خامه گردید *

* جان نثار خان *

خواجه ابوالمکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - در ایامے (که سلطان محمد اکبر اسباب بغي و مواد طغیان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت منش با فوج بسیار عزیمت خلاف با پدر والا قدر پیش‌گرفت) چون دران وقت خبر فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه میرسید خواجه ابوالمکارم از جانب شاهزاده بقراولي (۲) رفته با قراولان سلطان دوچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسي حاصل نمود و بستر بمنصب نهصدي و خطاب جان‌نثار خاني عز امتیاز اندوخته در یساق رامدره همراه شاهزادهٔ مسطور تعین‌گشت - و در محاصرهٔ ساتکانو (۳) ترددات نمایان بظهور آورده سند بهادري را بسکهٔ زخم اعتبار داد - چون شاهزادهٔ مذکور بموجب حکم ازانجا معاودت نموده برسر ابوالحسن قطب شاه تعین گردید او نیز بهمراهی شاهزاده نامزد گشت - و بر طبق ایمای پادشاهزاده بتسخیر کدهي‌سرم (۴) پرداخته تهانه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهزم گردانید و در محاصره و یورش گلکنده چهرهٔ رادمردي بگلگونهٔ زخم بیاراست

---

(۲) در [بعضے نسخه] با قراولان رفته (۳) در [چند نسخه] ساپگانو (۴) یا کدهيء بیرم باشد *

و سال سي و سيوم عالمگيري بعطاي خنجر با دسته و ساز يشم برنواخته به تنبيه غنيم لئيم دستوري يافت - و در سال ديگر بعنايت خلعت و فيل از اقران تفوق جست - چون مكرر مصدر ترددات نمايان گرديده بود پادشاه بدو نازش ميفرمود - پستر (كه با سنتا گهوز پره در موضع كرناتك مقابله صورت بست) از بدمددي تقدير شكست بر فوج پادشاهي افتاد - خان مزبور زخمي شده جان بدر برد - پس ازان بفوجداري و قلعه‌داري گواليار سر برافراخته گوشهٔ قناعت گزيد *

چون خلد مكان بجنت خرامش نمود هرچند كه او از قديمان بهادر شاه و اميدوار ترقي بود اما اعظم شاه را قريب‌المسافت ديده از بے پردگي (٢) باعظم شاه و سلطان محمد عظيم عرضداشتها نوشت كه من باراده فدويت عزيمت رسيدن بجناب دارم - اما طرف مقابل براى بردن من فوجے تعين نموده - هرقدر زود جمعيت و باربردار رسد خود را برسانم - درين ضمن رسيدن بهادر شاه باكبرآباد معلوم نموده جريده خود را نزد بهادر شاه رسانيد - ازانجا (كه پادشاه را پيشتر مظنون آن بود كه جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پيش محمد عظيم (٣) رسيده باشد) اين معني خلاف مرضي شد - و بعد مقتول گرديدن محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحهٔ جبين او لايح گرديد پس از توقف بملازمت پيوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطاى نقاره كوس ترقي بلند آوازه ساخت

(٢) در [بعضے نسخه] از بے پردگي (٣) نسخهٔ [ب] اعظم *

پس ازانکه خلدمنزل بسیرگاه جنت شتافت خان مزبور روز جنگ با فرخ سیر پادشاه در میمنهٔ جهاندار شاه بود - پستر ملازمت فرخ سیر دریافت - چون حسین علي خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم بقرار چهارم حصهٔ مال و ده روپیه سر صد دیسمکهي طرح صلح افکند و این معني موافق مزاج سلطاني نیامد جان نثار خان (که مزاج گرفته و صحبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در سال ششم جلوس بصوبه‌داري برهانپور رخصت پذیرفت - که حسین علي خان را حرف معقول فهمانیده براه راست خواهد آورد پس از وصول بگذر اکبرپور حسین علي خان بعد دریافت احوال او (که جمعیتي با خود ندارد) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بنیاد طلبداشت - هرچند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هرروزه و تعظیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت اما در دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضای فصل ربیع بدین شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را ببرهانپور فرستد - و خود همراه وی باشد - چون حسین علي خان عزیمت دارالخلافه نمود ازانجا (که از خان مزبور خاطر جمعي نداشت - و مردم برهانپور از داراب خان استغاثه هم نمودند) بجای او سیف الدین علي خان را مامور ساخته خان مزبور را همراه گرفت - بعدازان مآل کارش معلوم نشد - دو پسر داشت - یکی داراب خان - و دومین کامیاب خان - هردو در جنگ عالم علي خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - دومین در زد و خورد زخمي گردید و اولین (که داماد خانجهان بهادر کوکلتاش عالمگیري (۲) بود - و صبیهٔ جان‌نثار خان که خواهر وی باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدین خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس‌آرامگاه بفوجداری سرکار کرهٔ جهان‌آباد مضاف الهآباد مامور گردید - و هفت سال درانجا مانده در سال چهاردهم جلوس بر دست بهگونت سنگهه زمیندار آنجا مقتول گردید *

* چوڙامن جات *

جات قومی‌ست فتنه سرشت گران جان و فساد پیشهٔ سنگین‌دل اگرچه بعنوان کشاورزي در سرزمین پټنه (۳) قیام دارند و باحداث مواطن معموره و گڈهیهای رضیه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبرآباد تا حدود صوبهٔ دهلي بقطاع الطریقي و رهزني گذرانند - مکرر فوجداران پادشاهي دست خوش استیلای آن‌سرتابان‌گشته نقد جان بر افشاندند - چنانچه در عهد اعلی‌حضرت مرشد قلي خان ترکمان فوجدار متهرا و مهابن و کامان پهاڑي (۴) در اثنای تاخت بر یکے از مواضع مستحکم آن مرز و بوم برسیدن تفنگ جهان را پدرود نمود بارها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهي مالشے بسزا یافته جان و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندے یکے ازان قوم

---

(۲) نسخهٔ [ب] عالمگیري‌ست (۳) نسخهٔ [ب] پټنه (۴) در [بعضی نسخه] کامان بهاري *

دست تمرد از آستین فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم بیباکی برافراشته بریاست و سری آن فرقهٔ ضاله ناصیهٔ شهرت برافروزد در زمان عالمگیری کوکلا جات نامی بخیره سری و شورش انگیزی رعب افزای اطراف و جوانب گردید - و قصبهٔ سعید آباد (۲) را (که نزدیک متهرا ست) بآتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبی خان فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (که مسکن آن بیدادگران بود) تاخته بسیارے را به نیستی‌سرا فرستاد - در اثنای جنگ تیر بندوق بمقتلش رسیده درجه پیمای شهادت گردید خلد مکان از جانب مستقرالخلافه اعلام‌فیروزی افراخته حسن‌علی خان بهادر را بفوجداری متهرا سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانهٔ آتشبار کسیل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعی و دلاوری آن مطرود را با سنکی مفسد بهمراهی او اسیر نموده بحضور فرستاد بقهرمان جلال پادشاهی بندبند آن دو واجب القتل جدا جدا گردید پسر و دختران بد اختر جهت تربیت حوالهٔ جواهرخان ناظر شد دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلی چیله بیش منصب روشناس درآمد و پسرش فاضل نام حافظ شد - که نزد خلد مکان حفظ دیگرے آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون رایات پادشاهی بتسخیر قلاع دکن ظلال‌افکن آندیار گردید این طایفهٔ مفتن قابو طلب از سستیهای عمل حکام (که تدرے

(۲) در [اکثر نسخه] سعد آباد *

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاري پیچیده بودند) یکسر سلسلهٔ اتقیان گسیخته . بهوای(۲) تسلط طوفان بلا انگیختند و بسرکردگی راجه رام نامي مطرود بسیارے از پرگنات را بضبط تعدّي در آورده دود از دمار قوافل و متوددین بر آوردند - ناموس عمدها رسوائی اسیري و بےحرمتي کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت و خواري چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بیني کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرجنگ از دکن تعین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سي و دوم آن شقی حربي بزخم بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحي از فساد شقاوت نهاد او پاک شد - سوش بحضور رسید - و پس ازان در سال سي و سه شازدهم جمادي الاول سنه (۱۱۰۰) یکهزار و یکصد هجري باهتمام شاهزادهٔ جوان‌بخت گدهی سن‌سني(۳) (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار بود) از دست کفار نکبت آثار (که پیروان آن ضلالت شعار بودند) منتزع گشت - معهذا قلع و قمع این گروه صورت نبست - و استیصال واقعي برروی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام بپادشاه اسلام میرسید - در سال سي ونهم مهین پور خلافت بهادر شاه بمالش و تعریک آنها مامور شد - و پس ازان چورامن بغبار انگیزی هنگامهٔ رستخیز علم کشیده طالع حرام نوشکي طرفه امدادش نمود - چون

(۲) در [اکثر نسخه] بدعوای تسلط (۳) در [بعضی نسخه] سن سني *

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال حشرے از حرامي و دزد فراهم آورده حوالی فتنین بامید غارت جانب مغلوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست احد الفریقین در آئینهٔ شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان برکشاده مال صامت و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه (۲) و جواهر نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان او بعمرے نیندوخته بودند در طرفة‌العین بدست آورد - دران هنگام (که خلدمنزل بعد از معاودت دکن باجمیر به تنبیه کروی نکوهیده خو نهضت پیمائي فرمود) چون مرور موکب پادشاهي از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل‌اندیش از تقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل خود کشود - و داغ تمرد را از چهرهٔ احوال خویش زدود - و بهمراهیِ محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سکهان (۳) تعین یافته بود) مامور گشت - پس‌ازان با عمدة‌الملک خانخانان (که کره را در لوهگدهه متصل کوه برفي (۴) میان جبال دشوار گذار محاصره نمود) دامن جهد بکمر پرستاري بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان روائي در زاد بوم خویش بشیوهٔ مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرد و سرکشي افزود - بتاخت و تاراج رنگ نا ایمني تا فنای دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

---

(۲) در [بعضی نسخه] بر خزانهٔ جواهر نیز (۳) نسخهٔ [ب] سکهان

(۴) نسخهٔ [ب] کوه برقي میان •

راجه دهيراج جيسنگهه سوائي برسرش لشکر کشيد - و سيد خانجهان
هالوی قطب الملک با فوج شايسته از حضور بکومک شتافت - آن
مطرود در قلعهٔ تهون (۲) متحصن گرديد - چون بعد محاصرهٔ يک ساله
و آويزشهای سترگ عرصهٔ تردد بران حيله گر تنگ گشت دست
انابت بدامن توسل قطب الملک کرده استدعای عفو جرائم و التماس
سرفرازي از منصب (۳) به تقبل و تعهد پيشکش نمود - و با آنکه
خلافت مرتبت راضي بدان نبود برغم آن راجه اصرار ورزيده اورا
طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاه يکبار باکراه حکم
ملازمتش فرمود - و ديگر ببار يابي مجاز نگشت - اما بميامن
التفات سيد عبدالله خان بمنصب عمده سرفرازي يافته از حضيض
رهزني باوج امارت برآمد - او هم سلسلهٔ اتحاد و يک جهتي سادات
بارهه بخود استحکام داده خويش را از عقيدت کيشان جانفشان
وا مي نمود - و دران وقت (که امير الامرا خاقان زمان را برداشته
بعزم دکن روانه گشت - و قطب الملک بدار الخلافه شتافت) او در
سلک همراهان اميرالامرا انتظام يافت - و پس از کشته شدن آن
سردار شهامت آثار منافقانه در لشکر پادشاهي روزے چند گذرانيد
ميخواست که ببارودخانهٔ پادشاهي آتش درزند - يا کاوان (۴) توپخانه را
پيش انداخته ببرد - از هوشياري عمله و بندوبست مير آتش ميسر

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهون (۳) در [بعضی نسخه] سرافرازیٔ منصب (۴) نسخهٔ [ب] تا کاوان ٭

نیامد - چون قطب الملک باراده رزم قریب رسید آن تبه کار چهل قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهي تراجي کرده باز پیوست - و روز جنگ دستبرد عظیم به بهیر و بنگاه پادشاهي نموده و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانه را نمیگذاشتند که حلق‌تشنهٔ خود را بدم آبے رسانند - و هرکه پی آب میرفت خانه‌اش بآب میرسید - و مردم (که کنار آب جمنا بر تل ریگے جمع شده بودند) یک قلم دست‌خوش تاراج او گشتند - حتی که دفتر صدارت هم بغارت رفت - و از زیاده سري جنگ‌کنان بجائي رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته دو سه تیر بجانب او انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالي شلک برگردانیدند - و چون آثار شکست معاینه نمود در حوالي اردو براه دهلي سایر و دایر گردیده بر هزیمت یافتگان راه گریز بست - و بهرکه دستش رسید آنچه باقي‌مانده بود وا کشید - و پس ازانکه رسن‌زندگیش بکشاکش اجل گسسته‌گشت متحکم سنگهه و غیره پسرانش بقلعهای مستحکم هنگامه آرا شدند - وبآتش بیداد و ستم تر وخشک سوختند - سعادت خان برهان‌الملک ناظم اکبرآباد با آن همه جلادت و جسارت و فرط کار طلبي مالش آنها نصب‌العین همت نموده مساعي جمیلهٔ بکار برد - لیکن تیغ او نبرید - و بزور بازویش خار بن فساد برکنده نشد خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و توپخانهٔ پرشر (۲) و شور

(۲) نسخه [ب] پرشرره

رخصت فرمود - راجه نخست بجنگل‌بري پرداخته باتفاق مبارزان
مغوليه و افغان در سه قلعچه را گرد گرفت - و در فرصتي کمتر از دو ماه
(که بآويزش و شبخون بسيارے از طرفين بجانستاني و جانفشاني
نيک نامي اندوختند) کار بر محصوران تنگ‌تر ساخت - درين اثنا
بدن سنگهه نامي يکے از بني‌اعمام آنها بمنازعت و مخاصمت وطن
جدا شده براجه پيوست - و در کشايش گڑهي رهنمائيها کرد
و آنها يکباره ازين بيم و ترس استقلال باختند - و بباروت خانهٔ خود
آتش داده بدر زدند - گڑهي هم بتصرف در آمد - اما از خزائن (که
شهرهٔ آفاق بود) نشانے نيافتند - چون زميندارئ آنجا بصوابديد راجه
ببدن‌سنگهه مقرر شد محکم‌سنگهه هم ايلي‌برگزيده بوسيلهٔ مظفرخان
برادر خاندوران بحضور آمده تک و دو بسيار نمود - بجائے نرسيد
ازان وقت بدنا و مکانش ديک اشتهار يافت - تا الآن پا از دايرهٔ
اطاعت و انقياد بيرون نگذاشته - و اظهار نوکري مي‌نمايد - چنانچه
در سنه (۱۱۵۰) يکهزار و يکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از
پيشگاه سلطنت و جهانباني بگوشمال باجي راو رخصت يافت)
يکے از خويشان خود با فوجے شايسته همراه کرد - از مردم او در جنگ
بهوپال‌مالوه تردد دليرانه بروي کار آمد - اگرچه بپاسداري منصب
و نام نوکري پادشاهي رويهٔ قديم خود دزدي و رهزني گذاشتند اما
تسلط بجائے رسانيده اند که از پنج‌کروهي دارالخلافه تا چهارم بخش
صوبهٔ آکره هم برسم زميندارى و هم بعنوان جاگيرداري و هم بطريق

(۲)
اجاره متصرف‌اند - دست بر داشته به‌تيولداران ميدهند - و بے‌محابا
از متمردين راهداري خاطرخواه ميگيرند - هيچکس بفرياد نميرسد
سبحان‌الله صوبه‌داران اين‌همه ننگ بدعملي بر خود نمي‌پسنديدند
کار سلطنت هندوستان بکجا انجاميد ه

چون بدن سنگهه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلي شتافت
بسرش سورجمل قدم بر وسادهٔ نياگان گذاشته استقلال کلي بهم رسانيد
و متمردانه بضبط محالات نواحي همت گماشته محالات خالصه
(۳)
و جاگير مردم همه متصرف شد - از بلدهٔ شاهجهان‌آباد تا بهداور
و از محالات متعلقهٔ کچهواهها تا کذار گنگ (که آن طرف متعلق
بروهلها بود) هيچکس را نگذاشته اکثر پرگنات ميان دو آب و در
سنه (۱۱۷۴) هزار و يکصد و هفتاد و چهار هجري قلعهٔ اکبرآباد هم
بقبضهٔ اقتدار در آورد - و در ايامے (که خسرو زمان شاه عالم بانتضاى
وقت در نواح صوبهٔ بهار و آله آباد تشريف داشت) بدست‌آويز
مخالفت بر محالات سرحدے کينهٔ نجيب خان بدل گرفته فوج
برو کشيد - و متصل شاهجهان‌آباد تلاقي فريقين دست داد - هرچند
با خان مزبور جمعيت کم بود اما نخوت و خود بيني او کار خود
کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصيل اين اجمال آنکه
نام برده با معدودے براى ملاحظهٔ مردم خود (که بگرد گرفتن
نجيب خان تعين‌بودند) بر آمده مثل بمثل ميگرديد - درين‌ضمن

---

(۲) در [بعضي نسخه] و همانا (۳) نسخهٔ [ب] بهدور ه

جماعه‌داری از همراهیان خان مزبور (که او را میشناخت) با صد جوان برادری خود تاخته کارش تمام‌گردانید (۲) - پس ازو جواهر سنگهه پسرش بجای پدر متمکن شده باراده تدارک فوجی بر شاهجهان‌آباد برد و چندی هنگامه داشت (۳) - آخر بوساطت ملهار راو هرهته پای صلح بمیان آمد - و در سنه (　) (۴) با راجه آنیر بدسلوکی آغاز نموده بجنگ مقابله پرداخت - و شکست یافت - پس‌ازو برادرانش بجای اسلاف بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستي نموده اینها را از بن و بیخ برکند - یکی از اولاد اینها بر قلیلی متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجي محمد خان سیستاني *

نوکر عمدهٔ بیرام‌خان بود - و خان با وی همواره طریقهٔ مصاحبت و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۹۶۱) نهصدوشصت و یک جمعی از مفتنان از جانب بیرام خان (که بحکومت قندهار مي‌پرداخت) سخنان غیر واقع بجنت‌آشیاني رسانیدند - پادشاه از کابل متوجه آن حدود شد - و پس از وصول بدان‌دیار یقین‌کرد که آنچه گفته‌اند در حق او از صدق پرتو ندارد - بعد انقضای زمستان

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] باتوام رسانید (۳) نسخهٔ [ب] و چند روز هنگامه داشت (۴) در [جمیع نسخها] بیاض است *

قندهار را بدو مستقیم و مسلم داشته لوای معاودت برافراخت - اما بنابر احتیاط حاجی محمد را (که همواره مردم ازو گمان فتنه اندوزی داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیلهٔ بیرام خان بخطاب خانی و مراتب علیه ترقی و تصاعد نمود - و در سال اول اکبری (که پادشاه از عرصهٔ جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلی رویه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجی محمد خان سیستانی و دیگر امرا بمدافعهٔ سکندر شاه سور و انتظام صوبهٔ پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شکست تردی بیگ خان در حوالی دهلی سرمایهٔ آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گویند بظاهر خودرا از نصیریان پادشاهی وا نموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسکندر سور مقدمات نوشته اغوای برآمدن از کوه سوالک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجی محمد خان سیستانی گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجی بد اخلاصی ملا یقین شد اورا بقید و شکنجه پاداش نموده نیمهٔ تن اورا در زمین کرده بعضے از زرهای او (که گور کردهٔ دست بخل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنهٔ (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجری مزاج خانخانان از ملا پیر محمد شروانی (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منحرف شد اسباب امارت ازو گرفته بقلعهٔ بیانه فرستاد - و منصب وکالت بحاجی محمد خان تفویض نمود - درهنگامے (که مزاج عرش آشیانی از بیرام خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدار الملک

دهلي سايه گستر گرديد) اول بيرام خان (كه تغير مزاج پادشاهي نسبت بخود ميشنيد) وقعي نمي‌نهاد - و چون آخر يقين او شد (كه واقعي عرش‌آشياني اورا از نظر انداخته) دست بدامن تدبير زده حاجي محمد خان را با ديگر امرا بحضور فرستاده - و لوازم فروتني و نيازمندي بانواع تقصير و معذرت پيغام داد - چون حاجي بدرگاه رسيده طبع پادشاهي بر آشفته ديده مصلحت خود را از جواب بيرون دانست - و رخصت نيز نيافت - پس ازان (كه بيرام‌خان دست بدامان استيمان زده از كوه سوالك برآمد و شرف ملازمت دريافته بسفر حجاز مرخص گرديد) عرش‌آشياني حاجي محمدخان سيستاني را با ترسون محمد خان همراه داد - كه بدرقه شده تا اقصاي ممالك محروسه از مسالك مخوفه بسلامت گذرانند *

گويند روزے در اثناي راه بيرام خان بحاجي گفت - كه مرا مخالفت هيچكس آنقدر كوفت نداد كه بيوفائي تو - اين همه حقوق قديم را فراموش كردي - حاجي محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوي اخلاص و افزوني تربيت جنت‌آشياني و آن همه مراحم و اشفاق عرش‌آشياني بغي نموده شمشير كشيديد - و رو داد آنچه رو داد - من اگر ترك صحبت شما كرده باشم چه دور باشد بيرام خان خجالت كشيده هيچ نگفت - حاجي محمد خان تا حدود ناگور رسانيده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز هميشه در ركاب پادشاهي بوده در معارك هيجا كارهاي مرد آزما بتقديم رسانيده

بمنصب سه هزاري اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الويهٔ پادشاهي بتسخير چيتور (۲) از قلعهٔ کاگرون (که سرحد ولايت مالوه است) بدفع پسران سلطان محمد ميرزا (که از سرکار سنبهل گريخته دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهي شهاب الدين احمد خان تعين گشته در سرکار ماندو جاگير يافت - و در سال بيستم کمکي بنگاله گشته در جنگ داؤد خان کرراني (که تذبذبے بمباني همت اکثرے راه يافته بود) بخانخانان منعم خان همپائي ورزيده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (که در سوالف ايام دارالملک بنگاله بود) طرح آبادي نموده (۳) رنگ سکونت ريخت عالمے از وضيع و شريف بعلت سميت هواي آنجا کام سپر ممر عدم گرديد - حاجي محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سيوم رخت زندگي بربست ٭

٭ حسين خان تکريه ٭

خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامهٔ احوالش بطغراي رفاقت و نوکري محمد بيرام خان خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح قلعهٔ مانکوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف (۴) چهار ماه و چهارده روز نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹٦۵) نهصد و شصت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جيت پور (۳) در [اکثر نسخه] آباهي طرح نموده (۴) نسخهٔ [ج] بتوقف چهارده روز ٭

و پایهٔ اعلام انتباهش بجانب دهلي برافراشت - حسین خان بحراست
و حکومت لاهور چهرهٔ امتیاز برافروخت - زورے در ایام حکم رانی
خود هندوئی طویل اللحیه را مسلمان پنداشته تعظیم نمود - پس ازان
تدغن ساخت - که هنود بجامهٔ خود نزدیک بدوش عیاري (۲) بدوزند
و آن بکسر اول پارچهٔ باشد زرد - که جهودان بجهت امتیاز بر دوش
خود دوزند - و آنرا بهندي تکري میگفتند - لهذا بتکریه شهرت یافت
در هنگامے (که مزاج پادشاهي از بیرام خان منحرف شد - و مردم فوج
ازو جدا شده در قصبهٔ جهجهر (۳) برکاب خلافت انتساب پیوستند) غیر از
حسین خان تکریه و شاه قلي خان محرم از معتبران رفاقت کیش دیگرے
با وی نماند - و پس از برهم زدگی دولت آن امیر پسندیده شیم
در سلک ملتزمان سدهٔ سلطنت درآمد - و در سال یازدهم (که
مهدي قاسم خان از حکومت گدهه دل برداشته از راه دکن بحجاز
میشتافت) حسین خان بمشایعت قدرے راه پیموده برگشته چون
بقصبهٔ سیواس (۴) مالوه رسید غوغای میرزایان باغیه برخاست - ناچار
بقصبهٔ مذکور باتفاق مقرب خان (که تیولدار آنجا بود) تحصن جست
بعدازان (که مقرب خان همت بای داده دست (۵) باجه گردید) حسین
خان بدر آمده ابراهیم حسین میرزا را دید - هرچند او تکلیف رفاقت
کرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامے (که عرش آشیاني بقصد

(۲) نسخهٔ [ج] غباري (۳) نسخهٔ [ب] جهجور (۴) در [بعضی نسخه] سرواس (۵) نسخهٔ [ب] دست پاچه •

استیصال خانزمان شیبانی متوجه بود) شرف ملازمت دریافت
چون بازار قدردانی گرمی داشت و تهور و جلادت و خدمت گزینی
و کار طلبی او دل‌نشین پادشاه گشته محفوف انواع عنایت گردید
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی
پایهٔ والای امارت بخشیده بمنصب سه هزاری برآوردند - ازانجا
(که بادهٔ دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا بر نتابد) خودرا
نتوانست نگاهداشت - در محال تیول خود دست تعدی و ستم
برکشاد - و پا از اندازه فراترگذاشت - چون سال نوزدهم الویهٔ سلطانی
بعزیمت شرقی دیار باهتزاز آمد او را روز ادبار ازان خدمت متقاعد
ساخت - روزے عرش آشیانی مستفسر احوال او گردید - که درین یورش
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائی بر مزاج یابس او استیلا
یافته بتاخت زیر دستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - چون صحے
درمیان بود کسے به تنبیه او تعین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
پس از فتح پتنه و حاجی‌پور هنگام معاودت رایات پادشاهی بآگره
آن درماندهٔ طبیعت سودائی خویش در عرض راه باردو رسیده بار
مجرا نیافت - از دیوانگیها خیرباد اسباب دنیا گفته قلندری برگزید
عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیرے از ترکش خاصه
بدو عنایت شد - که باعتضاد آن جاگیر خود را (که بخالصهٔ شریفه
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتگی مزاج همان

شیوهٔ ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحي دست جرأت دراز
ساخت - تا روزے غارت کنان بصوب بسنت پور (۲) (که از سرکار کمایون
است - و صیت معدن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال
انداخته بود) شتافت - ازانجا (که جبین مآل بدکاران بقشقهٔ نکال
نقش پذیر است) آن رشته گسل تدبیر دران سرزمین جنگ بے تزک
کرده شکست یافت - و زخمی تیر بندوق (۳) برگشت - پیش ازین مکافات
بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطهٔ
زخم کاری از بدمستي قدرے بهوش آمده لیکن از آوازهٔ سطوت این
فوج هشیارتر گشت - و اوباش بدگوهر از گرد او پراگنده شدند
بسعي هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدهه مکتیسر (۴)
بکشتي درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید
که بوسیلهٔ آن سپهسالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید
تیز دستان عرصهٔ آگاهي در حوالئ قصبهٔ بارهه رسیده بدست آوردند
و حسب الحکم بآگره در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳)
نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف
خان در عهد جنت مکاني در جرگهٔ امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بیگی *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضای

---

(۲) نسخهٔ [ج] کماپون - و در [بعضی جا] کماوُن آمده (۳) نسخهٔ [ج]
تیر و بندوق برگشت (۴) نسخهٔ [ا] مکتیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطاني مشمول عاطفت والا بود - درشکست جنگ بلخ (که اسپ سواريِ همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایهٔ مفاخرت اندوخت - و هنگامی [که موکب همایوني براى اطفاى فتنهٔ میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان بناکامي بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ‌آب رسید] او با اکثرے از یکهای عقیدت منش بخدمت هراولي معزز گردیده پیشتر از لشکر فیروزي برلب سیاه آب (۲) (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است) منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف در خود ندیده برو شبخون آورد - او پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر قندهار و یورش هندوستان فتراک دولت سلطاني را از دست نداد - پس ازانکه شاهد مقصود جلوه‌گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازي یافته چهرهٔ کامیابي افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازي خان سور پدر ابراهیم خان دران حصار متحصن گردیده خیالات موهوم در سر داشت حیدر محمد خان عهود و مواثیق درمیان آورد - و چون غازي خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ بےانصافي اورا ازهم گذرانید - وقوع این‌قسم بدعهدي خلاف مزاج معدلت سرشت جنت آشیاني گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیاه آبے .

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامهٔ هیمو بقال بتردي بیگ خان پیوسته سرداري دست چپ بدو تعلق گرفت و پس از شکست او بموکب عرش‌آشیاني خود را رسانیده بهمراهي علي قلي خان شیباني جهت سزا دادن هیمو دستوري یافت - بعد ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریبي بکابل رفت و چون پس از بےدخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب احرام عتبهٔ خلافت بست اورا براي اعانت پسر خود غني خان (که جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا گذاشت - و پس ازانکه از کوتاه حوصلگیها صحبت فیمابین هر دو کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور صدور یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندوبست کابل مرخص گردید) حیدر محمد خان نیز بهمراهي او تعین شد و پس ازانکه منعم خان شکست یافته بعتبهٔ خلافت پیوست او نیز رسیده بتمیغاتي منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهي خان‌کلان عرف میرمحمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد شده بود) شرف ارتخاص پذیرفت - بپایهٔ دو هزار و پانصدي رسیده بود - میرزا قلي برادر او در وقتي (که همایون پادشاه متوجه تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) تردد نمایان بتقدیم رسانید - و در جنگي (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمي شده از اسپ جدا گرديد - و پسرش دوست محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم جلوس هردو بهمراهي منعم خان خانخانان جهت تسخير بنگاله تعين گرديده در چهاوني جنت آباد عرف گور (که در سوابق ايام دارالملک بود - و پستر ويران شده آب و هواي آنجا سمّيت حاصل نموده عالمي خرمن هستي را بباد فنا داد) اين دوبرادر نيز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري سفرگزين ملک نيستي شدند *

* حاجي يوسف خان *

ابتدا در رفاقت ميرزا کامران بوده در عهد عرش آشياني سال دوازدهم جلوس همراه قيا خان جهت معاونت ميرزا يوسف خان (که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحي غبار فتنه برداشته) تعين گرديد - و سال هفدهم بعد تسخير گجرات باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهيم حسين ميرزا دستوري يافت و چون حکم پادشاه براي برگردانيدن افواج صادر شد مشار اليه نيز در جنگ سرمال (۲) خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته در سال نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله يافت - و در جنگ گوجر مصدر ترددات پسنديده گشت - سال بيستم در شهر گور بنگاله (که به بدهوائي معروف است) در ايامي (که خانخانان منعم خان چهاوني درانجا نمود - و صورت وبائي بهم رسيد - و اکثر امرا

(۲) در [نسخه‌هاي اکبر نامه] سرنال آمده *

بعدم خانه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعئ حق را لبیک گفت - از امرای پانصدي ست *

* حکیم مسیح الدین ابو الفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلاني ست - که در حکمت نظر و نالّه بینش فراوان داشت - و سالها صدارت آنولایت بدو مفوض بود - چون گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمان‌روای ایران شاه طهماسپ صفوي درآمد و خان‌احمد والئ آنجا ازمعامله‌نشناسي بزندان افتاد مولانا از حقیقت اندوزي و راست کیشي در شکنجه و بند قالب تهي ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم نور الدین (که هر یکی بجودت طبع و حدت فهم در علوم رسمي وکمالات صوري ممتاز زمان بودند) از وطن دوري‌گزیده بار غربت بدیار هند کشود - و سال بیستم بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخته هر سه برادر بمنصب درخور سرفرازي یافتند *

چون حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و بنبض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقي‌نموده سال بیست و چهارم بصدارت و امینئ صوبهٔ بنگاله تعین‌گردید - پس‌ازان(که‌امرای فتنه‌سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان برداشتند) حکیم و بسیارے از دولت‌خواهان پادشاهي بقید افتادند او رزے قابو دیده خود را از فراز قلعه انداخت - و بدشوار روي و آبله پائي بمامنے رسیده احرام حضور بست - چون بآستان بوس

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده براقران و امثال خود رجحان گرفت اگرچه در منصب از هزاري فراتر نرفت اما در رتبه از پایهٔ وزارت و وکالت درگذشت - چون سال سیم راجه بیربر بکمک زین خان کوکه (که بمالش الوس یوسف زئي مامور بود) دستوري یافت حکیم را نیز بسرداري فوج جداگانه کمکي ساختند - لیکن اینها حساب یکدیگر بونداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو روئي و خود رائي کار بجائے رسید که راجه دران شورش‌گاه فروشد - حکیم وکوکلتاش بفراوان خستگي ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندے معاتب ماند در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامے (که انتهاض الویهٔ پادشاهي از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات دمتور باجل طبعي در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس‌الدین خوافي بحسن ابدال بوده درگنبدے (که خواجه بنا کرده بود) بخاک سپرد - چون پیش ازین سانحه روزے چند علامه امیر عضد الدوله شیرازي هم فوت کرده بود حرفي ساوجي این تاریخ یافته * * بیت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *
* رفتند موخر و مقدم رفتند *
* تا هر دو موافقت نکردند بهم *
۹۹۷
* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیاني (که عنایت مفرط بحال او داشت) هم بعیادت سایهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش قرین تاسف

و اندوه گشته وقت نزول بحسن ابدال بفاتحه ترویج روح او فرمود
حکیم دقیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل عالي فطرت بود - فیضي
در مرثیهٔ او گوید * * بیت *

* تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه *
(۲)
* تدبیرش از مآثر اقبال ترجمان *

در مهم سازی خلائق خود را معاف نداشتی - و هرچه ازو ظهور یافتی
بمیزان خرد سنجیده نمودی - کریم الصفات و محسن زمان و بکمالات
یگانهٔ روزگار بود - و ممدوح شعرای وقت است - خصوص ملا عرفی
شیرازي - که اکثر قصائد غرا در مدح او گفته - این قطعهٔ یکے از
قصیدهٔ او ست * * قطعه *

* آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد *
* صورتش بیشتر از صورت عالم بمحل *
* زانکه چون روز ارادت ز افق سر بر زد *
* صبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل *
* زین سخن جوهر فعّال برآشفت و بگفت *
(۳)
* کای تنک بهره ز فهم رصد علم و عمل *
* بیم آن بود ز خاصیت یکتائی او *
* که هیولا نه پذیرد صور مستقبل *

و برادرش حکیم نورالدین قراري تخلص که فاضل سخن طراز بود

---

(۲) در [اکبرنامه] دفاتر اقبال (۳) نسخهٔ [ب] رصد و علم و عمل ٭

و شعر را خوب میگفت - ازوست *　* بیت *

* چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام تیرے *

* که آنم مي کشد گر بعد صد سال دگر میرم *

شگرف شورشے فروگرفت - حسب الحکم اکبري به بنگاله رفته بود ترقي ناکرده درگذشت - مقولهٔ اوست - که اظهار همت نزد دیگرے اظهار طمع است - ملازم بازاري نگاهداشتن خود را بدخو کردن است بر هر که اعتمادے کني معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا گفتے - و حکیم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو بر کناره داشتے - احوال حکیم‌همام جدا تحریرپذیرفته - و برادر دیگر نیز حکیم لطف الله نام (۲) (که از ایران رسیده بود) بوساطت حکیم ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافته بمنصب دو صدي سرفراز گردید - و زود رخت هستي بربست - و پسرش حکیم فتح‌الله صاحب حیثیت وقابلیت بود - چون جنت‌مکاني بدو بے‌التفات بود روزے دیانت خان لنگ اورا بناںولتخواهي منسوب ساخته عرض نمود - که در اثنای بغي سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت آنست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه سازند فتح‌الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نورالدین پسرعم آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(۲) نسخهٔ [ج] نام از ایران رسیدهٔ بوساطت *

از قید برآورده بسلطنت بردارد) متفق و همداستان گشت - اتفاقا
در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سربسته بپادشاه
رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم
فتح الله را تشهیر کرده واژونه خرسوار منزل بمنزل می آوردند
بعد ازان مکحول گردید *

* حکیم عین الملک شیرازی *

در علم رتبهٔ عالی داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش
از جانب مادر بمحقق دوانی منتهی میشود - از ابتدا ساز صحبت او
با عرش آشیانی کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود
در سال نهم جلوس اورا با منشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که
در احمد آباد سر بزرگی (۲) برداشته بود) فرستادند - او با پیشکش
خان مزبور برگردیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که
دلاسا نامه (۳) بنام اعتماد خان گجراتی برد) اورا باتفاق میر ابو تراب
بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرقی شده) او
از ملتزمان رکاب بود - بستر جهت رهنمائی عادل خان بیجاپوری
بدکن تعین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندوخت
پس ازان بفوجداری حدود سنبهل مامور شده سال بیست و ششم
(که عرب بهادر و نیابت (۴) خان و شاهدادهم با جمعی از ناسپاسان غبار

(۲) نسخهٔ [ب] سر خود سری (۳) نسخهٔ [ب] تسلی نامه (۴) در
[بعضی نسخه] دیانت خان *

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قلعهٔ بریلي را مستحکم ساخته بجمع جاگیرداران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همداستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهي پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران گرد و پیش جوپای پیکار شده غنیم را غبار آلود دشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سي و یکم ببخشیگری صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار بر افروخت - پستر همراه خان اعظم بمهم دکن رفت - چون خان مذکور پرگنهٔ هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سي و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پروانگي کورنش دادند - و ببحالي پرگنهٔ مذکور نوازش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهلم مطابق سنه (۱۰۰۳) یکهزار و سه هجري بعدم آباد شتافت - شعر میگفت و دوائي تخلص میکرد - این بیت ازوست * * بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در ربود *
* بوالعجب خواب پریشانی که تعبیرے نداشت *

بمنصب پانصدي رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلاني ست - همایون نام داشته - چون بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون قلي

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام ناموري اندوخت - در خط شناسي و شعر فهمي یگانهٔ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکي لختي آشنا - پارسا گوهر شگفته پیشاني شیوا زبان ندیم منش - اگرچه بمنصب ششصدي و خدمت بکاول بیگي اختصاص داشت اما در مصاحبت و قرب پادشاهي پایهٔ بلندتر مي افراخت - در سال سي و یکم چون کارآگاهي و اخلاص منديي او ذهن نشین عرش آشیاني شده بود به پیغام گذاري و وخشوري نزد عبدالله خان والي توران رخصت یافت - و میران صدر جهان مفتي را براي پرسش سانحهٔ ناگزیر پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود رخت هستي بسته) همراهش دادند - و از فرط عنایت در حق حکیم این فقره در نامه مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان هوا خواه عمدهٔ محرمان کار آگاه حکیم همام را (که مخلص راست گفتار و مرد درست کردار است - و از ابتداي ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوري اورا بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما اورا آن نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطه بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعي باشد گویا فیمابین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و در غیبت او عرش آشیاني مکرر فرمود - که تا حکیم همام رفته خوردني لذت ندارد و بحکیم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از جدائي او بیشتر از ما دل نگراني داشته باشید - مثل حکیم همام کجا

پیدا میشود - در سال سي و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل باریک‌آب حکیم همام از توران‌دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیاني در غمگساري او بدین کلام دلنواز تسلي‌بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مارا ده *

* بیت *

* از حساب دو چشم یک تن کم *

* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهلم سنه (١٠٠٤) هزار و چهار هجري بتب دق در دو ماه پیمانهٔ زندگی حکیم‌همام لبریز گشت - دو پسر داشته - اول حکیم‌حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد اعلی‌حضرت بمنصب هزاري امتیاز یافته بخشیٔ‌دکن گردید - مهابت خان در صوبه دارئ خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

(٢) * حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري *

از بابریان این سلطنت بوده سپاهي نقش و کار طلبیها داشت چون در سال سي و چهارم عرش‌آشیاني پس از فراغ سیر کشمیر بعزیمت زابلستان از ولایت پکهلي (که ولایتے ست سي و پنج کروه طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربیٔ کشمیر) میگذشت سلطان حسین خان پکهلي وال از نژاد قارلوغ (که صاحبقران وقت مراجعت بتوران چندے ازان قوم را بپاسبانیٔ این‌ملک گذاشته بود) ادراک

(٢) نسخهٔ [ج] حسن بیگ بدخشي *

شرف ملازمت نموده بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت را باقطاع حسن بیگ داده اورا بمالش آن بومي رخصت فرمود - حسن بیگ بشهامت و مردانگي چیره دستیها نموده آن الکا را بدست آورد و چون در سال سي و پنجم بحضور رسید پکهلي وال باز سراز گریبان شورش وفساد برآورد - و از خام کاري خودرا سلطان نصیرالدین نام نهاده پکهلي را از مردم حسن بیگ برگرفت - حسن بیگ مجددا با فوج حضور تعین گشته سزای شایسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل و ششم در ولایت بنگش نیکو پرستاریها بتقدیم رسانیده بمنصب دوهزار و پانصدي سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبري رهتاس در جاگیر یافته بمحافظت کابل مامور شد - و در سال اول جهانگیري طلب حضور گشته چون بمتهرا رسید سلطان خسرو (که شب یکشنبه بیستم (۲) ذي الحجه سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هجري از ارک آگره فرار نموده) دوچار او شد - حسن بیگ (که از جانب جنت مکاني مطمئن نبود و ازین طلب استشمام رایحهٔ بے عنایتي مي نمود - و در اصل هم سرشت بدخشیان بشورش و فتنه مجبول است) بفسون و تملق سلطان خسرو از راه رفته فرار بهمراهي داد - و با سهصد جوان بدخشي رفیق طریق ضلالت او گردید - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار و اختیار خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بیاه خسرو با جمعے (که فراهم آورده بود)

(۲) در [بعضي نسخه] هشتم *

در مقابل فوج پادشاهي پای ادبار افشرده باندک زد و خوردے شکست یافت و بحال تباه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدو پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) آوارهٔ دشت ناکامي گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسپ و آدم دران ولایت کمي نیست - هرکرا کابل باشد هرقدر نوکر خواهد سامان مي تواند شد فردوس مکاني و جنت آشیاني بیاوري کابل فتح هندوستان کرده اند معهذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در رهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدني فراهم مي آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزاني دارند چندے بروزگار در ساخته منتهز فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار مند عنان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهي شد - از قضا بر ساحل دریای چناب اسیر سرپنجهٔ مکافات گردید - دران وقت موکب جنت مکاني در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزول داشت - سیوم صفر سنه (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجري خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتورهٔ چنگیزي بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو درمیان میلرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئي و ژاژخائي در آمد - چون غرض او

ظاهر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل
و محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را
در پوست خر کشیده واژونه بر دراز گوش نشانده تشهیر نمایند
چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار
پاس زنده نماند - و دومین بعد یک شبانه روز چون زندگی داشت
بشفاعت باریابان از غضب سلطانی (که نمونهٔ قهر آلهی ست) رهائی
یافت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعهٔ ارک
در رویه دارها نصب گشته جمعے را (که با خسرو طریق مرافقت
پیموده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور
میشد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند .
و از دوطرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجرا
میکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة * پسر حسن بیگ
اسفندیار خان در عهد اعلی‌حضرت بمنصب هزار و پانصدي رسیده (۲)
سال شازدهم درگذشت *

* حکیم علي گیلانی *

در فنون و علوم خصوص در طب و ریاضي مهارت تام داشت - و از
حذّاق اطبای وقت بود - گویند در کمال پریشاني و افلاس از ولایت
بهند وارد گردید - و بدستیاری بخت مسعود در سلک ملازمان
عرش‌آشیاني منتظم گشت - روزے بحکم آن پادشاه عالي‌جاه بنابر

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده درگذشت .

امتحان چند تاروره بول مریض وصحیح و گاو و خر یکدفعه آورده بحکیم نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - ازانوقت برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب ومصاحبت پادشاهي اختصاص گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسري و مساوات با عمدها مي افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوری بیجاپور مامور شد - علي عادل شاه والی آنجا استقبال نموده باعزاز فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را روانه سازد - که ناگهان در سنه (٩٨٨) نهصد و هشتاد و هشت ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علي گیلاني با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - دریفوقت حکم عین الملک شیرازي بسفارت آمده بود - که بسبب واقعهٔ ناگزیر بدون تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این اوراق تحریر علامي شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بواقع مي نماید *

چون سانحهٔ قتل علي عادل شاه خالي از غرابت نیست (٢) بر لوحهٔ بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و باذل ترین آن طبقه است با وصف عدل و احسان همواره دامن عفت آلوده داشتي - و آخرها بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشش فراوان دو خواجه سرای را (که کمال صفائي داشتند) از ملک برید مرزبان بیدر طلب داشت چون مطلوب نزدیک رسید از بے آزرمي و فرومایگي پذیره شده

(٢) در [اکثر نسخه] از غرائب نیست *

در خلوتكدهٔ ظلمت آموز با یکے که کلان‌تر بود دست ناسزا خواهش دراز نمود - آن پارساگوهر از پاک‌دامني و ناموس‌دوستي تن در نداده بدشنهٔ (که از دور بیني با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدي رضائي تخلص تاریخ این واقعه * شاه جهان شد شهید * ٩٨٨ یافته *

القصه حکیم علي در سال سي و نهم شگرف حوضے برساخته که راهے از درونهٔ آن بکاشانهٔ میرفت - و شگفت آنکه آب ازین ره که بدانجا در نمیشد - مردم فروشده براه پژوهي فراوان رنج برده و بسیارے آزار یافته از نیمهٔ راه برگردیدے - عرش آشیاني بتماشای آن خرامش فرموده خود آهنج درآمد فرا پیش گرفت - در کنج حوض سرے بآب فرو برده دو سه زینه پایان رفته بدان خانه در آمد بسیار بتکلف آراسته - در غایت روشني جای ده دوازده کس است فرش خواب ورخت پوشش مهیا - و حاضري طعام موجود - چند جلد کتاب در طاقها گذاشته - هوا نمي‌گذاشت که یک قطره آب اندرون درآید - و چون پادشاه لختے درنگ فرمود غریب حالتے برمردم بیرون رو آورد - تا سال چهلم حکیم بمنصب هفتصدي رسیده بود - وعلاجهای دست بستهٔ او موجب حیرت عالمیان میشد - آخرها (که بعرش آشیاني اسهالے عارض شد) هرچند تدابیر بکار برد مفید نیفتاد - پادشاه غضب آلود باو گفت که تو بسیاري ولایت بیش نبودي - پاتابهٔ غربت را این جا را کردي - ما ترا باین مرتبه رسانیدم - تا روزے بکار آئي - و از

تمایت خشم دوتکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزے از کیسه برآورده در کوزهٔ آب انداخت - فورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها موجود است - اما چه فایده که اینجا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای اضطرار و اضطراب بیماري مبالغه فرمود - که هرچه شدني هست خواهدشد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال در طبیعت بهم رسید - اما وجعے در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار ادویهٔ مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتي کرد - تادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیاني گویند گرانبار نام فیلے در سرکار جنت مکاني بوده - که دیگر فیلے (که مقاومت صدمات او تواند نمود) در فیلخانهٔ پادشاهي نشان نمیدادند - مگر آپروپ نام‌فیل سلطان خسرو - که نیز درجنگ سرآمد بود - لهذا عرش‌آشیاني فرمود - که این هر دو کوه گران سنگ را باهم بجنگ اندازند *

* شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید *

* زمین گفتي ز سر تا پای جنبید *

و رن‌هتن (۲) فیلے از حلقهٔ خاصه بکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکے ازانها چیرگي نماید و فیلبان نتواند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه است - عرش آشیاني در جهروکه نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

(۲) در[بعضے نسخه] رن‌تهن *

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقاً فیل گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند طپانچه را بکمک آرند - جمعے از مردم شاهزاده مانع آمده سنگے چند بجانب او انداختند (۲) - فیلبان که بجسارت پیش راند سنگے برشقیقه‌اش خورده چند قطره خون بر سینه‌اش چکید - باریابان حضور بآب و تاب وا نموده مزاج پادشاهي را بشورش آوردند - عرش‌آشیاني بسلطان خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خود رفته بگوئید - که شاه بابا میفرمایند - که در حقیقت همه فیلها از شما ست - این بے‌اعتدالي چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا اصلا آگهي نیست - و بزدن فیلبان راضي نبوده‌ام - سلطان خرم گفت اگر چنین است من رفته فیلان را بآتشبازي از هم جدا میسازم چنانچه هرچند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه رن هتن نیز عاجز شده با آپروپ خود را بدریای جون انداخت - سلطان خرم برگشته کیفیت را بعنوان ملائم بعرض رسانیده فی‌الجمله وحشت مزاج فرو نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائي و ژاژخائي درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایرۀ غضب عرش آشیاني باشتعال آمد - و همه شب از تب بے‌تاب گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تام نموده - طرف صبح جالینوس‌الزماني حکیم‌علي را طلبیده فرمود - که هرزه گوئي خسرو

(۲) در [چند نسخه] انداخت ه

مزاج ما را برشورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تپ باسهال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماري حکیم علي تجویز تربز کرده بود جنت مکاني پس از جلوس معاتب فرمود - که بهمین تجویزها پدرم را کشتي - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت‌مکاني هم بسیر حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفرج بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب دو هزاري سرفراز فرمود - حکیم بعد از چندے بساط هستي در نوردید - گویند قریب شش‌هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربهٔ اهل استحقاق مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جهانگیري بر جمعے از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمهر قاضي ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعي رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عهدهٔ آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون خاین خایف مي باشد حرف آشتي با سادات درمیان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه (۲) افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدولهٔ جهانگیري ست - در عهد جنت مکاني

(۲) نسخهٔ [ج] رتبه *

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر یکی بخانی و ترخانی رسید
مشار الیه نیز صاحب حشم (۲) و طبل گشته بلند پایهٔ امارت برآمد
زنش خدیجه بیگم بهمشیرگی نور جهان بیگم در غایت اعزاز
و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلی حضرت در قید حیات بود
و باعتبار یمین الدوله (که برادر کلانش بود) در توقیر و تبجیل او فوت
و فروگذاشت واقع نشد - همواره بانعامات پادشاهی کام دل می اندوخت
فردوس آشیانی در سال بیست و چهارم یکدفعه بعطای سی هزار روپیه
او را مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگ مرد مغلی خالی از فضل
و کمال نبود بفراغت دوستی و تن آسانی میخواست بخود سری
بگذراند - جنت مکانی بپاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور
باو معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندے
حکومت متهرا بمشار الیه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش
این که اچهد (۳) روپ اسم سناسیئی بود مرتاض موحد - نزدیک معمورهٔ
اوجین در گوشهٔ صحرائے از آبادی دور پشتهٔ واقع شده - دران سوراخے
کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه درآمد و برآمد است)
پنج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - او دو دست
خود را دراز ساخته بدرون در می آورد - آنگاه سر - بعد ازان مثل
مارے خود را بدرون می انداخت - و وقت برآمدن نیز بهمین دستور
حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریا و نه کاهی - که در هوای سرد بزیر

(۲) نسخهٔ [ج] طبل و حشم (۳) نسخهٔ [ب] اجهد - و نسخهٔ [ج] اجد •

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع پارچهٔ کرپاسي داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیدے - هر روز دو مرتبه بدریا درآمده غسل کردے - وظرفے از مس بجهت آب‌خوردن در دستش بودے - در تمام شهر اوجین هفت خانهٔ برهمن (که صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد درویشي وقناعت بآنها دارند) اختیار کرده - روزے یکبار بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت‌نفر درآمده بروش گدایان مي‌ایستاد - وآنها پنج‌لقمهٔ خوردني از آنچه برای‌خود مهیا میکردند برکف دستش مي‌نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتے کند فرو مي برد - بشرطیکه دران خانه زن حائض نباشد - و طوئے و مصیبتے و ولادتے واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را سرب ناسي خوانند - سر تارک همه *

چون در سال یازدهم بلدهٔ اوجین مطرح رایات جهانگیري گردید جنت مکاني بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکهٔ عالي مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود جنت مکاني را کمال حسن اعتقاد باو بهم‌رسید - و او بعد چندے از اوجین بمتهرا (که از اعاظم معابد هنود است) نقل نموده برکنار دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستي مي‌نمود - جنت مکاني چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود دران مکان

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهي اثرے تمام مي بخشید - برای هرکه میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانی بسیار داشت - بلوجود تعصب دینداري تنها پیش او رفته در باب خلاصی خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه بپادشاه گفته بر سر مهرباني آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرون گشته حکم شد - که بکورنش مي آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آساني گرفت - ازین که پادشاه وقت باو معتقدانه ور خورده رجوع خلائق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کارے نداشت و از شادي و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مخل حکومت پنداشت - روزے آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفت - هرچند بخاطر داشت بیگم تلاني بعنوان دیگر نقش نبست اما از نظر افکنده بعزل خدمت وسلب منصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه دراکبرآباد منزوي گشته نزدیک نخاس آنجا باغے بطراوت و نضارت (که رشک گلشن کشمیر بود) طرح افکنده درانجا بمشغلهٔ علم مي پرداخت - تا آنکه باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا نورالدهر نیز اعتنا بمنصب پادشاهي ننموده از دولت مادر و خالهای خویش روزگارے مهیا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبي گذرانید *

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازي ست
که در عهد شاه طهماسپ فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامي
گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده‌اند - نسبش بحارث
ابن کلده (که شرف ملازمت جناب ختمي مآب صلی الله علیه و سلم
دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکي
در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند
نیکو اخلاق بود - در معالجهٔ مرضی (۲) ید بیضا مي‌نمود - علمای عصر
قولش را معتبر و تصرفات اورا در معالجات معتمد علیه و موثوق به
میدانستند - اطبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثهٔ کتب طب
در خدمتش مي‌نمودند - اما چون بتوسعهٔ مشرب مشهور بود شاه
توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر
علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوري و حذاقت علم اشتهار برافراخته
در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبري وارد هندوستان گشت
و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح الزمان
و منصب سه هزاري پانصد سوار سرفرازي یافت - بعد از جلوس
اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت
عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاجدان نسزد) اختصاص گرفت - و در سال
چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونی هدایت و بدرقهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] مرض •

توفيق بزيارت حرمين مكرمين چهرهٔ سعادت نور آگين ساخت
و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهري رسيد - و در سال
هشتم باستلام پيشگاه خلافت و جهانباني ناصيهٔ بخت برافروخت
و چهل اسپ عربي (كه در بصره و نواحي آن براي پيشكش خريده بود)
بنظر درآورد - و بدرجهٔ قبول رسيد - ازان جمله دو اسپ يكي بوز
و ديگرے طرف (كه حسن منظر ونيكوئي لون و تناسب اعضا با تيزگامي
و باد خرامي فراهم داشتند) سرآمد طوائل پادشاهي گشته نخستين
بپادشاه پسند و دومين بتمام عيار موسوم گرديد - و حكيم بتفويض
منصب پيشين و عطاى فيل و بيست هزار روپيه نقد سر برافراخته
بحكومت بندر مبارک سورت و پرگنات آن دستوري يافت *

و چون حكيم در مذهب امامیه مقتدا بود وكمال تقاوت و طهارت
داشت انجام كار از ملازم پيشگي استعفا جسته در دارالسلطنهٔ لاهور
با دلے آسوده و خاطرے شاد گوشهٔ انزوا برگزيده داد عيش ميداد
اكثرے در لاهور و تابستان در خطهٔ كشمير بسر ميبرد - و گاهے
حسب الطلب بحضور نيز ميرسيد - چون در ازالهٔ امراض بيگم صاحب (٢)
(كه بجهت آتش زدگي ببهم رسيده بود) كوشيده درسال هيزدهم
باضافهٔ ده هزار روپيه بساليانهٔ پنجاه هزار روپيه كاميابي اندوخته
رخصت انصراف يافت - و درسال بيست و چهارم سنه (١٠٦١)
هزار و شصت و يک در كشمير رخت هستي ازين جهان بربست

(٢) نسخهٔ [ج] صاحبه *

طبع موزون داشت - مسیح اللهي تخلص مینمود - این شعر ازوست *

* بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *
* گوئي ثمر پیشتر (۲) از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هریکے را بخدمتے مقرر نموده از صبح تا شام و از شام تا دو پاس شب مستغرق کار بود - و لمحهٔ فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت زنان را تا شغلے پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدي مفتاح حبشي از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظامشاهیه است - و دران خانوادهٔ صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز بقلعهداري قلعهٔ اودگیر (که حصارے ست در کمال متانت و استواري از سنگ و صاروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت صاحب قران ثاني ولایات نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گشته رفته رفته همگي حصون و محالات مسخر اولیای دولت اعلیحضرت گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادلشاه بیجاپوري براي گرفتن اسمعیل برادر زادهٔ خود (که دران قلعه محبوس بود) هرچند تدابیر بکار برد و سیدي مفتاح را بلطائف الحیل مستمال

---

(۲) در [بعضی نسخه] پیشترش باغ *

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمٰعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زادهٔ محمد قلي قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوئے (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه‌دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد ازو پسر دوم محمد را بسروي بردارند) محمد پس از مسند نشیني درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمٰعیل را (که دران ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائي یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمٰعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدي مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار ایلي بعادل شاه نماید بے سر و سردار بپشتگرمي قلعهٔ استوار سر نخوت و بزرگي مي افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و ششم هجري خاندوران بهادر بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلادت و حماست برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدي مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در سلک بندهای درگاه منخرط سازند من قلعه را مي سپارم - خان مذکور چون ملتمسات اورا قبول نمود او آرزوهای دیگر (که شایستگي

پذیرائي نداشت) درمیان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گویند در ایام محاصره اکثر ما یحتاج قلعگیان بصرف آمده بود لهذا سیدي مفتاح تدبیرے انگیخته بخانددوران اظهار اطاعت و نوکري نمود - و برای ملازمت روزے معین ساخت - و در اثنای آن دروازهای قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهي آمد و شد نموده آنچه مي‌بایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازها بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدیر خاندوران نقبی را (که سر بپای برج شیر حاجي کشیده بود) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نیافت اما سیدي مفتاح از عاقبت بیني جز اطاعت چارهٔ ندیده نزد سردار آمد - و بعد محاصرهٔ سه ماه و کسرے قلعه تسلیم نمود - و اسمٰعیل نبیرهٔ ابراهیم عادل شاه را که زنداني بود حواله کرد *

سیدي مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانباني بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار دواسپه سه‌اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات خسرواني گشت - و به تنخواه تیول جید سرمایهٔ دولت اندوخته همواره در کمکیان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن پاس عزت و احترام اورا فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل وشمائل عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبي داشت اما خالي از اهلیت نبود علما و صلحا را بسیار دوست داشتی - و خدمت کردے - و بایصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشیدے - و در نوکري پادشاهي

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن اورا با جمیع امرای دکني بهمراهی میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگدهه تعین نمود - و چون شاهزاده در سال سیم متوجه گلکنده گردید دران مهم نیز خود را رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز (که درویشے بود در قصبهٔ پتهري) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه مي‌نمود - و چون بابای مذکور ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبرهٔ او دران قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - پرگنهٔ وکاور سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات عربستان را درانجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاري پیش مي‌آمد و کتب بسیار قیمتي از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان وجیه نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار بحالش میکرد - او زمینداری پرگنهٔ مذکور خریده با جاگیر داري جمع ساخت - در عهد عالمگیري در گذشت - پسرانش منصب قلیل یافتند - دیهات پرگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتے بدر تمرد زده بخود سري بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر قسوره جنگ بمحاصرهٔ مسکن آنها پرداخته سیدي حسین را (که کلان تر آنها بود) گرفته مقید نمود - بستر بحکم نظام الملک آصفجاه

مخلصي يافته بر سر كار خود شتافت - و پس ازو زميندارئ مذكور
تعلق باولادش دارد *

* حيات خان *

داروغهٔ آبدار خانه و سركردهٔ (۲) خدمتگاران اعلى حضرت بود
بفزونئ اعتماد و وفور محرميت و دوام حضور اختصاص داشت
مدتها بداروغگئ دولتخانه (كه جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگئ
چيلها و داروغگئ خواصان مي پرداخت - غالبا اين همان حيات
خان است كه در عهد جنت مكاني نيز بداروغگئ آبدار خانه مامور
بود - و روز شكار شير (كه از انيراى (۳) سنگدلي تردد بسيار بظهور رسيد
و پادشاهزاده شاهجهان بكومك او متوجه شده شمشيرے بشير
حواله نمود) او نيز بهمركابئ پادشاه اختصاص داشت - سال ششم
جلوس فردوس آشياني بمنصب هشتصدي دو صد سوار رسيده
و سال پانزدهم هزاري دو صد سوار گرديده سال هيزدهم باضافهٔ
پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزونئ پانصدي دو صد سوار
بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهرهٔ كامراني افروخت - پستر
بداروغگئ گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بيستم
باضافهٔ دو صد سوار و پستر بداروغگئ مردم جلو و افزونئ دو صد سوار
بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافهٔ پانصدي
ذات و سال بيست و يكم بافزونئ پانصدئ ديگر بمنصب سه هزاري

---

(۲) يا سرگروه باشد (۳) در [بعض نسخه] آهنراى *

هزار سوار سرفرازي يافت - سال بيست و سيوم بافزايش دو صد سوار و سال بيست و چهارم بعطای علم و پستر باضافهٔ سه صد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد (۲) سوار سربلندي اندوخت - و سال بيست و نهم (۳) بعنايت نقاره طبل شادماني برنواخت - و سال سيم (كه سنين عمرش بهفتاد رسيده بود) بنابر عروض مرض فالج از دولت باريابي محروم گرديد - پادشاه بآئين بنده پروري ديهات بيست لک دام از حوالي مستقر الخلافه بطريق سيورغال باو عطا فرموده بر منصب پسر و نبيره اش افزود - و خدمات حضور (كه باو متعلق بود) بديگران تفويض پذيرفت - سال سي و يكم بيست و هفتم شعبان سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري در بلدهٔ مذكور بديار خاموشان منزل گزيد *

* حسام الدين خان *

ميرزا حسام الدين حسن نبيرهٔ ميرزا غياث الدين علي آصف خان است - پدرش نظام الدين علي نام داشته - موصی اليه مرد عياش بے پروا بود - و در عنفوان جواني بكمال استغنا ميگذرانيد بنابر قرابتے (كه اين سلسله را با يمين الدوله آصفجاهي ست) بعد جلوس اعلی حضرت سرگرم تقديم خدمات پادشاهي گشته مدتے در دكن بكارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزاري

(۲) نسخهٔ [۱] سه هزار و پانصدي هزار سوار (۳) در [بعضے نسخه] بيست و ششم *

پانصد سوار سرفرازي يافته بخشيگري دکن قامت اعتبار خويش بر آراست - با آنکه از ديانت و بيغرضي از آميزش مردم آزادانه ميزيست اما از روي دانش و فهميدگي نوعي حسن سلوک سر کرد که زبانها بتحسين گويا گشت - صوبه‌داران دکن باعزاز و احترام با او پيش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطهٔ ترقي او شده کارداني و ديانت مشار اليه را با خدمت طلبيها دل‌نشين اعلي حضرت ساخت - در سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار و خطاب خاني سرمايه اندوز عزت و افتخار گرديده و در سال بيست و يکم بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرفرازي يافته بعزل بخشيگري دکن و تفويض حراست قلعهٔ اودگير محکوم و مامور گشت - چون ميخواست (چنانکه در دانش و کار شناسي شهرت گرفته بشجاعت و مردانگي هم نامي بر آرد) دران ناحيه دست جرأت و جسارت از آستين همت بر آورده (۲) تا سرحد گلکنده بسرکش افکني و متمرد گدازي قيام ورزيد - و در پيشگاه سلطنت از متصديگري برآمده نقش سري و سرداري نشاند - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سر برافراخت - و در سال سيم از قلعه‌داري اودگير تغير شده بفوجداري تلنگانه از انتقال هادي (۳) داد خان انصاري سر عزت بر افراخت ❊

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر کشاده (۳) در [بعضي نسخه] ديدار خان - و در [بعضي] ديداد خان - يا ديدار خان باشد ❊

معلوم نیست که صوبه‌داری برار چه وقت بخان مزبور قراریافته چنانچه که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان چون آن شاه اقبالمند در تعاقب دارا شکوه از آب بیاه گذشت صوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان بسید صلابت خان مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگده بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوی همواره اوقات را بعیش و طرب میگذرانید - و اصلا بکوچهٔ فکر و اندوه (۲) گذر نداشت - در فن موسیقی بسیار ماهر خوش محاورهٔ بدیهه‌گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائی بهر علم داشته که بوقت تقریر عاری نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده قطعه نویس بےنظیر بود - و نهایت شیفتهٔ صید و شکار - و کثیرالاولاد بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که از سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت عالمگیری بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس بخطاب سهرابخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش خسروانی بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزاوار خان است

---

(۲) نسخهٔ [ج] اندوه و فکر *

که از فوجداری الند و تلنگه(۲) بحراست(۳) قلعهٔ بیدر امتیاز یافته در عهد خلد منزل ضعف بصر طاری گشته تغیر شد - و در برهانپور درگذشت پسرش میر نظام الدین علی حسام الله خان مدتها در قلعه‌داری اودگیر گذرانیده در ایام بے‌ضبطیهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه (که قومے اند موسوم به بیدر بدال هندی) زد و خورد داشته پسران جوان او دران آویزشها فروشدند - پس ازو پسر خردش خطاب پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه‌داری آنجا می پردازد - و چون شجاعت و جرأت ارثی دارد با آنکه فرقهٔ ضالهٔ مرهته بهرجانب و هرطرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه ازو سر حساب اند و فی الجمله درین زمانه احیای نام نیاکان خود مینماید - این هم از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است - که از صد سال افزوده و هنوز سلسلهٔ او پا برجا ست *

* حکیم حاذق *

پسر حکیم همام گیلانی ست - ولادت او در فتحپور سیکری بعهد عرش آشیانی واقع شده - و هنوز حدیث السن بود - که پدر درگذشت چون نیاکانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را بتحصیل لختے کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بحذاقت نام برآورد - و در زمان جهانگیری برشادت و اعتبار چهرهٔ بختوری برافروخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] للند و تلنکه (۳) نسخهٔ [ب] ملیکه *

چون سریر سلطنت بجلوس فردوس آشیانی زیب دیگر یافت بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار سر برافراخت - و درهمین سال برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلي خان والی آنجا سلسله جنبان مداقت و وداد شده عبدالرحیم (۲) خواجه جویباری را بعنوان حجابت نزد جنت مکانی فرستاده بتحریر آورده بود - که شاه عباس صفوي روابط قدیمه را منظور نداشته قندهار را از تصرف اولیای دولت برآورده - اولی آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکر گران و سامانی درخور بتسخیر آن معین گردد - ما نیز با لشکر ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه دولتخواهي ست بتقدیم میرسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند ازان ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه دراثنای این گفت و شنود قضیهٔ ناگزیر جنت مکانی رو نمود - خواجه در مبادی جلوس شاهجهانی از دارالسلطنهٔ لاهور بدارالخلافهٔ اکبرآباد آمده سعادت بار اندوخت - و در همان نزدیکي بدیرین مرضی که داشت درگذشت - ارسال نامهٔ دوستي و تعین رخشور ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمائی عرش آشیانی برسم رسالت نزد عبدالله خان اوزبک رفته بود) با ارمغان یک لک و پنجاه هزار روپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس از معاودت در سال چهارم خدمت عرض مکرر (که بحسن تقریر

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم خان ٭

و مزاجدانی محتاج است) از تغیر حکیم صحیح الزمان بدو تفویض یافت - و بستر بتوالی اضافها بمنصب سه هزاری پایهٔ برتری برافراشت و بعد ازان بظاهر وجهی از منصب افتاده در اکبرآباد گوشهٔ انزوا برگزیده بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردید - و در سال هیزدهم بافزایش سالیانه از اصل و اضافه چهل هزار روپیه آسودگی اندوخت و سال سی و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستی در پیچید - صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بسیار تند مزاج با رعونت و تبختر بود - از خویشتن بینی و بر خود غلطی طرفه پندار داشت - رباعی میر اللهی همدانی (که از سخن سنجان خوش فکر است - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفته نقش صحبت درست ننشست) (۲) مشهور است *

* رباعی *

* دایم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد *
* در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد *
* صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست *
* با لشکر خبط رو برو نتوان شد *

هرچند طبابت را درست نورزیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج مینمودند - چندے در نگارش مآثر صاحبقران ثانی

(۲) نسخهٔ [۱] نشست *

قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون دیگر منشیان سخندان بدان کار پرداختند او دست کشید - شعرش بیصاف و درست است سخن سازئ پیشین را طرز تازه گویان آمیخته - خالي از حلاوت نیست - لیکن او خود را به از انوري میدانست - دیوانے در کمال تزئین(۲) مرتب ساخته در قاب مرصع گذاشته(۳) هرگاه بمجلس مي‌آورد هرکه بتعظیم آن بر نمي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي میکرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته میخواندند - این بیت او مشهور است * بیت *

* دلم بهیچ تسلي نمیشود حاذق *
* بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم *

* حقیقت خان *

اسحق بیگ یزدي - ابتدا خانسامانئ سرکار ممتاز الزماني داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشیاني چون آن عفیفه از دار فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه اورا (که مرد کتخدا منش بود) بخدمت دیوانئ بیگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت تفتیش دفائن ججهار سنگهه باغي (که بقتل درآمده بود) با مکرمت خان و باقي‌خان چیله جانب دیتا تعین یافت - و بحسن تفحص اینها بیست و هشت لک روپیه از چاههای آن نواحي برآمده داخل سرکار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري صد سوار

---

(۲) نسخهٔ [ا] ترئین (۳) نسخهٔ [ج] مي آوردند ٭

چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان
مخاطب گردیده بخدمت عرض مکرر از تغیر عاقل خان عنایت‌الله
نامزد شد - سال سیزدهم باضافهٔ صد و پنجاه سوار و سال شانزدهم
بافزونی پانصدی و سال هیزدهم بافزایش پنجاه سوار از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار ترقی پذیرفت - پس ازان
پانصدی اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سه صد
سوار عز امتیاز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه منصب او
بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن
رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بگوشه گزینی آرامش
بخشید - و سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (١٠٧٤) هزار
و هفتاد و چهار هجری در حالت انزوا کنج نیستی گزید *

* حسین بیگ خان زیک *

خواهر زاده و خویش علی‌مردان خان مشهور است - چون
سعید خان ناظم کابل حسب الاشارهٔ علی‌مردان خان بقندهار پیوست
رعایا و سکنهٔ آنجا را در موافقت متردد یافت - دانست که با افواج
قزلباش در حوالی بست بذد و بست واقعی صورت نخواهدگرفت
علی‌مردان خان را با جمعی در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار اورا
بسرداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصهٔ نبرد آراست
فوج ایران بر مردم علی‌مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزلی
راه یافت - اما سعیدخان بر وقت خود را رسانیده مخالفان‌را آوارهٔ

بادیهٔ هزیمت ساخت - موصی الیه بهمراهی علي مردان خان سعادت ملازمت صاحبقران ثاني دریافته بنوازش خسرواني اختصاص گرفت چون آثار کارداني از وجنات احوالش ظاهر بود اورا از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگي (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت توزک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع و اضافهٔ منصب تارک عزت بر افراخت - و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت صوبه داری کشمیر و خطاب خاني و باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عطای علم و فیل مباهي فرموده بدانصوب دستوري دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان دوآب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم هجري مقرر شده بود) رخصت یافت - و در سال سي و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میرتوزکي کامیاب گردید - و در جنگ سموگده خان مذکور میر اهتمام توپخانهٔ پادشاهي بود - داراشکوه توپخانهٔ خود را بسرداری برقنداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانهٔ پادشاهي را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامهٔ نبرد پایه کمي از یکدیگر نیاوردند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دارا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیری باز گردید مشار الیه نیز بتقبیل عتبهٔ خلافت سربلندی یافت - در سال جلوس بفوجداری بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال هیزدهم بفوجداری جونپور سرفرازی یافت - و در سال نوزدهم آخر سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجری ودیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهی بوده نخستین هفتصدی شده در گذشت - و دومین بتعیناتی کابل تعین شده درانجا ترقی نموده بخطاب ناصر خان ناموری اندوخت چنانچه احوالش جدا برشتهٔ تحریر درآمده *

* حسن علي خان بهادر *

عالمگیر شاهی دومین خلف الہ وردی خان مشهور است - چون چهره‌اش در مهابت و صلابت مانا بشبر ببر (۲) بود در طفلی اورا میرزا باگهه میگفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان نمایان - و ازسائر برادران بامتیاز (۳) شایان بود - و همواره برضامندی و همراهی پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بے اعتدالی پیشتر گذاشت - و الہ وردی خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیمابین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیارے از بندهای پادشاهی بمقابلهٔ او رفته بود) اتفاق

(۲) در [بعضی نسخه] بشیر و ببر بود (۳) نسخهٔ [ب] باعتبار *

افتاد - و شجاع شکست یافته راه بنگاله گرفت] حسن علي از پدر جدا شده بلشکر پادشاهي ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یک از منصبداران پادشاهي و نوکرانش ترک همراهي گزیده راه مقصود سر کردند) مشارالیه بوساطت راجه جیسنگهه احراز سعادت آستان عالمگیري نموده باضافهٔ پانصدي و افزایش سواران بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب خاني مورد انظار عاطفت شد - و در همین سال هنگام توجه عالمگیري بجنگ کهجوه (۲) بافزوني پانصدي و خدمت قوش‌بیگي عزت اندوخت - و بعد از جنگ دوم داراشکوه چون دارالخلافه بنزول موکب پادشاهي رونق یافت ضمیمهٔ قوش بیگي گري فوجداري نواحي شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنگهه (۳) بار نامزد گشت و چون دوام التزام رکاب پادشاهي ناگزیر عهدهٔ قوش بیگي گري است خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار اعطاف خسرواني مي‌بود - و در سال نهم بداروغگي ملازمان جلو نیز اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهاض الویه از مستقرالخلافه (۴) اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداري متهرا و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار سر بلند گشته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کهچوره (۳) نسخهٔ [ب] کهرتسنگ - و نسخهٔ [ج] کهرلسنگ - یاگوري سنگهه باشد (۴) نسخهٔ [ا] بمستقرالخلافه ٭

خان مزبور در قتل و اسر آن شور انگیزان و تاخت و تاراج مواطن آنها غایت جهد و دلاوري بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قاعهای استوار دقیقهٔ از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره بر محال زمینداري مستقل گردانید - و کوکلا جات شقي را (که علت کشته شدن عبدالنبي خان فوجدار و سبب نهب و غارت پرگنهٔ شادآباد او شده بود) با سنکي مفسد همراهي او گرفتار ساخته بحضور فرستاد - و بقهرمان پادشاهي در بادافراه اعمال زشت جند (۲) بدن آن دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حوالهٔ جواهرخان ناظر شد - و آخر دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیله بیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظي شد که نزد خلد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود و باستماع قراءت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده) سعادت اندوز بود - خان مذکور در جایزهٔ این حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الهآباد تعین گشته در سال بیستم بصوبهداري اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال بیست و یکم ازان جا معزول شده بحضور رسید - و در سال بیست و دوم (که مرتبهٔ اول رایات پادشاهي بجانب اجمیر افراشته شد) خان مذکور بهمراهي خانجهان بهادر جهت ضبط جودهپور و غیره ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

(۲) در [بعضی نسخه] بدن از بند •

موکب پادشاهي بعزم گوشمال از اجمیر باودیپور توجه نمود فوجي گران بسرکردگي حسن علي خان به تنبیه و تعاقب رانا با سامان شایان و مصالح فراوان تعین یافت - درین مهم از مشارالیه کارهای عمدۀ دست بسته شده مصدر خدمات شایسته گردید - تا آنکه روزی از درۀ گذشته برسر رانا تاخت آورد - و او نتوانست خود را جمع کرد خیمه و اسباب گذاشته بدر زد - خان شهامت نشان بتخانۀ پیش حویلي رانا را با یکصد و هفتاد و دو بتخانۀ دیگر واقع نواحي اودیپور مسمار ساخته بحضور رسید - و بخطاب بهادر عالمگیر شاهي ناموري اندوخت - و پس‌ازانکه رایات پادشاهي ظلال‌افکن ساحت دکن گشت حسن علي خان بهمراهي شاهزاده محمد اعظم (۲) بمحاصرۀ بیجاپور مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامۀ دار و گیر و معرکۀ زد و خورد گرم و آویزشها بافواج نواحي پی‌درپی بود قحط و غلای عظیم بر لشکر رو آورد - ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بنام پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدین‌منوال است دست از محاصره باز کشند - و با افواج بحضور (که درانوقت سواد شولاپور مضرب خیام پادشاهي بود) بیایند - پادشاهزاده مجلس کنکاش با عمده‌های آزمون‌کار آراست - اول حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي مورد التفات گردید - که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بنده‌های پادشاهي ست - بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] اعظم شاه •

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ رصین و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار دیده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان مومی الیه پاسخ‌گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت در برخاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را بنابر بواعث شتی تاب و توان[2] استقامت نماند کام و ناکام بے حکم اعلی‌حضرت دست از محاربه برداشته راهگرای حضور شده بود آنچه برخلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد ازان دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه ثانیهٔ جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنوید - محمد اعظم با دو پسرو بیگم تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه تشریف آرند - و تجهیز لاش فرمایند رفقا را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و ملت قضای آسمانی است - دیگرگون نمیگردد - و بمیامن استقامت پادشاه‌زاده خان فیروز جنگ با لشکرگران و رسد غله از شمار فراوان رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن علي خان بهادر شد - چون او گرم محاصرهٔ بیجاپور بود و ترددهای پسندیده مي‌نمود رضي‌الدین خان شیخ رضي‌الدین (که از اشراف بهاگلپور بهار است - و مهمات خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [۱] توان و استقامت ٭

خان مذکور و افواج پادشاهي متعلقهٔ او سرانجام میداد) به نیابت متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوای عالمگیري منخرط بود سه روپیه یومیهٔ مي‌یافت - چون در اکثر فنون هم دست داشت سپاهگري و عملداري و ندیمي و از هرجا خبرداري علاوهٔ آن بوساطت قاضي محمد حسین جونپوري محتسب حضور کمالاتش بعرض خلد مکان رسیده یکصدي منصب یافت - و رفته رفته بیاري طالع و حسن سلیقه باعانت و امداد حسن‌علي‌خان برتبهٔ امارت و خاني فائز گردید - و پیشکار همه کار (۲) سرکار خان مذکور گشته در استیصال جاٹ متهرا و مهم رانا کارهای‌نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبهٔ مسطور بنیابت خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت *

و چون محاصرهٔ بیجاپور بامتدادکشید همت پادشاهانه برجوشیده بر زبان‌گذشت - که ما زمرهٔ سلاطین از مراتب دنیوي فائدهٔ که داریم تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان یکے حاصل‌کند - میسر نیامد به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمي خیزد - از شولاپور رایات عزیمت بدان طرف درجهٔ پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود وهفت هجري رسولپور سه کروهي بیجاپور مطرح خیام ظفر ارتسام گردید

(۲) نسخهٔ [ج] همه کارهٔ سرکار *

و چهارم ذی‌القعده سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن علي خان بهادر (که بیماري شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت گوی شجاعت و سپهداري از اقران مي ربود - در خیرخواهی‌خلائق و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم و خیر الله ترقي نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدي - وطنش اردستان است - سالی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود) او همراهي‌گزیده بمنصب‌هزاري سربلندگردید - و رفته رفته بخطاب حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار چهرهٔ بختوري افروخت - و سال سي و هفتم (که محمد اعظم شاه را بنابر عروض بیماری استسقا نوبت بآن رسید که دورهٔ آستین نزدیک بچهارده گره تنگي میکرد - و دورهٔ پایچهٔ پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم‌الملک برای معالجهٔ شاهزادهٔ مذکور دستوري یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور پادشاه از بس محبت پدري خیمه برای شاهزاده در کلال‌بار نصب ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء بیگم همشیرهٔ حقیقیِ شاهزادهٔ مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه میخوردند - و اکتفا بران‌داشتند - حکیم‌الملک که برای‌معالجهٔ شاهزاده تعین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

نمود - پس ازانکه شاهزاده را شفا رو داد باضافهٔ هزاري ذات بپایهٔ
چهار هزاري تصاعد پذیرفت *

صاحب مآثر عالمگیري زباني پادشاهزاده (که پیش پدر گفت)
مي‌نویسد - روزے (که شدت مرض بنهایت رسید - و مردم مایوس
گردیده واهمهٔ ترکیدن بدن داشتند) ناگاه بین‌النوم والیقظه شخصے
نوراني نمودار شده گفت - توبهٔ نصوح بکن - شفا خواهدشد - چنانچه
توبه بعمل‌آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و در طشت کلان
دفع گردید - و هفت حصه از ورم برطرف گشت - روز دوم آزاد ولي
شیخ عبدالرحمن درویش نوشت - که جناب مرتضوي فرموده اند
امشب توبه دادم - شفاي عاجل روزي میشود *

* حسین خان خویشگي *

پسرکلان سلطان‌احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب‌الطلب
عالمگیر پادشاه از قصبهٔ قصور (که موطن خویشگیان است) عازم
حضور گردیده رخت هستي بر بست - دو برادرش بایزید خان
و پیرخان خود را بموکب پادشاهي رسانیده بمنصب سرفرازي یافتند
و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکري
نیفتاد - اگرچه منصبي‌بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه
دیگران را بعرق ریزي سعي و تلاش بدست آمدے او را باضعاف
مضاعف آن در خانه نشیني میسر بود - پیوسته بر وسادهٔ ریاست
آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت علم انا و لا غیري

مي افراشت - بصوبه داران لاهور سر حساب فرود نیاورده چیزے
دست برداشته از تیول آنها (که دران حوالي بود) میداد - و هر چند
خود را دیوانه وضع و سودائي مزاج وا مي‌نمود اما بکارها هشیار بود
ادب خاندان قدسیهٔ سیادت را کماینبغي بجا مي‌آورد - و از احترام
و اکرام سادات دقیقهٔ فرو گذاشت نمیکرد - بمجذوبے مشهور ببنگ
گرویده بود - هرچه میگفت میکرد - ابا نمي‌آورد - و تا نشسته
مي‌بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت
اند - او الحمدلله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت
از بنگ زئي ست (۲) - ناگاه جنونے بر دماغش ریخت - و طبعش را
بشورش آورد - مدتے زنجیر بپا داشتند - آخرها صحبت حسین
خان با وی که * ع *

* دیوانه چو دیوانه به بیند خوشش آید *

در گرفت - و دران زبودگي و سلب احوال لختے گفتهای او پرتو
صدق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بنگ زئي از اولاد شیخ بنگ اند - که بقول جمهور پسر
خویشگي ست - و برخے نبیرهٔ شیخ الاسلام شیخ مودود چشتي دانند
اما باتفاق مرید وتو شوریاني بنگ وتو زئي ست - و به پیر کبار
زبانزد قوم است - و شوریان نام پدر او ست - که پسر خویشگي ست
اورا سه پسر بود - وتو و حسین و خلف - نخستین را جاذبهٔ شوق

(۲) در [بعضے نسخه] بنک - و در [بعضے] ننک *

آلهي دامنگير وقت گرديد - بطلب مرشد برآمد - و چون بپاي سعي نشيب و فراز بسيار نورديده بقصبهٔ چشت رسيد بخدمت خواجه مودود چشتي [كه خواجه معين‌الدين سنجري (قدس سره) بدو واسطه بار ميرسد] پيوست - چهرهٔ مقصود نقاب بر كشود مدتها بپرستاري آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تكميل بمعاودت وطن مالوف مجاز گرديد - اما او بعد رحلت شيخ بمواد خويش رو آورد - و بسيارے از مردم كوه و جملهٔ خويشگيان و جمغد حلقهٔ مريدي او بگوش كشيدند - از كمال مريدانش شيخ بتك است - كه عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا كرده كه تا قيام قيامت از ارباب معرفت و ولايت اولاد تو خالي نباشد لهذا اكثرے درين قوم صاحب كمال بودند - و اين شعبه هم به پيرزادگي مشهور *

نقل كنند كه لباس پير رتو سياه بود - چون شيخ بتك بدرجهٔ كمال مرتقي گرديد آنرا بدو بخشيده خود بلباس سفيد متلبس (۲) گشت - ازين است كه بتك زيان هر چيزے سياه را بر خود مبارك دارند - بخلاف رتوزيان كه آنها مشوم انگارند - و لواي خويشگيها كه سياه و سفيد مي باشد اشعارے دارد بتبرك هر دو بزرگوار *

بالجمله حسين خان در قصبهٔ قصور و اطراف و جوانب آن كوس خود سري و خود رائي مي نواخت - و بجاگيرداران عمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملبس - و در [بعضي نسخه] ملتبس *

و غیر عمدهٔ آن ناحیه جز بسرتابي و گردن کشي جواب نمیگفت
تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند - و پستر پرخاش
و منازعت شاهزادها بمیان آمد - اصلا بتلاش و تردد (که ناگزیر چنین
ارقات است) پا ببرون نگذاشت - و بهمان شیوهٔ نکوهیدهٔ خویش
سرگرمي داشت - چون اوائل عهد فرخ سیر نظم صوبهٔ پنجاب
بعبدالصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل
اخلاص و یکجهتي برانگیخته برای ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم
فوجداری لکهي جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف
زیاده بر خود تفیده مواد تمرد و فساد را بیش از پیش آماده
گردانید - و چون ناظم دید (که زر لکهي جنگل را هم مثل زر قصور
بلاعیده تن بحرف حسابي در نمیدهد - و حاصلی غیر از ندامت
و پشیماني نیست) قطب الدین روهله را بر تعلقه اش تعین نمود
با او نیز کجگرائي پیش گرفته کارشکنیها میکرد - و بدان بسند ننموده
آخرها بر سرش فوج کشید و جان و مالش را دست خوش غارت
ساخت - معهذا عبدالصمد خان چندے بتغافل گذرانید *

(۲)
چون بے اعتدالیهای او از حد در گذشت بند و بست آن ضلع را
نصب العین همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد
و بحسین خان نوشت - که قصور و حوالیِ آن بتو ارزاني ست - دست
تصرف از دیگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] از حد آمهت درگذشت *

استقبال نمود - برخی برانند که سادات صاحب مدار سلطنت او را بتطمیع صوبه‌داری لاهور تحریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند - و جوقی گویند که قطب الملک بنوشتهٔ سید حسن خان بارهه صوبه‌دار لاهور (که از راه قصور رفته بر سر شیخی و خیره سری او آگهی یافته) بعبدالصمد خان نوشت - که دست ازو بر ندارد - و زرے هم برای نگهداشت سپاه بر خزانهٔ لاهور تنخواه کرد - بهر صورت نزدیک قصبهٔ جوهنی (که سی کروهی لاهور و هیزده کروهی قصور است) ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهی تلاقی فریقین روداد جنگی صعب و زد و خوردے سخت واقع شد - افاغنه مستانه خود را بر توپخانه زده ازان آتش شرر بار در گذشتند - پس از چپقلش نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زادهٔ اش مصطفی خان پسر علی خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کریم قلی خان بخشی فوج دلیرجنگ) مردانه جان برافشاندند - آغرخان دیده مغول (که باتفاق عارف خان چیله در میسره بود) دو چار حسین خان گشت - و با شصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پای ثبات افشرده بخانهٔ کمان درآمده دست و بازو بتیر دوزی برکشاد - حسین خان ازو دست برداشته بر دلیر جنگ حمله برد - آویزشی قیامت زا پدید آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیاورده بر مانیدند نزدیک بود که چشم زخمی بدلیرجنگ رسد - عمدها مثل جانی خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و آغر خان بار دیگر

خود را رسانیده صدای دارو گیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبان
حسین خان کشته گردید - و درویش مزبور (که با او در سواری فیل
شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستي بر افشانده
جهان را در چشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمي
بود مغلان فیل او را نشانهٔ تیر و گلوله نموده از پا در افکندند *
و کان ذلک في سنة الف ومائة و ثلثین من الهجرة النبویة *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیرهٔ باقي
خان چیله قاماق شاهجهاني ست - از امداد روزگار و یاوری طالع
در آخر عهد خلدمکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق
دولتخانهٔ پادشاهي و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدو مفوض بود
با این همه تیر روی ترکش خلیفهٔ زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه
در حوالي اردو و دور دستها بمالش و تنبیه اشقیا تعین میگشت
و هرجا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته
سالم و غانم مراجعت مي‌نمود - و بانواع تحسین اعزاز مي‌اندوخت
ازین بود که به نیمچهٔ عالمگیري زبان‌زد عوام شده - در بدو حال
چون پدرش مورد عنایت خسرواني بود او نیز بدولت روشناسي
و دوام خدمت و حاضر باشي اکتساب سعادت مي‌نمود - و باقتضای
خانه‌زاد نوازي در سال بیست و هشتم از تغیر پدر بخدمت داروغگی
خاتم بندخانه سرفراز شد - و درانوقت (که پدرش از اهتمام خاني

بسردار خاني ناموري يافت) او باضافهٔ دوصدي بمنصب چهار صدي پنجاه سوار ممتاز گرديد - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت داروغگي فيلخانه بر خود باليد - و چون در پيشگاه خلافت منظور نظر پيش آمده او شده بود متواتر اضافهٔ منصب مي يافت - چون در مقامات ايكلوچ او بآوردن سنبهاي تبه‌كار (كه بحسن‌سعي خانزمان حيدر آبادي با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گرديد مشاراليه آن محبوس زندان ناكامي را حسب يرليغ پادشاهي از دو كروهي بهادر گڈهه (كه لشكرگاه بود) تخته كلاه نموده و رفقاي اورا لباس مضحكه پوشانيده شتر سوار دهل كوبان و نفير زنان در تمام اردو تشهير نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي و سيوم بخطاب خاني كامراني اندوخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت كوتوالي و ديگرخدمات كمر فرمانبري بربست - و درين‌ضمن بعطاي جيغهٔ مرصع و انعام فيل سر برافراخت - و مكرر بتنبيه غنيم مرخص گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقا چند كسے از ملازمان معزالدين با فضل علي خان ديوان سركار ايشان ناملائم پيش آمدند - و از ارباش وضعي‌كار بپرخاش رسانيدند - حكم‌شد كه حميدالدين‌خان رفته آن جماعت را پاداش اعمال در كنار نهد - چون خان مذكور بر سر آنها رفت از هجوم و غوغا فيل سواري خان مومي‌اليه رم‌خورده از معركه بدرآمد - و تا يک كروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقا جوالهاي كلان (كه در گنج انبار مي‌كنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از برابر آن

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر سواری دیگر خودرا بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت دو هزاري ارتقا گرفت - و در همین سال سنتای تبه‌کار قاسم‌خان و خانه‌زاد خان و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گذهی دهندیري محصور نمود خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوري یافت - متصل ادونی بامرای تاراج زده ور خورده بلوازم ضروري امداد نمود - درین ضمن آن شقي همت خان بهادر را برشکسته راه خرابهٔ خود (۲) گرفته بود - خان مذکور تعاقب نموده اورا از ملک پادشاهي برآورد - چون بحضور رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامي برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگی جواهرخانه نیز اعتبار یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلاص خان (که در آریزهٔ غنیم درجهٔ شهادت یافت) بخدمت آخته‌بیگی و عطای کمر و متکای مرصع مطرح الطاف خسرواني گشت - و درین میان مرارا بآوردن رسد و تعریک مفسدان رخصت یافته خاطرخواه پادشاهي بامر ماموره پرداخته درجهٔ استحسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه‌گیریها نیکو خدمتي و جانفشاني بتقدیم رسانیده نقش بهادري و پردلی خود کرسي‌نشین ساخت اما در تسخیر راجگذهه (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

(۲) نسخهٔ [ب] زاد خرابهٔ خود *

عادل شاهیه در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته) تردد نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میرآتش بر پشت پشتهٔ محاذی زاویهٔ مثلث آن قلعه (که زبان دانان این کار آنرا سونته نامند) برآمده اسباب جنگ آوري مهیا کردند - ودمدمه بر کوه فرازے بر بسته بسنگ چین رسانیدند - و با آنکه محصوران در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهي نمیکردند بهادران برفراز برجے (که بر نوک سونتهٔ مذکور بسته بودند) برآمده درون دیوار آمدند - آنها از مشاهدهٔ این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (۱۱۱۵) هزار و یک صد و پانزده هجري چنین چهار قلعهٔ سر بفلک کشایش یافته به بني شاه گذهه موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار رسیده بود) درجلدوی این حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و در تسخیر پورنا (۲) هم بقدم سعي و تلاش منهج جانفشاني پیموده خود ریسمان درکمر بسته داخل قلعه گردید - و بنوازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار بفلک سود *

بالجمله اواخر زمان عالمگیري در عرصهٔ دربار رایت اناولا غیري مي افراشت - و در جذب قرب و اعتبار خود دیگرے را وقعے نمي گذاشت - اگرچه امیرخان هم در قرب و منزلت پای کمے

(۲) نسخهٔ [ب] تورنه - و در [بعضی نسخه] تورنا *

نداشت اما بعدازو بود - و عنایت الله خان هرچند در دوام حضور بایشها نمیرسید اما باعتبار تصدی امور ملکي و مالي در اعتبار دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگیر در فضای احمدنگر اول پاس از روز جمعه بیست و هشتم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۸) هزار و یکصد و هیژده هجري (که پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم از فرمان‌روائي و نود و یک سال و سیزده روز از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهیز و نماز نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (که بجانب مالوه رخصت یافته) از اصغای این سانحه از بیست و پنج کروهي اردو برگشته مراسم عزا بجا آورده روز دیگر نعش را بردوش گرفته تا بیرون دیوان عدالت مشایعت کرده بمزارات متبرکه (۲) معروف بروضه (که معموره ایست بمسافت هشت کروه از خجسته بنیاد و سه کروه از دولتاباد) روانه نمود - خان مذکور (که دقیقهٔ از جزع و فزع فرونگذاشته بود) مویه‌کنان پا پیاده با نعش راهي گشت و بر طبق وصیت آن مسافر ملک بقا در صحن مقبرهٔ أسوهٔ ارباب یقین شیخ زین‌الدین (رحمه الله) مدفون گشت - از آیهٔ کریمهٔ *

۱۱۱۸
* روح و ریحان و جنة نعیم *

تاریخ ارتحال مستفاد میشود - و خلدمکان لقب یافته آن موضع بخلدآباد موسوم گردید - خان مذکور لباس درویشي در بر کرده

(۲) در [اکثر نسخه] متبرکات •

جاروب کشي مرقد ولي نعمت و پير و مرشد خود اختيار نمود و دران مکان براي سکونت خود طرح حويلي انداخت - که هنوز بنام او زبان‌زد است *

و چون محمد اعظم شاه از احمدنگر باورنگ‌آباد رسيد بر قبر (٢) پدر گرامي‌قدر رفته باداي مراتب فاتحه پرداخت - و دست حميد الدين خان گرفته همراه آورد - و دلجوئيها بکار برده برتبهٔ سابق اختصاص بخشيد - و در سفر هندوستان (که بارادهٔ جنگ بهادر شاه ناگزير وقت افتاده بود) همراه گرفت - گويند چون درعرض راه خبر رسيد (که محمد عظيم از جانب شرقي باکبرآباد آمد) بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلای عظيم بآگره نازل شد خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز جنگ پس از دار و گير بسيار آثار هزيمت معاينه نمود - بعد ازانکه ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکنار کشيد - و زخم تيري هم دران وقت رسيد - پستر از گواليار آمده بآبياري مرحمت بهادر شاه رنگ رفته بر آورد - و بعطاي عصاي مرصع و خدمت مير توزکي اول و داروغگي گرز برداران بانضمام آن چهرهٔ مباهات برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگيري ممتاز گشت - و تا انجام عهد خلدمنزل باعزاز و اکرام گذرانيد *

چون فلک نيرنگ ساز لوحهٔ روزگار را برنگ آميزي حکمراني

---

(٢) نسخه [ب] بر سر ببره *

جهاندار شاه بیاراست و کمبتین مراد ذوالفقار خان نیز بر تخته
وزارت و اقتدار درشش آورد بکین توزی دیرین (که بظاهر نبود)
بر نشسته او را بشکنجهٔ انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل
ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه
بفرو رفتن آن جفا کیش از عقوبات قید و حبس وا رست اما
در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار یا بپاس
ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبهٔ پنجاب
اختصاص یافت) همراه خود گرفته - هنگامے (که بعد استیصال گروی
مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد)
راقم این سطور تماشائي بود - مگتهای سواري خان مذکور با یک
پالکي و چندکس معدود راه مي‌پیمود - و پژمردگي و فلک زدگي
از حالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش
پر و بال تازگي بر کشود - و در عهد خسرو زمان بوسیلهٔ همان قرب
عالمگیري بعرصهٔ پیش آمد خرامیده بمنصب عمده و داروغگی
گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتے بود - تا بوقت
موعود در گذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه
بود - احوالش معلوم نیست *

* حیدر علی خان بهادر *

گویند نیاکانش بعبد الله صاحب مدني رحمة الله علیه (که یکے
از بزرگان قریشي نسب مشیخت حسب بودند) میرسد - در آغاز

سنه (۱۱۶۵) یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجري استقلال
تمام بهم رسانیده متصدي امور ریاست ملک میسوریه گشت
و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مسخر فرموده لوای دولت و حکومت
برافراخت - قلمرو که حاصلش شش کرور روپیه بود از کرپه تا کورپال (۲)
و از کلیکوت تا دهاروار که فاصلهٔ بعید دارد بزور بازوی خود متصرف
شده بزیر نگین تحکم داشت - چون کلاه پوشان (۳) انگریز بملک او
درآمدند سواران را از پایان گهات کرناتک فرستاده لگدکوب تالان
گردانید - و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود - پستر (که در خانهٔ
مرهته صورت نفاق پیدائي گرفت) او ابتدا باسترداد تهانجات خود
پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقهٔ آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت
پستر بمحاصرهٔ چیتل درک (که مکان زمیندارے ست) پا افشرده
بدست آورد - و در حال تحریر (که سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد
و نود و سه هجري ست) بر سر کرپه ایلغار نموده قلعهٔ سدهوت
و کنجي کوت و غیره محالات را متصرف گشته عبدالحکیم خان میانه
حاکم آنجا را قید نموده همراه خود بسري رنگ پتن برد - خزانهٔ
بسیار و آمدني فراوان دارد - جواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثیر نوکر
بهم رسانیده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده میطلبد - توپخانهٔ زودزن
مهیا کرده ضابطه دارد - که بعد فرود آمدن لشکر بگرداگرد پهرهای

---

(۲) در [بعضی نسخه] کوپربال - و نسخهٔ [ب] کورپال (۳) در [اکثر نسخه] کلا پوشان بدون هاء ٭

بندوقچیان مي‌نشاند - که اجنبي بے پروانگي نتواند در شد *

* حرف الخاء *

* خضرخواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبري گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیاني پیوست بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامے (که از بے‌مهري سپهر روز ناکامي پیش آمد) پهلوی همت از مرافقت تهي ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت میرزا عسکري در قلعهٔ قندهار محصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشید خضرخواجه خان نزدیک بمورچالے (که مخیم پادشاهي بود) خود را از قلعه انداخته و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشیاني افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهي گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحلي بود بسعادت مصاهرت این دودمان عالي نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیرهٔ آن پادشاه عالیجاه را بازدواج او در آوردند بمیامن این نسبت منیف بمدارج امیرالامرائي متصاعد گردید *

چون سر آغاز جلوس اکبري باطفای نائرهٔ استیلای هیمو عرش‌آشیاني از پنجاب رایت (۲) عزیمت دهلي برافراشت خضرخواجه

---

(۲) در [بعض نسخه] ازین جانب رایت *

خان را با فوجے شایسته بنظم اشتات صوبهٔ پنجاب گذاشته مدافعهٔ
سلطان سکندر سور (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ
سرهند از چنگ بهادران همایوني بدر جسته بکوهستان سوالک
پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مفوض
فرمود - سلطان سکندر که جویای فرصت بود هنگامهٔ هیمو را غنیمت
پنداشته جمعے با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت
پنجاب رو آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجي
محمد خان سیستاني را بحراست بلدهٔ لاهور گذاشته خود بدفع او
برآمد - چون نزدیک بقصبهٔ چمیاري رسید و فاصله بین‌الفریقین
ده کروه ماند خان مشارالیه دو هزار کس گزیدهٔ خود را از لشکر جدا
ساخته بطریق منقلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست
نداده رو برو شد - و جنگے عظیم درگرفت - و آن‌مردم را از پیش
برداشت - خضرخواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بے ستیز
و آویز بلاهور معاودت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت
سکندر اندکے تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت
غیرے زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیاني
پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات
دانسته لوای معاودت به پنجاب برافراخت - گویند چون این یورش
تصمیم یافت عرش‌آشیاني از دیوان لسان‌الغیب تفاؤل نمودند
این بیت برآمد * * بیت *

* سکندر را نمي بخشند آبے *

* بزور و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویهٔ پادشاهي سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقر معهودش بود) کشیده در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بشش‌ماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای قدوم یکے از عمدها نمود - که بتسلی خاطر او پردازد - بوسیلهٔ شمس‌الدین خان اتگه (۲) و پیر محمد خان شرواني (که آنها را بمبلغے گرانمند راضي ساخته بود) ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید - و اتگه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازي خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه (٩٦٤) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درانجا بعدم‌خانه فروشد *

* خواجه جلال الدین محمود خراساني بجوق (۳) *

ابتدا نوکر میرزا عسکري بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهي یافته بابا دوست

---

(۲) نسخهٔ [ب] شمس‌الدین محمد خان (۳) در نسخهٔ [ب] این لفظ نیست *

بخشي را نزد او فرستاد - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آورد
خواجه این دولت را مغتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - و هرچه
از نقد و جنس در بساط خود داشت پیشکش نمود - جنت آشیاني
میر ساماني سرکار خود باو مفوض فرمود - چون بعد معاودت عراق
و فتح قندهار خواجه از مردم میرزا عسکري طمع کرده بود بمیر
محمد علي گیراندند - در سنه (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که
جنت آشیاني شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنین (که در تیول
شاهزاده قرار یافته بود) رخصت کرد - تا در آداب ریاست و حکمراني
ورزشے بهمرساند] خواجه را همراه داده جمیع مهمات را برای رزین او
حواله کرد - و ازان باز پیوسته مورد عنایت و نوازش بوده مصدر
امور شایسته مي‌گردید - چون خواجه پادشاه قلي بود و تواضع
بے تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر برکشیده‌های دولت
همایوني اورا دوست نمیداشتند - و با این‌حالت عیب هزل و مزاح
(که بد ترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و بامدران زمانه
مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباس طرفگي و ظرافت
(که نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هیچ کس
نبود که خلشے از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت *

در مبادئ سریر آرائی عرش‌آشیاني خواجه بمنصب دو هزار
و پانصدي امتیاز یافته بحکومت غزنین رخصت گرفت - ارباب غرض

فرصت دانسته هم خاطر منعم‌خان‌خانخانان را (۲) (که راتق و فاتق دارالملک کابل بود) شوراندند - و اندیشهٔ انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده اورا در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان بمقام کینه‌کشي شنوده باندیشهٔ دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان که پادشاه بنابر حداثت سن اختیارے ندارد - و بیرام‌خان در نهایت استیلا - چه هرگاه در زمان جنت آشیاني بجهت حرفی نا ملائم (که ازو رسانده بودند) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچشمان ستم پیشه چه شماتتها که نخمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائي پیش او نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت (۳) که از بندگی این سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعی را پیش او فرستاد - و بعهد و پیمان نزد خود طلبیده مقید ساخت و بعد ازان که نشترے چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشمش تباه نشد - پس از چندگاه اورا کور دانسته دست ازو باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گویان باارادهٔ هندوستان بنگش رویه روانه شد - منعم خان آگهي یافته چندے از تیز روان عرصهٔ تفحص را فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال‌الدین مسعود بدست آورده

---

(۲) نسخهٔ [ج] منعم خان را (۳) در [بعضی نسخه] راه نیافته

گرفتار بند و زندان ساخت - و در سال سیوم شبے جمعے را تعین کرد - تا خون آن هردو بیگناه را ریختند - بیرام خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش‌آشیاني از استماع این قضیه خروش باطني نمود - چون هنوز پردهٔ بےاختیاري برنداشته بود مکافات آنرا بمنتقم حقیقي حواله فرمود *

* خواجه معظم *

برادر اعیانی مریم مکاني ست - از عنفوان حال خالي از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - اکثرے مصدر حرکات ناملائم میشد جنت آشیاني بپاس خاطر مریم مکاني بمدارا مي‌گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردي میخواست بمیرزا کامران پیوندد پادشاه آگهي یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدي (که منصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان درمیان آورده وقت افطار روزهٔ رمضان با جمعے بیباک بخانه‌اش درآمده (۲) آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت واپسین افطار داد و از قهرمان پادشاهي اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم درانجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان بار یافته به تیولداری زمین داور امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوي رایحهٔ نداشت این نسبت صوري داری بیهوشی آن بدمست بے اعتدال شده بارها

(۲) در [چند نسخه] سرزده در آمده *

خود را مصدر امور ناشایسته مي‌ساخت - تا آنکه در سنه (٩٦٢) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامها پرداخت - اما بعدفتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرد - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت‌آشیاني مقیدنموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دربار عرش‌آشیاني (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهتے جنگ کرد - و بتقریب حکایتے بر سر او دویده اورا زیر مشت و لگد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتي پیش آمده دست بکارد برد - باز اورا اخراج کردند - بگجرات رفته چندے به تباه حالي بسر برد - و بکمال پریشاني بدولت ملازمت پادشاهي سر بلندي یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت *

ازانجا (که نهاد او بي‌اعتدالي سرشته بودند) بتازگي آئینه دار زشتی اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو رو نمود - و پس از برهمزدگی دولت او خواجه بوسیلهٔ آن انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بصد بے اعتدالي بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (٩٧١) نه صد و هفتاد و یک روزے بي بي فاطمه (که اردو بیگی جنت آشیاني بود - و در محل عرش آشیاني نیز پایهٔ اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانهٔ خواجه بود و پیوسته از نا جنسي و بدخوئی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بپرگنهٔ تیول خود ببرد - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئي و بد گماني که در طینت او ست یقیني ست که قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرر این حرف بر زبان آورد - و در ینجا از ترس پادشاهي مرتکب این امر نمیشود - اکنون که اورا بجاگیر برد حال چه خواهد بود - عرش آشیاني بر ضعیف نالی آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت و چون او بر سر راه ملازمت کند نصیحت کرده عاجزهٔ ترا از بردن مانع خواهیم آمد *

چون عرش آشیاني کشتي سواره از جون عبور فرمود بجانب خانهٔ خواجه معظم با مخصوصے چند (که از بیست کس زیاده نبود) روان شد - و چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشرو خان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از مقدم پادشاهي آگاه سازند چون او معلوم کرد (که پادشاه باین روی آب گذشته اینها را فرستاده) بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمي آیم - خشم آلود خنجر در دست متوجه حرم سرای خود شد - و کار زهره آقا (که

از حمام برآمده درجامه‌خانه لباس‌تازه مي‌پوشيد) بدان خنجر تمام‌کرد و سر از روزنهٔ خانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ بلند گفت - که من خون او ريختم - رفته بگوئيد - چون برين ستيزه پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشيده بخانهٔ او درآمد - آن ديوانه شمشير حمائل کرده و دست بقبضهٔ شمشير زده رو برو پيدا شد عرش آشياني بعتاب فرمود که اين چه روش است - دست بر قبضهٔ شمشير داري - اگر حرکت دهي دانسته باش که چنان بر سر تو خواهيم زد که روحت بپرواز آيد - آن ديوانه دست و پا گم کرد - حضار بگرفتن او پرداختند - و چون ازو پرسيدند (که خون آن بيچاره را بچه گناه ريختي) آن‌سفّاک زبان بسفاهت و هذيان برکشاد - تاآنکه بلکد و مشتے چند او را خاموش گردانيدند - و موکشان و لکدزنان دريا رويه روان کردند - و هرچند بآب غوطه ميدادند سخت جاني نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - اگرچه يقين بود (که درين ورطات قهر بلطمات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلي و سخت جاني زنده ماند - پادشاه اورا بقلعهٔ گواليار فرستاده محبوس ساخت - و بمريم‌مکاني ظاهر نمود که در قصاص خون زن بيگناه خود بقتل رسيد - آن عفت سرشت نيز تحسين فرمود - پس ازان دران مجلس ماليخوليا برو زور آورد - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه بر پشتهٔ که واقع شده مدفون گرديد - بعد ازان بدهاي آوردند *

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ ستم و ستیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیاني نسبت تخول منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکے در تاریخ او گوید * * نظم *

* خواجهٔ اعظم معظم نام *
* که ازو بود دهر را زیور *
* زن خودرا بکشت و کشت اورا *
* از غضب شه جلال دین اکبر *
* سال فوتش ازو چو پرسیدم *
* در زمان گفت آن خجسته سیر *
* بے رخ آن بت جهان افروز *
۹۷۱
* گشت آخر شهادتم اکبر *

* خان زمان علیقلي *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شیباني ست - در جنگ جام با قزلباش پیوسته رتبهٔ امارت یافت - در حین معاودت جنت آشیاني از عراق با دو پسر خود علیقلي و بهادر بملازمت رسیده در تسخیر قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بنابر مخالفت هوا وبائی در اردو طاری گشته بسیارے
مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان ازانجمله بود - علیقلي
همواره در معارک ترددهای شایسته مینمود - خصوص در فتح
هندوستان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمده رایت
بلند نامي برافراخت - چون قنبر نام دیوانه درمیان دوآب (۲) و سنبهل
جمعی را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت کشوده بود علیقلي
خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتی
بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامی (که سریر سلطنت
بجلوس اکبري زینت تازه گرفت) علیقلي خان با شاهي خان (که
یکے از سرداران عمدهٔ افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه
هیمو بجانب دهلي آگهي یافت آنرا اهم دانسته روانهٔ دهلي گشت
هنوز نرسیده بود که تردي بیگ‌خان شکست خورده - درمیرتهه شنیده
بطرف پادشاه راهي شد - عرش آشیاني هم (۳) بخبر نخوت آرائی هیمو
از پنجاب مراجعت نموده بود - علیقلي خان ملازمت دریافت
و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقا
در پاني‌پت جائی (که محاربهٔ گیتي ستاني با سلطان ابراهیم لودي
شده بود) تلاقی فریقین رو داد - محاربهٔ عظیم بمیان آمد - ناگاه
تیرے بچشم هیمو رسید - فوجش دل پای داده رو بهزیمت گذاشت

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر
نخوت آرائیٔ هیمو •

وصول موکب اکبري با بیرام خان قریب بناوردگاه شده بود که مژدهٔ فتح رسید - امرای پیش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي یافتند - علیقلي خان بخطاب خانزماني و اضافهٔ منصب و جاگیر بلند مرتبه گردید - پس ازان در حدود سنبهل اورا فتوحات عظیمه رو داد - و اکثر متمردان آن نواحي را تا لکهنؤ ایل گردانید - و صاحب ثروت و مال و اسباب و اقبال (۲) گشت - و سال سیوم شاهم بیگ ساربان پسر (که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بهمین جهت در قورچیان جنت آشیاني منسلک بود - و از مدتها خانزمان عشقے که از طغیان طبیعت بود با وی مي ورزید) از حضور گریخته نزد مشار الیه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خبثاء ماوراء النهر پادشاهم گفته کورنش و تسلیم بجا مي آورد - و امثال این حرکات شهرت یافته موجب آن شد که حکم طلب او صادر گردید و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساربان پسر مناشیر صدور یافت اصلا اعتنا نکرد - و این ابتدا ست که بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي از جانب علي قلي خان غبارے نشست - برخے تیول اورا بمردم تنخواه کردند - او از خود سري و بے آزرمي برسر استبداد (۳) آمد - بیرام خان از بزرگ منشي اغماض کرده بفکرش نیفتاد اما ملا پیر محمد خان شرواني (که وکیل خانخانان و صاحب اختیار سلطنت بود) با خان زمان ناخوشي داشت - سال چهارم تتمهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] اقبال (۳) نسخهٔ [ب] اشتداد آمد ه

معالات او نيز گرفته بامرای جلاہر تن نمود - و او را بجونپور (که دران حدود افاغنه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند) نامزد ساخت *

خان زمان برج علي نام نوکر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح دربار فرستاد - روز اول پير محمد خان (که در قلعهٔ فيروز آباد مي بود) با برج علي خشونت سرکرده آخر گفت که از برج قلعه بزير اندازند - تا سرش خورد شکست (۲) - خانزمان دانست که بداندیشان ببهانهٔ شاهم بيگ ميخواهند اورا مستاصل سازند - لاجرم اورا از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسيع را بمحاربات عظيمه نظمی شايسته داد - چون بيرام خان از ميان رفت افغانان آنحدود فرصتي خيال کرده پسر عدلي را بشير شاه مخاطب ساخته بسري برداشتند - و با لشکرے گران و پانصد فيل بر جونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصهٔ مبارزت آراست غنيم چيره گشته تا کوچهای شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده کار از دست رفته را پيش برد - و هنگامهٔ آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فيلان نامي بدست آورد - ليکن ازين فتوح آسماني (که هديهٔ غيبي بود) بحضور نفرستاده بدر ترفع و استکبار زد - عرش آشياني در ذي القعده سال ششم انتهاض سمت شرقي فرمود - خانزمان در قصبهٔ کره (که برکنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

(۲) نسخهٔ [ا ج] خورد و شکست *

عتبهٔ سلطاني رسیده نفائس آن حدود با فیلان نامي پیشکش گذرانید - و رخصت یافت *

و درین سال فتح خان پتني (۲) و غیره پسر سلیم شاه را دستمایهٔ فساد گردانیده در ولایت بهار لشکرے عظیم فراهم کرده محالات خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون جنگ صف صلاح وقت ندید کنار دریای سون قلعهٔ اساس نهاد و استحکام داده نشست - افغانان بر سرش رسیده در آویختند ناچار فوجها ترتیب داده بر آمد - بمجرد تقابل آنها فوج پادشاهي را برداشته درهم نوردیدند - خان زمان (که در پناه دیوار تابو داشت) دل بمرگ نهاده بیکے از بروج قلعه رفته توپے سرداد - بسرنوشت آسماني بفیل حسن‌خان پتني رسید - و شورش عظیم در لشکر افتاده مردم رو بگریز نهادند - و فتحے (که در خیال نمي‌گنجید (۳)) نصیب خانزمان گردید - چون دنیا حکم باده دارد * مصرع *

* آنچنان را آنچنان‌تر میکند *

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق ولي نعمت نشناخته سال دهم باتفاق امرای اوزبک علم طغیان بر افراشته با تیولداران آندیار در آویخت - چون صیت وصول موکب پادشاهي قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک غازي‌پور بر نشست عرش آشیاني بجونپور رسیده منعم خان خانخانان را برسر او تعین

(۲) نسخهٔ [ب ج] پني (۳) نسخهٔ [ج] نمي‌گنجد *

فرمود - آن ترک صاف دل از سادہ لوحي ضعیف نالی مزورانۂ او پذیرفته استدعای صفح جرائمش نمود - و باتفاق خواجه جهان (که حسب التماس وی از حضور بطمانینت و استمالت شتافته بود) کشتي سوارہ باهم دریافتند - خان زمان از حیله و تلبیس ملازمت بخود قرارندادہ ابراهیم خان را (که آقسقال اوزبکیه بود) با مادر خود و فیلان نامي روانه ساخت - و مقرر شد که تا معاودت پادشاهي ازین دیار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود رای خیرہ روی انتظار مراجعت نکشیدہ از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود نمود - عرش آشیاني بمنعم خان عتاب کردہ خود ایلغار فرمود خان زمان ازین آگهي خیمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان از سرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصیراتش بخشش یافت - و میرمرتضی شریفي و مولانا عبدالله مخدوم الملک نزد خان زمان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دادند *

و پس ازان (که عرش آشیاني بنابر دفع شورش میرزا محمد حکیم متوجه لاهور شدند) خان زمان (که نافش بفتنه بریدہ بودند) باز سر بفساد برداشته خطبه بنام میرزا محمد حکیم خواند - و سرکار اودهه بسکندر خان و ابراهیم خان دادہ بهادرخان برادر خود را در کرہ مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - وخود تا ساحل گنگ متصرف شدہ بقنوج آمد - و میرزا یوسف خان را (که جاگیردار آنجا بود) در قلعۂ شیرگدهه چهار کروهي قنوج محاصرہ

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیاني از پنجاب باستعجال بآگره رسیده شرق رویه روان شد - خانزمان آگهي یافته چون گمان مراجعت پادشاهي بدین سرعت نداشت این بیت خواند * بیت *

* همند تند زرین نعل او خورشید را ماند *

* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب درمیان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادر خان بمانکپور رفته ازانجا در حدود پرگنهٔ سنگرور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود پادشاه از قصبهٔ بریاي ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ فیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگي صد سوار بود) نیم کروهي دایرهٔ مخالفان رسیده شب توقف نمود مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که منقلا بودند) متواتر خبر مي‌فرستادند - اتفاقا دران شب خان‌زمان و بهادر خان در کمال غفلت بباده پیمائي اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهي و قرب وصول را میگفت واهي مي‌انگاشتند - صبح دوشنبه غرهٔ ذي الحجه سال (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف خان بر میسره جای‌یافته در عرصهٔ قریهٔ سکراول از مضافات اله‌آباد (که بفتحپور موسوم شده) بخان‌زمان رسیدند - پادشاه بر فیل بال‌سندر میرزا کوکه را در عماري نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا خان قاقشال در حملهٔ اول مخالف را از جا برداشته تا صف خانزمان برد - یکی از گریختگان بآسیمه سري بر خانزمان خورد - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزیمت آورد - پادشاه درین وقت بر اسپ سوار شدند - چون کار ناحق‌شناسان بناکامي سمت (۲) بهادر خان دستگیر گشته فوجش رو بگریز آورد - خانزمان در جای خود ایستاده استفسار احوال برادر مي‌کرد - که ناگاه تیرے باو رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگي تیر از بدن خود میکشید - که فیلان تول پادشاهي در رسید - سومناتهه (۳) فیلبان فیل نرسنگهه را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغلے از مخالف بیارد یک اشرفي بگیرد - و هرکه سر هندوستانیئے بیارد یکروپیه - یکے از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه بامید اشرفي ازو گرفته آورد - گویند ارزاني نام هندوئے (که صاحب اختیار خان‌زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظهٔ سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پای سمند دولت پادشاهي انداخت - که سر علي قلي همین است - عرش‌آشیاني از اسپ فرود آمده سجدهٔ شکر کردند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخهٔ [ب] فیل پرسنگهه را ٭

و سر هر دو برادر بآگره و دیگر ممالک فرستادند * * قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *

* که خود دشمنان ترا سر نباشد *

* سخن بر سر دشمنت قطع کردم *

* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

۹۷۴
فتح اکبر مبارک * تاریخ یافته اند - و دیگری گفته * * قطعه *

* قتل علي قلي و بهادر ز جور چرخ *

* جانان مپرس از من بیدل که چون شده *

* جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان *

۹۷۵ (۲)
* آهی ز دل کشید و بگفتا در خون شده *

خان‌زمان از امرای پنج هزاري و صاحب نام و شکوه بود - در همت و جود و سپاهگري و سرداري یکتائي داشت - با آنکه اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز ازان جا بوده مذهب امامیه داشت - اصلا تقیه نمیکرد - و موزون طبع بود - سلطان تخلص مي‌نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه امین الدین محمود مشهور بامینا - در فن سیاق

---

(۲) این تاریخ یک سال زیاده است اما چون حادثهٔ قتل ایشان در ماه ذی‌الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست و ممکن که [آهی کشیدن] کنایه باشد از اخراج یك بطریق تعمیه *

از شباق فرسان تلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست میی نوشت - و در کفایت اموال و دیانت محاسبات مو شگافي میکرد در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني بود - پس ازان همواره مشمول عواطف پادشاهي گشته چندگاه ببخشیگری شاهزاده محمد اکبر اختصاص یافت - چون سریر فرمانروائي بجلوس اکبري فر و بها گرفت بمنصب هزاري و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار مهمات سلطنت برای رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت هندوستان مي افراشت *

چون عرش آشیاني بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیباني او را بهمراهی منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته بدار الخلافۀ آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات آنحدود وا پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند) مظفر خان از قصبۀ اناره ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد یافت - و شرح دو روئی امرا ببیان واضح خاطر نشان نمود خواجه جهان معاتب شده مهرکلان پادشاهي (که پیرایۀ حال و افتخار روزگارش بود) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیلۀ مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که رایات پادشاهي بکشایش حاجي پور و پتنه باهتزاز آمد) خواجه بواسطۀ انحراف مزاج عنصري در جونپور توقف گزید - چون عرش آشیاني بهمعنانی فتح و نصرت مراجعت

بجونپور نموده متوجه آگره شد روزے درین منازل فیل مست بجانب خواجه دوید - پایش بطناب بند شده افتاد - وحال او بیکبارگي تباه گشت - اوائل شعبان سال مذکور سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در حوالي لکهنؤ بساط زندگي در پیچید - میرزا بیگ سپهري تخلص (که شاعرے خوش طبع بود) برادر زادهٔ خواجه است - چون سرمایهٔ توکلے بهمرسانیده بود رو از ملازمت تافته منزوي گشت در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سپهري بارباب استحقاق پنهاني چیزے میداد - شعر اوست * * بیت *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن *

* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمه بیگ *

پسر همدم کوکه است - که کوکلتاش میرزا کامران بود - از یاوري طالع و مساعدت بخت منظور عواطف جنت آشیاني گشته خدمت سفرچي گري داشت - چون در سنه (۹۶۰) نهصد و شصت میرزا کامران را میل کشیده هردو چشم اورا از بینش معزول ساختند میرزا از کنار دریای سندهه التماس سفر حجاز نمود - جنت آشیاني بوداع میرزا با جمعے از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزاني داشت میرزا بعد لوازم احترام این بیت خواند * * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید *

* که سایه همچو توشاهے فکند برسر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان راند * 　　* بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است *

* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمي و مهرباني بود) رقتها فرموده بتودیع پرداخت - و روز دیگر حکم‌کرد که هرکه از ملازمان میرزا همراهي‌گزیند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف دوستي میزدند ترک آشنائي کردند - بچامه بیگ کوکه (که بارياب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروي - یا پیش ما مي‌باشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفا داري را بر لذات صوري مقدم شناخته بعرض رسانید - که لایق (۲) بحال خود چنان مي‌بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - جنت آشیاني حرف وفاداري اورا بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد.
و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حوالهٔ او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعهٔ ناگزیر میرزا بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته درکمتر زمانے بمنصب سه هزاري و خطاب خانعالم سرمایهٔ افتخار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشیاني باستدعای خانخانان [که داؤد کرراني‌را (که بدعوی دیار بنگ و بهار عام‌اشتهار مي‌افراشت)

---

(۲) نسخهٔ [ب] لایق خود *

در حصار پتنه محاصره نموده بود] بحوالی آن ورود فرمود و پس از ملاحظهٔ اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجی‌پور را (که آن قلعه ایست محاذی پتنه - و دریای گنگ بعرض دوکروه تخمینا بهزاران جوش و خروش درمیان این دو شهر میگذرد) از اسباب کشایش آن حصار دانسته فوجی بسرکردگی خانعالم تعین نمود او کشتی سواره بالا رویه بجانب دریای گندک رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ و تفنگ بود از کشتیها برآمده برخش جولانی در آمد - بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مردآزما فروشده قلعه مفتوح گشت - خانعالم مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاله هم (که در تصرف داؤد بود) بے جنگ کشایش یافت و او باودیسه رفته دم نخوت میزد خانخانان سپهسالار بهراولی خانعالم باستیصال آن بدخصال بدانحدود رو آورد - بیستم ذی القعده سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در مقام تکروئی (۲) مضاف اودیسه تقابل فئتین روداد - خانعالم از ریعان شباب و افزونی شهامت سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و تیز جلوی کرده دور تر شتافت - و گروه اوقچی دست بکار برده معرکهٔ زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بےراه روی برآشفته درشت گویان بعنف برگردانید - و هنوز آن فوج انتظام شایسته نگرفته بود که گوجر خان مقدمة الجیش مخالف (که فیلان تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سباع دندان

---

(۲) در [بعضی نسخه] نکروئی ●

و سر و گردن آنها بسته طرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسیدن سپاه فوج هراول را از دید این اشکال بوالعجب روی همت برگشت و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سررشتهٔ جمعیت گسیخت خانعالم (که بر اسپ آزمودهٔ ببهراس سوار بود) پای ثبات افشرد و داد مردانگي داده بسیارے را علف تیغ بهادري ساخت - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زین بر زمین آمد - و باز بچستي خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیلی مست عربده‌ناک رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو مي اندازد که درین نا‌وردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشاني مرا بپادشاه عرضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمي تخلص میکرد - این قطعهٔ مشهور ازوست * قطعه *

* ای که کردي بهرزه ریش سفید *
* یک بیک میکني ز بهر نمود *
* بزبان دادهٔ جواني را *
* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانخانان منعم بیگ *

از عمدهای دولت جنت‌آشیاني ست - پدرش بیرم (٢) بیگ نام داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامي ریخت جولانگاهے جز ولایت

---

(٢) نسخهٔ [ج] میرم بیگ *

سند بنظر همايوني نيامد - روزے چند سايۂ وصول بحوالي بهكر انداخت - و ازانجا برخاسته قلعۂ سيهوان (۲) را محاصره نمود - ميرزا شاه حسين حاكم تهته پيش آمده بانسداد طرق و بازداشت رسد غله پرداخت - اكثر عمدها بے رخصت بدر زدند - منعم‌خان (كه سركردۂ (۳) همه بود) نيز خواست خود را با فضيل بيگ برادرش بكناره كشد پادشاه از روى احتياط اورا مقيد فرمود - و هرچند در سفر عراق ملتزم ركاب همايوني نبود اما بعد معاودت از ايران ديار همواره در قرب و منزلت مي افزود - او هم مراتب دولتخواهي پاس ميداشت - زمانے [كه جنت‌آشياني باستطلاع و استشراف احوال بيرام خان (كه سخن چينان حسد كيش از خود غرضي خلاف واقع وا نموده بودند) متوجه قندهار شده در حين مراجعت خواستند ايالت آنجا بمنعم خان نامزد نمايند] او عرض نمود كه چون يورش هندوستان پيش‌نهاد خاطر است تغير و تبديل اين هنگام باعث تفرقۂ لشكر است - بعد از فتح مقتضاى وقت بعمل خواهد آمد - لهذا قندهار بر بيرام خان بحال ماند - در همان ايام سال (۹۶۱) نهصد و شصت و يک در كابل باتاليقي شاهزاده محمد اكبر امتياز اندوخته در ازاى اين عطيه جشنے آراست - و پيشكشهاى لايق گذرانيد - چون در آخر همين سال بتسخير هندوستان انتهاض الويۂ همايوني واقع شده شاهزاده محمد حكيم را (كه يک ساله بود) در كابل گذاشته

(۲) نسخۂ [ب ج] سهوان (۳) نسخۂ [ج] كه سرگروه برهمه بود *

جمیع مهمات آن ولایت برای زمین خان مذکور مفوض گردید - او مدتها فراهم آور پراگندگیهای آن ولایت بود - در هنگامے (که خاطر عرش‌آشیاني از بیرام خان منحرف شد) حسب‌الطلب در ذی‌الحجه سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم جلوس در منزل لودهیانه[۲] (که پادشاه در تعاقب بیرام خان بودند) شرف ملازمت دریافته بمنصب وکالت و خطاب خانخاناني سر افتخار برافراخت و در سال هفتم (که اتکه خان بتیغ بے اعتدالی ادهم خان شهادت یافت) منعم خان (که در خفیه مغوي بود) مغلوب واهمه شده فرار نمود - عرش‌آشیاني اشرف‌خان میر منشي را فرستاد - که باستمالت و طمانینت کوشیده برگرداند - روزے چند نگذشته که باز بهمان توهم بعزیمت کابل از آگره بدر زده راه دامن کوه گرفت - و بعد تکاپوی شش روزه در پرگنهٔ سرور (که بجاگیر میر محمود منشي بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیهٔ احوالش دریافته خواهي نخواهي مقید ساخت - چون دران نواحي سید محمود خان بارهه (که از امرای عظام بود) نیز جاگیر داشت ازین قضیه مطلع شده معلوم کرد که خانخانان است - وقت را مغتنم دانسته آداب مردمي بتقدیم رسانید - و باعزاز تمام بملازمت پادشاهي آورد عرش‌آشیاني بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون پسرش غني خان (که از جانب پدر بنظم و نسق کابل مي‌پرداخت)

---

(۲) در [اکثر نسخه] لودهانه ٭

از مستی جوانی و ریاست و بد مصاحبی سود خود بزیان دیگران اندیشیده به ستیزه کاری نشست و باحوال میرزا محمد حکیم هم تفقدے نمیکرد ناچار ماه جوجک (۲) بیگم والدهٔ میرزا و هواخواهانش باتفاق فضیل بیگ کور و ابوالفتح پسرش (که از حکومت برادر زاده پیوسته پیچ و تابے داشت) کمر همت بسته دروقتیکه غنی خان از سیر فالیز برگشته می‌آمد دروازهٔ شهر بر رویش بستند - او چون دید (که سعی پیشرفت نیست - و احتمال دستگیر شدن‌است) دل از کابل برداشته راه هندوستان گرفت - بیگم وکالت میرزا نامزد فضیل بیگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسیم جاگیر و تجویز خطابهای عمده بمیان آورد - و پس از چندے بستم نیرنگهای ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولی و غیرهٔ کارش در مستی بانجام رسانیده فضیل بیگ را نیز گرفته کشت *

چون برهم زدگیٔ کابل بعرش آشیانی رسید منعم خان‌را (که مشتاق آندیار بود) اتالیق میرزا محمد حکیم نموده در سال هشتم با فوجے شایسته بطریق کمک رخصت فرمود - که هم انتقام پسر کشد و هم تدارک خرابیها نماید - منعم خان حسابے از کابلیان برنداشته بے‌آنکه کمک ملحق شود باستعجال روانه شد - بیگم (که ولی اتکه را باستشمام غدرے بعدم آباد فرستاده حیدر قاسم کوه بر را وکیل قرار داده خود بتمشیت امور می پرداخت) باستماع این خبر

(۲) در [بعض نسخه] چوچک *

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمد - و متصل جلال آباد تلاقی فریقین شد - شکست بر منعم خان افتاده اسباب و اثاثهٔ امارت بغارت داده از اندیشناکی غنیم هیچ جا توقف مناسب ندیده بملک گکهران درآمد - و عرض داشت نمود - که روی آمدن حضور ندارم - یا رخصت مکه شود - یا درین ضلع جاگیر مرحمت گردد که سامان خود درست کرده بملازمت رسم - عرش آشیانی از کمال قدردانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طلبید - او مجددا بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بحراست دارالخلافهٔ آگره می پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقهٔ هر دو برادر از جونپور تا کنار آب چوسا بدو تفویض یافت *

خانخانان در همین سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان کررانی حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکه و خطبهٔ پادشاهی در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود - او از امرای سلیم شاهی بود هنگامیکه بنگاله بدست شیر شاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان نامی (که قرابت قریبه داشت) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه او بریاست عامه سر برآورده درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه و سکهٔ آنجا بنام خود کرد - و عدلی مشهور را (که دعوی سلطنت هندوستان میکرد) بجنگ کشت - و پس از مدتے بمرگ طبعی (۲)

(۲) یا طبیعی باشد *

درگذشت - برادر خردش جلال‌الدین قائم مقام او گردید - تاج خان کرراني (که با برادران از عدلي گریخته به بنگاله اقامت نموده بود) گاهے با او مخالفت و گاهے موافقت میکرد - چون او نیز بعدم فرو شد ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت - و بعد ازو ببرادرش سلیمان خان منتقل گشت *

پس از صلح خانخانان اودیسه نیز برگرفته راجهٔ آنجا را بغدر کشت - و در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه رخت هستي بربست پسر کلانش بایزید جا نشین شده از زیاده سري خطبهٔ آندیار بنام خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پرخاشها روداد - چون از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیري آمد هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) ازو رنجیده برخے را بران داشت که اورا از هم گذرانیدند - لودي خان (که نفس ناطقهٔ آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسروري برداشت و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوجر خان کرراني (که میر شمشیر خود را میگرفت) در صوبهٔ بهار پسر بایزید را بکلاني برآورده باهم مخالفت کردند - لودي با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه گشته بمکر و تزویر گوجر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار کمر بسته از دریای سون گذشت داؤد بنابر توهمي که از لودي بهم رسانیده بود او را از میان برداشته در قلعهٔ پتنه متحصن گردید - پس از امداد

محاصرهٔ عرش‌آشیاني حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره برکشتیهای کلان (که بتازگي ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردي در آمدند - با آنکه در راه لختي کشتیها طوفاني شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز ورود رایات پادشاهي بسواد پتنه گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل متوجه پتنه گردید در گنگداس پور (۲) بسید میرک اصفهاني جفري باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت استخراج کرد * * بیت *

* بزودي اکبر از بخت همایون *

* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیاني گرفتن حاجي‌پور را (که آن روی آب گنگ مقابل پتنه واقع شده) موقوف‌علیه فتح پتنه دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود پس از کشایش آن داؤد سراسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پتنه با غنائم موفوره بتصرف در آمد * فتح بلاد پتنه * (۹۸۲) تاریخ است *

خانخانان پس ازین فتح به تیولداری بهار کامیاب گشته با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري یافت افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت بای داده بے جنگ و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

(۲) نسخهٔ [ج] گنگ راس پور *

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه داؤد بجانب اڈیسه گریخت - آن خان سپه سالار (۲) فوجی بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بدنبال او کسیل نموده خود بٹانده (که مرکز بنگاله است) درآمده بانتظام ملک پرداخت - کارپردازان حضور عوض جاگیر بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون داؤد مابین بنگاله و اڈیسه در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلي خان برلاس (که در تعاقب بود) رخت هستي بربست خانخانان بصوابدید راجه تودرمل خود از ٹانده متوجه شد - درهمین سال بین الفریقین محاربۀ عظیم پیوست - گوجر (۳) (که مقدمۀ مخالف بود) هراول و قول را برداشته متفرق ساخت - کسے از ملازمان خانخانان توفیق نیکو خدمتي و ثبات پائي نیافت - مگر خود با معدودے بناموس دوستي زخمهای مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر به شد اما به بینائي نقصان رسید - و جراحت گردن اندمال یافت - اما آنقدر توانائي نیست که عقب توانم دید و از زخم دوش دست چنانچه باید بسر نمي‌رسد - و با چنین زخمهای عنیف نمیخواست بر گردد - هوا خواهان عنان گرفته بر آوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده بلند میگفت که کار خانخانان باتمام رسید - دیگر امتداد (۴) درجنگ چیست

---

(۲) نسخۀ [ب] آنجا سپهسالار (۳) در [بعضی نسخه] که در مقدمۀ
(۴) نسخۀ [ج] امتداد جنگ ٭

و آهسته میگفت با وصف فیروزي خاطر نمیشگفد - که ناگاه تیرسه
بار رسیده در گذشت - داؤد (که در مقابلهٔ راجه تودرمل بود)
هراس بخود راه داده آوارهٔ دشت ادبار شد - خانخانان پس از
چنان نا امیدي بچنین فتح شگرف ارجمندي یافته راجه را با شاهم
خان جلایر بتکامشي تعین‌کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال
نیافته بود روان شد - داؤد در قلعهٔ کتک اڈیسه رفته متحصن گردید
و آخرالامر بدر لابه و چاپلوسي زده عهد و پیمان درمیان آورد - و بشرط
قبول نوکري پادشاهي ملاقات قرار یافت - خانخانان غرهٔ محرم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع
آرایش (که حیرت‌افزای نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت
باستقبال شتافته داؤد را آوردند - خانخانان تا سرگلیم پذیره
گشته گرمجوشیها نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعني
از سر سپاهگري بر آمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهي سپردم
تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب
طبقات اکبري گوید که داؤد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که
هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگري من بیزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از
زمانے از جانب عتبهٔ سلطنت خلعتے والا داده کمر شمشیر مرصع
حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بنوکري پادشاه مي‌بندیم
برخے محال اڈیسه بتیول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معاودت نمود - و درین وقت خانخانان شهر گور را
(که در زمان پیش دار الملک بنگاله بود) مستقر گردانید - بجهت
آنکه گهوراگهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک است
غبار شورش آن حدود یکبارگي فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا
(که قلعهٔ شگرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که
بتداول روزگار و خرابیِ عمارات هوای آنجا خواص سمیت اکتساب
نموده - خاصه در زمان سپري شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله
آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد
با آنکه سیزده امیر نامیِ عمده (مثل اشرف خان و حاجي محمد
خان سیستاني) و بسیارے از اوساط و عوام بر بستر نیستي غنودند
چون بر خلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس
ازانکه این بلیه از اندازه در گذشت در چاره گري شده شورش
جنید کرراني را (که در صوبهٔ بهار برخاسته بود) دست آویز ساخته
برآمد - چون بتّانده رسید باندک بیماري سال بیستم سنه مذکور که
(۹۸۳) نهصد و هشتاد وسه هجري بود پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت *

عجب از سخن نشنویِ این کهنه مدبر روزگار - با همه تجربه
و پاس مراتب جهالت ترکانه بکار برده دستی بتوکل عام پسند زد
و جهانے را در گرداب فنا انداخت - توکل خاصان بارگاه تحقیق
آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد (که کارساز عالم اسباب
است) داشته کارسازیِ آنرا بایزد بیچون حواله کنند - نه بآن عقل

صواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از وبا مکروه داشته اند
ولوج هم بدان ممنوع است *

خانخانان از اعاظم امرای پنجهزاري و سپه سالار اکبري سمت
بمراتب سرداري و سپه کشي شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود
مدت چهارده سال در امیرالامرائي و سپه سالاري گذرانید - چون
اولاد نداشت اموال ناطق و صامت او در سرکار والا ضبط گردید
سابق گذشت که غني خان پسرش با هزاران یاس و حسرت از کابل
برگشته بهندوستان مي آمد - چون در راه بپدر ملحق گردید
خانخانان بناخوشي که ازو داشت باخراجش پرداخت - او برهبری
قسمت نزد عادل شاه بیجاپوري رفته روزے چند بسر برده مسافر
ملک فنا گردید - از ابنیهٔ خانخانان (که بمرور دهور و مضي ایام
یادگار خواهد ماند) پل جونپور است - که * صراط المستقیم * ۹۸۱
تاریخ آنست - و از اعاظم جسور ممالک محروسه است *

* خان جهان حسین قلی بیگ *

خواهر زادهٔ بیرام خان خانخانان است - پدرش ولي بیگ ذوالقدر
در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع
آمرا تفوق و برتري مینمود - در جنگ قصبهٔ دکدار جالندهر (که
مابین بیرام خان و شمس الدین خان اتگه واقع شد) زخمها برداشته
دستگیر گردید - و بهمان جروح مولم در گذشت - عرش آشیاني
(که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سوش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلي بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اتصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهي مصحوب او اسباب و ادوات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندي وضعیف‌نالي کارے تواند ساخت - در همان اثنا رکضت خانخانان به پنجاب (که مصرّح بغي و فساد بود) پیدائي گرفت - او را بنابر مصلحت حوالهٔ آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلي امتیاز یافته بود) کردند - که آدمیانه نگاهدارد - و گزندے نرساند - پس از انقضای قضیهٔ بیرام خان مشارالیه رهائي یافته همواره باندازهٔ خدمت واخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراري بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیاني حسین قلي بیگ را بخطاب خاني و تیولداری اجمیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبار افزوده بتعاقب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلي خان بے تعب و مشقت آن مملکت را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعهٔ جودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و او بمزیت جاه و افزونیِ نوکر از سائر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندر سین جانشین بود) در اندک زمانے مفتوح ساخت و در ایام محاصرهٔ چیتور در تعاقب رانا اودی سنگهه مساعیِ فراوان

بظهور آورد - و مورد آفرین و تحسین گردید *

چون سال سیزدهم امرای اتگه خیل از پنجاب حضور طلب شدند حکومت آندیار (که از اعاظم ممالک پادشاهي ست) بحسین قلي خان تفویض یافت - اما بنابر پیش آمد مهم رنتهپور جدائي نگزیده بلزوم رکاب فتح انتساب مباهات مي‌اندوخت - پس از کشایش آن قلعهٔ متین چون دارالخلافهٔ آگره مهبط الویهٔ ظفر طراز گردید بمحال متعلقه رخصت یافت - و در سال هفدهم بعزیمت تسخیر قلعهٔ نگرکوت (که در تصرف راجه جیچند بود - و بعد حبس او پسرش بدیچند خود را در مقام پدر دانسته و اورا مرده انگاشته بسرکشي در آمد) حسب الحکم انتهاض نمود - چون قریب بدهمتهري رسید جنو (۲) نام ضابط آنجا بقرابت جیچند متوهم گشته خود را بکنار کشید - لیکن وکلا فرستاده متعهد راهداري شد خان جمعی از ملازمان خود را برسم تهانه‌داري در موضعیکه بر سر راه واقع بود گذاشته پیشتر متوجه گردید - چون بقلعهٔ کوتله رسید (که در ارتفاع بفلک دعوی همسري مینمود) توپ‌چند از بالای کوهے (که محاذي قلعه بود) سر داده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گریز پیش گرفتند - ازانجا (که این قلعه سابقا براجه انمچند (۳) راجهٔ گوالیار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جیچند آنرا بزبردستي گرفته بود) براجهٔ گوالیاري (که از اولاد انمچند بود) سپرده تهانهٔ خود

(۲) نسخهٔ [ب] خبر نام (۳) نسخهٔ [ب] ایمچند و نسخهٔ [ج] انمچند *

برنشاند - و چون بیشتر تشابک اشجار بمرتبهٔ بود (که عبور موکب بدشواري میشد) حشرے را بجنگل بري برگماشته هر روز بقدر میسور راه مي پیمود - اوائل رجب سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد حوالی نگرکوت مخیم فوج منصوره گردید - و در صدمهٔ اولی حصار بهون (که بتخانهٔ مهامائی آنجاست) بتصرف درآمد - و جمے غفیر از راجپوتیه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشرده بودند) بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهر بند بیرون نگرکوت نیز بدست آمده ساباط و سرکوب طرح انداختند- و هر روز بتوپ اندازي در انهدام عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت (۲) طعام خوردن راجه بدیچند توپ کلان سردادند - که قریب هشتاد کس در زیر دیوار بگو هلاک فرو رفتند *

بالجمله کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود (۳) که ناگاه آشوب آمدآمد میرزایان باغیهٔ ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را بر شورانید - و غلای تمام نیز در لشکر پیدا شد - ناچار حسین قلي خان به پیشکش پنج من طلا و اقمشهٔ بسیار بصلح گرائیده در پیش خانهٔ راجه جیچند مسجدے طرح انداخته در دو روز پیشطاق بر آوردند روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبهٔ پادشاهي خوانده حسین قلي خان ازانجا برخاست - و باتفاق اسمعیل قلي خان و میرزا یوسف خان رضوي بدنبال فیهٔ باغیه شتاب آورد - و در قصبهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] روزے در وقت (۳) نسخهٔ [ج] رسانیده بود *

(۲)
تلنبه چهل کروهی ملتان بیخبر بر سر آنها رسیده بین‌الفریقین
جنگ پیوست - ابراهیم حسین شکست خورده بملتان فرار نمود
و مسعود حسین با چندے همراهان گرفتار گشت - حسین قلي خان
در سال هیزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که عرش‌آشیانی
از فتح گجرات معاودت بآگره نمود - و امرا از اطراف و جوانب
بتهنیت فراهم آمدند) بحضور رسیده مسعود حسین را چشم دوخته
و دیگر اسارى را در پوستهای گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند)
در آورد - و بهیئتی غریب از نظر گذرانید - پادشاه از فرط کرم
و مروت چشم میرزا کشوده اکثرے را جان‌بخشي فرمودند - و حسین
قلي خان بمنصب عمده و خطاب خانجهاني (که درین سلطنت
بعد از خانخاناني زیاده برین خطاب نیست) لوای بلندنامي
بر افراخت - و چون میرزا سلیمان والي بدخشان از تسلط میرزا
شاهرخ پسرزادهٔ خود پناه بدرگاه اکبري آورد بخانجهان حکم والا
شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار صوبهٔ پنجاب بهمراهی میرزا
ببدخشان شتافته آن دیرین حکومت را بر مسند ایالت آن دیار
متمکن سازد - درین اثنا سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه
منعم خان خانخانان صوبه‌دار بنگاله ودیعت حیات سپرد - و اختلال
عظیم دران ملک پدید آمد - امرای کمکي از سمیّت هوا (که
دران ولایت بهم رسیده) بیمناک گشته و استیلای(۳) داؤد افغان

(۲) نسخهٔ [ب] تلهنه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استیلای ه

(که دعوی ریاست آن مرز و بوم میکرد - و دریذولا نقض عهد نموده بتازگي سر بشورش برداشت) سرباري شده یک دفعه مکانها گذاشته ازان مملکت برآمدند - ازانجا (که اهم را بر مهم گزیدن عمده قانون جهانداري ست) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب حضور نموده بصوبه‌داری بنگاله نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را (که بشجاعت و کارداني اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور بهار بخانجهان در خورده بعضی بعذر بد هوائي از معاودت تقاعد نمودند و برخی اختلاف مذهب را تقریب کرده بهرزه گوئي در آمدند خان جهان (که کهنه سرداری مزاج گرفتهٔ پی بر کرده بود) از جا نرفت - و بدلاسا و دلدهي پرداخته بهیئت مجموعي راهي گشت و با آنکه اکثر الوس چغتائي بودند و بسرداری قزلباش تن در نمیگشتند گذهي را (که دروازهٔ بنگاله است) باندک سعي مستخلص ساخته تا ماندهٔ ملک از دست رفته را بتصرف آورد - و بحسن تدبیر در گرد آوری پراگندگیها کوشید - داؤد خان کرراني آک محل را مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهي نشست - هر روز جنگی میشد - و آویزشی رمیداد - هرچند خانجهان و راجه تودرمل کوشش فراوان بجا مي‌آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت روزی خواجه عبدالله نقشبندي با برخی از ملازمان از مورچال خود پیشترک رفته طلبکار نبرد شد - جمعی انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار

پیشدستی نمودند - همراهان رفاقت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتی
پای جلادت افشرد - و نقد جان درباخت - چون این خبر بعرش آشیانی
رسید متاسف گشته بمظفر خان صوبه‌دار بهار فرمان واجب الاذعان
توقیع یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بفوج بنگاله پیوندد
همین که در سال (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه
صوبهٔ بهار ضمیمه گردید خان‌جهان بتسویهٔ صفوف پرداخته معرکه آرا
گشت - اتفاقا شبیکه [بستن صبح فیروزي بود توپی از لشکر بادشاهي
بر چهار پائیئی (که جنید کرراني عم داؤد غنوده بود) رسید - و از
مصادمهٔ پایه (۲) ران او خورد گشت - بعد ازان (که آویزشهای سخت
زنگ زدای جوهر مردانگي گردید) کالا پهاڑ سردار میمنهٔ مخالف
زخمي رو بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول نرسیده که سنگ تفرقه در
جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمهٔ دشت هزیمت
گشتند - و بسیارے بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داؤد
میخواست بطرفی بدر زند - در خلاب اسپش پای‌بند شده دستگیر
گردید - چون پیش خان‌جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن
و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بے‌آزرمي جواب داد - که
آن پیوندے بود زباني - تا داستان دوستي سرائیده عهد تازه اساس
یابد - خانجهان فرمود تا اورا از گرانباري سر شوریده مغز سبکسار
گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانهٔ حضور

(۲) نسخهٔ [ا ج] مصادمه تا ران او *

ساخت - اورا پادشاه بر اسپ بام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم مژدهٔ فتح راجه مانسنگهه کچهواهه (که با رانا نزد کوکنده نبرد آرا گشته لوای چیره دستي افراشت) و هم نوید نهضت موکب پادشاهي بامرای دیار شرقي رساند - اتفاقا وقت رخصت فرموده بودند چنانچه این مژده مبشري ازان طرف نیز بشارت کشایش بنگاله خواهي آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامی (که پادشاه از فتحپور بعزیمت یورش آن مملکت برآمده بود) رسیده سر آن فتنه سگال را در جلوخانه انداخت - غریو از عالمیان برخاست و فتحنامها باطراف قلمي شد - خانجهان پس ازین فتح نمایان راجه تودرمل را روانهٔ حضور نموده خود بصوب ساتگانون (که زن و زاد داؤد دران حدود بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآویزش درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با منتسبان خود روی نیاز آورد - و آن ملک (که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعني از شورش بدگوهران آن سرزمین هیچ گاه خالي نباشد) بنیروی همت و مردانگی خانجهان از سر نو بحیطهٔ ضبط در آمده مورد امن و عافیت گردید - راجه مالگوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نامور ارسال حضور داشت - چون بعضی افغانان بولایت بهاتي شورش افزا بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتابي مي‌ورزید در سال بیست و سیوم روی بدان صوب آورده لشکرے پیش فرستاد - پس از آویزش

سختی عیسی شکست خورده راه گریز سپرد - و افغانان زینهاری گشتند - خان جهان مقضیّ المرام معاودت نموده بصحت پور (که در حوالی ٹانده شهرت اساس نهاده بود) پیوسته علم عشرت و کامرانی بر افراشت - چون انجام هر نشاطی باندوهی سرشته اند و آخر هر کمالی بزوالی پیوسته * بیت *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق بر گردد *

خان جهان در کمتر زمانی بر بستر رنجوری افتاده یک و نیم ماه کشیده - هندی پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستی بر بست - از امرای پنجهزاری اکبری ست - برادرش رضا قلی سال چهل و هفتم اکبری بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازی *

ابتدا در ملازمان اکبری اختصاص داشته بمشرفی خوشبوی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بے التفاتی شده بمهمات او پیچید - روزے با مظفر خان آویزش زبانی کرده بودن خود متعذر دیده حرمان‌گرا شد - پس از ناکامی بجونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش‌گرفت - چون روزگار سپه سالار سپری شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

ازانجا (که در ایام دیوانی خانخانان بجهت مهم سازی او بدربار آمده از ادای سخن نویسندگي و سنجیدگی او با کار داني و معامله فهمي معلوم عرش آشیاني شده بود) بے وسیلهٔ غیرے در سال بیست و یکم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه (۲) خواجه را مشمول عنایت ساخته بخدمت وزارت سر بلند فرمود - خواجه بفراست درست و دانش رسا کارها را بهین رونقے داده کهنه معاملات را منقح ساخت - و چون ضابطه آن بود (که هر سال برخے کار دانان راستي منش بآوردن تفصیل هر ناحیه و پرگنه تعین گشته سال بسال دستور العملے در اداى حقوق دیواني از روی آن قرار گرفتے) پس ازانکه ممالک محروسه وسعت پذیرفت بدین نمط کار بدشواري کشید - چه آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش باني و فاضل شورش افزودے - و هم نرخ واقعي گذارش نمي یافت - لهذا خواجه در سال بیست و چهارم حال ده سالهٔ هر پرگنه از مراتب کشت و کار و ارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هرسال قرارداده گزین نسخهٔ انتظام داد - و درهمین سال باستصواب خواجه فسحت آباد هندوستان (که هنوز اڑیسه و کشمیر و تتهه و دکن مفتوح نگشته بود) بدوازده بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را صوبه نامیده سپه سالار و دیوان و بخشي و میر عدل و صدر و کوتوال و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] هشتاد خواجه را *

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفایت‌اندوزي و سخت‌گیري
ید طولی داشت در سال بیست و پنجم درصدد باز یافت مطالبهای
(۲)
پیشین شده - بنابر آنکه هوای ولایت بنگاله با سپ ناساز بود
سپاه آنجا را علوفهٔ ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند
خواجه با آنهمه سخن‌سنجي و دقیقه‌یابي از هنگام نشناسي
و قباحت نا فهمي وقت مدارا را از اوان گرفت و گیر فرق نکرد
و ندانست که درین وقت (که سپاه در یساق دور دست گرم
جانفشاني ست) سزاوار رعایت و افزوني ست - نه کاهش و کمي
بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست
بمظفرخان احکام برنوشت - او (که از دیواني بسپه‌سالاري رسیده بود)
حساب را از سر سال برگرفته طلبکار فراوان زر شد - امرای بهار و بنگاله
ازین کفایت بے محل و باز خواستهای بیجا یکدفعه راه بیوفائي
گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخواست - و چه خونها
که ریخته نشد - راجه تودرمل (که بعناد همچشمي وهم پیشگي
منتهز قابو بود) درینوقت بعرض رسانید - که وزیر باید براستي
گردآوري مال نموده در نگاهداشت ملازمان دیده وري بکار برد
و از بایست وقت درنگذشته در داد و ستد در درشتي و نرمي
میانه روي گزیند - نه که مستوفي بود - که بدقت مزاجي جز
باقي کشیدن و مال افزودن کارے نداشته باشد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیش شده *

از طبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شرقیه عرضي نموده بود - که معصوم خان فرنخودي را بانواع تدبیر و مدارا همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط درشت نوشته - و زر بسیار بر ذمه‌اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که از امرای کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت (که مد امیدواری باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده بشاه قلي خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهي و دماغ سوزي او ذهن نشین شده بود مجددا بعنایت خلعت وزارت قامت قابلیت اورا بر آراستند *

اتفاقا در همین سال میرزا محمد حکیم (٢) بترغیب معصوم عاصي (که سر حلقهٔ باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در پنجاب خلل انداز گردید - و عرش آشیاني عازم آن سمت شدند - اهل عناد پروانچهٔ چند بخط منشي میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده اورا باتفاق و جانب داري مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثاني (که از قدیمان (٣) میرزا و دیوان او بود - و خطاب وزیرخان داشت) درین وقت جدائي گزیده در منزل سونپت ملازمت دریافت - و بنابر ربط سابق بنزد خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بجاسوسي آمده - چه درین وقت (که میرزا برسر تسخیر هندوستان بست) جدا ساخته فرستادن او خالي از تدبیرے نخواهد بود] اتهام سابق را

(٢) نسخهٔ [ب] معصوم خان عاصي (٣) نسخهٔ [ج] قدیمیان *

یارر افتاد - و بعد استفسار بعضی سخنان خواجه نیز مقوی ظن شد - درین اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم نوشته بود) بنظر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خان‌میرزا را ملازمت کردم - او مرا بخدمت میرزا برد - با آنکه بجمیع پرگنات عمال تعین شده پرگنهٔ ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقیدنگاهدارند تا ضامن بدهد - چون کسے بضامنیٔ او جرأت نکرد نزدیک سرای
٩٨٩
کوٹ کهچوه بدرختے از حلق آویختند * ثاني منصور حلاج * تاریخ است - عالمے از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابیٔ او رهائي یافته شادیها اندوختند - گویند پس از آوارگیٔ میرزا محمد حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویهٔ پادشاهي گردید هرچند از کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند کرم الله برادر شهبازخان کنبو باشارهٔ بعضے امرا خصوص راجه تودر مل خطوط ساخته بود - عرش‌آشیاني از خون ناحق و رفتن چنین کاردان تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت)
(٢)
حسابها فرومرد - و سررشتهٔ محاسبه ازدست رفت - چنین امارهٔ نویس خرده گیر نکته سنج مشخص کو کمتر یافته میشود - بهزاري منصب رسیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

(٢) در [بعضے نسخه] فرو برد *

اشتغال داشت * * انتہاء *

دیرین رسمے ست - که هرگاه کارکیا بسیار مشغله بود تمیز و شناسائي کمتر فرادست دهد - قریب(۲) پرستاران هرچند نیکوبندگي کنند از خودغرضي و خویش کامي خالي نباشند - بسا درست اخلاص راست منش را از حسد کالیوگي قسم دیگر وا نموده بکمین جان گزائي برنشینند - شگفت تر آنکه آن راستي مغرور ازین و آن حساب بر نگرفته بشاد خوابي و بے پروائي زید - زرد تر آن بیند که کس مبیناد - کارهای فراخنای دنیا بے مسامحه و مساهله تمشیت نپذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهای نبیلهٔ جلیله مختل شود * * مصرع *

* سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

ازینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتواند ایستاد - و این درخرده گیریهای حسابي و دقتهای نفس الامري رود - و الا آن خود آرای فسون ساز [که بجاه طلبي و ترفع جوئي در زي کفایت و دیانت در آمده بسخت پژوهي و تنگ گیری اصناف خلائق (که بدائع ودائع آلهي اند) خشنودی یکتنه خداوند اندیشد] هر آئینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانے باد افراه بد سگالي او آماده ساخته دست فرسود خشم و پی سپر غضب همان بزرگ گرداندند * * قطعه *

---

(۲) نسخهٔ [اج] قرب پرستاران

* نباشي بكار جهان سخت گير *
(۲)
* كه هر سخت گيرے بود سخت مير *
* غم زير دستان بخور زينهار *
* بترس از زبردستي روزگار *

* خداوند خان دكني *

از امراي نظام شاهيهٔ احمدنگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشيه بود - جوانے توي هيكل با صلابت - بپر زوري و مردانگي اشتهار داشت - چون خواجه ميرک اصفهاني مخاطب بچنگيز خان بمنصب وكالت و پيشوائي مرتضي نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربيت او شده بمرتبهٔ امارت و تيولداري محالات جيده از ولايت برار فايز گردانيد - او در كمتر زمانے دولت و مكنت عظيم بهم رسانيده صاحب جمعيت و دستگاه گرديد - مسجد
(۳)
قصبهٔ رهنكهيره (كه بمرور دهور شكست و ريخت بدان راه ندارد) بنا نهادهٔ دست همت اوست - در سنه (۹۹۳) نهصد و نود وسه همراه مير مرتضي سبزواري (كه سر لشكر برار بود - و از استيلاي صلابت خان چركس تاب توقف دكن نياورد) در فتح پور بملازمت عرش آشياني رسيد - خان مزبور بمنصب هزاري امتياز يافته در بارگاه اكبري خيلے ترقي نمود - اما سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در مجلس پادشاهي در حرف و حكايات راه و رسمے (كه

---

(۲) در [اكثر نسخه] سخت گير (۳) نسخهٔ [ج] روهنكهيره ٭

ازروي ناقدرداني و مرتبه نشناسي ميان او و نوكرانش واقع شد) ازان في الجمله در نظرها سبک گرديد - چون پتن گجرات در تيولش مقرر شده بود بضبط و ربط آن رخصت گرفته سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت در قصبهٔ مذكور رخت هستي بر بست *

گويند روزے شيخ ابو الفضل اورا بضيافت طلبيد - اكثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تكلف و تنوع دران شيمهٔ كريمهٔ شيخ بود پيش هر نوكر او نه قاب طعام و يک لنگري گوسپند بريان و صد تا نان نگاهداشتند - و پيش خداوند خان ركابيهاى بسيار از مرغ و دراج و اقسام ساگ و سالن چيدند - ناخوش شده برخاست كه پيش ما كه كباب مرغ آوردند از روى استهزا و سخريت بوده چون بعرض عرش آشياني اين حرف رسيد بخداوند خان فرمود - كه اين چيزها از تكلفات معمولهٔ هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پيش هر نوكر شما نه لنگري گذاشته بودند - معهذا خداوند خان از شيخ صاف نشده باز بخانه اش نرفت - ازين است كه در هندوستان اهل دكن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند *

* خواجه نظام الدين احمد *

پسر خواجه مقيم هرويست - كه در زمرهٔ ملازمان فردوس مكاني انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدمت ديواني بيوتات اختصاص يافت - پس از ارتحال فردوس مكاني بميرزا عسكري پيوسته هنگامي (كه جنت آشياني فتح گجرات نموده احمدآباد بميرزا

ارزاني داشت) خواجه وزير ميرزا بود - در هنگامهٔ چوسا (۲) (که شير
خان سور غالب آمد - و جنت‌آشياني با چند سوار باگره ايلغار
فرمود) خواجه يکے ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش‌آشياني
بخدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام‌الدين احمد
در راستي و درستي يگانهٔ وقت و در کارداني و معامله فهمي سرآمد
اقران بوده - آنچه در ذخيرة الخوانين نوشته (که خواجه نظام‌الدين
در بدايت حال ديوان حضور عرش‌آشياني بود) جاى ديگر
بنظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (که ايالت گجرات باعتماد
خان گجراتي نامزد گرديد) خواجه بخدمت بخشي‌گري آن صوبه
تعين گشت - در شورش سلطان مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را
بهمراهي پسر خرد بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه
باوردن شهاب‌الدين احمد خان بقصبهٔ کدهي (که بيست کروهي
احمدآباد است) شتافت - دران غيبت (که شهر بتصرف آشوب‌طلبان
فتنه گرا در آمد) خانهٔ خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت
شهاب‌الدين احمد خان و اعتمادخان در جنگے (که با آن فيهٔ فتنه پژوه
واقع شد) خواجه با مردم قليل هرچند دست و پاى زد بجائے نرسيد
ناچار همراهي رفقا از دست نداده باتفاق بپٹن در آمد - چون
خانخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعين شده
در سرکيچ (۳) سه کروهي احمدآباد با مخالف عرصهٔ نبرد آراست

---

(۲) نسخهٔ [اب] جوسا (۳) نسخهٔ [ج] سرکيه *

خواجه را با جمعے از امرا تعین کرد - که از عقب غنیم درآمده بعزیمت جان‌فشاني همت بجان ستاني بندد - دران روز مصدر تردد گردیده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خود را معاف نداشت و مکرر دستبردها نمود - و مدتے ببخشیگری آنصوبه مي‌پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم حکومت گجرات بخان‌اعظم (که صوبه دار مالوه بود) قرار یافت و خانخانان را عوض جاگیر گجرات جونپور مرحمت شد نظام‌الدین احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعے شتر سوار ششصد کروه راه بطریق ایلغار در دوازده روز نوردیده در لاهور مبادئ جشن سال سي و پنجم دولت آستان‌بوس ادراک نمود - چون تماشای غریب داشت حکم شد که همه جمازه سوار روبرو بیایند - و بعد ازان خواجه بعواطف بیکران پادشاهي اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار افزایش یافت - و در سال سي و هفتم (که آصف خان میرزا جعفر بخشي‌بیگي بجهت استیصال جلاله روشاني تعین گشت) خواجه بتقرر خدمت والای بخشي‌گري کله گوشهٔ افتخار بر اوج اعزاز رسانید و در سال سي و نهم مبادئ سنه (۱۰۰۳) هزار و سه (که عرش‌آشیاني بآهنگ شکار برآمد) نزدیک شاهم علي خواجه را از تب افزوني حال دگرگون گشت - پسرانش دستوري گرفته بلاهور بردند - بر ساحل دریای راوي رسیده بود که نهنگ اجل ببحر فنا فرو کشید طبقات‌اکبري تالیف اوست - تا آخر سال سي و هشتم اکبري مطابق

سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري وقائع و احوال هندوستان را بتحرير آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نمايد روداد استقبال نيز ترتيب نموده ضميمهٔ کتاب خواهم ساخت - و الا هرکه توفيق يابد بتسويد آن پردازد - و چون جز رسي و دقت در تنقيح اخبار و سعي تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل مير معصوم بهکري و غيره اهل کمال دمساز تاليف آن بوده اند اعتبار تمام دارد* و آن اول تاريخے ست - که احوال جميع سلاطين اسلام سواد اعظم هندوستان را (که مساحان بسيط غبرا چار دانگ روی زمين گفته‌اند) جامع‌است - و ماخذ صاحب تاريخ‌فرشته و متتبعان او (که معشي‌زائد نگاشته اند) همين نسخهٔ مرغوبه است - اما آنچه بر مسود اين سطور ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقيق علامئ فهامي - و رتبهٔ هرکدام بر لبيب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتدبر *

از پسرانش ميرزا عابد خان است - که در عهد جنت‌مکاني بنوازش خسروانه امتياز يافته بخدمات پادشاهي مامور ميشد در بخشي‌گرئ صوبهٔ گجرات (که از روی ارث و استحقاق يافته بود) بعبدالله‌خان فيروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد بےمحابا و خيره بود) در اخفاف و اهانت او کوشيده بےعزت ساخت او ترک روزگار گفته با جمعے از مغلها طانيه و کفني پوشيده بدرگاه جهانگيري حاضر شد - و اين انداز موجب عفو تقصيرش گرديد اما بعد ازين بشاهزادهٔ وليعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهي گشت - و پس ازان بديواني شاهزاده اختصاص يافته در اكبرنگر بنگاله روزے (كه شاهزاده بر مقبرهٔ پسر ابراهيم خان فتح‌جنگ يورش فرمود) عابد خان ديوان و شريف خان بخشي با چندے ديگر جان نثار گشته حيات جاويد يافتند - عابد خان پسر نداشت - دامادش محمد شريف چندگاه در عهد اعلى حضرت قلعه‌دار انكي تنكي دكن بود - پس ازان حاجب حيدرآباد شده باجل طبعي درگذشت *

* خواجه شمس الدين خوافي (۲) *

پدرش خواجه علاءالدين از اعيان و اكابر آنديار بود - در خدمت عرش‌آشياني بحسن ديانت و كارداني فراوان قرب و منزلت بهم رسانيده - سخنش اعتبارے تمام داشت - با عنوان متصدي‌گري از كارنامهاى شجاعت و جلادت خواجه بهمراهئ مظفر خان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاريخ اكبري شيوا زباني ميكند - علامي شيخ ابو الفضل در احوال خواجه نوشته - كه در كارهاى صعب (كه تركان را مذبذب مي يافت - و سركرده (۳) را سراسيمه ميديد) از روى پردلي و شگفتگي انجام آن كار بر ذمهٔ خود ميگرفت - و بآئين شگرف بپايان ميرسانيد - چون امراى شورش‌گر بهار با فتنه انگيزان بنگاله پيوستند مظفر خان را دل از جاى رفت - هرچند ترغيب مبارزت مي‌نمودند سودمند نمي افتاد - بهزار گفتگو برخے سپاه بسردارئ خواجه

---

(۲) نسخهٔ [ج] خافي (۳) در [بعضے نسخه] سرگروه را *

شمس الدین کمیل نمود - هرگاه کار فرما را دل از جای رود
فرمان پذیران را چه حال - خواجه قدرے راه طی کرده بود - که
گروها گروه مردم بغنیم پیوستند - خواجه رو بکارزار آورده دستگیر
گردید - چون مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در هنگامهٔ ناسپاسان
آن دیار پیمانهٔ زندگي پر شد خواجه را معصوم خان کابلي بگمان
زرداري بحمایت خود گرفت - و چون بملاءمت کارے نساخت
بدرشتي پیش آمد - نزدیک بود که در شکنجه قالب تهي نماید
عرب بهادر بپاداش پیشین دوستي و آنکه شاید بنصیحت اندوختهٔ
اورا فرا گبرد پیش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے
قابو دیده با چندے کناره گرفت - و در قصبهٔ کهرک پور براجه
سنگرام پیوست - از راه بستگي نتوانست بفیروزي سپاه رسید - جمعے را
با خود همداستان ساخته اطراف لشکر مخالف را مي تاخت
و مواشي آن گروه را (که بچرا بر آمدے) دستبرد مینمود - پس
ازان (که در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته
بنوازش پادشاهي پایهٔ اعتبار برتر افراخت - در همان ایام مطابق
سال بیست و ششم الهي بتادیب میرزا محمد حکیم حوالي دریای
سنده مضرب خیام سلطاني بود - اساس قلعه بر ساحل آن از ناگزیر
مصالح ملکي افتاد - باهتمام خواجه در اندک فرصتے بانجام رسید
چون در اقصای ممالک شرقي قلعهٔ کتک بنارس بود باتک بنارس
موسوم گشت - و گویا درین تسمیه اشعارے ست بدانکه بمذهب

هنود گذشتن ازین جا ایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دینی آنها مختل میگردد *

بالجمله خواجه چندے بدیوانی کابل نامزد شده در سال سی و نهم چون قلیج خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبهٔ کابل تعیین گردید خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم هجري دوازده دیوان قرار یافت - برای هر صوبه دیوانی - که هریک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند چون در سال چهل و سیوم الویهٔ پادشاهي بعد اقامت چهارده سال در پنجاب بعزیمت یورش دکن سمت آگره باهتزاز آمد بیگمات را با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام خالصهٔ آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مفوض گردید چون سال چهل و چهارم مریم‌مکاني با مردم محل بآگره طلب شدند امور جزوي و کلی پنجاب برای رزین او اختصاص گرفت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یکهزار و هشت هجري در بلدهٔ لاهور روزگارش بسر آمد *

خواجه در راست کاري و وا رسیدگي و مردانگي یگانهٔ روزگار بود کار شناسي او فروغ کردار داشت - ناملایم اورا بر نمیتوانداشے - دلیرانه بکارها همت بستے - و در نویسندگي یکتائي داشت - و دیانت را هیچ گاه از دست نمي‌داد - غریب تر آنکه با وصف دیانت بمفرط اصلا نه پیچیدے - و دقت ننمودے - بسیار سلیم‌النفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانیده - پس از فوت او سرانجام خالصهٔ پنجاب بکهین برادرش خواجه مومن (که بشایستگیها روشناس بود) باز گردید - اگرچه خویش و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود(۲) برادر زاده اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت‌مکانی با آصفجاهی مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزے (که مهابت خان آصف خان را از قلعهٔ اتک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بیباکی روانهٔ صحرای عدم نمود - خوافی پورهٔ لاهور آباد کردهٔ خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیلهٔ کاردانی و دیانت و نیک‌نامی او اهل خواف را درین دودمان تیموریه رشدے و اعتبارے بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل‌سرشت براستی و درستی مفطور اند - و دیانت و حق شناسی دریشها ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - در عهد عالمگیری (که زمان قدردانی و روز بازار دیانت بود) بسیارے ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

اُلکای خواف از توابع خراسان است - امین رازی در هفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشای سلاطین با داد و دین و فحول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هرجا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بنفاذ امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - ازانجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازان طبقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه خویش *

پنجاه و نه سال در فارس و شیراز فرمانروائي نموده‌اند - و از مشائخ
شاه سبحان ست - که از خواجه مودود چشتي تربیت یافته - اشعارش
در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوافي
مشهور - که نبیرهٔ او شیخ زین صدر است - که از افاضل گرامي قدر
زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس‌مکاني امتیاز داشت - و در
عهد جنت آشیاني بپایهٔ امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث‌الدین
که چهل سال وزارت باستقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه
مجدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه‌اش بجائي
رسید که پیش تخت نشسته بکارها مي پرداخت * بیت *

* از ره و رسمش یکے این بود کاندر پیش شاه *
* هر کسے بر پای مي‌استاد و او بنشسته بود *

و مردم خواف[2] همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در
تاریخ هرات آورده - که چون حسن صباغ[3] بحوالي خواف رسید
در موضعے درختها کم دیده از کنیزکے بر سبیل امتحان پرسید - که
این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا
در ذخیرة الخوانین نوشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنت
و جماعت شدید التعصب بوده‌اند - گویند چون شاه عباس صفوي
در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سب صحابه نمود
آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

(۲) در [بعضی نسخه] خوافي (۳) در [بعضی نسخه] صباح - یا صالح باشده

برزمین انداخت - که گردن هر یکے خورد شکست - هیچ کس عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع غلو دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبیب الله کاشي ست - که نظر بر کار شناسي و فهم درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه اورا بکوه بندر جهت آوردن تحائف آنجا روانه ساخته(۲) - و سال بیست و دوم با نوادر آنجا ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابو الفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که از جملهٔ سازهای آن ملک ارغنون بود (که بدان بمحفل سلطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال سي و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور عرش آشیاني بود - و رتبهٔ تقرب داشت - در سالے (که پادشاه ایلغار فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین خان اتکه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آورد - تاکاردانان فرستاده مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا مقدمات امید و بیم برخوانند - او در آنجا رسیده موافق فرموده کاربند شده بدستان سرائي خود هم همراه فرستادها به برهانپور رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانهٔ حجاز گردید - پستر ازین حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] تحائف روانه ساخت *

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلي (۲) بر آمرای بنگاله (که بنابر ناسازگاري صحبت (۳) در کارهای پادشاهي تغافل مي‌ورزیدند) تعین گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بمهم جنوبي دیار مقرر گردید) بخشیگري فوج همراهي او بنامبرده تفویض یافت - سال سي و هفتم بهمراهي شیخ فرید بخشي بدفع یادگار عمزادهٔ میرزا یوسف خان رضوي (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوري پذیرفت سال چهل و پنجم در ایامي (که رایات پادشاهي ببرهانپور رونق افزا بود) او را بهمراهي مظفرحسین میرزا بتسخیر قلعهٔ للنگ فرستادند چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجي قسمي (که در احوال او نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهي بقلعهٔ مذکور رسید - دژ نشینان بنابر کمي آذوق کلید قلعه سپردند - او برخي سپاه خاندیس را (که جویای دست آویز فرمان پذیري بودند) پیمان داده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک رخصت یافت - چون بقلعهٔ کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار آنجا (که از مدتے تمنای بندگي در سرداشت) آمده او را دید و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان سلیم (که در الهآباد رونق افزا بود) او را بمنصب هزاري بر نواخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمحصلیٔ امرای بنگاله (۳) در [اکثر نسخه] بنابر ناسازگاریٔ صحبت ٭

تعيناتِ شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیری خدمت بخشیگری بلو مسلم ماند *

* خواجگی محمد حسین *

کهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمت ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیانی همراه منعم بیگ خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غنی خان پسر خانخانان و حیدر محمد خان آخته بیگی (که خانخانان هر دو را بکابل گذاشته بود) ناساز کاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد خان آخته بیگی فرستاده ابو الفتح برادر زادهٔ خانخانان را بکابل برای کمک غنی خان روانه فرمود - نام برده باتفاق موصی الیه تعین کابل گشت - و چندے درانجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر کشمیر در رکاب پادشاهی بود - چون در راستی و درستی کم همتا بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیانی کوک شد - آخرها بخدمت بکاول بیگی سر افراز و بمنصب هزاری ممتاز گردید - سال پنجم جهانگیری چون حکومت صوبهٔ کشمیر بهاشم خان برادر زادهٔ او (که مرزبانی اوڈیسه داشت) مقرر شد پادشاه اورا تا رسیدن هاشم خان به بندوبست صوبهٔ مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجری رخت زندگانی بر بست - فرزندے ازو

نماند - پادشاه در جهانگیرنامه مي‌نویسد که کوسه بود - و در محاسن (۲)
و بروت اصلا مو نداشت - وقت حرف‌زدن آواز او چون خواجه سرایان
بگوش میرسید *

* خواجه جهان کابلي *

خواجه دوست محمد نام - از توطن گزینان کابل بوده - در ایام
شاه زادگی جنت‌مکاني بدیوانی سرکار ایشان سرفرازي داشت
چون صبیهٔ او بشرف ازدواج شاهي در آمد در اقران و امثال سر عزت
برافراشته گلگونهٔ افتخار بر چهرهٔ روزگار خود کشید - و پس از جلوس
بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پایهٔ اعتبار برتر افراخت
و در سال سیوم جهانگیري ببخشیگری کل امتیاز گرفت - و آن
خدمت عمده را از روی دیانت و دیده وري نوعے حسن سرانجام
بخشید که مورد تفضلات پادشاهي گردید - و نیکو کارپهای او در
پیشگاه خلافت لوامع ظهور داد - هرگاه جنت‌مکاني بشکار اطراف
و حوالی آگره نهضت میفرمود خواجه بحراست قلعه و حکومت شهر
مامور میشد - گویند بعد نماز صبح مثنوی معنوی مولانای روم تا چهار
گهري در مجلس او میخواندند - پس ازان بکارها مي‌پرداخت
و بفراست و کار آگهي فصل قضایا و قطع خصومات مي نمود - لختی
ازان شگفتي دارد - گویند شخصے دعوي کرد که زن برادرم (که
عنین بود) طفلے را صلبی او قرار داده مالش متصرف شده - چون

(۲) نسخهٔ [ب] و در ریش و بروت *

ازان استفسار رفت گفت واقعي ست - که او مسلوب الباه بود - اما من بگفتهٔ حکیمی چهل روز سر ماهی روهو بخوردش دادم - رجولیت پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار . با خود بدرانند و عرقی (که بر رو و بدنش آید) برومال پاک بگیرند - پس ازانکه رومال تر شد گرفته بو کرد - فی الواقع بوی ماهي بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخصے همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مرافعه بخواجه بردند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبي ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فورا او بعجز گرائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجل طبعي در گذشت - در آگره عمارتے رفیع الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیرے (۲) داشت - رشدے نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع بود - و در چوگان بازي نظیر نداشت - در خدمت جنت مکاني قرب و منزلتے (۳) بهمرسانیده - در بهار جواني گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

ازبک قرقچي - نیاکانش در توران دیار ابًا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

(۲) نسخهٔ [ب] جاگیر نداشت (۳) نسخهٔ [ب] منزلت *

و نامے بشجاعت و مردانگي داشتند - مشار اليه نيز باين صفات متصف بود - چون وارد هند گرديد جنت مكاني بتلاقي اكرام معزز گردانيده بمنصب عالي بر نواخت - و چون آثار رشادت و كارداني از وجنات احوالش ظاهر و لايح بود از پيشگاه خلافت و جهانباني بتفويض فوجداري نواحي دهلي و نارنول (كه ديو لاخ فتنه زا و مسكن و ماواى فساد پيشگان تمرداى است) دستوري يافت - گويند مشار اليه چهار صد سوار اوزبك قرقره دار تركي سوار نوكر داشت و همه مردانه و با تردد - درين فوجداري در قلع و قمع آن گروه لازم الاستيصال دقيقهٔ نامرعي نگذاشت - و آن سر زمين را از خار و خس وجود مفسدان پيرايش داد - و در بارگاه خلافت مورد تحسين و آفرين گشت - چون سال هشتم جهانگيري بلدهٔ اجمير معسكر پادشاهي گرديد شاهزادهٔ وليعهد (كه با لشكر آراسته بر سر رانا تعين گشت) خسرو بے نيز در كمكيان انتظام داشت - مشاراليه دران مهم كارهاى دست بسته و تلاشهاى بجا نمود - شاهزاده بذل التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او بدرگاه والا بر نوشت - و چون به نيروى اقبال شاهي در كوهستان رانا تهانه بندي پادشاهي قرار يافت او هم بتهانه داري مكاني مامور گشت - و درانجا باجل طبعي در گذشت - همت عالي داشت هر روز طعام بسپاه ميخورانيد - و هر كس كه بر سفره حاضر نميشد غير حاضري او وضع ميكرد - در بخشش و انعام افراط ميكرد - اسپ

پیش او حکم بر داشت - راه و روشی را (که در توران داشته) اصلا تبدیل ننمود *

* خان اعظم میرزا عزیز کوکه *

پسر خرد شمس‌الدین محمد خان اتکه است - با عرش‌آشیانی هم سن و همبازی بود - و همواره بقرب و منزلت و فرط مراحم و اشفاق اختصاص داشت - مادرش جیجی انکه نیز نسبت قوی بپادشاه داشت - مراعات خاطر او از والدهٔ حقیقی بیشتر میفرمود - ازین جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان‌اعظم را در میگذرانید و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - ازان نمی‌توان گذشت - و چون پنجاب از اتکه خیل بنابر آنکه از مدتها تمکن گرفته بودند تغیر شد دیپالپور و غیره محال تیول میرزا (که بدوام حضور تحصیل سعادت می‌نمود) بحال داشتند - چون در سال شازدهم آخر سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ فرید شکرگنج قدس الله سره (۲) (که در پتن پنجاب مشهور باجودهن آسوده‌اند) قصبهٔ دیپالپور معسکر والا گردید عرش‌آشیانی بالتماس میرزا کوکه منزل اورا بقدوم زینت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب داده پیشکش فراوان از اسپان عربی و عراقی با زینهای طلا و نقره و فیلان تنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از اوانی و ظروف و تخت و کرسی و جواهر ثمینه و اقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از نظر

---

(۲) نسخهٔ [ج] قدس سره *

گذرانیده مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزادها و مخدرات تتق عصمت تحفهای گرانمایه تکلیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر منصوره را از مایدهٔ مروت و انسانیت خود بهره‌ور گردانید - شیخ محمد غزنوی تاریخ این بزم یافته * مصرع *

۹۷۸

* میهمانان عزیزند شه و شهزاده *

صاحب طبقات گفته چنین ضیافتے بتکلف کمتر شده باشد - و در سال هفدهم چون احمدآباد گجرات بحوزهٔ تصرف اکبري درآمد ایالت آن ولایت تا کنار مهندري بمیرزا مکرمت فرموده خود بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شد - فیهٔ باغیه یعني محمد حسین میرزا و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي میدان خالي یافته پتن را گرد گرفتند - میرزا کوکه با قطب‌الدین خان و غیره امرا (که بتازگي از مالوه رسیده بودند) بدان‌سمت شتافته عرصهٔ نبرد آراست اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهب ایزدي عنایت وزید - گویند چون فوج برانغار و هراول و التمش تاب نیاورده بے همتي نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست خود حمله نماید - برخے کهنه عملهٔ سپاهگري عنان گیر شده نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقهٔ فوج است - خصوص درچنین هنگام - میرزا ثبات ورزید - تا سلک جمعیت اعادي (که اکثرے بتعاقب و تاراج گریختها پراگنده شده بودند) از هم گسیخت

و میرزا بفیروزمندي باحمد آباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که پناه بایدر برده بود) بنواح احمدآباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنبایت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلدهٔ احمدآباد را متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بکمیت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکروئي درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نکرده شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان بهیئت مجموعي آمده گردگرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند میرزا کوکه بتواتر و توالي بپادشاه نوشت * ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامي نمود * بیت *

* بجز صرصر بادپایان شاه *

* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش آشیاني بعضے امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخے از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار راهي شد * بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *

* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

در جالور امرای پیش و در قصبهٔ بالسانه (۲) پنج کروهی پتّن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگی سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمینگاه قرار یافت - و سه تماشا بتعجیل رانده بسه کروهی احمدآباد رسیده نقاره و کرنا بنوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان‌قلی ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبهٔ دولت پادشاهی ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته‌اند و اگر خود می‌بودند فیلان جنگی کو - سبحان قلی گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است که پادشاه برآمده - پیدا ست که فیلان باین سرعت کی توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنجهزار سوار بمحافظت دروازها گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویهٔ صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهی از دریا گذشته باهم درآویختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهراول پادشاهی رسد که خود عرش آشیانی با صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس ازو اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بابسانه *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلغارها در کتب نوشته اند چنانچه ایلغار سلطان جلال‌الدین منکبرني (۲) از هندوستان بکرمان و ازانجا بگرجستان - و فتح قرشی (۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل تتبع مخفي نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت یا کمیِ مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهی (که بر جمع دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف علم کثرت دشمن و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام مي‌نمود) و بعد مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروه رسمي‌ست) از ابتدای آفرینش مرزي نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد موکب پادشاهي را در دیدهٔ انتظار دیده بجای سرمه کشید و سال دیگر (که نهضت پادشاهي باجمیر واقع شد) میرزا بقاید شوق ملازمت بحضور رسید - عرش‌آشیاني قدمی چند استقبال کرده در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتي سرے بشورش برداشته بودند از آگره دستوري یافت - سال بیستم (که رواج داغ اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهي شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

---

(۲) در [بعض نسخه] منکبرني - یا منکبري باشد (۳) نسخهٔ [ج] قراشي امیر تیمور کورگان *

حضور طلب گشت - تا رونق افزای معاملهٔ داغ گردد - او زیاده بر همه سر باز زد - پادشاه (که بیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین حرکت ناخوش شد - چندے از امارت فرود آمد - و در باغ خودش (که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پند پذیر ساخت و در سال بیست و سیوم میرزا مجددا مشمول عواطف پادشاهي گشته برتبهٔ سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بنابر جهتے از افزونیِ واهمه گمان بےالتفاتی پادشاه نموده منزوي گشت - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان شرقي دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه‌دار بنگاله بمیان آمد میرزا را (که پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاري اختصاص بخشیده بودند) بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجے گران کسیل نمود - اگرچه میرزا بنابر شورش صوبهٔ بهار رو به بنگاله نیاورد اما در انتظام این دیار و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجي‌پور رحل اقامت افگند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیاني از یورش کابل معاودت بفتح‌پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده بگوناگون نوازش سرافرازي یافت - و چون در سال بیست و هفتم جباري و خبیطه و ترخان دیوانه از بنگاله ببهار آمده حاجي‌پور را از مردم میرزا گرفته برعیت‌آزاري شورش بر انگیختند میرزا در سال بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته داده همت بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزي باد افراه یافته بودند اما موسم بارش
سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش نتمود - چون برشکال منقضي
گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران آله‌آباد و اوده
و بهار عازم بنگاله گردیده گدهي (که دروازهٔ آن ملک است) بآساني
برگرفت - معصوم کابلي (که بسري کافر نعمتان علم مي‌افراخت)
بر ساحل گهاتي گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها
بظهور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران نهاده دلها بصف جنگ
قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان دورو ئي[2] تیرگي افزود
خان اعظم باستمالت قاقشالان پرداخته پیمان نیکو بندگي برگرفت
و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند
و ازانجا بمعسکر فیروزي پیوندند - معصوم خان بسراسیمگي افتاده
راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهاني
(که درین هرج و مرج بر ولایت اوڈیسه و برخی از بنگاله چیره دستي
یافته بود) تعین نمود - و خود ناسازی هوای آندیار بحضور نوشت
حکم شد که آنولایت را بشهباز خان کنبو (که عنقریب میرسد)
بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - در همین سال (که یورش آشیانی
باله‌آباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت رسیده بجاگیرداری
گڈهه و رایسین کامیاب گشت - و در سال سي و یکم سنه (٩٩٤)
نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون فوجها جمع

(۲) در [بعضی نسخه] دوئي •

شد و براه آورد - اما دوروئي و دة زباني رفقا شورش افزود
شهاب‌الدین احمد خان (که کمکي بود) بکینهٔ دیرینه نفاق بروی روز
آورد - میرزا ببدگماني افتاد - و از توقفهای بیجا و غرضهای پراگندة
سپاه کمي پذیرفت - و غنیم که برخود میلرزید چیره گشته باهنگ
کارزار روانه شد - میرزا نیروی آویزش ندیده یکسو شده بصوب برار
گام فراخ برزد - روز نوروز ایلچپور را خالي یافته یغمائي ساخت
و با فراوان غنیمت گجرات رویه روان شد - مخالف از برگردیدن
بصیرت در شده جریده تعاقب نمود - میرزا از وهم ناکي گرم رفتار
گشته تا ندربار عنان باز نکشید - اگرچه غنیم دست نیافت اما
ملک برگرفته از دست داد - و از ندربار جریده بگجرات شتافت
تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاکم آنجا گرم جوئیها (۲) نموده
در کمتر زمانے گزین لشکرے سرانجام داد - اما از هرزه سگالي مردم
عزیمت دگرگوني گرفت - و درسال سي و دوم دختر میرزا کوکه را
با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن عالي ترتیب یافت
و در آخر سال سي و چهارم ایالت گجرات از تغیر خانخانان بدو
نامزد شد - میرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود
آخر در سال سي و پنجم باحمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر
باعانت جام و زمیندار کچهه و حاکم جوناگدهه شورش مي‌افزود
میرزا در سال سي و ششم بدان ملک در آمده بجنگ صعب

---

(۲) یا گرم خوئیها باشد *

هزیمت افکن مخالفان گشت - و سال سي و هفتم جام و دیگر زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بندر بتصرف در آورده بمحاصرهٔ جوناگده (که حاکم‌نشین ولایت سورته است) پرداخت میان خان و تاج خان پسران دولت‌خان خلف امین خان غوري بزینهار در آمده قلعه حواله نمودند - میرزا بهربے جاگیر آباد آنخواه کرده همگي همت بگرفتاري سلطان مظفر (که خاربن فتنه بود) گماشت - و فوجي بدوارکا (که به پناه بومي آنجا خزیده بود) تعین کرد - آن زمیندار بآویزش برخاسته فروشد - و آن تیره بخت بکچهه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه اورا بتاراج دهد - بابلي گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا مي‌آوردند ببهانهٔ خلا جا بگوشهٔ در شده استرهٔ (که با خود داشت) برگلو راند و جان بسپرد *

و چون عرش آشیاني سال سي و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجي استشمام کرده عزیمت حجاز نمود - گویند چون سجدهٔ بپادشاه و حلق لحیه و دیگر مراتب مستحدثه (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) اصلا بجا نمي آورد و بخلاف آن ریشے دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش شما سنگیني میکند - گویند میرزا هم در مقدمهٔ مذهب حرفهای پوست کنده و تند نوشت - تا اینجا

که بجای عثمان و علي فيضي و ابوالفضل را قرار داده باشند - آیا بجاي شيخين کرا مقرر کرده‌اند *

و بالجمله میرزا کشایش بندر دیو را آوازه انداخته راهي گشت و با فرنگي آشتي نموده در بندر بلاول (که نزدیک سومنات است) بجهاز الهي خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف و مرتضی و عبدالغفور و شش دختر و ماهکان ایشان و صد کس از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش آشياني افسوس بسیار کرده شمسي و شادمان پسران کلان اورا بمنصب و جاگیر آباد نوازش فرمود شیخ عبدالقادر بداوني تاریخ یافته * بیت *

* بجای راستان شد خان اعظم *
* ولی در زعم شاهنشاه کج رفت *
* چو پرسیدم بدل تاریخ این سال *
* بگفتا میرزا کوکه بحج رفت *

۱۰۰۲

گویند در حرمین زرهای بسیار صرف کرد - و بپاس آبرو بشرفا و اعیان تواضعها نمود - و خرج روضهٔ مبارک جناب رسالت (صلی الله علیه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حوالهٔ شریف نمود - و حجرها خریده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانیهای عرش آشياني بتازگي آگهي یافت بدریا نوردي درآمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم ملازمت دریافت - و ببحالی منصب و تیول

صوبهٔ بهار مورد نوازش شده سال چهلم (۲) بخدمت والای وکالت
و تفویض مهر پادشاهي (که مولانا علي احمد تا صاحبقران نام آبای
قدسیه کنده کارنامهٔ ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل
و یکم صوبهٔ ملتان بجاگیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ
آسیر اقدام داشت) والده اش بیبچه جیو ودیعت حیات سپرد
عرش آشیاني تابوتش بدوش گرفته در سوگواري موی سر و بروت
ستردند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرے نتراشد
ممنوع نگشتند - عالمے این رسم بجا آورد - و آخر همین سال بهادر
خان مرزبان خاندیس بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد
و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زادهٔ راجه
مانسنگهه میشد) نیز صبیهٔ میرزا منسوب شده این هردو رکن رکین
سلطنت در ارتفاع دولت خسروي کوشش فراوان داشتند - خصوص
میرزا (که طرفه محبتے بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست
من مژدهٔ سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند
در بیماري ارتحال عرش آشیاني برای ولایت عهد سلسله جنبان
شدند - پذیرائي نیافت - و هنوز رمقے از عرش آشیاني باقي بود که
شیخ فرید بخشي و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشارهٔ پادشاه و از
اندیشهٔ غدر این دولت نا خواهان (۳) بیرون قلعه خانه نشین بود)

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه چهلم (۳) در [بعض نسخه] این نا دولتخواهان*

پیوستند - و راجه مانسنگهه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته بصوبه داری بنگاله شتابد از قلعه با خسرو برآمد - خان اعظم مضطرب شده قبائل خود بخانهٔ راجه فرستاد - که من هم همراهم اما تحمیل خزانه ناگزیر - و بار بردار موجود نیست - راجه نیز همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین و تجهیز پرداخت - و پس‌ازانکه در سال اول جهانگیري خسرو گریخته با پدر عالي‌قدر بغي ورزید باغوا و رهنمونی او محمول داشته (٢) در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میرفت - و میدانست که او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیهوده حرف میزد شبی با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشاره کردند - امیر الامرا گفت - کشتن او توقف نمیخواهد - مهابت خان عرض کرد - که مرا در کنکاش دخلی نیست - سپاهیم - شمشیر نیروئي دارم - بکمر او میزنم - اگر دو حصه نکند دست مرا ببرند - چون نوبت بخانجهان لودي رسید گفت - من حیران طالع اویم - که هرجا نام حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر ازو حرکتی سر نزده که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد عالمیان خواهد شد - ازین حرف اندک سورت غضب پادشاهي اطفا یافته که درین اثنا سلیمه بیگم والدهٔ سببی پادشاه از پس پرده فریاد کرد

(٢) نسخهٔ [ج] باغوا *

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده‌اند - اگر تشریف آرند بهتر - و الا بر می‌آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغهٔ آنها عفو تقصیرش فرموده افیون معتاد (که نخورده بود) از حبهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما روزے در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتي خط میرزا کوکه را (که در وقتے براجه علي خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدے سزاوار نیست در حق عرش آشیاني نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - جملت مکاني بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - باریابان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشودند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبتے (که عرش آشیاني با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میکردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه‌داری گجرات بنام او قرار یافته پسر کلانش جهانگیر قلي خان نیابةً بحراست آن ملک تعین گشت *

و چون مهم دکن از بے اتفاقئ[2] امرا متمشي نگردید سال پنجم خان اعظم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان او از برهان پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر درین جنگ کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان

(۲) نسخهٔ [ع] بے اتفاقي *

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت - و چون بر سر کار آمد
عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهي افتتاح این عقده
دشوار مینماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو
هجري الویهٔ جهانگیري بدارالخیر اجمیر نزول نمود - و بالتماس او
شاهزاده شاهجهان تعین گشته مدار کارها بعهده و صوابدید او ماند
لیکن پادشاهزاده بنابر طرفداري خسرو سلوکهاي ناپسند پیش گرفت
لهذا مهابت خان دستوري یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آورد
و در سال نهم حوالهٔ آصف خان شد - که در قلعهٔ گوالیار محبوس
دارند - زباني میرزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبرے نبود
آصف خان بعرض رسانید - که فلاني بافنا و اعدام من دعوت
مي خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست
و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمهٔ لذیذه
از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند * 　　* ع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

و بعد از سالے (که از زندان بر آوردند) اول نوشته گرفتند - که درحضور
ناپرسیده حرف نزند - چه زبان باختیار نداشت - شبے جنت مکاني
بجهانگیر قلي خان گفتند - ضامن پدر میشوي - عرض کرد که کفیل
همه چیز او هستم - اما ضامن زبان او نمي توانم شد - و چون
خواستند منصب پنجهزاري بحال نمایند جهانگیر پادشاه بشاهجهان
نقل کردند - که چون عرش آشیاني خواستند (که خان اعظم را

اضافهٔ دو هزاري بدهند) شيخ فريد بخشي و راجه رام داس را
بخانه اش فرستادند - که مبارکباد بگويند - او در حمام بود - تا يک
پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (که در ديوان خانه بر آمد)
آنها را طلبيده مبارکباد شنيد - نشسته دستے بر سر گذاشت - و گفت
که ضرور شد براي کار ايشان جمعيت ديگر نگاهداشت - و بآنها
هيچ مدارائے نکرده رخصت نمود - اين حرف مرا ياد است - شرم
مي‌آيد که براي بحالي منصب ميرزا کوکه ايستاده تسليم نمايد
بابا شما بنيابت او آداب بجا آريد - و در سال هيزدهم (۲) ميرزا کوکه
باتاليقي و همراهي سلطان داور بخش پسر خسرو (که بصوبه‌داري
گجرات نامزد شده بود) رخصت يافت - و در احمدآباد سال
نوزدهم سنه (۱۰۳۳) هزار و سي و سه هجري باجل طبعي
در گذشت - بحدت ذهن و سلاست بيان يکتا بود - و در تاريخ‌داني
مستثني - گاهے شعر هم ميگفت - ازوست * بيت *

* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ *
* بعد ازين خواهم زدن بر شيشهٔ ناموس سنگ *

و خط نستعليق بسيار خوش مينوشت - شاگرد ميرزا باقر پسر
ملا ميرعلي ست - که باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط
استادان مشهور هيچ کم نيست - در مدعا نويسي يد طولي داشت
هرچند عربيت نورزيده ميگفت که من در عربي داه عربم (۳) - گويند

---

(۲) نسخهٔ [ب] شازدهم (۳) نسخهٔ [ب ج] عربيم *

در مصاحبت بے نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - ازو * شخصے حرفے گفت - راست انگاشتم - چون مبالغه کرد بشبهه افتادم همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یکے عراقي بجهت مصاحبت و همزباني - دوم خراساني برای سامان خانه - سیوم هندي بواسطهٔ زناشوئي - چهارم ماوراءالنهري بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند اما در خبث و نفاق و درشت گوئي هم سرآمد ابنای زمان بود و بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه عامل معزول بحضورش میآمد مستوفي زرے (که بر ذمه‌اش برآورده) اگر فورا ادا کردے رهیدے و الا چندان میزد که تار و پود زندگي میگسیخت - و اگر بعد ازین زنده ماندے دیگر مزاحمت نبود - گو همگي لک روپیه بر ذمه‌اش میشد - و سالے نبود که یک دو مرتبه هنود اهل قلم را سر نمي‌تراشید گویند هنگامے اکثر اینها رخصت غسل گنگ گرفتند - بدیوان خود رای درک داس گفت - چرا تو نمیروي - عرض کرد که غسل گنگ بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن‌طریقه را بر طرف کرد - اگرچه بنماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت - ازین جهت در مراسم ارتداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده بود) اصلا تبعیت ننمود - بے محابا بزشتي و شناعت منسوب ساختے - اصلا زمانه ساز نبود - در عهد جنت‌مکاني با آنهمه پیش‌آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله بخانهٔ هیچکس نرفت - حتی بر دروازهٔ نور جهان

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانهٔ رای گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملی شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بترس ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخی بکنایه و شیخ عبدالقادر بداوني و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صحافان ممالک محروسه بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام همه از اوضح براهین این مطلوب (۲) است - و زیاده برین چه میباشد که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیکی از آحادالناس نمیتوان گفت - تا بپادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرش آشیاني نوشت - در جواب تبریه و تزکیهٔ (۳) بسیار بتحریر آورده باین قطعه معذرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الآله ذو ولد *

* قیل ان الرسول قد کهنا *

* ما نجا الله و الرسول معا *

* من لسان الوری فکیف انا *

---

(۲) در [بعضی نسخه] مطلب (۳) نسخهٔ [ب] تنزیه *

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر اوراق (۲) متفرس شده و بذهن متبادر میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان اصلا مقدمات علمي نورزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشت - اما فطانت رسا و شعور تند بدرجهٔ اعلی بود - هرچه بعقل (۳) پسندیده مي‌نمود میخواست روائي یابد - اکثر علما مراتب دنیوي مطمح نظر داشته مزاجگوئي و خداوند ستائي اختیار کردند - پیش آمد فیضي و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار خاطر پادشاهي را بدلیل عقلی سفسطي مدلل مي‌نمودند - و خلع ربقهٔ تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه بود (که هیچ کس از همعصران قوت سر پنجگی آنها نداشتند) و در اصل درویش زاده و مفلوک بیش نبودند و یک دفعه بقرب و اعتبار سلطاني اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاهای سقیفه‌بند (که رشک اندوزي و ناتوان بیني را حمیت دین نام نهند) چه اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند عفا الله عنهم ٭

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمحور اوراق (۳) نسخهٔ [ج] بعقلش ٭

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیرقلي‌خان است که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد جهانگیري به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم‌است - که وقت عرش‌آشیاني حکومت جونه‌گدهه مضاف صوبهٔ گجرات (که در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنت مکاني بکامل خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعین‌یافته دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیري سردار خان خطاب یافته - و پادشاه اورا همراه خان اعظم بقلعهٔ گوالیار محبوس نموده بود - پس از رهائی پدر او هم مورد ترحم گشته دیگر میرزا انور است - که صبیهٔ زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده هر یکے ازینها بمنصب سه هزاري و دو هزاري رسیده *

* خانخانان میرزا عبدالرحیم *

خلف الصدق بیرام خان است - والده‌اش از نژاد خانان میوات بود - چون جنت آشیاني در سنه (٩٦١) نهصد و شصت و یک بدارالملک دهلي نزول‌اقبال نموده مرتبهٔ ثاني سریرآرای هندوستان شد برای استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای دولت را با فرزندان آن‌طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زادهٔ حسین خان میواتي (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون بملازمت رسید دو صبیه داشت - کلان را پادشاه درحبالهٔ عقد خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم صفر سنه

(٩٦٤) نهصد و شصت و چهار هجري آخر سال جلوس اكبري
در بلدهٔ لاهور ميرزا عبدالرحيم متولد شد - وقتي (كه پدرش
در پتن گجرات بر دست افغاني شهادت يافت) چهار ساله بود
بے اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز كردند - محمد امين
ديوانه و بابا زنبور ميرزا را با والدهٔ او ازان آشوبگاه بر آورده
احمدآباد رويه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ كنان
بشهر رسيدند - پس از چهار ماه محمد امين ديوانه و برخے پرستاران
ميرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پيشگاه
خلافت نيز رسيد - سر آغاز سال ششم سنه (٩٦٩) نهصد و شصت
و نه هجري در آگره بزمين بوس عرش آشياني استسعاد يافت
پادشاه با هجوم بدگويان و بد انديشان آثار نجابت و حقيقت
از ناصيهٔ او دريافته مشمول تربيت و پرورش خاص گردانيد *

و چون بسن رشد و تميز رسيد بخطاب ميرزا خاني
سرفرازي يافته ماه بانو همشيرهٔ خان اعظم كوكه را بازدواج او
درآوردند - سال بيست و يكم سرداري گجرات بنام ميرزا نامزد گشته
حل و عقد مهمات بوزير خان قرار گرفت - در سال بيست و پنجم
بمير عرضي حضور افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم باتاليقي
شاهزاده سلطان سليم بلند مرتبه گرديد - و در همين سال بر سلطان
مظفر گجراتي ظفر يافت *

تفصيلش اينكه سلطان مظفر در نخستين يورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهي افتاده زنداني گشت - او را نزد منعم خان خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید و بخواجه شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از حبس گریخته بگجرات شتافت - و در حواشي جونه گدهه (۲) در حمایت کاتهي (۳) آرامش گرفت - امرا سهل انکاري نموده بدو نپرداختند درین هنگام (که اعتماد خان از تغیر شهاب‌الدین احمد خان ایالت گجرات یافت) بعضے نوکران حاکم معزول در بے حقیقتي زده سر شورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بسري هنگامه آرا گشته احمدآباد را متصرف شد - عرش‌آشیاني میرزا خان را با فوجي شایسته تعین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده وهمگي مردم پادشاهي ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند و پادشاه نیز نوشت - که تا قلیج خان و غیره امرای کمک از مالوه نرسند جنگ را آماده نگردد - دولت خان لودي (که مصاحب و میرشمشیر میرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر میخواهي خانخانان شوي تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از بگمنامي زیستن است - میرزا خان بهمت افزائی همراهان درآمده همه را دل‌نهاد محاربه ساخت - و بسرکیچ سه کروهی احمد آباد سخت چپقلش رو داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

---

(۲) در [بعض نسخه] جونا گدهه - و در [بعضے] جونه گدهه (۳) نسخهٔ [ب] کاتهي ه

داد مردي ميدادند - ميرزا خان با سه صد جوان و صد فيل مست ايستاده بود كه مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضے هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانيدن نمودند - ميرزا خان پاى جلادت افشرده برخے را خون بخاک آميخت - و بسيارے راه گريز سپردند - مظفر (كه ايستاده نخوت ميفروخت) سراسيمه گشته رو بهزيمت نهاد - وبكهنبايت رفته مالے از تجاران بر گرفت و باز سر شورش برداشت - ميرزا خان امراى مالوه را (كه بتازگي پيوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مكرر مالشے بسزا داد او سر بطرف نادوت بر آورد - و دران ناحيه از سرنو هنگامهٔ پيكار گرمي گرفت - تهور منشان هر دوسو پياده شده كارنامها ظاهر كردند آخر مظفر رو از جنگگاه برتافته سمت راج پيپله (۲) ره سپر ناكامي گشت - ميرزا خان از پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و خطاب والاى خانخاناني مباهي گشته سر افتخار بآسمان برين رسانيد *

گويند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشيد آخر وقت شخصے آمده گفت كه بمن چيزے نرسيده - يک قلمدان باقي مانده بود - بار داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خوردهٔ گجرات قليج خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دريافت در (۳) سال سي و چهارم وقائع بابري را (كه از زبان تركي بفارسي

(۲) نسخهٔ [ب] راج پله (۳) نسخهٔ [ب] فارسي كرده بود *

بردہ بود) بنظر پادشاہ درآوردہ فراوان آفرین اندوخت - و در همین سال (که سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجري بود) بوالا پایهٔ وکالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه ملتان در تیولش قرار یافته تسخیر تتهه و ولایت سندهه پیش‌نهاد همت ساخته عازم گشت - شیخ فیضي تاریخ این عزیمت * قصد تته * یافته *
۹۹۹

و چون خانخانان بچالاکي و تیز دستي از پایان قلعهٔ سیهوان (۲) که سیوستان گویند گذشته لکهي را (۳) (که دروازهٔ آن ملک است - مثل گدهي بنگاله و بارهمولهٔ کشمیر) بدست آورد میرزا جاني حاکم تتهه (که بپاژش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت یافته در سال سي و هفتم بآشتي گرائید - بشرط آنکه قلعهٔ سیهوان را (که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر خانخانان را بدامادي بر گیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد چون از کم آذوقي بسپاه پادشاهي هم خستگي راه یافته‌بود خانخانان پذیرش نموده قلعه بحسن علي عرب سپرده بیست کروهي سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بسرآمد میرزا جاني عذرها در نیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانهٔ تتهه شد - میرزا سه کروهي شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهي چیره دست گردید - ناگزیر بلابه‌گري در آمده تمام مملکت بمردم

(۲) نسخهٔ [ا ب] سیوستان (۳) در [بعضی نسخه] لکي را *

پادشاهي باز گذاشته با زه و زاد همراه خانخانان بملازمت رسیده کامیاب عافیت گردید - ملا شکیبي (که نوکر خانخانان بود) مثنویئی درین فتح گفته - این بیت ازانجا ست * بیت *

* همائی که بر چرخ کردے خرام *
* گرفتي و آزاد کردي ز دام *

خانخانان هزار اشرفي صله داد - میرزا جاني نیز هزار اشرفي بملا داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتي - اگر شغال میگفتي (۲) زبانت که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب‌الامر پادشاهي بتسخیر دکن از احمدآباد گجرات بر آمده بانتظار لشکر کمکي در بهرونچ نشست خانخانان (که بهمراهي شاهزاده از حضور تعین شده بود) در بهیلسه (۳) محال جاگیر خود لختی بسر برده باوجین در آرد شاهزاده ازین آگهي برآشفته خشم آلود پیغامے بر گذارد - او نوشت که راجه علي خان مرزبان خاندیس یگانگي داستان بر میسراید - اورا همراه گرفته میرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات روانهٔ دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده خود با راجه علي‌خان تیزروي فرا پیش گرفت - و در قلعهٔ چاندور سي کروهي احمدنگر بشاهزاده پیوست - بعد چندے بار دادند اما هیچ التفاتے بحالش نرفت - خانخانان بآزردگي در شده دست

---

(۲) نسخهٔ [۱] گرفتي (۳) در [بعضی نسخه] بهلسه

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع‌الآخر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دواني و نقب زني پرداختند لیکن بهوشیاري و دلاوري چاند بي‌بي سلطان همشیرهٔ برهان نظام شاه زوجهٔ علي عادل شاه بیجاپوري (که باتفاق ابهنگ خان حبشي تحصن گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکني یکدیگر فتح قلعه بآساني صورت نگرفت *

چون درونیان از دوئي سران لشکر آگهي یافتند آشتي داستان بر سرائیدند - که بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه را از زندان برآورده آن خرد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه برسازند و آباد ملک احمد نگر باقطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف پادشاهي باز گردد - هرچند کارآگهان کم آذوقي و سراسیمگي و دستان سرائي دژ نشینان برگذاردند از بے اتفاقي کسے گوش نکرد و درین‌ضمن آمدآمد سهیل خان خواجه سرا معتمدالدوله بیجاپوري بکمک نظام‌شاهیه یارر پیشین عزم گشته بوساطت میر مرتضی صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور در میمنه و قطب‌الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت افزوده عرصهٔ مبارزت آراست شاهزاده را بسیچ آویزش در سر گرفت امرا از پایه (۲) نشناسي بدان نگرائیدند - خانخانان با میرزا شاهرخ و راجه علي خان از شاه پور بسوی غنیم چالش نمود - آخر

(۲) در [بعضی نسخه] پایه شناسي

جمادی الاخری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري نزد قصبهٔ اشتي دوازده کروهی پتهري (۲) نبرد پیرا گردید - آویزش سخت روداد مرزبان خاندیس با پنج سردار و پانصدکس (که در مقابلهٔ عادلخانیه بود) مردانه فرو شد - آنها اورا قول فهمیده بسر آمدن حیات میرزا شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز فوج روبروی خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمان فیروزي بخود برده شب بر پشت اسپ گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهي (که هفت هزار کس بود) چون همه شب بتشنگي گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف با بیست و پنج هزار سوار آهنج پیکار در سر گرفته رو بآویزش نهاد سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستي گشتند *

گویند دولت خان لودي (که هراول خانخانان بود) هنگامی (که سهیل خان توپخانه و فیلان برو داده قدم فراتر گذاشت) با خانخانان گفت - که همگي ششصد سواریم - پیش رو رفتن خود را بای دادن است - در کمر غنیم در مي‌آیم - خانخانان گفت که نام دهلي بباد میدهي - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم صد دهلي ایجاد کرده باشیم - و اگر مردیم کار با خداست - و چون هواست (که اسپان بردارد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت که ما و شما هندوستاني ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - ارادهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنهري *

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت که چنین انبوهی در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رو دهد جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم. گفت زیر لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه در آمده غنیم را برشورانید - و در کمتر زمانی سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک روپیه با خود داشت - همه را یغمائی ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با وصف چنین فتح سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب گردید - سال چهل و سیوم بملازمت سربلندي یافت - کوچ او ماه بانو هم درین سال درگذشت *

چون عرش آشیاني کنکاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفویض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بکشایش دکن مامور شد و عرش آشیاني خود نیز عزیمت آنديار فرمود خانخانان را مجددا برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري شاهزاده باتفاق خانخانان قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت چاند بي‌بي عهد و پیمانی درمیان آورد - چیته خان خواجه سرا ازین معني سر باز زده باتفاق برخی بدگوهران آن گزین بانو را

جان بشکرد - و توپ اندازي فرا پیش گرفته مکرر از قلعه بیرون‌شده در آویختند - پس ازانکه بنقب سي‌گز دیوار. بر هوا شد از برج بابلي (۲) گنداوران درون شده بدم تیغ بسیارے را گذرانیدند - و بهادر پور ابراهیم را (که بنظام شاهي برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس از محاصرهٔ چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش‌آشیاني شرف اندوز گشت - و بهنگام معاودت پادشاهي بدارالخلافه خاندیس را بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگاني دادند و آن سپه‌سالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علي عم مرتضی نظام شاه را بسري برداشته گرد فتنه برانگیخته بود) بسمت احمدنگر دستوري دادند - و پس از فوت عرش آشیاني فتورے عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیري سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسیده متعهد گردید - که سوای متعینهٔ سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکي شود در مدت دو سال مهم دکن بانصرام میرسد - لهذا فورا رخصت دکن یافته شاهزاده پرویز باتالیقي آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه مانسنگهه کچهواهه و خانجهان لودي مرةً بعد اولی بکمک تعین گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عین برشکال

(۲) در [بعضی نسخه] بلیلي *

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآورده
و از بے اتفاقی سران سپاه سررشتهٔ تدبیر از دست داده بغلای غله
و سقطی دواب خستگی تمام بجنود پادشاهي راه یافت - و ناچار
آشتی نازیبا (که شایان این دولت نبود) بامخالفان کرده مراجعت
نمود] مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن
آن کهنه عملهٔ روزگار تعین شد •

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولداری کالپي و قنوج
دستوري یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازد
و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید
و از خانجهان کارے متمشي نشد انتظام آن مهم منحصر در فرستادن
خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین
مرتبه نیز باوصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کارے صورت
نگرفت جنت مکاني سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست
و پنج هجري سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران
تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود
هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده
طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف
ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در
همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد
ازدواج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهي عادل‌شاه پنجاه زنجیر

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد) پیشکش فرستاده بعنوان شایسته اظهار بندگي و فرمان پذیري نمود چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندي امتیاز یافته در عنوان فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت * فرد *

* شدي از التماس شاه خرم *
* بفرزندی ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بارسال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردید ملک عنبر نیز سر خدمت بربقهٔ اطاعت در آورده کلید قلعهٔ احمدنگر و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالا گهات (که متصرف شده بود) تسلیم نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات مقرر ساخت و هر محالے را بجاگیر یکے از امرای صاحب جمعیت کمکي تنخواه کرده سي هزار سوار موجود و هفت هزار توپچي گذاشته سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکاني وقت ملاقات بے اختیار برخاسته در سه قدم باستقبال شتافت و منصب سي هزاري بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب شاهجهاني و بجهت نشستن صندلي متصل تخت (که عنایتے ست مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

خود از جهروکهٔ پایان آمده خوانچه (۲) از جواهر و خوان از زر بر سر فرزند اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکفی ملک عنبر و تسلط و استیلای برگیان او تهانه داران پادشاهي عنان تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و ببرهانپور آمده باتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحهٔ دکن مرتبهٔ ثاني بطریق استعجال دستوري یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهي گذشت [که کار برمن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسم سمت مقرر) بخود داده‌ام] جنت مکاني بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش‌آشیاني خان اعظم را بایلغار خاص از محاصرهٔ گجراتیان رهائي بخشید شما خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد شاهي از هم پاشیدند - شاهزاده ببرهانپور رسیده از سر نو به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوي بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار انتهاض نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام‌تر طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان زمانه طرح دیگر انداخت - و باغوای کوته خردان فساد خانه بجائی رسید که بفتنهٔ بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خوانچهٔ جواهر *

عون نموده بماندو اقامت ورزید - جنت‌مکاني بتحریک نور جهان بیگم سلطان پرویز را بسپه‌سالاري مهابت خان تعین فرمود - شاهزاده بعد نمک حرامي رستم خان (که پیش روي عساکر پادشاهي فرستاده بود) با خانخانان از نربده گذشته بیرم بیگ بخشي را بکنار آب نگاهداشته روانهٔ برهانپور گردید - درین‌وقت خط[2] خانخانان (که پنهان بمهابت خان نوشته بود - و این بیت عنوان ساخته) * بیت *

* صد کس بنظر نگاه میدارندم[3] *

* ورنه بپریدمے ز بے آرامي *

بنظر شاهزاده درآمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر مسموعے نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظربند گشت - چون بحوالي قلعهٔ آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حوالهٔ سید مظفر خان بارهه نموده بقلعه فرستادند - ازانجا (که حبس داراب خان بسبب بےتقصیري بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر پسندیده نمود) هردو را طلبیده بقول و عهد را گذاشتند - و چون مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نربده رسیده دید (که کشتیها را بیرم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام داده‌است) بفریب کاري درآمد - و مخفي بخانخانان نوشتها فرستاده آن دیرین سال تجربه‌کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرد خانخانان (۳) نسخهٔ [ج] صد کس بنگاه قید ميدارندم *

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي‌ست - اگر روزے چند طرح آشتي اندازند هرآئینه سبب امنیت بندها خواهد بود - شاهزاده (که همواره همت برفع فساد مصروف داشت) سنوح این سانحه فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف شریف خاطر ازو مطمئن ساخته روانه نمود - که این طرف آب بوده در انچه صلاح طرفین باشد صلح قرار دهد - چون از رسیدن خانخانان و آوازهٔ آشتي در پاسباني گذرها وهنے راه یافت مهابت خان (که منتهز فرصت بود) هنگام شب جمعے از جوانان کار طلب را از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانهٔ سلطان پرویز و مهابت خان فریفتهٔ گشته از دنیا دوستي حق ناشناسي بکار برده عهد و سوگند تازه نسیا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان از آب نبتي گذشته بتعاقب قدرے راه نوردید - خانخانان براجه بهیم (که از ارکان دولت شاهي بود) بر نوشت - که اگر شاهزاده فرزندان مرا وا گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف الحیل بر میگردانم و الا کار بدشواري خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد - که هنوز پنج شش هزار جانفشان در رکاب - هرگاه نزدیک رسید (۲) اولادت را بقتل آورده بر تو خواهیم تاخت *

---

(۲) در [بعض نسخه] رسند *

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود
داراب خان را از قید برآورده حاکم آنجا ساخت - مهابت خان
درین هنگام (که بمقابلهٔ شاهزاده رهگرای الهآباد بود) خانخانان را
(که از نیرنگ سازي و افسون طرازی او نگراني داشت) نظر بند
ساخت - در سال بیستم جنت‌مکاني اورا از پیش مهابت خان
بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که
این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را
شرمنده تر از تو مي بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالی منصب
و خطاب و جاگیر ملکوسه سرفرازي یافت - آن پیر ننگ و ناموس
بباد دادهٔ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * * بیت *

* مرا لطف جهانگیري ز تائیدات رباني *
* دوباره زندگي داده دوباره خانخاناني *

مهابت‌خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان
و سرانجام کوتاهي ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید
بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود
که مهابت خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلا
احوال پرسي هم نکرد - مهابت خان سوختهٔ بیمروتی او شد - چون
بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعین کرد - که اورا از راه برگردانند
خانخانان در دهلي لنگر اقامت انداخت - درهمان ایام شعبده باز
فلک لعبتی دیگر برانگیخت - وقت مراجعت رایات پادشاهي

از کابل مهابت‌خان آوارهٔ ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را (٢)
طلب داشته با فوجی بتعاقب او تعین کرد - و دوازده لک روپیه
با فیل و اسپ و شتر از طرف خود رعایت نمود - و تیول مهابت
خان نیز بدو تنخواه کرد - اما زندگی فرصت نداد - در لاهور
بیمار شد - و بدهلی رسیده در سن هفتاد و دو سالگی سنه (١٠٣٦)
هزار و سی و شش هجری آخر سال بیست و یکم جهانگیری
ودیعت حیات سپرد　* خان سپه سالار کو * (١٠٣٦) تاریخ است
و متصل مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود - و او عربی
و فارسی و ترکی و هندی روان داشت - شعر خوب می‌فهمید
ومیگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم
رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است
بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند - گویند روزی بر براتها دستخط
میکرد - بر برات پیادهٔ بجای هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد
و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزی
(٣)
ملا نظیری گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام
فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکرالله که
بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا
شکر الهی کند - همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا

(٢) نسخهٔ [ج] طلبیده (٣) در [بعضی نسخه] ملا نظری *

میداد - و بدور دستها سالیانه میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میرعلي شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکي سرآمد روزگار بود - اما کینه وري و دنیا دوستي و زمانه سازي بیشتر داشت بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستي دشمني نموده آید از براى او گفته اند * * بیت *

* یک وجب قد و صد گره در دل *

* مشتکی استخوان و صد اشکل *

تقریبًا سي سال بدفعات در دکن ماند - هرکه از شاهزادها و امرا بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن باو دیده نفاق و غدر نسبت باو میکردند - حتی شیخ ابو الفضل فتوای بغي در حق او میداد - در عهد جهانگیري بدوستی ملک عنبر متهم شده تغیر گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکي کرده بعرض پادشاه رسانید - که مکاتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوي سمت که ملازم خانخانان بود - مهابت خان بپژوهش آن مامور شد چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا لب نکشود *

خانخانان از اعاظم امرای این سلطنت بود - نام نامی او بر صفحهٔ ایام نقش دوام گرفته - در عهد عرش آشیاني مصدر خدمات شایسته گردید - ازانجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندهه - و شکست سهیل خان بیجاپوري - چنانچه بتفصیل بجای
خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانباني جنت مکاني کارے ازو
روائي نگرفت - با همه دانائی درست و فهمید پسندیده ذلتها
کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولوعي باخبار
دربار داشت - با آنکه دو سه کس روزنامچه را هر روز بڈاک چوکي
میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچهریها و چبوتره حتی در
چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه بافواه عوام مي‌شنیدند
بتحریر در مي‌آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت
گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه
پرهما که بر سر کسے نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه
مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم محمول بر تقیه
میکردند - لیکن پسرانش سني متعصب بودند - سوای شاهنواز خان
و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکے میرزا رحمن داد - که
والده‌اش از قوم سودهۀ امرکوت بوده - در جواني بحیثیات شگرف
آراسته - پدر بسیار دوست داشتے - در بهکر (۲) قریب العهد بفوت
شاهنواز خان درگذشت - کسے را یارا نبود که باظهار آن پردازد
بدر خواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهي (قدس سره)
بخانۀ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میرزا امرالله
از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جواني زندگي بسپرد

(۲) نسخۀ [ب] بهکر ․

و عمدهٔ درامد خانخاناني ميان فهيم بود - اگرچه شهرت بغلامي
دارد اما در اصل راجپوت پسرے ست مثل فرزندان پرورش يافته
كمال صلاح و تقوي داشت - تا دم واپسين نماز تهجد و چاشت
و اشراق ازو قضا نشد - درويش دوست بود - با سپاه برادرانه
بر خوردے - ليكن تند مزاج - صداى تازيانه هميشه بلند بود *

گويند روزے ديد كه راجه بكرماجيت شاهجهاني با داراب خان
تكيه زده بر يك مسند نشسته - زبان بفحش كشوده گفت - مثل تو
برهمنے با نبيرهٔ بيرام خان برابر نشيند - اى كاش عوض ميرزا ايرج
اين مي‌مرد - هر دو بعذر خواهي درآمدند - چون آخر طبيعت
خانخانان انحرافے يافته بود اورا بر فوجداري سركار بيجاگڈهه پاى
حساب آورد - او درشتي بسيار بجواب كرده طپانچهٔ بر روى حافظ
نصر الله (كه ديوان صاحب اختيار بود) زده از شهر برآمد - گويند
خانخانان نيم شبے خود رفته برگردانيد - و در شجاعت و تهور
آيتے بود - چون مهابت خان بفكر قيد خانخانان شد اول فهيم را
خواست كه بتطميع منصب عمدهٔ پادشاهي و انواع مواعيد بفريبد
راضي نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر سپاهگري خود مينازي
فهيم هرچند بخانخانان گفت (كه اينجا غدر و مكر معلوم ميشود
مبادا بذلت و خواري كشد - مسلح و مستعد گشته عزم حضور
بايد نمود) قبول نكرد - چون نظر بندش نمودند پيشتر مردم
پادشاهي را مهابت خان بر سر فهيم فرستاد - او بپسر خود فيروز

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوگانه
بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل کس از ملازمان
خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامي و پرستاری شاهزاده
شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت
و مزاج داني ممتاز گردید - گویند هنگامے (که شاهزاده بمهم رانا تعین
شده بود) روزے در اودیپور بتقریبے پانصد کره خورد - و بر زمین
نه‌افتاد - و آه نکشید - این سخت جاني وسیلهٔ اعتبارش گشت
بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایهٔ امارت تصاعد نموده
بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت
از صوبهٔ بهار در خدمت سلطان مراد بخش اورا از افزوني اعتمادش
باتفاق سید مظفر خان بارهه در قلعهٔ رهتاس گذاشتند - چون بعد
واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده
از کنار تالاب کانگریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم
سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافهٔ آگره کوچ فرمود
از اثنای راه اورا با فرمان از خط خاص نزد یمین‌الدوله بلاهور روانه
نمود - مشتمل برانکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز
جهان را از لوث وجود شاهزادهٔ چند (که مادهٔ فساد اند) پاک سازد
خدمت پرست خان در عرض نه روز بڈاک چوکي بلاهور پیوست

گویند سلطان داور بخش مشهور بسلطان بلاقي (که آصف خان باقتضای مصلحت چند روز اورا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسپ شطرنج مي باخت - غلغلهٔ رضا بهادر شنید بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - قضای ما و شما آمد یمین الدوله حسب فرمان سلطان شهریار مکحول را با سلطان بلاقي و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حوالهٔ خدمت پرست خان نمود - و او بیست و پنجم جمادي الاولی سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافهٔ منصب و خدمت میر توزکي و عنایت عصای مرصع تحصیل مباهات نمود - و پس ازان بتفویض میر آتشي بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودي از آگره فرار نمود او پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس کور در حوالی دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خود را بر صف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه‌اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلهٔ خانجهان (که همراه محمد شه لودي دامادش پیشتر بطرف آب چیتل روانه بود)

رسيده جنگے عظيم در پيوست - و از طرفين بهادري و مردانگي بتقديم رسيد - كه ناسخ كارنامهٔ رستم و اسفنديار گشت - محمد شه لودي با دو برادر خود و دوازده نفر از خويشان و نوكران معتبر خانجهان نقد جان در باخت - و رضا بهادر با شصت نوكر عمدهٔ خود بكار پادشاهي آمد - نعش اورا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدے بنا يافت - دختر كوتوال خان غلام گرجي دولت خان (كه خانخانان باو بخشيده بود) در حبالهٔ نكاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقي اينها درانوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان باو ميگفت (كه من فدوي جان نثار دركاهم امروز فردا بكار ولي‌نعمت مي‌آيم - حال تو چيست) او افيون و زهر كه در كنار پارچهٔ خود بسته داشت مينمود - پس از فوتش اگرچه توفيق مردن نيافت اما ببد حالتي بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازين جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشيده يوميه نيز مقرر فرمود - سالے نگذشت كه بزر مستي و سلسله جنباني بدهمنشينان شيفتهٔ سرود و رقص گشته بمي‌گساري افتاد - چون بپادشاه خبر رسيد اورا در عقد ازدواج قلعه‌دار خان چيله درآوردند - و پس از فوتش سر محلوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن يوميه بحال فرمود ٭

گويند رضا بهادر دويست كس بيش قرار نوكر داشت - كه هر روز با پنجاه كس طعام ميخورد - و چوكي و سواري بآنها

معاف بود - پس از جلوس اعلی حضرت با فوجے سنگین به تنبیه میوان میوات تعین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را ته تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت تا قطع تناسل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر بآگره آورد هر روز جوقے ازان از مجاعت و گرسنگي راه فنا مي پیمودند *

گویند جوهریئے بود - دران وقت بزر داري مشهور - بحضور افضل خان دیوان اعلی آمده بتحصیل ثواب دو لک روپیه بالمقطع بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمهٔ خود قبول کرده آسارا را سر داد - و قسط اول را بخزانه عاید ساخت - و در قسط دوم طومار سي هزار روپیه بابت حویلي و اسباب خانه - و عوض تتمه با پسران و دختران خود آمده در کچهري نشست - چون این کیفیت بعرض پادشاهي رسید و استفسار ازو رفت ظاهر کرد که زنان و اطفال بیگناه هر روز از گرسنگي تلف میشدند - عوض خون بهای آنها جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلی حضرت ازین حسن ادا طومار را واپس داده باقي را هم بخشیدند - لیکن تقید شد که متصدیان دیواني بے تحقیق احوال کسے را ضمان نگیرند *

* خانجهان لودي *

پسر دولت خان لودي شاهوخیل است - پیر خان نام داشته در ریعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده به بنگاله پیش راجه مانسنگهه رفتند - روزے (که میخواهند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزن و خورد انجامید - اتفاقا دو برادر زادهٔ راجه کشته شدند - پس ازانکه راجه از احوال اینها مطلع شد بنابر سابقهٔ معرفت سي هزار روپیه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان در عین جواني در گذشت - و بیرا ببرادري اقبال نزد شاهزاده (۲) سلطان دانیال منظور نظر گردید - گویند (۳) بمصاحبت و قرب بجائے رسید که دوئي نماند - در مخاطبات بفرزندي مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگي در خدمت جنت‌مکاني پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خاني سرفرازي یافته در ایامی معدود بخطاب والای خانجهاني و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري بلند نامي اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیمے نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند و خواستند بیکے از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب بسلطان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطاني مخصوص بشاهزادها ست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان امیدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمهان نیاید گویند جهانگیر پادشاه آقائي و نوکري با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکري بر نداشته پا از حد خود

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده دانیال (۳) در [بعضی نسخه] مصاحبت و قرب*

فراتر نمیگذاشت - چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه و شریف خان امیر الامرا بکمک خانخانان تعین دکن شده کارے متمشي نگشت در سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده هجري خانجهان را با دوازده هزار سوار جرار ضمیمهٔ عساکر منصوره ساختند - و وقت رخصت پادشاه خود از جهروکهٔ خاص و عام فرود آمده دستار خود را بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسپ سوار کردند - و حکم شد که از حضور نقاره نواخته روان شود - ازین طرف پادشاه و ازان سو خانجهان بے اختیار گریهٔ مفارقت میکردند - و بهر منزل سوغات و ارمغاني از حضور میرسید - خانجهان در برهانپور توقف نکرده عزیمت بالاگهات (که معسکر فوج پادشاهي بود) نمود - در ملکاپور جنگے عظیم با ملک عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (که از برگي گري دکن واقف نبودند) تیز جلوي کرده بسیارے ضایع شدند - پس ازان خانخانان آمده بتواضع تمام در خورد - و ببالا گهات برد - چون از حضور قرار یافته بود (که از طرفے خانجهان با لشکر دکن و از جانب دیگر عبدالله خان زخمي با فوج گجرات بدولتاباد رفته عنبر را درمیان گیرند - و مالش بسزا دهند) گویند ملک عنبر ازین خبر مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل چندان در ظفرنگر نگاه داشت که عبد الله خان بدولتاباد رسید و هزیمت یافته رجع القهقری نمود - و ملک عنبر ازو وا پرداخته بقزاقي کهي و رسد اردوی خانجهان همت گماشت - گرانی غله

بجائي رسيد كه سيرے بيك روپيه ميسر نميشد - و سقطي دواب علاوه گرديد - بكمال آسيمه سري صلح گونه كرده ببرهانپور برگشت واين بدنفسي بنام خانخانان نشست - خانجهان (٢) بحضور نوشت كه اين همه از نفاق اين كهنه عمله بوقوع آمد - بعهدهٔ او وا بايد گذاشت - و الا طلب حضور شود - كه من با سي هزار سوار در عرض دو سال باقبال پادشاهي از استخلاص قلاع اين ملك وا پرداخته بيجاپور را ضميمهٔ ممالك محروسه ميكنم - و الا روی خود به بندهای درگاه ننمايم - بنابرين مهمات دكن بخانجهان من حيث الاستقلال مفوض گشته خان اعظم كوكه و خانعالم با امرای ديگر بر كمك سابق افزوده خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از ميان نرفت - و هيچ بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تيولداری تهانيسر و اقامت ايلچپور معاتب نموده سرداري بخان اعظم قرار يافت - و بعد سالے (كه خانجهان بحضور رسيد) همان قرب و منزلت داشت سرموئے تفاوت راه نيافت - تا در سال پانزدهم جلوس (كه داعيهٔ قزلباش بتسخير قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال هفدهم (كه شاه عباس صفوي در محاصرهٔ چهل روز قلعهٔ قندهار بتصرف در آورد) خانجهان حسب الحكم جهت مشورت اين كار بعزيمت تمام روانهٔ حضور شد اما مراجعت اين وقت در مردم (كه از حكم پادشاهي خبر نداشتند)

---

(٢) در [ا كذر نسخه] بدنفشي *

معمول برخفت و نا سرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد که درین مرتبه از پایه مي‌افتد - بلکه جانبري (۲) نیست - حال آنکه مکرر فرامین بار رسید - که زنهار ارادهٔ قلعه نشماني - که مقابله با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومي اگر از سرکار پنج تنکه یومیه بسوار و دوتنکه به پیاده مقرر شود (که از قوت ناگزیر است) با انبوهے تمام در هراولی شما تا صفاهان ملک گرفته میدهیم - و تعهد میکنیم که بیک روپیه پنج آثار غله بلشکر شما تا آنوقت رسانیم خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلابے دیگر زد - که میان پادشاه و شاهزاده ولیعهد شاهجهان برهمزدگي واقع گشته بقتال و جدال منجر گردید - تعین افواج بر سر قندهار موقوف شده متواتر بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین وقت شیرخان سور با آن همه عداوت اگر میبود خود را میرسانید شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سیزده شبانه روز هوش نداشته - و بعد ازانکه بحضور رسید جهت حفاظت

(۲) در [بعضی نسخه] جانبر نیست *

قلعهٔ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکري مامور شد
و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داری گجرات
تعین یافت - و چون مهابت خان را بتقریب صوبه داری بنگاله
از اتالیقی سلطان پرویز جدا کردند خانجهان بجای او مقرر شد
و در برهانپور بسلطان پیوست - و در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵)
هزار و سي و پنج (که سلطان پرویز ودیعت حیات سپرد) تمام کارهای
دکن بعهدهٔ خانجهان تفویض یافت - او به تنبیه فتح خان پسر
ملک عنبر (که بملک پادشاهي گرد شورش مي انگیخت) متوجه
بالاگهات گشته تا کهرکي عنان باز نکشید - درانوقت حمید خان
حبشي (که زنش فوج کشي ميکرد) مدارالمهام نظام‌شاه (۲) بود - لابه‌گري
و چاپلوسي بپش گرفته خانجهان را فریفت - که به پیشکش سه لک
هون ملک شاهي بعهدهٔ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانه‌داران
بالاگهات بموجب نوشتهٔ خانجهان مکانهای خود را بوکلای نظام شاه
سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه‌دار خان که بعذر حکم حضور
قلعهٔ احمدنگر نداد - گویند خانجهان باقتضای عقل دور اندیش
باین احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامي اندیشید
بالجمله داغ این بدنامي برچهرهٔ حال او ماند - و در همین ایام
(که مهابت خان باندیشهٔ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده
بشاهجهان درجنیر پیوست) جنت‌مکاني خطاب سپه‌سالاری اورا

---

(۲) نسخهٔ [ب] نظام شاهیه •

بخانجهان عنایت فرمودند. و چند روزے نگذشته بود که جنت‌مکاني بملک بقا شتافت - شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان مزاج دان بود) با فرمان عنایت و بحالی صوبه‌داری دکن نزد خانجهان فرستاده بدریافت مافي‌الضمیر او و استمزاج آمدن خود از راه برهانپور نیز مامور ساختند - خانجهان با وصف اینکه در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت جنیر کوتاهي نمیکرد درینوقت باغوای دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار در لاهور دعوی‌سلطنت میکند - با ایشان (که شما این همه خدمتگاري کردید) پریروز مهابت خان ملحق شد - و خطاب سپه سالاري (که از حضور بشما عنایت شده) باز دادند - نواب بفضل الهي صاحب جمعیت و الوس اند - هرکه پادشاه شود نوکر او هستند] چون زمان نکبت و زوال دولتش قریب رسیده بود با آنهمه دانش و فراست (که یگانهٔ وقت بود) غلط کرده جان نثار خان را بے آنکه عرض‌داشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را برسر ماندو (که قبائل خانجهان درانجا اقامت داشت) تعین کرده اند] او با نظام شاه بتازگي عهود و مواثیق بر وفق مطلب (۲) خود موکد نموده سکندر دوتاني (۳) را بحراست برهانپور گذاشت - و خود

---

(۲) در [بعضے نسخه] مطالب (۳) در [بعضے نسخه] دوتابي *

با امرای کمکي بماندو آمده صوبهٔ مالوه را از مظفر خان معموري صوبه‌دار آنجا بر گرفت - مردم پادشاهي همه گرویدگي داشتند اکثرے گفتند اگر ارادهٔ جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان بکروئي نمیکند و بدنامي مفت عاید حال ما ست) برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس داور بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - ندامت چه سود وکیلے بحضور فرستاد - و بعد سریرآرائي پیشکشے با سهرهٔ مروارید ارسال داشت - اعلی‌حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکي او اغماض کرده صوبه‌داري مالوه باو مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تنبیه ججهار بندیله وا پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنت مکاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسے فرود نمي‌آورد) رخصت دهاي فرمودند لیکن * مصرع * * آن قدح بشکست و آن ساقي نماند * آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معهذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف بایدکرد - و بعضے محالات سیر حاصل

بتقریبی ازو تغیر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود) بتوهم کردار خود بناخوشي و تذبذب گذرانید - شبی در دربار میرزا لشکري پسر مخلص خان از شوریده سري بپسران خانجهان گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این حرف واهي (که فروغی از راستي نداشت) بخانجهان رسید بسکه بے عنایتیها میدید بهراس و وسواس افتاده خانه نشین گشت اعلی حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف فرمودند - او استیلای توهم انحراف مزاج پادشاهي ظاهر کرده مسئلت نمود - که امان‌نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین‌الدوله آصف خان نیز بظاهر رفتها کرده گفت - اگر شما منزوي میشوید انصاف این است که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خسران آماده گشته بود اصلا تشفي و طمانیت نشد - و بحکم الخاین خایف توهم بر توهم مي‌افزود *

گویند شبی (که میخواهد از آگره راه آوارگي پیش گیرد) آصف خان مطلع شده باعلی حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف درمیان بود که آوارگی او بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتي با امرای دیگر بتعاقب تعین شدند *

گویند نصف شب دیوالي بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹) (۲) هزار و سي و نه بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدروازهٔ (۳) هتیاپول رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت و گفت - خدایا تو میداني که برای حفظ آبروی خود میروم - بغي در خاطر نیست - و چون بدهولپور رسید پیش از همه سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس و خدمت پرست خان از فوج پادشاهي بسر وقتش رسیدند - و جنگے عظیم در پیوست - و آویزش سخت رو داد - حسین و عظمت دو پسر رشید و شمس داماد او با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودي (که از کهنه سپاهیان افاغنه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل (۴) بهیکن خان قریشي و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود (۵) چپقلشهای مردانه کرده زخمي عنان عزیمت بدریای چنبل گردانید و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران خود را با بعضي اسامي معتبر در حوضهٔ فیلان نشانده بآسیمه سري و اضطراب تمام گذشت *

* بیت *

* نیم جانے بدر آورده ام از وادي مرگ *

* این قدر زین سفر دور ره آورد بس است *

---

(۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیا پول و در [بعضی] هتاپول (۴) نسخهٔ [ب] بهنگي خان - و در [بعضی نسخه] بهنگن خان (۵) در [بعضی جا] چپقل آمده *

و بنابر توقف فوج پادشاهي یک شبانه روز بعبور دریا خانجهان خود را بجنگلهای ملک جهجهار بندیله انداخت . و راههای نامسلوک پیش گرفته سرے بگوندوانه برآورد - بکرماجیت پسر جهجهار عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانجهان چندے در لانجي دم آسایش گرفته از راه برار بولایت نظام شاهیه در آمد - بهلول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتاني نیز ملحق گشتند - نظام شاه آمدنش فوز عظیم (۲) دانسته گرمجوشیها کرده از دولتاباد بیرون خیمه زد *

چون خانجهان متصل سراپردهٔ او رسید هنوز از اسپ فرود نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای مسند نشاند - و خود بگوشهٔ آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات داده پرگنهٔ بیر با آنکه تهانهٔ پادشاهي بود تنخواه کرد - و برفقا نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت بارادهٔ استیصال او بلدهٔ برهانپور را بورود مسعود دار السرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی اعظم خان ساوجي صوبه‌دار دکن کسیل‌کردند - و خانجهان با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در پالکي نشسته تنباکو میکشید - عزیز خان پسرش گفت - اگر ارادهٔ جنگ است سوار شده باید تاخت

(۲) نسخهٔ [ب] فوزے عظیم*

والا چرا عالمی را بخرابی میدهید - گفت اعتقاد شما این است
که بر لشکر پادشاهی غالب شویم - حاشا و کلا - اقبال خداداد است
میخواهم باین حرکت مذبوح اصلاحی واقع شود - و برای شما روزگاری
بهم رسد - و من روانهٔ مکه شوم - وازین تبدیل حرفهای خانجهان
باعث تفرقهٔ افغانان شد - که از هندوستان بکمال دعوی سلطنت
هجوم آورده بودند - چون برشکال در رسید خانجهان در موضع
راجوری چهار کروهی قصبهٔ بیر (که در دامن کوه واقع شده)
اقامت گزید - و بعد انقضای برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهی
باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالناپور خود را
بدهارور کشید - و هنوز دریا خان روهله در نه پیوسته بود که اعظم
خان قابو دیده از دیول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از
منجهلی گانون بر خانجهان (که زیاده بر چهار صد سوار نداشت)
تاخت - خانجهان آمادهٔ پیکار گشته تبائل را بکوهستان روانه کرد
و خود جنگ کنان بر آمد - و چون بالای (۲) گهات راجوری رسید
با بهادر خان لودی برادر زادهٔ خانجهان و بهادر خان روهله
مقابله شد - از طرفین داد مردانگی داده هرچند بهادر خان روهله
در میدان افتاد اما فوج پادشاهی متواتر بکمک رسید - بهادر خان
لودی دل بای داده میخواست بدر رود - راجه بهار سنگهه بندیله
بآن خون گرفته رسیده از هم گذرانید - خانجهان با زنان اسپ سوار

(۲) در [بعضی نسخه] بر بالای گهات ه

از سیوگانون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و ازانجا بدولتاباد شتافته چندے طرح اقامت انداخت - هرچند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلے یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخفت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشومئ او باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرد بلکه منتهز غدر دید - از دوستئ غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان روهله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیمت پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورشے بر انگیزد - از دولتاباد بانتور (۲) آمد - و از راه دهرنگانون و انبه پاتر گذشته روی عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروزجنگ و سید مظفر خان بارهه بتعاقب تعین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کنان میرفت - از نواح سرونج پنجاه فیل پادشاهي گرفته بملک بندیله در آمد - تا بکالپي سر بر آرد - بکرماجیت پسر ججهار بندیله بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آویخت - و دران زد و خورد دریا خان راه فنا پیمود

---

(۲) نسخهٔ [ب] بایاور •

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته روانهٔ پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهي قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعی کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالی کالنجر رسید سید احمد قلعه‌دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کروه دیگر رفته کنار تالاب سهینده (۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهي دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه‌کوب رسید - تا کی بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگي سیر آمده‌ام - غیر از کشته شدن علاجی نیست - هرکه خواسته باشد بدر رود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیارے جدا شده رفتند - غرهٔ رجب با جمعی پای ثبات افشرده با سید مظفر خان بارهه در آویخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان ترین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده مشت بشمشیر و پهلو بنوک خنجر میزدند - بزخم تیر مادهو سنگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمي سر او را بحضور ارسال داشت وقتی (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتي سیر دریای تپتي میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبرهٔ پدرش مدفون

---

(۲) در [بعضی نسخه] سبهنده - و در [بعضی] شهینده ٭

گردید - طالب کلیم این رباعي گفته گذرانید * * رباعي *

* این مژدهٔ لطف از پی هم زیبا بود *

* این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود *

* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت *

* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعمیه تاریخ این واقعه یافته اند * * مصرع *

۱۰۴۰

* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضے برانند که اصلا بغي و خروج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد محض برای خود داري بود - و برخے گویند همیشه مزاجش مجبول خودسري و طغیان بود - و بے تحاشا زبان طعن و سرزنش برو دراز کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موالف از احوال او که بتفرس میرسد این است - که مرد راست (۲) و درست بود - زمانه سازي و دو روئي نداشت - سیلئ روزگار نخورده بود - حرف کاهشے بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه هندوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفتهٔ او - از نخوت و بے نیازي سر بفلک و ملک فرونمي‌آورد *

روزے شاهجهان تقریبا بسید خانجهان بارهه گفتند - که این خطاب شخصے ست که ما و جمیع شاهزادها آرزومند نگاه او بودیم

(۲) نسخهٔ [ب] راست بود *

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکبارہ نیرنگی چرخ بوقلمون عالمے تازہ بروی کار آورد - و صفے دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت و محرومیت نماند - مردمے (که بار مجرای او نمي یافتند) سر همسري برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - و صدور بعضے حرکات بے‌اخلاصي (که در پیشگاہ خلافت محمول بر بغي و فساد شد) باعث آن گردید که هر بیقدرے بچشم حقارت مي‌نگریست و هر هرزہ گوئے صدای خارج آهنگي بگوش مي‌کشید - بسکه غیور بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل برکند آوارگي و بیابان مرگي مرجح پنداشت - و اذا ابتلیت ببلیتین فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعبے و جان‌کنیئے ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید بجائے که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مرتبه نبود - بعد ازان اغراض دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج و اتفاق با نظام‌الملکیه - اگر نقشش درست مي‌نشست و زمانه بر سر یاري مي‌بود حب جاہ دنیا کی میگذاشت که بذوکري سر فرود آرد *

بالجمله خانجهان بوقار و حلم متصف بود - و مجوز ضرر احدے نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه سني‌مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقولهٔ ارست

که شجاعت بے غلامی مرتضی علي نمي‌باشد - آخرها از صحبت شیخ فضل الله برهانپوري (۲) شوقے بتصوف بهم رسانید - شبها با درویشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاهے سه لک روپیه در ماه و گاهے کمتر - و قلیلے پس‌انداز هم میشد - خود بکارها نمي‌رسید و با هنود التفات نمیکرد - محاسبهٔ عمال و دیگر اکثر امور ملتوي بود * پسرانش بسیار بودند - چندے در معارک جان سپردند و اصالت خان (که سه هزاري منصب داشت) در ایام آوارگي در دولتاباد درگذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت و فرید و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریخته بعد مدتے بحضور آمدند - کسے تا حال از اولاد او ترقي نکرد *

* خان عالم میرزا برخوردار *

پسر میرزا عبدالرحمن دولدي ست - که (۳) ابا عن جد درین دودمان تیموریه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران نیاگان او پشت بپشت امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران بود - و بخیراندیشي و دولتخواهي همواره روشناس * میرزا برخوردار تا سال چهلم اکبري دو صد و پنجاهي منصب داشت - در سال چهل و چهارم [که دلپت اجینیه (که

(۲) نسخهٔ [ب] فضل برهانپوري (۳) نسخهٔ [ج] که احوالش جداگانه بتحریر آمده ابا عن جد *

از سرتابان صوبهٔ بهار بود) از زندان رهائي يافته دستوري بنگاه گرفت] ميرزا بكبين آنكه پدرش عبدالرحمن بآويزهٔ آن بومي زندگاني سپرده بود با برخے در صحرا برو ريخت - دليت پدر رفت عرش آشياني فرمودند كه ميرزا را بر بسته نزد آن زميندار برند باستشفاع بعضے بار يابان حضور موتوف شده زنداني گرديد اتفاقا در خدمت شاهزاده سلطان سليم بسيار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن ميرشكاري كمال مهارت داشت بخدمت قوش بيگي امتياز يافت - و در سال چهارم جهانگيري بخطاب خانعالم لواي ناموري بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بيست (۲) هجري شاه عباس صفوي پادشاه ايران يادگار علي سلطان طالش (۳) را بتعزيت عرش آشياني و تهنيت جلوس فرستاد در سال هشتم بهمراهئ او خان عالم بسفارت دستوري يافت - چون شاه بدفع روميه در سمت آذربائيجان متوجه بود حسب المرضي چندگاه در هرات و قم متوقف گشت - گويند مردم بسيارے همراه داشت - دويست نفر توشچي و ميرشكار بودند - و هزار كس از ملازمان معتبر پادشاهي بود - بنابر امتداد وقفه بيشترے را از هرات برگردانيد - در سال (۱۰۲۷) هزار و بيست و هفتم (كه شاه بدارالسلطنت قزوين معاودت نمود) خان عالم (كه همگي قريب (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري (۳) در [بعض نسخه] طاش (۴) نسخهٔ [ج] قريب هشتصد نفر ه

سلطنت هندوستان بجلوس صاحبقران ثاني شاهجهان مزين گشت خانعالم بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازي يافته بصوبه‌داري بهار از تغير ميرزا رستم صفوي رخصت يافت و بنابر آنكه از افزوني كوكنار بمهمات ملكي نمي‌توانست پرداخت در همين سال معزول گرديد - و در سال پنجم آخر سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يك (كه اعلى حضرت از برهانپور بكبرآباد علم معاودت افراخت) خانعالم بتقبيل سدهٔ سنيه مباهي گشت پادشاه بسبب كبر سن و التزام كوكنار او را از خدمت معاف داشته مبلغ يك لك روپيه برسم ساليانه مقرر شد - در دارالخلافهٔ آگره رحل اقامت افكنده بجمعيت خاطر روزگار بسر برد - باجل طبعي در گذشت - لا ولد بود - برادرش ميرزا عبدالسبحان فوجدار آله آباد بوده ضبط درست داشت - تغير شده تعين كابل گشت و در هنگامهٔ افريدي كشته گرديد - پسرش شير زاد خان بهادر پردل بود - در جنگ سهيندره با خانجهان لودي بكار پادشاهي آمد صاحب عالم آرا نوشته - كه خان عالم از جانب جهانگير پادشاه بخطاب بهائي يعني برادر سرافرازي‌داشت - اما در احوال‌نامهاى هندوستان هيچ جا مذكور نيست - و بر زبانها ساير و داير نه و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهارے باين معني فرمود چنانچه در صدر گذشت دليلے واضح بر صدق مدعا ست - چه بدون تحقيق شاه بر زبان نمي آورد - والله اعلم *

● خواجه ابوالحسن تربتي ملقب بركن السلطنه ●

تربت آلكائيست از خراسان - قطب الدين حيدر (كه مظهر آثار غريبه و امور عجيبه بود . و حيدريان بوى منسوب اند) ازانجا ست خواجه در عهد عرش آشياني بخدمت وزارت شاهزاده دانيال و ديواني دكن اختصاص داشت - چون جنت مكاني سرير آراى سلطنت شد خواجه از دكن حضور طلب گرديد - سال دوم (كه آصف خان ميرزا جعفر بمنصب وكالت بلند رتبگي يافت) اورا بهمراهي خود جهت سررشته داري درخواست - پس ازان (كه آصف خان بمهم دكن شتافت - و ديواني باعتماد الدوله باز گرديد) خواجه در ركاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتياز يافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بيست و يك هجري بمنصب والاى مير بخشيگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزين ملك بقا گشت خواجه را بتفويض ديواني كل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتياز و اعتبار افزودند - در هنگامهٔ مهابت خان در آب بهت پيش روى عماري نور جهان بيگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعي قليل اسپان شنا كرده و يراقها تر گشته رو بروى فوج مهابت خان آمد - ناگاه بباد شپهٔ تير[2] مخالف جلو مردم بيگم بے اختيار برگشت - و هريكے از امرا بطرفے افتاد خواجه دران آشوب گاه و روا روى ناهنجار از اسپ جدا گشته

(۲) نسخهٔ [ا] بباز شپهٔ تير *

بمدد ملاح کشمیري جان بسلامت برد - و چون وکالت بآصف‌جاهي قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگیِ دارالملک کابل بعهدهٔ خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور دستوري یافت - و در عهد اعلی حضرت بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پایه افزای دولت خود گشت - چون شب یکشنبه بیست و ششم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم خان جهان لودي از آگره فرار نمود همان‌شب اعلی حضرت خواجه را با امرای نامدار بتعاقب تعین فرمود - اگرچه بعضے امرای جلادت کیش سبقت آهنگ پیش شتافته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز بگذار آب رسید - و چون بدون کشتي نتوانست عبور نمود تا دو پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلت این فاصلهٔ هفت پاس فرصت یافته خود را بملک بندیله انداخت - جگراج پسر ججهار سنگهه پناه داده اورا از ملک خود گذرانید - و براهبران لشکر پادشاهي مواضعه نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت نمایند - بنابرین خواجه با سرداران دیگر در جنگلهای انبوه بهر سمت گردد نا مفید داشته غیر از سرگرداني طرفے نبست - چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطهٔ برهانپور ورود فرمود خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت ناسک و ترمبک رخصت یافت - و پس از ضبط آن الکا و تنخواه

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهی بکمک نصیری خان
(که محاصرهٔ قلعهٔ قندهار داشت) رو آورد - و از میانهٔ راه خبر فتح
شنیده برگشت - و بقصبهٔ پاتور شیخ بابو (که پرگنه ایست از
پایان گهات برار) بکنار رود آبے تنگ آب فرود آمد - میخواست
ایام برشکال را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابے عظیم از سر کوه
رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکی شب و شدت آب سراسیمه
گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر
بر اسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب
دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد
در سال پنجم بصوبه‌داری کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسقال
دولت بود) اعلی حضرت بے ضرورت دوری او را روا نداشته
ظفرخان پسرش را بنظم مهام آن ملک بنیابت رخصت فرمود.
خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری
در سن هفتاد سالگی مرحله پیمای عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ
فوتش یافته * ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بتزشروئی
و درشتخوئی اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفرخان است
که ذکر او نقش پذیر خامهٔ وقائع طراز میگردد - و پسر دیگر میرزا
خورشید نظر است * -

خان زمان بهادر میرزا امان الله

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خانزادهای میوات بود - بخلاف پدر بملکات رضیه متحلي و بخوبیها در امثال و اقران سر برتري مي‌افراخت - از چنان پدرے چنین پسرے مردم را بشگفت مي‌انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیري قرعهٔ برهمزنی دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت خان افتاد جنت مکاني اورا از صوبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان‌الله بنیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزاري و خطاب خانزاد خاني (۲) سرافراز گردید.

چون جتي (۳) نام اوزبک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والی بلخ (که او درالسنهٔ عوام بیلنگتوش اشتهار داشته - بجهت آنکه در جنگے سینه را تاخته بود - چه ترکان یلانک برهنه و توش سینه را گویند) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین مي گذرانیده بقزاقي نام برآورد و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران ازو حساب برمي‌داشت و قلعهٔ بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاري مي‌نمودند) دران نواحي احداث کرده همشیره زادهٔ خود را با فوجے باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوجے آراسته بر سر آنها شتافت - سردار با جمعے از اوزبکان در جنگ بقتل رسید.

---

(۲) در [بعضی نسخه] خانه زاد خاني (۳) نسخهٔ [ج] جهتي ٭

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمدخان (که تجویز فوج کشي بسرحد پادشاهي نمیکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشرے از اوزبک و ایمانچي (۲) بدوکوهي غزنین رسیده آمادهٔ پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه دران عرصهٔ شهامت در کشتن و بستن و تاختن کارنامهٔ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کارے غریب شد - هرگاه اوزبکان حمله مي‌آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعي اوزبکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزنند - خانزاد خان تا شش کروه دنبال کرده بهمعنانیِ فتح و نصرت معاودت نمود *

چون صاحب صوبگي بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعتاب حضور طلب گردید) صوبه داري بنگاله بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان ببادافراه کردار ناپسندیدهٔ خود از کنار دریاي بهت راه آوارگي سپرد) او از حکومت بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

(۲) نسخهٔ [ب] المانچي - و نسخهٔ [ج] ایماجي *

پاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سر موئی تجاوز ننموده پس از واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکانی در معاملاتی که روداد شریک آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس‌آشیانی از لاهور بملازمت رسیده بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب خانزمان و صوبه داری مالوه از تغیر مظفرخان معموری سر بر افراخت و در همان سال (۲) چون صوبه داری دکن بنام پدرش مقرر شد بنیابت پدر از مالوه بدکن رو آورد - و پس ازان در سال دوم (که نظم دکن بارادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت) خان زمان بتقبیل سدهٔ خلافت کامیاب گردیده بجاگیر خود سنبهل شتافت و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي متوجه دکن شد خان‌زمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعین شده بود) نامزد گشت و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهي از برهانپور بهندوستان صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم‌خان بمهابت خان (که بنظم دهلي مي پرداخت) مقرر گردید - و بیمین‌الدوله فرمان صادر شد که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام محمود خان حارس قلعهٔ کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد ملک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را رهگرای عدم ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ج] همین سال ٭

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بهپارد مستمال نموده آن حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش قلعهٔ فلک شکوه دولتاباد همت گماشت خانزمان با پنج‌هزار سوار آمادهٔ کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف خود را مي‌رسانيد - دران ايام بيست هزار گاو و غله و جمعے از تابين امراى كمكي در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقيا نتوانستند ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجي بهونسله و بهلول خان در چکلتهانه سه کروهی کهرکي او را دایره وار احاطه نمودند - خانزمان در جاى خود ثبات ورزيده ببان اندازي و سردادن گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفي (که مقاهير قدم جسارت پيش ميگذاشتند (۲)) سرچنگ آسا مي‌يافتند - چون شب افتاد طرفين دست از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناوردگاه فرود آمده بهوشياري صبح نمود - غنيم سعي پيشرفت نديده مايوس برگشت - و او رسد را گرفته بپدر پيوست - و همواره در مورچال و بركهي نبردهاى مردانه نموده لواى چيرگي مي‌افراشت - دفعهٔ ديگر براى آوردن رسد غله و خزانه و باروت پادشاهي (كه بروهنكهيره رسيده پيش نمي‌توانست آمد) راهي گشت - رندوله خان و ساهو و ياقوت حبشي دنبال گرفتند - كه قابو يافته دست بخزانه و رسد توانند رسانيد خانخانان ازين خبر نصيري خان را بكمك تعين كرد - خان زمان

(۲) نسخهٔ [ج] جسارت مي گذاشتند ٭

بنیروی همت و پردلي همه را همراه گرفته برگشت - چون هنگام رهگرائي فوج هراول و چنداول یک کروه از قول دورتر مي‌بود روزیکه داخل کهرکي میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویزشے سترگ رو داد - اکثرے مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعهٔ متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژ دشوار کشای پرینده تعین شد - خانزمان برسم منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دواندن نقب و نشاندن مورچال دقیقهٔ فرو نگذاشت - اما بنابر دو روئی امرا و بر سر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقدهٔ تعویق افتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئینان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران اورا دوست‌تر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معاملهٔ الٰہا بودے از سر آن در گذشتے لیکن از سبعیت و بد مزاجي سر دیوان دشنامهای فحش بار میداد - هرچند او کنایةً و تصریحًا پیغام کرد (که شرمے از سن و سال کرده پاس مرتبهٔ مرا نگاه‌دارند - و خفت ندهند) وی بیشترے بمذلت پسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زیان زدهٔ دین و دنیا میشوم - چون بسیار بجان آمد از گهات روهنکهیره بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب درمیان از گذر هاندیه درگذشت - مهابت خان

بلغدوه و آشفتگي در شده ميگفت - اعيان حضور (که همه با من مدعي اند) اگر حرفي نکوهيده از من بپادشاه ميرسانيدند محمول بر عداوت و حسد ميشد - الحال [که چنين پسرے (که بحسن اخلاق و نيکوئي شيم مشهور آفاق است) اين قسم برود] بد نقشي[2] من يقين خواهد شد - درين پيرانه سالي مرا رسوا کرد آه سرد ميکشيد - و دست بر زانو ميزد - و ميگفت آه امان الله جوان مرگ شوي - گويند چون آمدنش بعرض رسيد اعلى حضرت خواندند *

ع *

* آشنا را حال اين است واى بر بيگانهٔ *

اتفاقا روزے (که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت خان رسيد - اعلى حضرت يمين الدوله را با ديگر امرا بتعزيت فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون تا آن زمان يک صوبه دار بنظم خانديس و برار[3] مي‌پرداخت دريتولا دو حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتاباد و احمدنگر و سنگمنير و جنير و پتن و جالناپور و بير و دهارور و لختے محال برار و تمامي تلنگانه که جمع آن يک ارب و بيست کرور دام بود) بدو تفويض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش ججهار سنگهه بنديله صوبه داري مالوه بخاندوران بازگردند خانديس باآله وردي

---

(۲) يا بدنفسي باشد (۳) نسخهٔ [ب] برار دکن - و نسخهٔ [ج] برار و دکن مي پرداخت *

خان مقرر شده برار نیز ضمیمهٔ بالگهات بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلی حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد نهضت دکن فرمود) خانزمان را بهراولی راو ستر سال و سایر راجپوت و چنداولی بهادر خان روهله و طایفهٔ افغانان جهت تسخیر محال چمارکونده (۲) وطن ساهو و ولایت کوکن (که در تصرف او بود) و نهب و غارت مملکت بیجاپوریه (که درین سمت واقع است) کسیل نمود او مکرر بساهوی ادبار پژوه مالشهای (۳) مستوفي داده چمارکونده و غیره محالات احمدنگر را تهانه‌نشین پادشاهي ساخت - و تا کولار و ازانجا بمرج و رایباغ بتاخت و تاراج پرداخت - چون عادل شاه سر بربقهٔ اطاعت گذاشت عطف عنان نموده بخطاب بهادري سر برافراخت - و پس ازان بکشایش قلعهٔ جنیر (که از اعاظم قلاع نظامشاهیه است) دستوري یافت - خانزمان تدبیه ساهو (۴) و تعاقب آن بدخو مقدم و اهم داشته بدنبالش بکوکن شتافت - و هرجا میرفت دست ازو بر نمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعهٔ ماهولي متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفهٔ ساهو را مستخلص ساخته ضمیمهٔ ملک پادشاهي سازد) از یک طرف خانزمان و از جانبی دیگر رندوله خان ماهولي را گرد گرفتند - ساهو ترسان

(۲) نسخهٔ [ب] چمارکنده (۳) نسخهٔ [ج] بساهو مالشهای (۴) نسخهٔ [ج] ساهو مقدم و اهم *

(۲)
و هراسان گشته قلعهٔ جنیر و ترنبکلواری و تربنک و هریس و جودهن و هرسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داری هرچهار صوبهٔ دکن بپادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتاباد معاودت نموده بخدمت آن پادشاهزادهٔ اقبال‌مند قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیر باز طاري شده بود) گاهے ازان بهي مي‌یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور رخت حیات بربست * وستم زمانه مرد * (۱۰۴۷) تاریخ یافته اند - گویند دم واپسین بافاقه آمده این بیت مشهور بر سخت *

* بیت *

* جان بلب دارد اماني چون چراغ صبحدم *
* جنبشے زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري یگانهٔ وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبهٔ ورزیده که آنهائے (که با پدرش مدعي جان بودند) براى او بساط صحبت و یکدلي مي‌گستردند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستي اینها برغم من است - بعد از من اگر این اتفاق و رفاق بماند نفرین برمن خواهي کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخے متضمن حالات جمیع سلاطین روى زمین برشتهٔ تالیف کشیده

(۲) در[بعضی نسخه] جودهن و چوند و هرسل *

مجموعهٔ گنج باد آورد نیز جمع او ست - امانی تخلص میکرد صاحب دیوان است - ازوست * قطعه *

* بر دور جام ما بنویسید نام ما *
* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *
* دوران اگر بکام نگردید گو مگرد *
* این بس که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشت - میرزا شکر الله نام - قابل و رو شناس پادشاهی بود در هنگامی (که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد) او بنیابت پدر بحراست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوافی *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس آشیانی ست - پس از وصول خبر فوت جنت مکانی چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت نموده متصل احمدآباد رسید اورا (که بمنصب در هزاری ششصد سوار سرفراز بود) بدیوانی گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم درخواست رخصت حرمین شریفین (٢) نموده بدین امنیت کامیاب گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق آن دو بقعهٔ مبارکه ارسال نماید) بکار پردازان صوبهٔ گجرات فرمود که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعی (که باب خرید و فروخت آن در مکان باشد) بخام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

(٢) نسخهٔ [ب] رخصت زیارت حرمین شریفین *

بفهرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن در بقعه برساند - و سال نهم ازانجا بر گردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن نه اسپ عربي بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید - سال دوازدهم از دیوانی گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري بدار بقا خرامید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاري نقشبندي ست - در زمان جنت‌مکاني منصبی یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار بردلي و کارداني از ناصیهٔ حالش دریافته در مقام تربیت شد - او بنابر جهتی دست از نوکري برداشته بنظام شاه پیوست - چون درانجا رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان سعي نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز خان مخاطب گشت - باز ازانجا دل بر گرفته در ملازمان شاهزاده شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیري خان اعتبار اندوخت و در گردش فلکي همه جا ملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاري دقیقهٔ فرو گذاشت نمي نمود - حتی بمقتضای وقت گاهی بترتیب زین و لجام اسپ خاصه قیام مي‌ورزید - در جنگ تونش (۲) سردار فوج شاهي بود - چون دران روز عالمی خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان (که عبدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] تومس - و نسخهٔ [ج] تونس *

بیوفائي گزیده از شاهزاده جدا شد) او نیز نسبت دامادي خان مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوست و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلالی بهم رسانیده بود) مي‌گذرانید - در سال دوم فردوس‌آشیاني روی نیاز بآستان خلافت آورده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیري خان سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلی حضرت از خطهٔ برهانپور افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظام‌شاهیه و حدود و اطراف آن تعین فرمود او بهمراهي راجه گجسنگهه نامزد شد از کارطلبي عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار (که راو رتن بدان سمت دستوري یافته) بمن باز گردد در کمتر مدت بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار تحصیل ناموري نموده بدان مهم دستوري یافت و کشایش قلعهٔ قندهار را (که بمتانت و دشوارکشائي اشتهار دارد) پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سرلشکر آن ملک را (که درمیان قصبه و قلعه آمادهٔ پیکار بود) مالشی بسزا داده آواره نمود پس ازان تقسیم مورچالها نموده گردگرفت - مقرب خان و بهلول خان و رندوله خان عادلشاهي (که بکمک قلعگیان رسیده هجوم آوردند) بتلاشهای مردانهٔ او عنان تاب گشتند - درین اثنا اعظم خان صوبه‌دار دکن بیاوري در رسید - متحصنان گرفتاري خود قریب دیده زینهاري شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

هزار و چهلم هجري صادق داماد یاقوت خداوند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ ملک ضبط و بجلي و عنبري مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده (که هر یکی برای برهم زدن لشکرے و شهرے کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داري بضبط درآمد - نصیري خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاگهات دکن بالتماس او ماهي و مراتب [که به پیشین ایام در سلاطین دهلي شیوع داشت - و ایشان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبارے تمام گرفته سلاطین آنجا بکسے (که شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه‌داري مالوه اختصاص یافت *

گویند که چون اجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام درخاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبهٔ بهم رسید که نانے بجانے (۲) مي ارزید - مدار قوت سکنهٔ آنجا بر غلهٔ مالوه شد - نصیري خان خرمنهای غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محالات مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعهٔ دولتاباد را محاصره نمود نصیري خان بکمک تعین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - روزے (که در مورچال خانزمان نقبیرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجانے ارزید *

و بیست و هشت گز از دیوار عنبرکوت و دوازده گز از برج آن پریده راهے وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعگیان هیچکس اقدام بیورش نمیکرد) مهابت خان خواست که خود پیاده شده در آید - نصیري خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قانون کارداني ست - من در مي‌آیم - سپر حفظ ایزدي بر روی کشیده بقلعه درید - و از تیر و تفنگ گذشته بجنگ شمشیر و خنجر رسید - متحصنان از مشاهدۀ چنین جانسپاري و سرافشاني لختے آویزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده برکشودند درنشینان بزینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت خان هرکرا بحراست قلعه تعین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل سر باز میزد - نصیري خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت کارطلبي پذیرای خدمت شده باتفاق سیدمرتضی‌خان بمحافظت قلعه پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولتاباد برگشتند - و بمورچالها (که هنوز بر جا بود) درآمده قلعه را گردگرفتند چون نصیري خان آویز و ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر برخاسته آواره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرافرازي یافته قلعه را بموجب حکم بمرتضی خان حواله نموده بمالوه معاودت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهي مامور گردید - روزے (۲) (که در نوبت گهي مقاهیر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته (۳) نزدیک بود که چشم زخمی عظیم برسد) خاندوران آگهي یافته بسرعت خود را رسانیده فوج عقب خانخانان را بر فوجے (که دست راست او حلقه داشت) زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته بخانخانان پیوست - غنیم ازین دستبرد رو بفرار آورد - و این کار دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجرای سترگ گردید - چون مهابت خان ازین سپنجي سرا در گذشت بالا گهات بخانزمان تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد) بجمع نود و دو کرور دام بعهدهٔ او قرار گرفت - و حکم شد . که سرکار بیجاگتهه و سرکار نذربار و لختے محال سرکار هاندیه (که آنروی آب نربده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون بکرماجیت پسر ججهار سنگهه بندیله (که با جمعیت پدر بهمراهی خانزمان در بالاگهات میبود) باشارهٔ پدر (که در خراب‌آباد موطن خود ارادهٔ سرتابي نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران ازان آگهي یافته از برهانپور بتکامشي درآمد - و در مقام اشته مضاف صوبهٔ مالوه باو رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمي بجنگلهای دشوار گذار زده در دهاموني بپدر ملحق شد - خاندوران

---

(۲) نسخهٔ [ج] گهي نوبت - یا نوبت گهي باشد (۳) نسخهٔ [ب] عرصهٔ خانخانان تنگ ساخته ٭

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور صوبه‌داری مالوه باو متعلق گشته ببرکندن بیخ فساد آن متمرد کوته اندیش تعین گردید و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مشاعی شگرف برروی کار آورد و درسال نهم سر ججهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در جلدوی این حسن کردن بخطاب بهادري ناموري اندوخت و در همین سال (که اعلی‌حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهراولی راجه جیسنگهه و سایر راجپوتیه و چنداولی مبارزخان نیازي با دیگر افاغنه بکشایش قلعهٔ اودگیر و اوسه و تاخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعین فرمود - او تا دوازده کروهی بیجاپور هرجا معموري و آبادي یافت بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهلول خان (۲) میانه و خیریت خان حبشي را مالشی بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار راه اطاعت وانقیاد پیمود خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده بسمت اودگیر عنان عزیمت انعطاف داد - و بمحاصرهٔ سه ماه و کسرے آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش از سیدي مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس ازان فرمان شد که فیل گجموتي نام (که سرآمد افیال قطب الملک است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

(۲) نسخهٔ [ج] پهول خان *

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندي گرفته بثغور دیوگدهه در آمد - و کیاچهر (۲) و اشته را (که از توابع کررماندکانون برار است) از تصرف گوندان متغلب بر آورد - و ناگپور را بمحاصرهٔ چند روز برکشود - کوکیا راجهٔ دیوگدهه یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *

خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده دوبست فیل بقیمت ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر زمینداران لختے برسم پیشکش پادشاهي و برخے باو داده بودند) با فیل گجموتي (که یک لک روپیه قیمت شده بپادشاه پسند موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب داده بود) بنظر اعلی‌حضرت درآورد - چون جوهراخلاص و مردانگيِ او درین تردد‌ات مردآزما فروغے دیگر داد و پیشکشے (که بدین کیفیت و کمیت در اندک وقتے هیچ یکے از نوئینان والا مکان یک مرتبه از گردن‌کشان گاهے نگرفته بود) او بر گرفت بانواع عواطف و تحسین نواخته بخطاب نصرت‌جنگ و منصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرور و هشتاد لک دام که بقرار دوازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد) و تنخواه پرگنهٔ شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتقریب

(۲) در [بعضی نسخه] کیلچهر *

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضی حرکات خود (که دران دیار منافی مزاج اعلی حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفي از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوي کشیده انزوا گزید اعلی حضرت را ازین داعیهٔ بے سبب ملالت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالوه مي پرداخت) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گویند خاندوران در صوبه داری دکن بضوابط مخترعهٔ خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بسیارے دیمکهه و دیسپانڈیه را بمیخ کوب (۲) زده رهگرای بادیهٔ فنا ساخت - و از سرنو همت بآبادی ملک گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تنخواه نمود و تمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بر وجه اتم کرد و آنچه خزانهٔ پادشاهي در قلاع و پرگنات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر میرسد - من در صوبه داری خود از دکن زر فرستادم (۳) - چون از بندوبست آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهت برخی مصالح ملکي از دکن طلب حضور گشت - تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهي بود - ازانجا دستوری

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمیخ چوب زده (۳) در [بعضی نسخه] میرسید *

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کروهی شهر فرود آمد - آخر شب
در جامهٔ خواب بود - از نیرنگی تقدیر برهمن پسرے کشمیری
(که اورا باسلام آورده در سلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود)
جمدهر کاري در شکم او زد - گویند هفده تانکه درخته بودند - ابرو
خم نکرد - با قلیچ خان حرف میزد - یک روز بهوشیاري گذرانیده
از نقد و جنس بهریک از فرزندان حصهٔ متعین ساخته تتمه جهت
خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضي نوشته روانهٔ حضور
کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بساط حیات در نوردید - اعلی حضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده
از وصیت او عنایت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید
چون مدفن آبای او گوالیر است (۲) آنجا برده مدفون ساختند *

خان دوران در کار پادشاهي اصلا مداهنه (۳) و مساهله نمیکرد
و آزمندي و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگرے نگذاشته بجزو کل
مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت گیر بود - و با خلق خدا
بدرشتي و تعدي زندگي میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد - روزے (که خبر فوتش ببرهانپور رسید) شیریني و قند و شکر
در دوکانها نماند که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات
عمدهٔ برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تپتي

---

(۲) در [بعضی نسخه] گوالیاري ست (۳) نسخهٔ [ب] مداهنه نمیکرد ه

ازو ست - و از سرونج تا برهانپور بده کروهي [(۲)] سراها ساختهٔ او ست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو منصب هزاري هزار سوار و عبدالنبي (که خرد سال بود) پانصدي منصب یافتند *

* خان جهان بارهه *

سید مظفرخان از سادات تهنپوري [(۳)] ست - ابوالمظفر نام داشت سال چهاردهم جهانگیري (که شاهزاده سلطان خرم بمهم دکن رخصت یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قایم کرده زخمی برداشته در میدان افتاد - و نقش سپاهگری او دلنشین شاهزاده شد - در حینی (که شاهزادهٔ مزبور از پدر والا قدر خود جدائي گزیده بدکن پرتو ورود افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان پرویز از دریای نربده مجال توقف در بلدهٔ برهانپور متعسر دیده از راه سیکاکول تعلقهٔ قطب الملک متوجه صوبهٔ بنگاله گردید و درانجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد) مومی الیه در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فترات ملتزم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمتگذاري و جانسپاري بظهور آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس اورا بعطای منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) یا رنتهپوري ست *

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت
و بحراست قلعهٔ گوالیار مامور گردانیده توابع آن در تیول او
مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهت تنبیه جهجهار
سنگهه بندیله (که هنگام بغي و فساد برپا کرده بود) دستوري یافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان
پادشاهي منجملهٔ ملک (که در تصرف او بود) بقدر طلب
منصبش باو گذاشته تتمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تنخواه
نمودند - و در سال دوم چون خانجهان لودي بنابر توهمي (که درخاطر او
جا کرده بود) از مستقرالخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور
بهمراهي خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامورگشت - و بچستي
و چالاکي همان شب بے انتظار سر کرده روانه شد - شش گهري
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده
چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از
سادات بدرجهٔ شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمي
گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا
طلب داشته باضافهٔ یک هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت
خلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقهٔ خاصه کام اندوز گردیده بهراولي لشکر پادشاهي (که همراه
اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

رخصت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بسبب ورم بالای ناف طاقت سواري نیست) جگجیون جراح را بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت مادهٔ موضع ورم را شگافته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندے بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از وفور قدرداني بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا باهٔد مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گردیده خانجهان لودي مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا برگرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوهٔ شجاعت و قبیله داري موصوف بود) بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ قبچاق (۲) از طویلهٔ خاصه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید - و ازانجا (که عبد الله خان بهادر نیز با فوج علیحده بتعاقب او تعین شده بود) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خار بن فساد بر کنند - سید مظفرخان بپای استعجال از گذر اکبرپور عبور آب نربده نموده خبر گیران عرصهٔ مسافت مي پیمود - تا آنکه در منزل موضع تال کانون

(۲) در [اکثر نسخه] پنچاق *

تعلقهٔ مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفرکوکب بموضع نیمي از ولایت بندهو (۲) (که پانزده کروهی سهینده و سي کروهی آلهآباد است) بدریافت خبر قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که هراول فوج بادشاهي بود) باو رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعے رو براه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامهٔ زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجهٔ شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهرهٔ ناموري برافروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافته با یمین الدوله بتنبیه عادل شاه بیجاپوري تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت بادشاهي شده یک هزار سوار دیگر تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر بلندي اندوخت - پستر بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات شایان و دلیریهای نمایان گردید ۰ و چون تسخیر پرینده ملتوي مانده

(۲) نسخهٔ [ب] ماهو ۰

شاهزاده حسب الحکم فردوس‌آشیانی عازم عتبهٔ خلافت گشت سید خانجهان بسرعت سریعه خود را رسانیده متصل اکبرآباد جبهه سای آستان خلافت گردید - و در سال هشتم تتمهٔ سواران تابین او دو اسپه سه‌اسپه تقرر پذیرفت - و در همین سال به تنبیه ججهار سنگهه بندیله (که شیوهٔ بغی ورزیده بود) با جمعی از دیگر امرا تعین شده نطاق عزیمت بر کمر همت بست - و پس ازان [که ججهار سنگهه دست و پای زده راه دیوگدهه (که متصل صوبهٔ برار واقع است) پیش گرفت - و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران بتعاقب او مامور گردیدند] سید خانجهان برطبق حکم محکم جهت تنسیق ولایت مفتوحه و تفتیش دفائن آنجا متصل چورا گدهه توقف گزید - و پس ازان بحضور رسیده در ایامی (که فردوس آشیانی عزیمت سیر دولتاباد پیش نهاد خاطر ساخته از دریای نربده گذشته کنار آن مخیم سرادق اقبال بود) سعادت ملازمت دریافت و بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و یک لک روپیه نقد رایت ناموری بر افراشت در سال نهم بعطای خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه فرق مباهات برافراخته با جوقی از امرا بتادیب عادل شاه بیجاپوری دستوری یافت - و از سمت بیر بدهارور (۲) رسیده بنه و بار درانجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثنای قطع مسافت

(۲) در [بعضی نسخه] بدهار وار *

مردم تعین نموده سرادهون را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر ریحان شولاپوری تاخته قصبهٔ دهاراسین را تهانه نشین گردانید و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد ٭

گویند روزے رندوله بیجاپوری زخمي شده از اسپ بر افتاد یکے از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان (که بعضی از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات برسر رسید) خان مزبور بارادهٔ چهاونی برگشته بدهارور آمد - پستر چون عادل خان زینهاری شده اطاعت فردوس آشیانی اختیار نمود خان مزبور حسب الطلب بزمین بوس عتبهٔ سلطنت فایز گشت - و چون اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت هر چهار صوبهٔ دکن (که عبارت از خاندیس و برار و پاره از ملک تلنگانه و قلیلے از ملک نظام الملکیه باشد) بعهدهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر از تسخیر حصار جنیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود) یافت - و در سال یازدهم باز بعتبهٔ خسروانی رسیده چون عزیمت دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهي شد مشار الیه باجازت تیول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

لاهور شرف ملازمت دریافت نموده بعطای اضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سررشتهٔ اعتبار بدست آورد *

درین ایام (که راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو سر طغیان برداشته بود) مشار الیه به تنبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش با فوجی نامزد گردید - وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه [illegible]ماده فیل و یک لک روپیه بطریق مساعده سر بلندي یافت - مشار الیه بموجب حکم پادشاهي موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان (که از کتل بهاوان (۲) و مچهي بهون گذشته نیم کروهی قلعهٔ نور پور معسکر ساخت) مساعی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانید اگرچه برجی از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجی دیواری کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستر بر طبق فرمان پادشاهي تسخیر قلعهٔ مؤ وجههٔ همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد و به نبردهای متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج پادشاهي از جوانب دیگر بقلعه درآمدند - و جگت سنگهه راه فرار پیمود - در جلدوی آن یکهزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافت - پستر (که راجه جگت سنگهه باظهار ندامت پرداخته صفح جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشار الیه همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلوان *

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه صفي (۲) دارای ایران جهت تسخیر قلعهٔ قندهار بر زبانها افتاده بود شاهزاده دارا شکوه برای دفعیهٔ او دستوري یافت - خان مزبور هم بعطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان شاهزادهٔ مزبور تعین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفي شیوع گرفت - درسال شانزدهم خان مزبور برخصت گوالیار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامی (که فردوس آشیاني سمت اجمیر متوجه گردید) اورا بحراست اکبرآباد گذاشت - پس از معاودت موکب خسرواني چندی در حضور بوده درسال هیزدهم رخصت محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود در اواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري مفلوج گشته دو ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزید پادشاه قدر شناس تاسف نموده در بارهٔ پسرانش سید منصور خان و سید شیر زمان و سید منور (که آخرها بخطاب سید مظفر خان و سید لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هریک درین صحیفه (تمزدهٔ کلک وقائع نگار گردیده) توجه مرعي داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفدري *

خان مزبور نامے ببزرگي و کثرت جمعیت و سخاوت بر آورده تا زیست بآبرو بسر برد - نوکران بیش قرار داشت - و هرکه از ملازمان پادشاهي بوي متوسل میشد سلوک خوب نموده دیهات در جاگیر او میداد - حلیم و متواضع بسیار بود - گویند روزے فردوس آشیاني بر دستار خوان نشانیده شریک طعام ساخت پس ازانکه پادشاه برخاست سید خانجهان دویده جفت پاپوش را زیر پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - که شما را شرم این خطاب عالي باید کرد - شخصے (که بدین خطاب مخاطب بود) امرا چه که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کسے حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدوي درگاه است - پادشاه فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت توره و ضابطه باید کرد اما گویند که بمعاملت دنیوي نمي رسید - و بر کاربردازان خود اعتمادے نمیکرد - خدمتگاران هموطني خود را بسیار دوست میداشت - گفتهٔ آنها پیش او معتبر بود - روزے عاملے (که پنجهزار روپیه عین المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود) معرفت خدمتگارے سه هزار روپیه را اشرفي پیش خان مزبور آورد - که این حق دیوان و مستوفي ست - اما میترسم که فردا فتواي قتل من خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرفیها برگرفت - بعد ازین هرچند متصدیان ظاهر نمودند (که پنجهزار روپیه عین المال ذمهٔ او باقي ست) قبول نکرد *

• خسرو سلطان •

دومي پسر نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان است - چون
در سنه (۱۰۵۱) یکهزار و پنجاه و یک خطبهٔ ماوراء النهر بنام
نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر کلان خود عبدالعزیز
خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خاني گشته مهمات
فرمانروائي را بنهج استقامت جاري گردانید - و در سنه (۱۰۵۵)
هزار و پنجاه و پنج بقرشي رفته ارکنج را (که حاکمش اسفندیار
خان درگذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبکیه (که برادر کلانش
امامقلي خان سلوک تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بندوبست
ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند
بوده) باز خواست آن ایام درمیان آورد - آن قوم خلیع العذار
مطلق العنان رنجیده خاطر و رمیده دل گشته بران شدند که او را
با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحهٔ یکتائی آن
بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها
انداخت - هر یکی را بجائی تعین کرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزیز
خان داده بیگ ارغلي را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او
ساخت - و تاشکند را بامضافات ببهرام پسر سیوم خود داد
و باقي یوز را اتالیق او نمود - و نذر بے اتالیق امام قلي خان را (که در
اوزبکیه اعتبار تمام داشت - و اورا سرخیل فتنه انگیزان میدانست)
بحکومت بلخ نامزد گردانید - و قندوز را (که حاکم نشین بدخشان

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهمرد[2] را با لواحق و توابع و هزارجات (که از دیر باز تعلق به یلنکتوش داشت) بے سابقهٔ تقصیر تغیر نموده بسبحان قلي پسر چهارم سپرده تردي علي قطان را اتالیق او نمود - و تیول اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را نقدي ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را بلباس استاد متهم ساخته خود متصرف شد *

ازانجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او رو بادبار گذاشته) همگي خواجگان توران را (که وضیع و شریف آنجا حلقهٔ ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخے امور آزرده ساختن و ازین رو (که هرجا چراگاهے بود برای دواب خود قرق نموده دیگرے را رخصت نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبد العزیز خان (که خلف ارشد و ولي عهدش بود) هرچند وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلي خان بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ را بمن عطا کنند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار مي‌نمود و نقل و تحویل اندوختهٔ چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجاح مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ (که مدتے ممتد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسي

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کهمرد آورده *

چشم پوشي بكار برد - و يكدست مراسم حزم و كار آگهي از دست
واهشته هركه از روي هوا خواهي حرفي از بد انديشان مخفي باو
ميگفت از تنگ ظرفي بافشاي آن او را شرمسار و بے اعتبار
ميگردانيد - تا آنكه دفعةً تمام توران و همه تورانيان بر شوريدند
و يكبارگي طبل مخالفت فروكوفته خطبهٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزيز
خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بنهب و تاراج بر آورده
(٢)
اكثر كارخانجات را يغمائي ساختند - آخرالامر نذر محمد خان با پسر
(٣)
بمصالحه پرداخت - كه فرمان روائي ماوراءالنهر بخود متعلق ساخته
بلخ و بدخشان باو بگذارد - و خود بعد آشتي از پيكار و تردد
بر آسود - اما از دورنگي اوزبكان و خودسري المانان بيم جان و مال
هر روز مي افزود - ترک صيد و شكار نموده چندے درون حصار
بلخ خانه نشين گشت - و چون بعد وقوع حادثهٔ ناگزير جنت مكاني
و بودن وارث تخت و تاج يعني صاحبقران ثاني بر بعد مسافت
در جنير (كه اقصاي دكن است) عرصه خالي پنداشت از شورش طلبي
و غرور جواني لشكرے گران بتسخير كابل كشيد - هرچند كارے
پيش نبرده از صولت لشكر فيروزي رجعت قهقري نمود اما دست
تعدي و تطاول دراز ساخته از سكنهٔ شهر و رعاياي نواحي و اطراف
هرچه اوزبكان تهي‌دست يافتند بنهب و غارت بردند - و ابواب
بيداد و ستم بر روي اهل آنديار فراز نمود - ازان وقت مركوز

---

(٢) در [اكثر نسخه] اكثر كارها را (٣) در [بعض نسخه] شناخته *

خاطر اعلی حضرت بود - که بمقتضای * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان فرستاده (۲) آن ملک موروثي را انتزاع نمایند - بسبب اشتغال مهمات ملکي ارادهٔ مذکور از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور نرسید - دریں وقت (که خود بخود دران ولایت هرج و مرج افتاد - و المانان بے دین آتش ظلم افروخته در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قری و مواضع بدخشانات را بجاروب غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند) از آوازهٔ موکب منصور بپای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو سلطان بر رفق مصلحت دید خرد با پسر خود بدیع سلطان و دو هزار خانه‌دار از احشام و اهل قندوز (که بیشتر رعایای جور کشیدهٔ نالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست و چون نزدیک باندراب رسید امیرالامرا علي‌مردان خان پذیره شده بر پشت اسپ دریافت - و پس ازانکه داخل خیمهٔ شاهزاده شد آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهي تا منتهای بساط رفته معانقه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر بلخ و بدخشان *

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت
و دلجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع
نموده روانهٔ حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت‌خان ولد صادق
خان مرحوم با چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیش‌قیمت‌پارچه
از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک پالکي و چهار ڈولي با چوبهای
نقره و غلافهای مخملي برای سواري عورات و دو دست پیش‌خانهٔ
مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده
همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر
سنه (۱۰۵۶) یکهزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید
مدار المهام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده
بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجازت آن امتیاز
بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدر شناسي
بدو دست برداشته بآغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن
مباهات اندوخت - و باقسام عنایات و نوازش و انعام پنجاه هزار
روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش‌هزاري دو هزار سوار اختصاص
یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل
برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه
پدر بود) بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو
سلطان مرد ضعیف بنیهٔ افیوني (که مدتها بتعدي و اشتلم
اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست‌انداز المانان

دمے نہ آسودہ) یک دفعہ بے رنج و تعب بدولت خدا داد رسید بفراغبال و ترفہ حال بہرہ یاب لذت زندگاني گشت - تکاپوی نوکري درمیان نبود - گاهے در دارالسلطنت لاهور و گاهے در شاهجہان آباد و اچپانا در رکاب بسر میبرد - و در سال بیست و ششم اورا از منصب باز داشتہ بالک روپیہ مشاهرہ موظف گردید - و درین سال پسرش بدیع سلطان بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافت - و تا آخر سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي رسیدہ بود *

* خواجہ عبدالهادي *

پسر کلان صفدر خان خواجہ قاسم است - اوائل سلطنت فردوس آشیاني در قصبۂ سرونج (٢) تیول پدر خود مي بود - سال چہارم (کہ خانجہان لودي باتفاق دریا خان روهلہ از دکن بمالوہ شتافتہ بقصبۂ مذکور رسید) از بحراست آنجا از قرار واقع پرداخت تا سال بیستم بمنصب نهصدي شش صد سوار فایز شدہ سال بیست و یکم از اصل و اضافہ بپایۂ هزار و پانصدي هشت صد سوار مرتقي گشتہ سال بیست و سیوم باضافۂ دویست سوار چہرۂ عزت برافروختہ سال بیست وششم همراہ پادشاهزادہ دارا شکوہ (کہ بتسخیر قلعۂ قندهار نامزد شدہ) دستوري پذیرفتہ وقت رخصت از اصل و اضافہ بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای خلعت و اسپ با زین نقرہ و سال بیست و هفتم بعنایت علم لوای بلند رتبگي برافراخت

(٢) در [بعضی نسخہ] پورنج *

(۲)
سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجري
پا در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاري
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغري *

سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هزاري چهار صد
سوار چهرهٔ عزت بر افروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ
و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزادهٔ
مذکور بهندوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بندوبست
آنجا تعین شد اورا با دیگر کاشغریان بتهانه‌داري شبرغان و سام چاریک
مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکي از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار عز امتیاز اندوخت - و سال
بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب
قندهار مرخص گشته ازانجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربهٔ
قزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر تردد گردیده سال بیست
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار
سررشتهٔ اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ
مذکور بمهم مسطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة الملک
(۳)
بر سر چیتور کسیل شده گام جلادت برداشت - پستر همراه خلیل خان
بتادیب زمیندار سري‌نگر شتافته اواخر سال سي و یکم با مهاراجه

(۲) نسخهٔ [ب] هزار و شصت هجري (۳) نسخهٔ [ب] خلیل الله خان ٭

جسونت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبهٔ مالوه دستوري یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگدهه برکاب سلطان داراشکوه بود باقي احوالش بنظر نرسید *

* خواص خان بختیار خان دکهني *

در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بخدمت فوجداري لکهي جنگل و تهاره (۲) از تغیر سردار خان چهرهٔ اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب ورود فرمود) او احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم ازانجا معزول شده در کومکیان صوبهٔ بهار قرار یافته سال شازدهم بفوجداري ترهت مضاف صوبهٔ بهار عز امتیاز اندوخته سال بیستم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوري پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداري و تیولداري مندسور مضاف مالوه لواي کامراني برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه داري مالوه بشاهنواز خان و مندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته او ازانجا تغیر شده پستر داخل کومکیان دکن گردیده در محاصرهٔ گلکنده همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

---

(۲) در [بعض نسخه] تهاده - یا تهاره باشد *

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادهٔ مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگهه و شرکای سلطنت رو داد) در رکاب پادشاهي بوده بتعیناتی صوبهٔ بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جلوس ثاني قلعهٔ چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مآل حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشي ست - حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جنت مکاني هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جلوس اعلی حضرت بخطاب خاني سر برافراخت - پستر بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بخدمت میر آتشي مباهات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزاري صید مراد بدام آورد - و قراول بیگي گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفرازي یافت - و بخدمت قوربیگي کمر خدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نوذر (۲) صفوي از چاریکاران براه آبدره بانتزاع قلعهٔ کهمرد و غوري روانه نمود خان مزبور از چستي و کارطلبي با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمعے را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعین کرد - اوزبکان بمجرد وصول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هریکے بطرفے بدر زد - بعضے ازانها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زینهار پژوه شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن وا پرداخته باز باتفاق میرزا نوذر یک منزل از قلیچ خان پیش راهي گشته بدستور کهمرد جوقے را بسوی غوري کسیل نمود - آنها با قباد میر آخور محافظ غوري (که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) در آویختند - او بکمتر آویزه ره سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه‌کوب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - قباد بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل‌الله خان را دید - خان مسطور قلعه را باهتمام خان سپرده خود با قباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و وصول علامي سعدالله خان

(۲) نسخهٔ [ب] بوذر - یا نوذر باشد *

بملدهٔ باغ جهت بند و بهمت آندیار خلیل الله خان متعلقان
نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهي آورد - و در سال
بیستم در رکاب شاهزادهٔ فتح‌نصاب ظفر نصیب محمد اورنگ زیب
باز رخصت یساق بلخ یافت - بمنزل ضحاک رسیده بود که از واقعهٔ
بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از فرط محبت
و افزوني وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاویه‌گزیني اختیار نمود
با آنکه پادشاهزاده بتعزیت شتافته مواعظ شکیب افزا فرموده گفت
(که در چنین مهم خود را از کارهای پادشاهي باز داشتن منافي
طریقهٔ عقیدت و ارادت است) بخان‌مذکور درنگرفت - لهذا از پیشگاه
فرمان‌روائي بعزل منصب و جاگیر معاتب گشت - و در سال بیست
ویکم نقوش ندامت و پشیماني از سیمای حالش بر خوانده بدستور
سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و تیول میوات
و فوجداري آن از تغیر شاه بیگ خان سربلند گردانیده امر شد - که
دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانهٔ تعلقه گردد - و در سال بیست
و دوم بپایهٔ بخشیگري دوم مرتقي گردید - و در سال بیست و سیوم
از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میر بخشیگري پایهٔ
دولت بر تر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ هزار سوار
کامیاب گشته از انتقال مکرمت خان بصوبه داري شاهجهان آباد
مرخص شد - و درسال بیست و ششم بمنصب عمدهٔ پنجهزاري
چهار هزار سوار تحصیل بلند نامي نمود - و بهمراهي علي مردان

خان امیر الامرا بحراست کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود - و شاهزاده درین سال بمحاصرهٔ قندهار عازم شد) با فوجی بسیار تعین گشت - و پس ازان [که مرزبان سري‌نگر (که در کوهستان شمالي دارالخلافه است) باستظهار مصاعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سریر آرائی اعلیحضرت دولت تقبیل عتبهٔ خلافت در نیافته سر نخوت مي‌افراشت] خلیل‌الله خان بمالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد - که به تیول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن را پرداخته رو بمقصد نهد - او در سال بیست و نهم از اقطاع خود بدارالخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم (۲) با هشت هزار سوار نبردکار بره نوردي در آمد - زمیندار سرمور (که سر کوه است شمالي دارالخلافه - و بخ ازانجا بشاهجهان آباد آرند) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتکاري بر بست و چون بدون [که جاکائی ست بیرون کوه سري‌نگر بدرازي بیست (۳) (۴) کروه و پهنائي پنج کروه (که بطول یکسر آن بجون پیوسته - و دیگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال‌آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاگهر شروع بتهانه بندي نمود - تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گلین قلعه احداث نموده جمعے را باستحکام آن برگماشت و چون بساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در مي‌آیند)

---

(۲) در [اکثرنسخه] سال (۳) نسخهٔ [ب] جنگل است (۴) در [بعضی نسخه] هشت کروه *

رسید جمعی عبره نموده تهانهٔ چاندني را (که از توابع سري‌نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آوردند - بهادر چند مرزبان کماؤن بارادهٔ خدمتگذاري بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معهذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنهٔ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموري یک‌لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در تیول چترbهوج چوهان (که هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانهٔ چاندني را بکروري هردوار سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافهٔ سواران دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافت - و در سال سي و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافهٔ اکبرآباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان‌آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشي را باتهام نظربند نمود آن خدمت والا بخان مشار الیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابلهٔ عالمگیري

بحدود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور فدویت (که بآن عمدهٔ بارگاه خلافت گمان داشت) اورا با فوج جرار (۲) برسم منقلا از اکبرآباد بدهولپور رخصت نمود - در رزم جنگ با سایر تورانیه و امرای پادشاهي بسرداري میمنه قیام داشت - و چون پنهاني عهد و پیمان بندگي و درست اخلاصي استوار ساخته بود در وقت گرمي کارزار با پانزده هزار سوار تیغ زن نیزه گذار از جای خود حرکت ننمود مگر بقدر مدافعه جنود اوزبکیه (که با او بودند) دست جرأت بر کشودند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبرآباد مضرب خیام عالمگیري گردید فاضل خان خانسامان مکرر از جانب اعلی حضرت سلسله جنبان شوق گشته دواعی ادراک ملازمت برانگیخت - جناب عالمگیري سخن او بسمع رضا اصغا نموده ثانیا بتحریک مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر ابا آورد - اعلی حضرت خلیل الله خان را باتفاق فاضل خان بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقهٔ یکتائي پیش از فاضل خان باریاب خلوت گشته چندان براه عکس مدعا شتافت که وحشت و کلفت شاهي از یکی بصد رسیده خلیل الله خان را نزد خود نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه میر بخشي‌گري بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند اما عمدة الملک خلیل الله خان را بمنصب والای شش‌هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ب] باافواج جرار *

شش (۲) هزار سوار دو اسپه سه اسپه مشمول التفات خسروانه ساخته
از اکبرآباد دهلي بپاشليقي جيوش منصور بتعاقب دارا شکوه
مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوکه تا ملتان
عنان مسارعت بازپس نکشيد - و در همان ايام مبادي سنه (۱۰۶۹)
هزار و شصت و نهم هجري خليل الله خان بصوبه‌داري پنجاب
مباهي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاري گشت
چون کوفت او بامتداد کشيد بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
ملازمت ناکرده بسر منزل خويش فرود آمد - تقرب خان و ديگر
حکماي پايهٔ سرير خلافت بحکم والا بمعالجهٔ او پرداختند - بسبب
ازمان مرض فتور قوي بمرتبهٔ کمال رسيده بود - باندک نقصي (۳) (که از
بي‌تدبيري غذا رو داد کارش از مداوا درگذشت - دوم رجب سنه
(۱۰۷۲) يکهزار و هفتاد و دو (۴) هجري روزگار حياتش بسر آمد
خلدمکان بمقتضاي قدرشناسي سايهٔ عاطفت پايه بر سر بازماندهاي
آن مرحوم افکنده بانواع تسليه و دلجوئي نوازش فرموده مير خان
و روح الله خان و عزيز الله پسران اورا و افتخار خان و ملتفت خان
و بهاء الدين برادر زادها و سيف الله صفوي دامادش را بعطاي
خلاع فاخره بر نواخته از کدورت ماتم رسيدگي برآوردند - و زوجه
و صبيه اش را بسالیانهٔ پنجاه هزار روپيه کامياب گردانيدند - و پسران

(۲) در [بعضی نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
(۳) در [بعضی نسخه] نقضی (۴) نسخهٔ [ج] هفتاد هجري *

و دامادش باضافهٔ مناصب مطرح انظار[2] خسروانه گشتند *

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت عالیهٔ عالیه دیرین خدمت و قدم بندگي داشت - و آخر عمر را در خیر اندیشي و هوا خواهی خلیفهٔ زمان سپري ساخت - ازین رو اخلافش هریکی بدولت و کامراني کوس بلندنامي بر نواختند - گویند خلیل الله خان نسبت ببرادر کلان اصالت خان درشت خوی تندگو بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بمهم پرینده تعین گشتند مهابت خان سپه سالار آنقدر که از اصالت خان راضي و خرسند گشت همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان نیز از ناسازی مزاجش همیشه ازو ذخیرهٔ خاطر داشت *

* خان دوران *

سید محمود پسر میانهٔ خاندوران نصرت جنگ است - بعد فوت پدر بمنصب هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - و بدستیاری اقبال و پایمردی نیکوخدمتي در تلاش جاه و دولت از برادر کلان سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب دو هزاري سر بر افراخت - و در یساق قندهار ملتزم رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم هنگام معاودت بهمراهی سعد الله خان (که در استلام سدهٔ سلطنت و جهانباني پیش آهنگي کرد) شرف بار یافت - و باولین خطاب پدر نصیري خان چهرهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] انظار عنایت خسرواني *

ناموري بر افروخت - و پس ازان تعینات صوبهٔ مالوه و تیولداری و قلعه داری رایسین دستوری یافت - و در سال سیم بموافقت صوبه دار مالوه (که با جمیع کمکیان آن ناحیه تعین شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم دکن بنا بر تعریک عبدالله قطب شاه شده) بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (که بآئین شایسته انجام گرفت) بمکان خود معاودت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور بدکن رفته بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در تاخت و تاراج ولایت عادلشاهیه جوهر مردي نمایان ساخت *

و چون سیوا و مناجي بهونسله باشارهٔ بیجاپوریه در حوالی احمدنگر سر بشورش برداشته برخی محال را تاختند نصیري خان با سه هزار سوار باتفاق جمعے از امرا مثل کار طلب خان و ایرج خان بدان سو رو آورده دست و بازوی جرأت برکشاد - و بسیارے را از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پاندیه پیرگانون (۲) را اقامت جا بر ساخت - تا آسیب آن مفتنان بمحالات پادشاهي نرسد - و پس از کشایش قلعهٔ بیدر (۳) و کلیان مساعی هریک از امرای کمکي از نوشتهٔ پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هر کدام از پیشگاه نوازش باضافهٔ درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بلندپایگي

(۲) در [بعضی نسخه] پیرگانون (۳) در [اکثر نسخه] بدر - اما در [اکثر جا] بیدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدور نیکو خدمتي و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشتهٔ عقیدتش با اخلاص تاب یافته و مشام ارادتش از شمامهٔ یکجهتي معطر بوده بعد محاربهٔ راجه جسونست چون نواحی گوالیار مضرب خیام آن شاهزادهٔ ظفر نصیب گشت نصیري خان از قلعهٔ رایسین برطبق یرلیغ طالب جبهه سای عتبهٔ عالمگیري شده بخطاب والای خاندوراني کلاه گوشهٔ مباهات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسرداری فوج طرح میسره اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با برخی از عساکر پادشاهي بنظم صوبهٔ الهٰ‌آباد و تسخیر قلعهٔ مذکور (که در رصانت و حصانت شهرهٔ ایام است و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و باوجود آگهي بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد ننهاده بر استحکام آن قلعه افزود) دستوري یافت - خان مذکور از کار طلبي چست و چالاک شتافته بمحاصرهٔ آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار از بنارس گذشته نزدیک بالهٰ‌آباد رسید) خان‌دوران دست از محاصرهٔ قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منقلا بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه بباد نهب و غارت داد و فوجی بپاشلیقی محمد سلطان

بتکامشی آن آوارهٔ دشت ناکامی تعین گشت خاندوران نیز کمکی شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم بارهه قلعه‌دار الهٰ‌آباد (که بنوشتهٔ دارا شکوه ضمیمهٔ لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او از پخته‌کاری برسم ایلغار پیش از شجاع بقلعه رسیده داخل شد و از مآل اندیشی ابواب تصرف بر روی آن پاس زدهٔ (۲) روزگار بر بست و از صواب بینی بندگی پادشاهی برگزید - و پس از وصول سلطان محمد بقرب الهٰ‌آباد بخاندوران (بمناسبت آنکه قبل ازین حکومت آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجی گشت - و اورا وسیلهٔ صفح جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهی اورا مستمال عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت و ایالت آنصوبه همت برگماشت - ودر سال دوم چون صاحب‌صوبگی آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان صوبه‌داری اودبهه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت و مدتے دران الکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری باجل طبعی همانجا بساط هستی در نوردید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیری ست - و داماد

---

(۲) در [بعضی نسخه] پاس زدهٔ *

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپهسالار - بهمراهی پدر بزرگوار
کارهای نمایان و ترددهای شایان بمنصهٔ ظهور آورد - و میر شمشیر
و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم
خان متعلق بود) بمرتبهٔ در متمرد افگنی و سرکش براندازی کوشید
که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گدهی مستحکم شدید
با بهنبوری تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت - اکثر
قلعچها (که مملو به بندرق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتده
صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برانداخته نشان
نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهانبانی
بمنصب هزاری هفتصد سوار سر عزت برافراخت *

گویند در فوجداری نارنول (که مفسدزار است مقرری قریب
دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نامی بشجاعت و مردانگی برآورده
ودر ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالابے برساخت - که تال شاه‌قلی‌خان
محرم را (که چهل ساله جاگیردار آنجا بود) پیش او آرو نماند
و در سال سیم (۲) باضافهٔ پانصدی سرافرازی یافته با برادر کلان خود
ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی
توپخانهٔ کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا بدو
مفوض گردید - آنچه او بندوبست درین کارخانه نمود از صوبه‌داران
نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بتغییر و تطهیر هر قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سیوم *

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه عمله و فعلهٔ احشام را (که سالها بحمایت و رعایت بکار سازی و نرباشی بعوض و بلاعوض گذرانیده بودند) (۲) همه را موجودی ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچی سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - تیر هر که یکبار هم بنشانه نرسید اورا برطرف کرد - و برخی ضعیف و زبون را علوفه کم کرده نگاهداشت - و بدین صیغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود - و دیانت و جزرسی و کاردانی و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب مفتخر خان چهرهٔ افتخار بر افروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم بقلعه‌داری فتح‌آباد و دهارور (۳) مامور شد - وچون درین مدت اقامت دکن باظهار بندگی و فدویت نقش حرف یکجهتی و اخلاص خود دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن ساخته بود در ایام برهم خوردگی و آشوب سلطنت (که شاهزاده را عزیمت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید) او نیز کمر موافقت بنطاق همت چست بست - پس از وصول بلدهٔ برهانپور باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار

(۲) نسخهٔ [ب] بے عوضی و بلاعوضی ، نسخهٔ [ج] بے عوض و بلاعوض

(۳) نسخهٔ [ب] فتح آباد دهار وار *

سوار و خدمت میر بخشیگری و خطاب سپهدار خانی امتیاز یافت - و بعد جنگ جسونت بخطاب خانزمانی و بعنایت طوغ و نقاره باذن آوازه گردید - و پس از نگون ساری اعلام داراشکوهی و رزیدن نسائم از مهب عنایت ایزدی بر شقهٔ رایت عالمگیری میر بخشیگری بمحمد امین خان خلف محمد معظم‌خان باز گردید و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافهٔ هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعه‌داری ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمهٔ ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت - و پستر بنظم مهام احمد نگر مامور گردید - و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریشی بصوبه‌داری خاندیس رایت اعتبار برافراشت - و در سال هیژدهم بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بصوبه‌داری برار مورد مراحم گردید و در سال بیستم بانتظام صوبهٔ ظفرآباد بیدر و حراست قلعهٔ مذکور اعزاز اندوخت - و بهمراهی شاه عالم سال بیست و چهارم از دکن باجمیر رسیده استلام سدهٔ خلافت نمود - و روزے چند برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغی و بمالش راجپوتیهٔ ضلالت کیش پرداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه داری برهانپور از تغیر ایرج خان مقرر گشت - و بافزایش یکهزار سوار منصب سرافرازی یافت *

اتفاقا در همین سال [که سنین هجریه (۱۰۹۱) یکهزار و نود

و یک بود] پیش از ورود خان مزبور سنبهای سوائي از سي و پنج کروه شبگیر نموده دفعة بر بهادر پوره دو کروهي برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخے از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیارے بے سر و پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان (که بنیابت خانزمان حراست شهر مي‌نمود) بصد دشواري شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و دوازدهم ذیقعده سال بیست و پنجم بلدهٔ برهانپور بورود موکب پادشاهي رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا ناصیهٔ بندگي را بآستانبوس خلافت نوراني ساخت *

و چون درین سال غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري جانب اورنگ‌آباد نهضت پادشاهي اتفاق افتاد شاهزاده محمد معزالدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزادهٔ مذکور متعین گردید - و در همین ایام (۲) از تغیر مختار خان بایالت صوبهٔ مالوه رخش عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

(۲) در [بعضی نسخه] سال *

یکهزار و نود و پنج هجري همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید
از هر علم بهره و در حسن خط شهره داشت - انشاپرداز درست سلیقه
دانشور معامله فهم بود - در تمشیت مهام برهانپوری غیرے محتاج نه
و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم
آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدهٔ مار در شب تار
به تیر آتشبار میدوختند) مشهور آفاق است - و در فن موسیقي
مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوي مولع
و شیفتهٔ راگ و رنگ بود - پري چهرگان خوش آواز و مغنیات
عشوه ساز در خانه داشت - زین آبادي مشهور (که محبوبه
و معشوقهٔ ایام پادشاهزادگي خلد مکان بود) ازان زمره است - گویند
مدخولهٔ اوست *

روزے شاهزاده بباغ عالم آرای زین آباد برهانپور معروف
بآهو خانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت
گشت و واگشت مي‌نمود - زین‌آبادي در نغمه سنجي هوش ربا
و در شیوهٔ دلبري یکتا بود - همراه اهلیهٔ محترمهٔ خانزمان (که
خالهٔ شاهزاده میشد) آمده در عین سبر درخت انبهٔ پر بار دیده
بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخي و شنگي پیش رفته
بر جست - و دانهٔ ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز (۲)
دلبري و دلربائي بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

(۲) نسخهٔ [ج] انداز دلربائي بود *

و پارسائي را در باخت * * مرد *

* عجب گیرنده دامے بود در عاشق ربائیها *

* نگاه آشنای یار بیش از آشنائیها *

بابرام و سماجت اورا از خالهٔ مکرمه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک و تقشف بحدے شیفته و دلدادهٔ او شد - و پیالهٔ (۲) شراب بدست خود پر کرده باو میداد *

گویند روزے او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف نمود - هرچند عجز و نیاز بکار برد بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار خواست در نوشد - آن عیارهٔ جادو طراز خود پیاله درکشید - و گفت غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامیٔ شما باین آب پر شر و شور و این عشقبازي بمرتبهٔ سرکشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه (که عناد دلي داشت) این حکایت را دستمایهٔ سعایت و غمازي ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ریائي چه صلاح و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله برباد داد - قضا را در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدي مبتلا ساخت - مقبره‌اش در اورنگاباد است متصل تالاب کلان آنجا (که فقدان محبوب طاقت ربای مردان است) روز موتش طرفه تغییر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواري شکار توجه فرمود - میرعسکري عاقل خان درجلو بود - خلوت یافته بعرض

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] که پیالهٔ شراب *

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحتی خواهد بود
در جواب خواند * * بیت *

* نالهای خانگي دل را تسلي‌بخش نیست *
* در بیابان میتوان فریاد خاطرخواه کرد *

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند * * بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رقتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در صوبه‌داری برار موضع هرم را (که سه کروهی ایلچپور حاکم نشین آنصوبه است) اقامت‌جا برساخته خانزمان‌نگر نامید - و عمارات عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم حویلي دارد - از پسرانش هیچکدام ترقي نکرده در گذشتند *

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاکانش اندجان متعلقهٔ ولایت فرغانه است - پدرش خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیاني وارد هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان دارا‌شکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خلدمکان حصول ملازمت نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور اختصاص پذیرفته بمنصب درخور و خطاب خاني لوای کامیابی بر افراشته سال بیست و ششم بحجابت بهجاپور تعین گردید - و بعد

معاودت ازانجا بعطای فیل مباهات اندوخت - و سال سي و دوم از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت برافروخت و چون سال سي و سیوم قلعهٔ راهیري مفتوح گشت برای ضبط اموال آنجا متعین شد - بستر از انتقال معتمد خان داروغگی داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجري شربت واپسین در کشید چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که بسروش میر عبدالمنان بدکن رسیده چندے بخدمات خانگی نظام الملک آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر میگفت و عترت (۲) تخلص میکرد - ازوست *　　* بیت *

* آهوی وحشی چشم تو چسان رام کنم *

* پیچ وتاب دل خود را مگرش دام کنم *

از پسرانش کلاني معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري رحلت نمود - دومین میر نعمان خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیومین میر عبدالقادر که در جواني بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ هردو بقید حیات اند - و با محرر سطور دوستي دارند *

(۲) یا عبرت باشد *

* خان زمان شیخ نظام *

حیدرآبادي - از شیخ‌زاده‌های سپاهي‌پیشهٔ دکن است - از پردلي و جگرداري نصیبهٔ وافر (۲) داشت - و در دولت ابو الحسن والی تلنگانه رتبه افزای امارت گشت - و بهرداري و سرکردگي و صف آرائي و سپه کشي نام برآورد - در ایام محاصرهٔ گلکنده بسری عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهي زد و خورد مي‌نمود - روزے بوسر مورچال با خان فیروز جنگ دو چار شده شور قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هرچند پردلان فوج پادشاهي از روی جلادت خواستند (لاش یکی از مردهای خود بدست آرند) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چندے ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختري از ابوالحسن رو تافته آثار تباهي و بیدولتي هر روز در تزاید بود ازین‌رو دل از همراهي و دولتخواهی او بر کنده بذریعهٔ رسوخ عقیدت بآستان عالمگیري ملتجي گردید چون نوکران عمدهٔ ابوالحسن از آز وري و حرص اندوزي بامید منصب و حکومت خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهي پیوستند وتا آن وقت دیگرے غیر ازو صاحب فوج نماند افتراق او موجب کار شکنی ابوالحسن پنداشته بیشتر (۳) باستمالت خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] وافي (۳) یا پیشتر باشد *

منصب شش هزاري پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای
علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربي و عراقي و فیلان
تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسرواني گردید - و پسران
و اقربای او بمناصب نمایان (که چندے ازانها از چهارهزاري کم نیست)
همگي بمنصب بیست و پنجهزاري بیست و یکهزار سوار ممتاز گشت
و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبهٔ ثاني سواد بیجاپور مضرب
خیام پادشاهي شد اورا (که در فنون سپاهگري و سرداري یکتائي
داشت) بکشایش قلعهٔ پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود
خان مذکور باقتضای دواعئ هوشیاري و خبرداري جواسیس خود را
بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگي و سردارئ دکن
مي افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بغابر نزاعے
با قوم بیراگي (که نسبت خویشي بآنها دارد) از راهبري بقلعهٔ کهیلنه
رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه و وا پرداختن خاطر از ذخیرهٔ
قلعه در سنگمنیر (۲) نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات
عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد
خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کروه بود
و عقبات صعب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگئ واي نعمت
دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست
ایلغار کرد - هرچند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسید

(۲) نسخهٔ [۱] سنگمیر *

آن مست بادهٔ سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت و برزبان بطالت بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل دریخجا مي‌تواند رسید - تا آنکه خان شهامت آثار پس از تحمل فراوان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت) بسرعت برق با سه صد سوار بسروقت او رسید - آن سرشار در بالای نشهٔ رعونت و باده نوشي باعتضاد چهار پنج هزار سوار دکنی نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر بکب‌کلس رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق فرار گزید - و او در حویلی کب‌کاس درخزید - و خودش با کب‌کاس و بیست و پنج کس از عمدهای او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر خردش[2] (که در یکے از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکلوج بپادشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان فیروزمند بتدابیر صائبه ازان دبولاخ برآمد) هیچکس از اعوان و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادر گدهه بحضور رسید - اورا زنداني مکافات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت فرود آمد - و گوشهٔ قالین شکسته بادای سجدات شکر سر نیاز بر زمین ابتهال آورد *

* مصرع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبها اسیر *

(۲) نسخهٔ [ج] پسر خودش *

تاریخ است - خان منصور در جلدوی این شگرف خدمتی بخطاب
خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب
سر مباهات بچرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافزونیء مناصب
و عطیهٔ خلاع سرافرازي یافتند - پس ازان خانزمان مدتے متعینهٔ
فوج بادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سي و هفتم شاهزاده
بسبب عارضهٔ استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت
گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام پادشاهي شده بهمراهیء
شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در
سال چهلم باجل طبعي ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد
بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال
آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران
در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا
بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد
اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملیء مرتضی‌نگر گرفت - و در
سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش
زیر محاسبهٔ سرکار اند - و دیگر نظام‌الدین خان - که حضرت خلدمکان
بوصیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور تربیت فرمود
و همشیرهٔ راجه ساهو را (که پسند افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع
مغلي داشت - هیچ بپدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیاد

طرح اقامت ریخت - خالي از نام ونشان نبود - بخست میگذرانید و در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجري بمنزل خاموشان (۲) شتافت - پسران (که باهم علاتي بودند) در دعوی ترکهٔ پدر مدتے با یکدیگر منازعت داشتند *

* خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش *

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالي خوافي سمت سیدے بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید چون حلیلهٔ جلیلهٔ او بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میرمظفرحسین و میر ملک‌حسین بمناصب مناسب سرافرازي یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند نشو و نمای اولین در حضور فردوس‌آشیاني بود - چنانچه از احوال او پرتو وضوح میدهد - دومین از صغر سن در خدمت شاهزاده تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائي گزید - و بقصد بندگی پادشاهي از دکن بحضور شتافت - اعلی‌حضرت بمنصب هفت صدي صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک رفاقت او پسندیدهٔ شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر والا قدر فوجداری هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود بدین تقریب اورا بجادهٔ عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سي

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري *

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعهٔ بیدر همت بکشایش حصن کلیان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلنکه (۲) مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متحصنان در مدافعت وممانعت کوشیدند سر سواري قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامیِ اسپ و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - دران هنگام (که شاهزاده لوای جهان کشائي از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت) اورا بخطاب بهادر خاني نامور ساخت - ازانجا (که جرأت و جلادت او دلنشین شاهي بود) در محاربهٔ جسونت از پیش آهنگان مقدمة الجیش گردید - و در صف آرائیِ داراشکوه بسرداریِ طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبي پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکني با همگي فوج جرانغار مخالف باو برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبهٔ تلاش و سپاهگري بود بتقدیم رسانیده زخمی برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیري از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد اورا باضافهٔ هزاري پانصد سوار برنواختند و بتعاقب داراشکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود) دستوري یافت - خان مذکور بچهتي و چالاکي از آب ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور ازان بآساني صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

(۲) در [بعضی نسخه] تیلنکه *

بیخبران ادبار گرفته آورد - آنها عنان تماسک از دست داده راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن (۲) نیفشرده روی آوارگي بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان تا ملتان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهي انتظام داشت به نیروی همت داد بردلي داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق راجه جیسنگهه بتکامشی آن رمیده همت کام سرعت برداشت - و چون آن آوارهٔ دشت سرگشتگي بولایت کچهه رفته راه بهکر پیش گرفت و از دریای سندهه گذشته بنابر سابقهٔ معرفتي (که با ملک جیون دهادهر داشت) نزد او شتافت و روزے چند از تعب راه بر آسوده بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت حال ببهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمعنانيِ تعجیل خود را بدان حدود رسانید - و اورا بدست آورده با راجه جیسنگهه از راه بهکر بر جناح استعجال روانهٔ حضور گردید - و شازدهم ذی الحجه سال دوم جلوس بدارالخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز داراشکوه را با پسرش سپهر شکوه در حوضهٔ سر کشاده بر ماده فیل نشانده از راه میان شهر و بازار بدهلیِ کهنه برده بخضر آباد

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] تمکین *

در جای محفوظ نگاهداشتند - روز دوم بیست و یکم شهر ذي الحجه
سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري چراغ زندگانیش خاموش
گردانیده در مقبرهٔ جنت آشیاني مدفون گشت - خان مزبور بعطای
یکصد راس اسپ (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار ازو تلف شده بود)
نوازش یافت - و پس ازان بقلع فساد بهادر بچگوتي (۲) (که بسمت
بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم
بارسال فرمان صوبه داري الهٰ آباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاري
پنجهزار سوار چهرهٔ عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگي ولایت
مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داري گجرات از تغیر مهابت
خان باو تفویض یافت - از الهٰ آباد عازم آندیار گردید - و مدتے
به بندوبست آنصوبه قیام نمود - و در سال شانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرتقئ
مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر
و تفویض صوبه داري دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد معظم لوای
بلند نامي افراخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرصع مصحوب
گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهي مراتب
مرحمت فرموديم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار
شصت کروهي سیوای بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج
از حد گذرانیده آرامگاه و جمعیت رعایای سکنهٔ دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضی نسخه] بچکوتي *

فاحش مغلوب و منکوب ساخت - و غنیمت فراوان بدست آورد
پس ازان (که پتاختهای متواتر و قطره و پوبهٔ زیاد سر پرشور و شر
سیوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان
ممالک دکن سعي نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور
و حیدرآباد بتحصیل در آورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه
قدر شناس در جایزهٔ کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکهٔ رزم
و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري
بخطاب خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش و از اصل و اضافه
هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام کرور دام بر امثال و اقران سري
و برتري بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد
و هشت هجري قلعهٔ نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور
است) بصرف اسباب قلعه‌گیري و جنگ و پیکار مورچال از دست
داؤد خان پني (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف
اولیای دولت در آورد - و در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن
نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگي و عالیجاهي بخود رائي
و خود آرائي میکشد - و کار سرکردگي و کامیابي باستغنا و رعونت
مي‌انجامد - بل از کارطلبي بکهنه عملگي مي‌برد) در پیشگاه خلافت
برخی تقصیرات بوی اثبات یافته طلب حضور شده بعزل خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضی نسخه] که بتحصیل (۴)
در [اکثر نسخه] میبرد ٭

و منصب و ساب خطاب و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب گردید - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین‌بندگي و نیکوخدمتیها علاوه داشت پس از چندے سال بیست و یکم بدستور سابق ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبهٔ علیا و اعادهٔ دولت عظمی آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونت به نیستی سرا درشد و خالی و جا نشینی (۲) نداشت جهت ضبط ملکش خانجهان تعین یافت - و رایات پادشاهي بسیر جانب اجمیر باهتزاز در آمد - و خان مذکور تکتک (۳) پای نموده در جودهپور (که حاکم‌نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام خسرواني بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهي در جلوخانهٔ دربار زیر زینهای جام جهان نما (۴) انداختند - مدتها پامال مترددین شد - تا نام و نشانے ازان نماند - اما بند و بست آن ضلع چنانچه باید صورت نبست - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشیده و منجر بنهضت پادشاهي گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري از حوالی چیتور (۵) رانا از تغیر شاهزاده محمد معظم بنظم صوبهٔ دکن رخصت یافت - او در عین

---

(۲) در [بعضی نسخه] خلفی جا نشینی (۳) یا تکتک پائي باشد (۴) در [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخهٔ [ج] جیت پور ه

برشکال همت بمحاصرهٔ قلعهٔ سالهیر (که رفیع ترین قلاع بگلانه است - و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع تعب و صعوبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیاد شتافت - میر محمد رضا لاهوري شارح مثنوی معنوي بعنوان منصب‌داري همراه (۲) او بود - این یساق را منظوم ساخته در کثرت گل ولا گفته *

* مصرع *

* شده گاو بیچاره گاو زمین *

القصه در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري سنبهای سوائي از سي و پنج کروهي شبگیر کرده بیخبر بر بهادر پوره (که دو کروهی برهانپور معمورهٔ عظیم بود) ریخته غارت کرد - کاکرخان نایب خانزمان صوبه‌دار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقي بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد - برخے از غیرت قبیله را ته تیغ آورده کشته شدند - خانجهان ازین آگهي از خجسته بنیاد ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکتل فرداپور (که سي و دو کروه مسافت دارد) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد که برجوع وکیل سنبها و تعهد مبلغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد - و دران فرصت سنبها با هرچه

---

(۲) نسخهٔ [ج] همراه بود *

توانست برداشته با جمعے از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعهٔ سالهیر شتافت - خانجهان (که مي بایست از عرض راه بجانب او عنان تاب میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماض یاور سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهي بتازگي شد و فرمان عتاب آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقاً در همان ایام شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم روی فرار بجانب دکن گذاشت - احکام بجمیع حکام رسید - که اکبر ابتر هرطرف سر بر آرد سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که باراده گرفتنش گرم روي نموده نزدیک رسیده بود) عنان بازکشید - تا آنکه اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کواي براهبری رسید - و روزے چند در پناه سنبها بیاسود - هرچند اخبار نویسان از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر اسد الله فوجدار تهانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادي و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته بر ذخیرهٔ خاطر پادشاهي افزود و کهنه عملگي و عیاری خانجهان بر همگنان ظاهر شد *

و چون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعی توجه پادشاهي بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات عالمگیري گشت - خانجهان بتسخیر قلعهٔ رام سیج متعلقهٔ کاشن آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعي زیاد بکار برد از خبرداري و دیدباني قلعه دار (که از مرهتهای آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوب و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کروهی اورنگاباد رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت درنیافته سمت بیدر رفته اقامت نماید - و هر طرف خبر آوارگی اکبر برسد بتعاقب پردازد - و چون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بسواری جهاز عازم ایران‌دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجههٔ همت ساخته درسال بیست و هفتم از سي کروه تاخته بآویزش سخت سلسلهٔ جمعیت مقهوران را (که باراده فساد بر کنار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیارے از کفار اشرار را عرضهٔ تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزهٔ آن فرمان تحسین و آفرین از حضور اصدار یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري‌خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیري خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب صفدر خان مورد مراحم والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت تهانهٔ (۲) ایندي بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده محکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادي رخصت یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت و با خلیل الله خان سرلشکر و حسیني (۳) بیگ علي مردان خان (که با سي هزار سوار جرار (۴) درمقابل عساکر پادشاهي سر نخوت مي افراشتند) کارزار های سترگ نمود - روزے از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح کوس و کرنای رزم بلندآوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار گرمي داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشتها پشتها نمودار گردید - دران هنگام بر پهورش همت خان که هراول بود عرصهٔ جنگ تنگ‌تر گردید هرچند از پدر طلب کمک نمود اعادي آنچنان هجوم نموده اورا هاله وار درمیان گرفتند که نمي‌توانست یک قدم برداشت - و دران اثنا پرب (۵) خان ملقب بهات پتهر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان نیزه در دست بمقابلهٔ فیل خانجهان رسیده فریاد کرد که سردار کدام است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیب تمام بانگ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تهانه بندي - و نسخهٔ [ج] تهانهٔ ابندي (۳) نسخهٔ [ج] حسیني بیگ خانسامان که (۴) نسخهٔ [ب] سوار درمقابل (۵) نسخهٔ [ج] بفري خان یا پري خان باشد *

برزد - که سردار مذم - و اورا فرصت نیزه اندازي نداده به تیر ترکش از زین بر زمین انداخت - و آخرکار صولت‌افزائیهای مخالف بجائے رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردد - ناگاه اقبال عالمگیري بصورتے دیگر جلوه نمود - که فیل مستے از لشکر پادشاهي بمیان آنها در آمد - و اسپان را بچراغ پائي در آورد - و دران ته و بالا اسپ و آدم دو سه سردار نامي بزمین سرنگون افتاده فوج حیدرآبادي رو بگریز آورد - و با وصف چنین صف آرائیها (که کرةً بعد اولی و مرةً بعد اخری افواج گران را از پیش رو زده برداشت) و بدست آوردن حیدرآباد * • بیت •

(٢) ١٠٩٧

* شد فتح بجنگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والیِ آنجا در قلعهٔ گلکنده چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن نبود و اول وهله میخواستند واسطهٔ صلح شده عفو جرائم او از جناب خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او بجنگ و پرخاش رسانیدند در مراسم تعاقب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماض و خود داري بکار مي‌رفت - و این معني در پیشگاه سلطنت علاوهٔ بے دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون او با پادشاه همبازي بود و سر بارِ آن نسبت رضاعت (که نسبتے سخت رعونت افزا) و باز پندار تفرد بخود در کاردانی

---

(٢) در [بعضی نسخه] بے جنگ •

و سرکردگي خصوص مهمات دکن (که میدانست بے او متمشي نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود روبرو گستاخانه عرض مي‌نمود - و در غیبت سردیوان نا گفتني میگفت و در کارهای ملکي هرچه مي‌خواست بے محابا میکرد - اگر حکم حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه (۲) ممنوعات و منهیات (که مزاج پادشاهي مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - اصلا در منع آن نمیکوشید - روزے در جلو خانه بر سر پالکي گذاشتن میان مردم او و معظم خان صفوي خانه جنگي عظیم برپا گردید - خانجهان را رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش باز دارد او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان تاراج نمایند - و این معني سر باري (۳) سرگرانیهای پادشاه گردیده ملالت بر ملالت افزود - ناچار بعد ازین در نخوت شکني او تدبیرے اندیشیده بصوبه داري هر جا که تعین میگردید هنوز تمتعے از فصل سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت سفبندي (۴) مي آمد *

بالجمله آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات (۵) و مفسدان صوبهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهي مصروف آن بود (۳) نسخهٔ [ا] سرباري و سرگرانیهای پادشاه (۴) نسخهٔ [ب ج] سبندي (۵) نسخهٔ [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوري یافت - و بانعام دو کرور دام مباهات اندوخت و سوای همت خان (که تعین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران بمرافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر فراوان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعین نمودند - و پس ازان بمساعی جمیلهٔ شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹) یکهزار و نود و نه هجري راجا رام جات سرکردهٔ مفسدان آن نواحي بزخم تفنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سانسني (۲) و دیگر مکانهای احداث کردهٔ آن شقي رعب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان بصوبه داري بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیوم بنظم صوبهٔ الهآباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبهٔ پنجاب رخش عزیمت دواند - و در سال سي و هفتم حسب الطلب از لاهور بسجود قدسي آستان خلافت ناصیهٔ بندگي آراست - و باز از حضور بجای دیگر نشتافت - تا در سال چهل و یکم درچهاوني اسلام آباد برمپوري (۳) نوزدهم جمادي الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه هجري جهان گذاشتني (۴) را واگذاشت - چون مرض او اشتداد داشت خلدمکان وقت معاودت از شولاپور بنگاه اورا بشرف عیادت نوازش فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

(۲) نسخهٔ [ب] سونیني و نسخهٔ [ج] سنسي (۳) نسخهٔ [ج] یکصد هجري (۴) نسخهٔ [ج] گذشتني را *

زار زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگي و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقي ست - تابوت اورا بقصبهٔ نکودر (۲) دوآبهٔ پنجاب (که گور خانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادتے نداشتند - نصیري خان مرد دیوانهٔ سےرتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادئ جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و بپریشاني میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونئ مواد ثروت و صولت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شانے عالي داشت - جز او کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابے نبود - زیاده گوئي خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسپ و فیل و ادویهٔ مبهي بود - فراستے غریب داشت - روزے در ایام صوبه‌داري دکن با جد کلان محرر این سطور امانت خان میرک معین‌الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] نکو در ادانهٔ پنجاب *

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوی (که محمد معظم علم بغی و طغیان بر افراشته) قبول خواهی کرد - اگرچه ازو متمشی نخواهد شد - و اگر بنام محمد اعظم شهرت دهند زینهار باور نخواهی کرد - هر چند که می‌تواند پیش برد - و محمد اکبر طفل است - اما آنچه من متفرس شده ام این راه ناهنجار را غیر از اکبر دیگرے نخواهد پیمود - و دران وقت اصلا از سرداری اکبر و ارادهای او اثرے و خبرے نبود - بعد از شش ماه این کچه گل کرد - و دریافت درست خانجهان مطابق واقع گردید - و پندار سری و سرداری هم طرفه در سر داشت - بلند پروازیها و کله بر زنیهای او مثل عالمگیر پادشاهے را (که با عزم و همت خود دیگرے را نمی سنجید) به پیچ و تاب می‌آورد - ازین جهت بود که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او تعریف سپاهگری و سپه کشی برخے از خانه زادان تازه بعرصه آمده می‌نمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان خواجه ابو المکارم قضا را در همان ایام اینها را با سختای شقی اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان‌نثار خان نیم جانے بهنگ تنگ پا بدر برد - و تهور خان زخمی خود را میان مردها انداخته عمر دو باره یافت - چون این سرگذشت بعرض پادشاه رسید فرمود اینها (۲) همه از مقدرات است - باختیار کسے

(۲) نسخهٔ [ب] این همه مقدرات است ‌‌•

نیست - خانجهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا
عرض مکرر نمي باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداري
مدتها بمن چشم زخمے نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که
عقل از قبول آن آبي ست - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد
مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خانجهان حرفے نیست
که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطري
داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدي یک دفعه بمرتبهٔ پنجهزاري
رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع مي شود)
نگذشته بود - اما چنین پادشاهے را (که از غضب و غیرت سر زنده
نمیخواست) این قسم نوکر بے مدارای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها روزے (۲) در عدالت گاه آفتابهٔ خرد چیني مدور
از نظر پادشاهي گذرانید - و گفت آفتابهٔ حضرت موسی است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاهے انداخته
بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم (۳) داد - دو سطر نقشے مانا
بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزادها گفتند - این خط عبراني
خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبراني مبراني
نمیدانم - کسیکه فروخت همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که
حرفے سمت (۴) چنیک بد نیست *

---

(۲) نسخهٔ [۱] درآخر روزے (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم
(۴) در [بعضی نسخه] خشک *

* خدا بندہ خان *

پسر شایسته خان امیر الامرا ست - در حیات پدر والا قدر از پیشگاه خلافت در سال سي و ششم عالمگیري بمنصب هزاري و فوجداري بهرایچ (۲) مضاف صوبهٔ اودهه سرافرازي یافته بود - بعد از فوت پدر در سال سي و نهم (۳) عالمگیري از محال فوجداري بحضور رسیده حسب الارشاد خسرواني وصلت خان مذکور با صبیهٔ جملة الملک اسد خان قرار یافت *

۱۱۰۱

* سعدین کرده اند ببرج اسد قران *

• ع •

تاریخ است - در سال چهلم از تغیر مرید خان بمیر بخشیگري احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتاتي رکاب پادشاهي امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر عسکر خان حیدرآبادي بنظم صوبهٔ بیدر مامور شد - و در سال چهل و ششم از تغیر چین قلیچ خان بفوجداري کرناتک بیجاپور دستوري یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني بخدمت خانساماني پایه افزای اعتبار گردید - در هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدي دو صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اتفاق افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبه‌داري مالوه رخصت یافته بیست کروهي لشکر رفته بود) فورا از سنوح این

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ج] در سال نهم •

سانحه باردوی معلی برگشته سریر آرای سلطنت گردید - اعیان و ارکان عالمگیری کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف غالب می‌نمود) موافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهی نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعهٔ خلد مکان رو داد - و دران معرکهٔ مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسیارے از امرای پادشاهی و مردم شاهی دلیرانه شربت واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاری برداشت - و باکبرآباد رسیده با آنکه زخم رو ببهی آورده بود و ملازمت خلدمنزل هم نمود (٢) اما بد پرهیزیها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ اورا با مطلب خان چون برداشته بردند علي مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنشے (که لازمهٔ چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای طرف ثاني میکنند - و نمکے بر جراحتها می‌پاشند) میکرد - مطلب خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم خدا بنده خان (که بسبب زخمها پارهٔ غشي داشت) می‌شنید یکدفعه دران حالت تند شد - وگفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم که زن و بچهٔ شما را اسیر کنیم - و شما را قتیل نمائیم - خدا نخواست این سر حاضر است - بهرکیدے که خواسته باشد ببدترین جای خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیهٔ اسد خان نبودند

---

(٢) نسخهٔ [ج] می‌نمود *

یکے ازانها خطاب پدر یافته بخلاف امیر زادها (که بلهو و لعب مشغول مي‌باشند) در کمال صلاح و تقوی ست - و بوظائف و اوراد اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمیاب بوده است) بر همگنان ظاهر ساخت - از نا قدردانیها بنارسائي منصوب شده معزول گردید *

* خانعالم اخلاص خان *

پسر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدولت ملازمت پیوسته بمنصب شایسته قامت لیاقت آراست - و سال سي و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آورد او نیز درین تردد با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب خانعالم سرمایهٔ ناموري اندوخت - و سال سي و نهم باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند رتبگي یافت - سال چهل و سیوم در جنگے (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله رو داد) مصدر کشش و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست صوبهٔ مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعین گردید - پس از وقوع آن قضیهٔ ناگزیر برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابلهٔ سلطان عظیم الشان

شتافته دلیرانه حمله آورد - و جرأتهای سترگ نمود - بزخم تیر
از پا در افتاد - پسرانش یکی خانعالم ثاني - که بعد از پدر بسرداري
رسید - پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ارثاً درجاگیر داشت - و بطور
وطن قرار داده بود - با منکوحهٔ خود محبت بسیار داشت - کاروبار
جاگیر باو گذاشته بود - از نیرنگيِ تقدیر مهمات مذکوره فوت کرده
الم بسیار برو طاري گردیده بفاصلهٔ چهار ماه خود هم منتقل گشت
(۲)
بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد
هم معتدبه فراهم آورده بود - پس ازو زیاده بر نصف بضبط سرکار
در آمد - پسر نداشت - دومین احتشام خان - که در اوائل حال
بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثاني با عم خود خانعالم
میگذرانید - و صبیهٔ او درخانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد
(۳)
سعي بسیار بخطاب خانعالم و تیولداريِ محال ارثيِ مذکور کامیاب
شد - اما به نیرنگ سازيِ فلک کج رفتار در اوائل ایام شباب
کوس سفر بملک آخرت نواخت *

* خانجهان بهادر کوکلتاش خان ظفرجنگ *

علي مراد نام کوکهٔ سلطان جهاندار شاه است - و بنجابت
خاندان موصوف - در اوان شاهزادگي بمزاج آقا جا کرده در صوبه‌داريِ
ملتان راتق و فاتق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادرشاهي
بخطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بجمیع جواهر (۳) نسخهٔ [ب] از محال *

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) او از اصل و اضافه بمنصب نه هزاري نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشیگري پایهٔ عزت برافراخت - و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفر خاني مخاطب بود) و خواجه حسین خان یزنهٔ او هر یک بمنصب هشت هزاري و اولین باعظم خاني و نظامت اکبرآباد و دومین بخاندوراني و بخشیگري دوم لوای اعتبار برافراختند و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدین پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابلهٔ محمد فرخ سیر شتافته - و از غردلي (۲) و بیجگري بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونی از بینی احدے بریزد باتفاق شاهزادهٔ مذکور وقت شب از لشکر بر آمده راه اکبرآباد گرفت *

بالجمله کوکلتاش خان در مساعی فدویت کوتاهي نمي ورزید اما چون فیمابین او و ذوالفقار خان هم چشمي واقع شده مواد حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندیشهٔ مآل کار نپرداختن شیوهٔ لازم و طریقهٔ واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) رسوم خبرداري و هوشیاري را خیرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهانداري نمي‌پرداخت گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگے (که

(۲) نسخهٔ [ب] غرة دلي *

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري متصل اکبر آباد رو داد) او ثبات قدم ورزیده بکار ولي نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بود - نیاکانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند - بعضی ازانها بزيّ سپاهگري و برخی بلباس درویشي میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از منزویان با اعتبار بود - قضیهٔ شیخ عبدالله واعظ ملتاني با او بتقریب مناقب‌خوانی ایمهٔ دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام‌برده ابتدا بمنصب قلیل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلاک یافته - در وقتي (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود ~ و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبهٔ مذکور گذاشت) او را نیز تعیناتِ پسر ساخت - ازانجا (که سلیقهٔ درست داشت - و بارقهٔ لیاقت از ناصیهٔ حالش مي‌تافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوي و کلي گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان اورا بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد - و محمد فرخ سیر بر تخت جهانداري پا گذاشته باتفاق سادات بارهه کمر عزیمت بجنگ عم خود جهاندار شاه بربست) مشار الیه خود را نزد محمد فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی دیوان خاص و اضافهٔ شایسته وخطاب اشرف خان اختصاص گرفت و چندے میر آتشي هم ضمیمهٔ داروغگی دیوان خاص سر براه میکرد و پس ازانکه محمد فرخ سیر برعم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ لوای ترفع بر افراشت - پستر (که مابین پادشاه و سادات بارهه بنابر در اندازی مردم سبک مزاج و ناتجربگی والی وقت و خود رائی سادات بارهه صحبت یکرنگي مبدل بدو رئي شد) مشار الیه (که سیر فکري ضمیمهٔ سنجیدگي داشت) هرچند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات نشکست (۲) - سال دوم (که امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ دکن از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوري پذیرفت) او به نیابت میر بخشیگري چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخشیگری دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سر افرازي یافت - پستر بصوبه‌داری گجرات سربلند گشته حیدر قلي خان (که بمتصدیگری

(۲) نسخهٔ [ب] بشکست *

بندر سورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقهٔ مذکور را سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علي خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زادهٔ او با فوج خود رو بسرا پردهٔ پادشاهي آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل هراولي (۲) تعین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میر بخشیگري درجهٔ اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقهٔ مذکور پرداخت - خوش وضع و خوش محاوره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش مي‌آمد - و با همچشمان بر خود مي پیچید - هرچه از جاگیرش مي‌آمد صرف سپاه (که همه بیش قرار بودند) مي‌نمود و در معاملات پادشاهي رسم کارسازي مطلق نداشت *

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغی (که تعبیر بلکوک توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهي فرستاد - او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانهٔ پادشاهي ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل هراولي *

راجها اکثر با او توسل داشتند - چون شورش مرهتهای دکن در صوبهٔ مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري باتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقهٔ ضاله حسب‌الحکم روانه شد - و فوجے دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمرالدین خان بود و مقابل خاندوران ملهار راو هولکر - اما کارے که باید صورت نبست صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري (که باجي راو بدور دار الخلافه هنگامه آراست) او از بلده برآمد - باجي راو عطف عنان نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه بهندوستان رسید و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال (۲) نهضت فرمود) برهان‌الملک سعادت خان صوبه دار اوده (که عقب مانده بود) منزل طولاني کرده بملازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابلهٔ فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق قزاقي بمیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور در زد و خورد کوشید - همراهانش اکثرے بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند روز فردای آن بدیار باقي خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که بعمدگي نام برآورده بود - و چندے صوبه‌داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر وادی عدم گردیدند

(۲) در [بعضی نسخه] کرمال *

خواجه عاشوري (۲) نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز اندوخته سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بمیر آتشي و در عصر عالمگیر ثاني بامیرالامرائي علم بلند رتبگي افراخته پس از چندے در گذشت *

چون مذکور نادر شاه بزبان قلم گذشته تحریر پارهٔ احوال او نیز ناگزیر خامهٔ اخبار طراز است - او از ایل قرقلو (که صنفے از افشار ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام استیلای مغولیهٔ توران ازانجا بر آمده در آذر بایجان توطن گزیده در عهد شاه اسمٰعیل صفوي بتقاریب کوچ کرده در سرچشمهٔ مناة کونکان (۳) محال انیورد (۴) متعلقهٔ خراسان (که در سمت شمالی مشهد مقدس بفاصلهٔ بیست فرسخي قرب جوار مرو واقع شده) اختیار سکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجري بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلي موسوم گردید - ازانجا [که اواخر سلطنت سلطان حسین صفوي بنابر وفور حلم و عدم سیاست (که لازمهٔ ریاست است) نسق عملداري برهم خورده در هر سرے سودای حکمراني و در هر خاطرے تمنای فرمانروائي جا کرد - چنانچه در خراسان و قندهار افاغنهٔ ابدالي و غلزه

(۲) نسخهٔ [ب] عاشور نام (۳) نسخهٔ [ب] کواپکان - یا کولکان باشد
(۴) در [بعضی نسخه] اهیورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولي شدند]
او در وطن خود سکهٔ خروج زده اول با هم‌قومان خود (که با او طریق
معاندت مي‌پیمودند) جنگ‌کرده غالب شد - پستر بصف‌آرائیهای
متواتره افاغنه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت
و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱)
هزار و یکصد و چهل و یک هجري اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵)
هزار و یک صد و چهل و پنج هجري افواج روم را شکست داده
مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقهٔ
امامیه را مذهب‌خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام
(که بایمهٔ اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن
با ایشان شریک بوده بآئین جعفري نماز گذارند - سیوم هر سال
از جانب ایران میر حاج تعین شود - و باعزاز و احترام او پردازند
چهارم اینکه اسارای مملکت ایران و روم نزد هرکس که باشد
مطلق‌العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل
همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت
بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد
و چهل و هفت هجري بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱)
هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري بهندوستان آمد - و فردوس‌آرامگاه
آخر بدر صلح زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاوسي (که
ساختهٔ اعلی‌حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجري معاودت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجري مردمے کشک باش وقت شب در سراپرده در آمده کار او را باتمام رسانیدند - پس ازو چندے پسرانش بسري برخاستند آخر ازانها هم جزنامے باقي نماند *

* خدا یار خان *

مرزبان سندهه مشهور بایتي در نسب عباسي ست - و لقب عشیرهٔ او بزبان سندهه کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیراکه اکثر این قوم از سرا اند - که ضلعهٔ مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش در لباس درویشي بسر میبردند - و سلسلهٔ طریقت از سید محمد جونپوري مهدوي نیز داشته اند - یکے از اسلاف او برئیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سندهه بودند) پیوست - و پارهٔ اراضي بطریق مددمعاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتے گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغهٔ زمینداري بر آمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلالے کاي در امر زمینداري بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین‌محمد برباست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

صوبهٔ ملتان قامت مباهات برافراخت و رایات شاهزاده بسیوستان رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر قرآن درمیان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او طلبداشتند - و بعد ازانکه هرسه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوجی را تعین کرد - تا باقي ماندگان را با عیال و اطفال بسته بیارند یار محمد برادر خرد دین محمد بسرعت تمام قبائل را در شعاب جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده شکست یافت - و یار محمد قوي‌دل شده بدرهای کوه متوصد جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معاودت بصوب ملتان بر افراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه (۲) کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوي دره (۳) (که مملکتي وسیع از سندهه و بقندهار پیوسته است) و دیگر محالات را از تصرف زمینداران قدیم برآورده بتصرف خود در آورد و روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصبي سرافرازي یافت و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن‌عالم کشید (۴) - از جملهٔ اولادش دو فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ داوُد - روزے چند

---

(۲) نسخهٔ [ب] هر سه تن را (۳) در [بعضی نسخه] سیوو دهاهر - و در [بعضی] سیوي و دها (۴) نسخهٔ [ب] رخت سفر عالم بقا کشید ٭

درمیان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده پارهٔ اقطاعے مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیشگاه خلافت بخطاب پدر یعني خدا یار خان و منصبے سرباوج عزت برافراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش در گذشت - و دبدبهٔ امارت و کوکبهٔ ایالت باقصی‌الغایة مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را منقاد خود ساخت - و در اوائل حکومت خود با جماعهٔ داؤد پوتره زمینداران شکار پور و غیره جنگهای صعب نموده غالب آمد - و آن جماعه را از مواطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعهٔ داؤد پوتره در عهد شاهزاده معزالدین بزمینداری شکارپور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکار پور فوج فرستاد جماعهٔ داؤد پوتره در رکاب فوج والا ترددات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده آوردند - شاهزاده بجلدوی این خدمت آن ضلع را بآن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي (۲) مرزبان کلات (که حصن حصین است مابین سندهه و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخت مي‌آورد - و هر سال پیشکشے میگرفت

خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

---

(۲) یا بردهي باشد ه

حرکت نموده بلادکانه[(۲)] آمده نشست - و فوج جرار پیش فرستاد عبد الله خان (که در شجاعت و مردانگی یگانه بود) با فوجی قلیل از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود و جنگی صعب انداخته بقضای آلهي در معرکه کشته گردید - و خدایار خان هرچند بعضی مضافات کلات را متصرف شد اما بسبب صعوبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین فتح از پیشگاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ و منصب پنجهزاري با اصل و اضافه و عطیهٔ نوبت و خلعت فاخره پیرایهٔ امتیاز پوشید - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري حکومت صوبهٔ تتهه و سرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع مملکت ترخانیان مع شئ زاید در قبضهٔ اقتدار او در آمد *

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که از جانب ملک خود راه دهد - خدا یار خان سر ابا باز زد - و درهای کوه را مضبوط ساخت - ناچار نادر شاه از راه کابل بهندوستان رفت و بعد معاودت کابل چون غبار خاطرے از خدا یار خان داشت توسن عزیمت را جانب سندهه معطوف العنان ساخت - و هرگاه خبر وصول نادر شاه بدایرهٔ غازي خان (که از ملتان سي کروه مفاصله دارد) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود کناره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جرار درانجا

---

(۲) نسخهٔ [ب] بلاورکانه *

محال باشد) انتقال نماید - باراده آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سندهه بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنکاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوره و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان کوچ کرده بامرکوت (که قلعهٔ مستحکم است) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغار کرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختي - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمي‌ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژدهٔ بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصهٔ آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم داؤد پوتره و یک حصه بزمیندارن بهکر سپرد - و تبیل از حالت تحریر غلام شاه نامي و سرافراز خان پسرش (که نسبت قرابت با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه مي‌پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتي *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي که از قاضي‌زادهای فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمي داشت - برخے نسخهٔ متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعليم پسران خان مزبور مامور گرديد - پس ازان با منعم خان (كه ديوان پادشاهزاده محمد معظم بود) مربوط گشته بوسيلهٔ آن خان فيض رسان بمنصب شاهي امتياز يافت - دران هنگام (كه منعم خان از جانب شاهزاده بصوبه‌داري لاهور قيام داشت) كار گذاري و تمشيت اكثر مهام خان مذكور بمشار اليه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعهٔ والد بزرگوار از پشاور بسواد دار السلطنت لاهور رسيد و بر تخت سلطنت متمكن گشته بضرب سكه و خواندن خطبه بساط خرمي چيد ملازمان قديم و جديد را باضافه و افزوني مناصب و عطاي خطابهاي مناسب بر نواخت - مشار اليه از فرط كار طلبي و كاربژوهي بافزايش منصب و خطاب كار طلب خاني فرق اعتبار برافراخت و بعد از جلوه گري شاهد ظفر در آغاز فرمانروائي از پيشگاه سلطنت بخدمت كرور گري گنج اردوي معلي درجهٔ اعزاز پيمود اما چون منعم خان بخطاب خانخاناني بالذناسي يافته مربع‌نشين چار بالش وزارت گرديد او بقدم مصاحبت و ديرين ربط در ساير شيون ملكي و مالي دخلي تمام نموده بمنصب عمده فايز گشت و دران هنگام [كه شاه ڈهورا (٢) (كه پرگنه ايست مضاف سرهند و بميامن نسبت مزار شاه فيض (٣) قادري مشهور) معسكر بهادر شاهي بود] پيش از فوت خانخانان بساط هستي برچيد - خانزمان (كه درانوقت

(٢) يا دهورا باشد (٣) در [اكثر نسخه] شاه قيص ٭

مخاطب بعلي عسکر خان بود) بفوجداري چکلهٔ اتاوه (که
از محالات خالصهٔ شریفهٔ اکبرآباد است - برسي کروهي کنار آب
جون) فرق اعتبار بسري و سرداري مي‌افراشت - پس ازانکه نوبت
(۲)
فرمان فرمائي بجهاندار شاه رسید شاهزاده اعزالدین نخستین
خلف او باتالیقي خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد
فرخ سیر (که از پتنه راهي شده بود) تعین‌گردید - اکثر فوجداران
سر راه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج
خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و روزے چند همراهي
گزیده بر رویهٔ سردار و اسلوب دربار آگهي یافت - شاهزاده (که
جز نامے بیش‌نیست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار
نا تجربه‌کار بر حیله و غدر است - و از غردلي و نامردي دلے که
نداشت بای داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار
از سیمای احوال فوج نکبت‌موج پیدا و هویدا ست - در اثناهای
قابو و کمین شده چون آمد آمد فرخ سیر قریب گردید با فوج
و خزانهٔ تعلقهٔ خویش (که همراه داشت) برخاسته بایوار و شبگیر
بار پیوست - و مورد هزاران آفرین و تحسین شد - در جنگ جهاندار
(۳)
شاه باتفاق جهیله رام ناگر بجانب کوکلتاش خان خانجهان عنان‌ریز
گشته بآویز و ستیز در آمد - و مکرر دلیرانه تاخته معرکهٔ سرتابي
و سرفشاني گرم نمود - بعد فتح چون چهرهٔ عقیدت او بگلگونهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرمان روائي (۳) نسخهٔ [ب] چهبله رام ٭

تلاشهای نمایان آراستگي یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب
عالي مشمول نوازش پادشاهي گردید - و پستر بصوبه‌داری ملتان
رخصت یافته رایت بلند نامي برافراخت - در عهد خاقان زمان
چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحهٔ نادر شاهي
(که نواب آصف جاه عزیمت دکن فرمود) محالات تیول خویش
(که در هندوستان تن شده بود) سپرد او نمود - آخر سائیسي
کاه فروشي ست - در همین کار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید *

* خواجه عبدالله خان *

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده باتفاق برادر
خود خواجه رحمت‌الله خان در رفاقت عماد‌الملک مبارز خان بود
هردو عاملی سیکاکول و راجندري (۲) داشتند - چون پس از کشته شدن
مبارز خان نظام الملک آصف جاه بحیدر آباد آمد هردو پیش
نوئین مذکور رسیده او بخدمت خانساماني بانضمام تعلقهٔ محال
راجندري و برادرش بخدمت دیوانئ سرکارش امتیاز یافتند
خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش او
بدیوانئ سرکار آن امیر چهرهٔ بخت افروخته در ایامی (که نوبت
دوم آصف‌جاه عزیمت دار الخلافه نمود) او را اتالیق ناصر جنگ
شهید نموده در دکن گذاشت - و پس ازانکه آصف جاه مراجعت
بدکن نمود او همیشه جلیس راز دار بود - چون سعادت الله خان

(۲) نسخهٔ [ب] راجبندي - یا راجبندري باشد *

تعلق دار کرناتک حیدرآباد فوت نمود و دوست علي خان
برادرزاده اش با صفدر علي خان بتفصیلی (که در احوال
سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچناپلي (که
از مشاهیر قلاع آن الکا ست) بتصرف مرار راو کهورپره رفت
آصف جاه تعلقداري کرناتک مذکور بنام برده مقرر نموده خود
بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام
مراجعت جانب صحن بنیاد او بعطای نقاره بلند آوازه گشته
دستوري تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد
و پنجاه و هفت هجري بمرگ مفاجات از مکاره دنیا باز رست
۱۱۵۷
نقارهٔ آخر تاریخ است - مرد ولایت‌زای آرمیده مزاج بود - بجود
و نان‌دهي متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکی غصه میشد
و دیگرے حسب‌الاتفاق وارد میگردید با او هم بعنف و درشتي
پیش مي آمد - ارشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت
(۲)
پدر چندے بعاملی راجبندري مامور شد - و در عمل صلابت‌جنگ
به نیابت صوبه داري بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار
اندوخت - و بعد چندے مادهٔ سودا بر دماغش ریخته بساط
زندگي را در پیچید - دیگر اخلافش خواجه عباد الله خان و خواجه
سعد الله خان بنوکري شجاع الملک امیر الامرا بسر مي برند
درمي با علم مناسبتے دارد *

---

(۲) در [بعضی جا] راجندري آمده *

* خواجم قلي خان بهادر *

پسر نذر بے سمت - که از عمدهای توران دیار بود - و بسفارت ازانجا پیش عالمگیر پادشاه آمد - و بعد معاودت یولبارس خان (۲) پسر کلان خود را برای نوکري بهندوستان فرستاد - بعد فوتش پسر دوم او بیگلر بیگي خان با توابع و لواحق پیش برادر کلان خود آمد - خان مذکور درانوقت سن رضاعت داشت - بیگلر بیگي خان در ایام استقلال سادات بارهه بفوجداري و قلعه داري ماندو از تغیر مرحمت خان سر بر افراخته بود - او نیز با برادر همراهي داشت - سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري (که نظام الملک آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاه درخواست رخصت نموده بدکن روانه گردید) او را از اثنای راه همراه گرفت - و پس از جنگ مبارز خان تیول از صوبهٔ برهانپور یافته بفوجداري سرکار کهرکون صوبهٔ خاندیس اوقات را بسر مي برد در عمل اول ناصر جنگ شهید نیابت نظامت برار بنام او تقرر پذیرفت - و بعد چند ماه معزول گردید - و پس ازان گاهے بفوجداري بگلانه و کرة بعد اولی به نیابت صوبه داري برهانپور مامور گشت - و در عمل صلابت جنگ بخطاب ذو الفقار الدوله قایم جنگ سرمایهٔ ناموري اندوخت - چون الکای خاندیس بتصرف مرهته رفت او بعسرت و پریشاني پیش صلابت جنگ بحیدرآباد

(۲) نسخهٔ [ب] یولبارش خان *

آمد - و پرگنهٔ جلگانو صوبهٔ برار در اقطاع یافته راهی آنصوب گردید - و بعد چند روز در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد (۲) و نه هجري رخت سفر بدار عدم بربست - آصف جاه با وی سلوک بامتیاز مي‌نمود - و وقت مجرا دست بسر میگذاشت اما او بسیار بر خود مي‌چید (۳) - شعر ساده میگفت - و موزون تخلص مي نمود - از وست * بیت *

* بیتو هرگه که بگلشن گذرے بود مرا *

* نکهت غنچه و گل درد سرے بود مرا *

از پسرانش هیچ یک ترقي نکرده - و بعد پدر بفاصلهٔ کم و زیاد پای بدیار عدم گذاشتند - مگر خواجه قدرت‌الله خان بقید حیات است *



* تمام شد *

* جلد اول از مآثرالامرا *



(۲) نسخهٔ [ب] هفتاد هجري (۳) نسخهٔ [ب] مي پيچيد ٭

فهرست اغلاطی چند که درحین انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پفن	پٹن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لابه گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بجور	بهو
ایضا	۶	تنک	تنک
۱۰۹	۱	ارذیپور	اودیپور
۱۱۱	۳	بالاگهات	بالاگهات
۱۰۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	ببالاي	ببالاي
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقوت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۳	صوبهدار	صوبه دار
۱۳۷	۸	جولانگاه نگاهی	جولانگاهی
۱۴۱	۱۴	بحفاظت	بحفاظت
ایضا	۱۹	خوشدز	خوشدل
۱۴۲	۱۲	براي	برای
۱۴۳	۳	ملا محمد لاري	ملا محمد لازي
۱۵۴	۴	آیام	ایام
۱۶۲	۶	سال نهموزم	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملدان	الماتان
۱۸۸	۲۰	دور	و در
۳۲۴	۲	دسر دار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقلابل	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۴	۹	جاي خان	جاني خان
۴۴۱	۱	ناچار	ناچار
۴۴۸	۱۳	راجپوتیهٔ	راجپوتیهٔ
۴۸۰	۱۰	بعدم سر افرستاد	بعدم سرا فرستاد
۵۱۴	۱۸	متواترهٔ	متواترهٔ
۵۵۴	۹	بدگوهو	بدگوهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۱۲	دی الحجه	ذی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردی	معتقدانه درخوردی
۶۸۱	۱۷	حاجیپو	حاجیپور
۶۹۰	۲	ارکاشم	ارکاشتم
۷۱۸	۱۳	ور خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذاشت	وا باید گذاشت
۷۳۵	۱۳	یران	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱۳	ایضا	۱۱۳	۶۱۳



THE

MAÁSIR-UL-UMARA

BY

NAWÁB SAMSÁMUD-DOWLA SHAH
NAWÁZ KHAN

VOL. I

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ ABD-UR-RAHÍM
ARABIC PROFESSOR CALCUTTA MADRASAH.



CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI KABIR-UD-DIN AHMAD KHAN BAHADUR, AT
THE URDU GUIDE PRESS AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1888.

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
آبها (که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربي و فارسي

پریسیڈنسي کالج

در مطبع آردو گائیڈ پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنـــه ۱۸۹۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغيره (كه در اولين جلد مآثر الامرا اندراج يافته‌اند) بترتيب حروف هجاء - مرتب در دو منظر - اولين براى مردمان - و دومين براي مواضع وغيره *

* شعر *

حسبي آله العالمين فانه * مولى حبيب قادر و نصير



* منظر اول در اسامىء مردمان و قبائل و اقوام وغيره *

* حرف باء *

* حرف پے *

٭ حرف تا ٭

• حرف ثاء •

• حرف جیم •

* حرف حا *

* حرف خا *

27/6/84

* حرف ذال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سین *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طا *

* حرف ظا *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فا *

* حرف قاف *

* حرف کاف تازی *

* حرف کاف فارسي *

* حرف لام *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف یا *

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و یتلوه اسماء المواضع



منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات
و آبها و کوهها وغیره

حرف الف

* حرف با *

*** حرف تا ***

* حرف ٹے *

* حرف جیم *

* حرف چے *

* حرف حا *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سین *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ظا *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فا *

* حرف قاف *

* حرف کاف تازی *

* حرف کاف فارسی *

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

• حرف یا •

تمام شد